

# گفتمان امامت

جلد سوم

پاسخ به سؤالات دانشور اردنی

تألیف

مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی

سید محمد سعید حکیم مدظلہ

سرشناسه:  
عنوان اصلی:  
عنوان و نام پدیدآور:  
مشخصات نشر: قم: روضة العباس علیه السلام، ۱۳۹۲ هـ ش.  
مشخصات ظاهری: ص.  
شابک:  
وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
یادداشت:  
موضوع:  
شناسه افزوده:  
رده بندی کنگره: BP  
رده بندی دیوبی:  
شماره کتابشناسی ملی:

### گفتمان امامت ج ۳

تألیف: آیت الله العظمی سید محمد سعید طباطبایی حکیم  
ترجمه و نگارش: هیئت تحریریه مؤسسه پژوهشی روضة العباس علیه السلام

ناشر: نشر روضة العباس علیه السلام

امور فتنی و رایانه‌ای: مؤسسه پژوهشی روضة العباس علیه السلام

چاپ: یکم، ۱۳۹۲ هـ ش

شابک:

شمارگان:

قیمت:

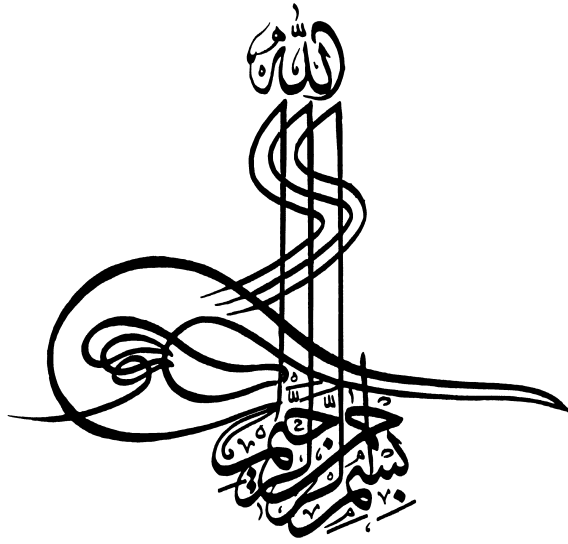


roze\_alabbas@yahoo.com

### مراکز پخش:

- قم: خ دورشهر، شماره ۲۲، پ ۲۸، ☎: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۳۹۵
- قم: خ ارم، پاساژ قدس، پ ۱۰۷، کتابفروشی موسوی، ☎: ۰۲۵-۳۷۸۳۱۳۶۸
- تهران: خ کارگر جنوبی، خ روان‌مهر، بن‌بست دولتشاهی، پ ۴، نشر نیک معارف، ☎: ۰۲۱-۶۶۹۵۰۰۱۰
- مشهد: خ آخوند خراسانی، شماره ۲۰/۱، کوچه دبیرستان فروغ، جنب مسجد الزهراء علیه السلام، کتابفروشی طالبیان، ☎: ۰۵۱۱-۸۵۵۵۹۴۷
- مشهد: خ آیت الله بهجت ۲، پاساژ گنجینه کتاب، کتاب یوسف، ☎: ۰۵۱۱-۲۲۴۰۰۷۲۰
- اصفهان: خ چهارباغ پایین، کتابسرای حکمت، ☎: ۰۳۱۱-۲۲۴۰۶۰۸

حق چاپ محفوظ است





## فهرست نگاشته‌ها

### M ۸. اختلاف شیعه و سنی در منبع سنت و نحوه دریافت آن / ۱۳

- عمل بر اسلوس روایت مخالف مذهب شیعه جایز نیست ..... ۱۴
- دیدگاه مشهور شیعه و جواز عمل بر روایت فرد غیر شیعی مورد اعتماد ..... ۱۴
- معتبر نبودن رجال شناسی اهل تسنن ..... ۱۵
- روایت صحابه را به صرف صحابه بودن نمی‌توان پذیرفت ..... ۱۶
- استدلال امی زرعه در مورد عدالت عموم صحابه ..... ۱۸
- رد استدلال یاد شده ..... ۱۹
- سخن تفتازانی در مورد صحابه ..... ۲۰
- پاسخ به اظهارات تفتازانی ..... ۲۱
- پیامدهای سهل انگاری اهل تسنن در بررسی گفتار و رفتار صحابه ..... ۲۳
- غیر قابل اعتماد بودن کارشناسان جرح و تعدیل از دیدگاه اهل تسنن ..... ۲۳
- گروه نخست. اشکالات اختصاصی فردی است که به برخی از آنان اشاره ..... ۲۳
- مالک بن انس صاحب مذهب ..... ۲۴
- یحیی بن سعید القطان ..... ۲۵
- یحیی بن معین ..... ۲۵
- علی بن مدینی ..... ۲۹
- احمد بن حنبل ..... ۳۳
- محمد بن یحیی ذهلی ..... ۳۷
- جوزجانی ..... ۳۹
- ابوحاتم رازی ..... ۴۱

- ۴۱ ..... ترمذی
- ۴۲ ..... ابن حبان
- ۴۳ ..... ابن منده و ابونعیم اصفهانی
- ۴۴ ..... حاکم نیشابوری
- ۴۵ ..... ابن حزم
- ۴۷ ..... ابن جوزی
- ۴۸ ..... ذهبی
- ۴۹ ..... سخنان «سبکی» درباره «ذهبی»
- ۵۳ ..... سخنان قنوجی و سخاوی در مورد ذهبی
- ۵۴ ..... بدگویی‌های عمومی
- ۵۵ ..... بدگویی معاصران از یکدیگر
- ۵۹ ..... انتقاد به علت اختلاف مذهب، دیدگاه و شیوه
- ۶۲ ..... پیشوایان اهل تسنن، قربانیان طعنه و کنایه
- ۶۴ ..... وضعیت زندگی برخی از اهل حدیث و زوایای پنهان آن
- ۶۵ ..... وضعیت نابه سامان اهل تسنن نسبت به صاحبان رویکردهای مختلف
- ۶۶ ..... اهل تسنن و پذیرش روایت فرد ثقه و مورد اعتماد حتی باهم مذهب نبودن او
- ۶۷ ..... واگذاشتن روایت فرد ثقه و مورد اعتماد جهت مخلوش نمودن او یا مذهبش
- ۶۹ ..... موضع نامتعادل اهل تسنن میان شیعیان و ناصی‌ها
- ۷۰ ..... موضع آنان نسبت به خوارج
- ۷۲ ..... گفتار ابن حجر در توجیه این موضع نامتعادل
- ۷۳ ..... سخنی درباره حدیث «مهرورزی به علی ع ایمان و دشمنی با او نفاق است»
- ۸۰ ..... امیرمؤمنان علی ع نشانه شناخت مؤمن از منافق
- ۸۲ ..... چرا ابن حجر این گونه توجیه کرد؟
- ۸۲ ..... قتل پدران ناصی‌ها مجوز برای دشمنی نیست
- ۸۳ ..... مخصص بودن حدیث باعث خارج شدن آن از معنای ظاهری نمی‌شود
- ۸۴ ..... ورود نظیر این حدیث درباره انصار مانع از احتجاج نمی‌شود

- ۸۵ ..... ادّعی دین داری و راستگویی ناصی‌ها به خلاف رافضی‌ها
- ۸۵ ..... توضیح نفاق ناصی‌ها
- ۸۸ ..... بغض مبتنی بر دیانت ناصی‌ها
- ۹۰ ..... راستگویی ناصی‌ها (!)
- ۹۱ ..... علت تکذیب شیعه از سوی اهل تسنن
- ۹۱ ..... نکته‌های جالبی در این زمینه
- ۹۲ ..... تکذیب یک شخص به خاطر بازگو کردن زشتی‌های معاویه
- ۹۲ ..... حدیث: «به من هزار در آموخت ...»
- ۹۵ ..... حدیث: «علی بهترتین انسان‌هاست ...»
- ۹۷ ..... حدیث: «علی و ذریه او تا روز قیامت پایان بخش اوصیا هستند»
- ۹۸ ..... دو حدیث: «نگاه به صورت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عبادت» و «تربیت فرزندان بر محبت او واجب است»
- ۹۹ ..... حدیث «پرنده بریان شده»
- ۱۰۱ ..... نکته‌های جالب در تأیید و ستایش ناصی‌ها از سوی بیش‌تر اهل تسنن
- ۱۰۲ ..... جوزجانی
- ۱۰۲ ..... مصعبی
- ۱۰۳ ..... حریر بن عثمان حمصی
- ۱۰۶ ..... شعر هجو فردی معروف به «فأفاء» در حق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۱۰۶ ..... عکر مه خدمتکار ابن عباس مشهور به دروغگویی
- ۱۰۸ ..... خالد بن عبدالله قسری پلید زندیق
- ۱۱۵ ..... ابوبکر عبدالله بن ابی داوود
- ۱۱۷ ..... عبدالمغیث بن زهیر
- ۱۱۸ ..... شیعه به راستگویی و ناصی‌ها به دروغگویی شایسته‌ترند
- ۱۱۹ ..... دیدگاه نامتوازن اهل تسنن نسبت به احادیث
- ۱۲۱ ..... سخنی در مورد کتاب‌های صحاح در نزد اهل تسنن
- ۱۲۱ ..... امتیاز دو کتاب بخاری و مسلم به صحت در نزد اهل تسنن
- ۱۲۴ ..... اجماع و اتفاق نظری بر صحت دو کتاب یاد شده وجود ندارد

- نسبت دادن بدعت و دنباله روی از راه غیر مؤمنان به دیگران ..... ۱۲۴
- معنای بدعت و دنباله روی از راه غیر مؤمنان ..... ۱۲۵
- گزارش آشکار و ادعای قطعی بودن صحّت احادیث اصول ..... ۱۲۵
- نبود اطمینان به صحّت احادیث اصول ..... ۱۲۶
- آن چه در مورد بخاری و کتاب وی گفته شده ..... ۱۲۶
- موارد ذکر شده در مورد مسلم و کتاب او ..... ۱۲۹
- مطالب ذکر شده در مورد نسائی و کتاب او ..... ۱۳۳
- مطالب ذکر شده در مورد کتاب ابن ماجه ..... ۱۳۴
- مطالب ذکر شده در مورد کتاب ابی داوود ..... ۱۳۵
- مطالب ذکر شده در مورد کتاب ترمذی ..... ۱۳۵
- روایت از کسانی که آن‌ها را ضعیف دانسته‌اند و یا تکذیب کرده‌اند ..... ۱۳۵
- بسیاری از کسانی که از آن‌ها روایت کرده‌اند، ناشناس هستند ..... ۱۳۶
- رواج «تدلیس؛ فریبکاری» از سوی اهل تسنن ..... ۱۳۷
- رواج «تدلیس؛ فریبکاری» در میان عامه اهل حدیث ..... ۱۴۰
- عالمان و سرزنش «تدلیس؛ فریبکاری» در ذکر حدیث ..... ۱۴۲
- روایت آنان از راویان ایراددار ..... ۱۴۲
- وجود احادیث مرسل و منقطع در صحاح ..... ۱۴۳
- وجود احادیث باطل در کتب‌های یاد شده ..... ۱۴۴
- ظهور گرایش کتب‌های یاد شده به دوری گزیدن از اهل بیت علیهم‌السلام ..... ۱۵۱
- چرا دو کتاب بخاری و مسلم بر دیگر کتب‌های موجود در نزد اهل تسنن مقدم شده‌اند؟ ... ۱۵۷
- ناسازگاری موضع‌گیری اهل تسنن نسبت به احمد با موضع‌شان نسبت به کتب مسند او ... ۱۵۷
- آن چه اهل تسنن با توجه به مطالب گفته شده باید انجام دهند ..... ۱۶۰
- موضع صحیح شیعه ..... ۱۶۱
- توجیه دوری از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام ..... ۱۶۲
- اثر مراجعه جمهور اهل تسنن به احادیث ائمه علیهم‌السلام ..... ۱۶۳
- موازن عقلایی و اقتضای تقدیم احادیث ائمه اهل بیت علیهم‌السلام ..... ۱۶۵



- گفتار امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد گرفتاری‌های پیش آمده برای احادیث شریف نبوی ... ۱۶۵
- عوامل ایجادکننده گرفتاری و دشواری برای حدیث شریف ..... ۱۷۰
- آغاز تلاش برای تصحیح و توضیح حق در دوران امیر مؤمنان علی علیه السلام ..... ۱۷۱
- ناکامی حق باکشته شدن امیر مؤمنان علی علیه السلام و کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام از حکومت .. ۱۷۲
- دوران جدید تحریف سنت نبوی و از بین بردن بخش عمده‌ای از آن ..... ۱۷۲
- بازگشت روند رکود به حدیث نبوی ..... ۱۷۳
- موج رواج احادیث جعلی ..... ۱۷۴
- تلوین حدیث بعد از انتشار احادیث جعلی ..... ۱۷۴
- پیامدهای طبیعی رخ داده‌های پیش آمده ..... ۱۷۴
- مشکلات احادیث پس از تلوین سنت شریف نبوی ..... ۱۷۵
- خودداری نویسندگان حدیث از ذکر بسیاری از احادیث ..... ۱۷۵
- معیارهای گزینش حدیث چیست؟ ..... ۱۷۷
- تحت فشار بودن اهل حدیث از سوی حاکمان و عامه مردم ..... ۱۸۰
- خدای متعال و پیامبرش صلی الله علیه و آله می باید برای این مشکل راه حلی ارائه داده باشند ..... ۱۸۳
- حل مشکل با تعیین مرجعی از سوی خدا ..... ۱۸۴
- دلایل مرجع بودن اهل بیت علیهم السلام در میان امت ..... ۱۸۸
- با ولایت اهل بیت علیهم السلام دین کامل و نعمت به اتمام رسید ..... ۱۹۳
- موضع گیری اهل تسنن نسبت به اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۹۳
- سخن جوزجانی در همین زمینه ..... ۱۹۳
- بررسی و نقد سخنان جوزجانی ..... ۱۹۴
- اعتقاد نداشتن جمهور اهل تسنن به عصمت اهل بیت : توجیه گر اعراض آنها نیست ..... ۱۹۷
- حوادث روی داده، گواه عصمت اهل بیت علیهم السلام است ..... ۱۹۷
- احادیث مسند ائمه علیهم السلام دست کمی از دیگر مسانید ندارد ..... ۱۹۷
- تصریح به این که اگر سند آنان بر دیوانه خوانده شود شفا خواهد یافت ..... ۱۹۸
- احادیث مرسل ائمه علیهم السلام هم چون احادیث مسند آنها ..... ۲۰۰
- برتری فتوای ائمه اطهار اهل بیت : بر فتوای دیگران ..... ۲۰۱

## M ۹. خبر آحاد و تشخیص ائمه / ۲۰۷

- ۲۰۷ ..... وجوب شناخت امام و آگاهی به او تنها به شیعه اختصاص ندارد
- ۲۰۸ ..... لزوم ایجاد تعادل بین دلایل شیعه و دلایل دیگران
- ۲۰۸ ..... مقید بودن به شیوه‌های جمهور اهل تسنن عملاً واجب نیست
- ۲۱۱ ..... منظور از خبر متواتر چیست؟
- ۲۱۱ ..... سخنان آشکار در حق شخص امیرمؤمنان علی علیه السلام
- ۲۱۲ ..... احادیثی که به طور کلی در مورد اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است
- ۲۱۴ ..... احادیثی که در بردارنده امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام و یازده فرزند وی هستند
- ۲۱۴ ..... احادیثی که در بردارنده دوازده امام و بیانگر انحصار امامت فقط در آن‌هاست
- ۲۲۲ ..... علوی و هاشمی بودن ائمه در احادیث
- ۲۲۲ ..... احادیث انحصار امامت در علوی‌های فاطمی
- ۲۲۳ ..... سوم متونی که بیانگر آن هستند که ائمه از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وی هستند
- ۲۲۴ ..... احادیثی که از طریق اهل تسنن درباره امامت اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است
- ۲۳۲ ..... صحّت احتجاج با احادیثی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام، حسن و حسین علیهم السلام وارد شده ...
- ۲۳۲ ..... مژده پیامبران پیشین به امامت پیشوایان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام
- ۲۳۵ ..... آن چه در تورات رائج در این باره ذکر شده است
- ۲۳۸ ..... سخنان ابن کثیر درباره این موضوع
- ۲۳۸ ..... بررسی سخنان ابن کثیر
- ۲۳۹ ..... امامت تنها با پیمان الهی شکل می‌گیرد
- ۲۴۱ ..... روایت تعیین امامان دوازده گانه به نام‌هایشان
- ۲۸۴ ..... پرسش‌هایی درباره این احادیث و پاسخ آن‌ها
- ۲۸۵ ..... روایاتی نقل شده از ائمه درباره تعداد دوازده امام
- ۲۹۵ ..... روایت وارده درباره هر یک از امامان
- ۲۹۵ ..... روایت وارده در امامت امام حسن و امام حسین علیهم السلام
- ۳۰۸ ..... روایت ویژه‌ای درباره امام حسن علیه السلام

- روایت ویژه‌ای درباره امام حسین علیه السلام ..... ۳۱۱
- روایاتی در امامت دوازده امام از فرزندان امام حسین علیه السلام ..... ۳۱۳
- روایاتی در امامت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام ..... ۳۱۵
- مجموع روایات وارده در امامت امام زین العابدین علیه السلام ..... ۳۲۳
- روایاتی در امامت امام باقر علیه السلام ..... ۳۲۴
- مجموع روایات وارده در امامت امام باقر علیه السلام ..... ۳۳۰
- روایاتی در امامت امام جعفر صادق علیه السلام ..... ۳۳۰
- مجموع روایات وارده در امامت امام صادق علیه السلام ..... ۳۳۵
- روایاتی در امامت و جریان آن در نسل‌ها ..... ۳۳۵
- سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط در نزد امام است ..... ۳۳۷
- روایاتی در امامت امام کاظم علیه السلام ..... ۳۴۰
- مجموع روایات وارده در امامت امام کاظم علیه السلام ..... ۳۶۱
- روایاتی در جریان امامت در نسل‌ها ..... ۳۶۱
- روایتی در این که سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها نزد امام است ..... ۳۶۳
- روایاتی در امامت امام رضا علیه السلام ..... ۳۶۵
- مجموع روایات وارده در امامت امام رضا علیه السلام ..... ۳۸۴
- روایاتی در امامت امام جواد علیه السلام ..... ۳۸۶
- مجموع روایات وارده در امامت امام جواد علیه السلام ..... ۳۹۸
- احادیث ثبوت امامت در نسل‌ها ..... ۳۹۹
- خردسالی امام جواد علیه السلام از شواهد استواری الهی ..... ۴۰۰
- روایاتی در امامت امام هادی علیه السلام ..... ۴۰۵
- مجموع روایات وارده در امامت امام هادی علیه السلام ..... ۴۱۱
- روایاتی در امامت امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۴۱۲
- مجموع روایات وارده در امامت امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۴۲۲
- سخنی پیرامون ادّعی امامت برای جعفر فرزند امام هادی علیه السلام ..... ۴۲۲
- روایاتی در امامت حجّت بن الحسن امام منتظر علیه السلام ..... ۴۲۳

- مجموع روایات وارده در امامت جحّت بن الحسن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه ..... ۴۳۸
- روایاتی در جریان امامت در نسل ها ..... ۴۳۸
- روایاتی در امامت پیشوایان دوازده گانه ..... ۴۳۸
- روایاتی در امامت نه گانه از نسل امام حسین علیه السلام ..... ۴۳۹
- روایاتی در این که امام مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است ..... ۴۳۹
- روایاتی در این که مهدی علیه السلام همان آخرین امامان یا از فرزندان امامان است ..... ۴۴۰
- روایاتی در خروج مهدی در آخرالزمان ..... ۴۴۰
- روایاتی در مشخص کردن طبقه نسب امام مهدی علیه السلام ..... ۴۴۰
- احادیثی در این که زمین از امام و حجّت بر مردم خالی نخواهد شد ..... ۴۴۶
- معجزات و کراماتی که از ائمه علیهم السلام دیده شده است ..... ۴۴۹
- ائمه علیهم السلام و اثبات امامت خود برای شیعه ..... ۴۵۱
- لزوم احترام ائمه علیهم السلام و شخصیت شان از سوی اهل تسنن ..... ۴۵۳
- موضع گیری مأمون عباسی و طرح خطرناک او ..... ۴۵۶
- گفت و گوی مأمون با امام رضا علیه السلام ..... ۴۵۶
- اظهارات نوبختی در مورد موضع مأمون ..... ۴۵۸
- اظهارات قفطی در باره موضع مأمون ..... ۴۵۹
- ناکام ماندن مأمون در طرح خود ..... ۴۶۱
- مسلمانان و تعظیم قبر امام رضا علیه السلام و قبور پدران بزرگوارش ..... ۴۶۳
- ترجیح فرقه امامیه ..... ۴۷۰
- پایان بحث و نکته پایانی ..... ۴۷۴
- آیا دلایل سایر فرقه های مسلمان از دلایل امامیه قوی تر است؟ ..... ۴۷۷
- دشوار بودن شرایط و مسئولیت سنگین ..... ۴۸۰
- کتاب نامه ..... ۴۸۵

**M اختلاف شیعه و سنی در منبع سنت و نحوه دریافت آن**

س ۸: شیعه و سنی بر حجت بودن قرآن و «قطعی الصدور بودن» آن اتفاق نظر دارند، اما در مورد منبع سنت و نحوه دریافت آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

اهل تسنن تنها روایات قابل اعتماد ذکر شده از رسول خدا ﷺ را روایت می‌کنند، اما شیعه از امامان علیهم‌السلام با وجود فاصله زمانی زیاد از رسول خدا ﷺ با این ادعا که آنان معصوم هستند، روایت نقل می‌کنند. در حالی که کسانی که از ائمه علیهم‌السلام روایت نقل می‌کنند هم‌چون راویان اهل تسنن معصوم نیستند.

بنابر این، چرا شیعه کتاب‌های اهل تسنن را به عنوان مرجع قابل اعتماد خود نمی‌داند؟ به ویژه آن که برخی از شیعیان، ذکر روایت از فرد قابل اعتماد را هرچند مذهب دیگری داشته و روایتش با مذهب شیعه در تضاد باشد، جایز می‌دانند، اما اهل تسنن ضرورتی نمی‌بینند تا به کتاب‌های شیعه استناد کنند، زیرا آنان به نقل روایت از رسول خدا ﷺ اکتفا کرده‌اند و به معصوم بودن امامان اعتقاد ندارند.

**پاسخ:** این سخن شما در بردارنده دو مطلب مهم است:

**مطلب نخست:** اظهار داشتی: «چرا شیعه کتاب‌های اهل تسنن را به عنوان مرجع قابل اعتماد خود نمی‌داند؟ به ویژه آن که برخی از شیعیان ذکر روایت از فرد قابل اعتماد را جایز می‌دانند هر چند مذهب دیگری داشته باشد و روایتش با مذهب شیعه در تضاد باشد؟»

به نظر می‌رسد عبارت پرسش دقیق نیست. درست آن چنین است: «به ویژه آن که برخی از شیعیان عمل بر اساس روایت فرد قابل اعتماد را جایز می‌دانند، هر چند که مذهب دیگری داشته باشد...».

صرف روایت کردن، با چشم پوشی از عمل از سوی هر کس که باشد، جایز است؛ حتی اگر کافر غیر قابل اعتماد باشد. چنان که این موضوع در مورد بازگو کردن داستان‌ها، حوادث تاریخی و احادیث خارج از چارچوب احکام شرعی نیز صدق می‌کند.

پس باید گفت:

#### عمل بر اساس روایت مخالف مذهب شیعه جایز نیست

هیچ شیعه‌ای نمی‌گوید که می‌توان بر اساس روایت قابل اعتماد مخالف اگر روایتش بر خلاف مذهب شیعه باشد، عمل کرد؛ بلکه حتی به روایت قابل اعتماد شیعی اگر مخالف مذهب شیعه باشد نیز نمی‌توان عمل کرد، زیرا مذهب را تنها در صورتی می‌توان به شیعه نسبت داد که در مورد آن اجماع و اتفاق نظر وجود داشته باشد. در آن صورت فهمیده می‌شود که این مذهب، مذهب ائمه علیهم‌السلام است و به دلیل معصوم بودن ائمه علیهم‌السلام بدون شک این مذهب بر حق است و روایات ذکر شده بر خلاف آن، باطل هستند و باید از آن‌ها اجتناب نمود. در این صورت یا باید این مطالب را رد کرد و علم آن را به اهل بیت علیهم‌السلام واگذار کرد، یا این که آن را تأویل نمود.

#### دیدگاه مشهور شیعه و جواز عمل بر روایت فرد غیر شیعی مورد اعتماد

اما در جایی که آن علم و یقین یاد شده وجود نداشته باشد، به روایت - هر روایتی که باشد - عمل می‌شود. این مسأله یا به دلیل اختلافی بودن آن در نزد شیعیان است، یا به این دلیل است که نمی‌دانیم شیعه در این خصوص اتفاق نظر دارد یا نه، یا آن که موضوع یاد شده میان آنان مطرح نشده است و یا آن که برخی از

آن‌ها از آن سخنی به میان نیاورده‌اند. در آن صورت - همان طور که گفتی - می‌توان به روایت فرد غیر شیعی قابل اعتماد، عمل کرد. همان گونه که برخی از علمای شیعه نیز به این موضوع تصریح کرده‌اند. این موضوع در میان علمای شیعه موضوع مشهوری است، هر چند برخی از علمای شیعه با آن مخالفت کرده‌اند.

در این جا این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به قابل اعتماد بودن راوی شیعه یا غیر شیعه پی برد؟

بدون شک شیعه قابل اعتماد بودن راوی را ملاک صحت و سقم روایت می‌داند. قابل اعتماد بودن راوی در صورتی ثابت می‌شود که دانشمندان شیعی متخصص در زمینه جرح و تعدیل روایات او را قابل اعتماد بدانند. به همین دلیل بسیاری از علمای شیعه بر روایات ذکر شده از سوی گروهی از اهل تسنن هم چون اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، حفص بن غیاث، غیاث بن کلوب و دیگران که قابل اعتماد بودن آن‌ها ثابت شده، عمل کرده‌اند.

#### معتبر نبودن رجال شناسی اهل تسنن

اما اگر علمای ما راوی را تأیید نکرده باشند بر اساس تأیید اهل تسنن نمی‌توان عمل کرد. هم چنین به جرح و تعدیل آنان نمی‌توان تکیه کرد، زیرا جرح و تعدیل در میان اهل تسنن دچار تناقض گویی‌ها و موارد منفی بسیاری شده است و با شیوه‌های عقلایی در استدلال که در دیگر امور نیز مبنای عمل قرار می‌گیرد و حجت الهی به واسطه آن بر انسان تمام می‌شود، سازگاری ندارد.

آنان اگر بتوانند باید در خط مشی‌ها و ساختارهای خود تجدید نظر کنند و آن‌ها را پیراسته نمایند تا شیوه‌های استدلال در میان آن‌ها بر اساس واقع‌گرایی تنظیم شود. برای توضیح بیش‌تر، لازم است مطالبی را بیان کنیم.

### روایت صحابه را به صرف صحابه بودن نمی‌توان پذیرفت

موضوع یکم. یکی از امور پذیرفته شده در میان اهل تسنن آن است که آنان روایت صحابی را به صرف صحابی بودن می‌پذیرند - طبق این دیدگاه صحابه کسی است که پیامبر ﷺ را دیده و حدیثش را شنیده است - چراکه ادعا می‌کنند همه صحابه عادل هستند، حتی اگر آنان افرادی هم چون معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم، ابو هریره، سمرة بن جندب، ابی العادیه قاتل عمار و بسیاری همانند این افراد باشند.

باطل بودن این موضوع به گونه‌ای واضح است که انکار و لجاجت سودی ندارد. زیرا نمی‌توان با اصرار بر اشتباه و قداست بخشیدن به باطل و تأیید آن با مطالب مورد استفاده در خطبه‌ها و سخنان پر آب و تاب، به باطل جامه حق پوشاند.

ما در موارد مختلف در گذشته به ویژه در پاسخ پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های پیشین این موضوع را توضیح دادیم و ثابت کردیم که مصاحبت به معنای یاد شده مستلزم ایمان نیست تا چه رسد به این که مستلزم عدالت باشد. در واقع باید مواضع صحابه را بر شرع مبین اسلام عرضه کرد تا ایمان و عدالت آن‌ها مشخص گردد.

اگر پایبند بودن صحابه‌ای به شرع مبین اسلام ثابت شود، او عادل است، بلکه او از مرتبه عدالت نیز فراتر رفته و به مرحله قداست رسیده است و باید حدیث او را قبول کرد.

اگر خارج بودن صحابه‌ای از دایره شرع ثابت شود، او فاسق است، بلکه او در پستی نفاق غلتیده است و باید حدیث او را مردود دانست، مگر آن که با وجود شواهد خارجی موثق بودن وی - نه روایت وی - و دوری گزیدن او از دروغ ثابت شود. در غیر این صورت در پذیرش روایت او اشکال سابق مطرح است. اگر حال و



روز او مشخص نباشد باید در روایت او توقف نمود و امر او را به خدای متعال واگذار کرد، زیرا خدا به درون او آگاه‌تر و حساب و کتاب او با خداست. این همان چیزی است که قواعد استدلال علمی و موازین عقلایی اقتضا می‌کند و اهل معرفت در تمام امور بر مبنای آن عمل می‌کنند و به واسطه آن حجت از سوی خدای متعال بر بندگان کامل می‌شود.

اهل تسنن به دلیل شبهات پیش آمده در نتیجه اختلافات مذهبی، از چارچوب قواعد یاد شده خارج شده‌اند؛ شبهاتی که توسط حاکمان وقت تقویت گردید و به دلیل تعصب، در جان و دل افراد ریشه دوانید و باگذشت روزگار، اعتقادات یاد شده ریشه دار و مستحکم گردید تا آن که به یک رویکرد دینی و مفاهیم مقدس تبدیل شد؛ به طوری که بی حد و مرز، بی پیرایه شناخته شدند. ذهبی در این باره می‌گوید:

پرونده صحابه رضی الله عنهم به رغم تمام رویدادهایی که در تاریخ پیش آمد مختومه است و به بحث و بررسی درباره جرح و یا تعدیل آن‌ها نیازی نیست. باید اذعان داشت که آن‌ها دچار اشتباه شده‌اند. چنان که افراد قابل اعتماد نیز دچار اشتباه می‌شوند، زیرا هیچ فردی بدون اشتباه نیست، اما این اشتباه‌ها اندک بوده و به عدالت آن‌ها زیانی نمی‌رساند. هر آن چه آن‌ها نقل کرده‌اند، ما قبول داریم و به آن عمل می‌کنیم.<sup>(۱)</sup>

وی هم چنین می‌گوید:

من در کتاب «میزان الاعتدال» نوشته‌ام که بسیاری از کاتبان قرآن، افراد قابل اعتمادی بودند و بخاری یا مسلم و دیگران به صرف ثبت شدن نامشان در فهرست

۱. الرواه الثقاہ المتکلم فیهم بما لا یوجب ردهم: ص ۲۴.

افراد کارشناس در زمینه جرح و تعدیل به آن‌ها استناد کرده‌اند. من نامشان را ذکر نمی‌کنم، زیرا از نظر من آنان افراد ضعیفی هستند و نمی‌خواهم شناخته شوند. من هم چنان افرادی را می‌شناسم که نامشان در فهرست یاد شده ثبت گردیده، اما مطالبی گفته‌اند که هیچ کس به آن‌ها اهمیّت نمی‌دهد.

اگر بخواهیم این موضوع را بررسی کنیم، شماری از صحابه، تابعان و پیشوایان نیز در کنار آن‌ها قرار خواهند گرفت. برخی از صحابه با تأویل و تفسیر خاص خود یکدیگر را کافر دانسته‌اند. خدا از همه آن‌ها راضی می‌شود و آن‌ها را می‌بخشد. آن‌ها معصوم نیستند. اختلاف و درگیری آنان با یکدیگر اساساً باعث نمی‌شود آن‌ها در میان ما بی‌اعتبار شوند. با تکفیر خوارج، روایاتشان بی‌ارزش شد و اظهارات طعنه آمیز خوارج و شیعه در مورد آنان به خودشان آسیب رساند. به حکمت پروردگارت بنگر و در آن دقت کن. ما از خدا سلامت خواهیم. (۱)

#### استدلال ابی زرعه در مورد عدالت عموم صحابه

فراتر این که از ابی زرعه درباره عدالت عموم صحابه این گونه نقل شده است: اگر شخصی را دیدی که در حال کاستن از ارزش یکی از صحابه رسول خدا ﷺ است بدان که او زندیق است، زیرا رسول خدا ﷺ و قرآن از نظر ما بر حق هستند. اصحاب رسول خدا ﷺ بودند که قرآن و سنت را به ما رساندند. آن‌ها می‌خواهند در افراد مورد اعتماد ما اشکال ایجاد کنند تا قرآن و سنت را باطل نمایند، در حالی که خود، بیش از دیگران لایق ایراد و اشکال هستند و آن‌ها زندیق هستند. (۲)

۱. همان: ص ۲۲ و ۲۳.

۲. تهذیب الکمال، ج ۱۹ ص ۹۶ و ر.ک: الکفایه فی علم الروایه ص ۱۹.

## رد استدلال یاد شده

ابی زرعه به دلیل تعصبش از چند نکته غفلت ورزیده است:

نخست آن که قرآن و سنت تنها توسط صحابه به دست ما نرسیده است، بلکه تابعان و همه افرادی که نامشان در منابع و مراجع در دوره‌های مختلف ذکر شده نیز در این امر دخالت داشتند. با این حال آیا می‌توان همه آن‌ها را عادل دانست و هر کس را که در مورد برخی از ایشان مطلبی بگوید به عنوان زندیق معرفی کرد؟

چرا این موضوع فقط به صحابه اختصاص یافته است؟

دوم آن که همه پیامبران گذشته صلوات الله علیهم، کتاب‌ها و آموزه‌هایشان بر حق بوده است. آیا در مورد آنان نیز همین اصرار وجود دارد که تمام کسانی که به دعوت‌شان پاسخ مثبت داده‌اند و آن‌ها را دیده و سخن‌شان را شنیده‌اند عادل و صادق هستند و هر کس علیه آن‌ها حرف بزند زندیق است؟

سوم آن که مقدس شمردن کسانی که شایستگی قداست ندارند و تأیید کسانی که شایستگی تأیید ندارند و درهم آمیختن سخنان درست و نادرست با یکدیگر و سردرگم کردن مردم، همگی در راستای منافع افراد زندیق است، زیرا آنان بدین واسطه می‌توانند با سوء استفاده در خدشه‌ها و موارد منفی روی داده، در دین خدا، پیامبر بزرگوارش ﷺ و احادیث شریف ایشان خدشه وارد کنند.

اما اگر با واقعیت صحابه آشنا شویم و هر کس را در جایگاه خاص خود قرار دهیم و احادیث ذکر شده از سوی آنان را بررسی کنیم و حق و باطل را از هم تشخیص دهیم و احادیث نبوی را از دروغ‌ها، افسانه‌ها و خرافات پاک کنیم، در این صورت راه را بر روی زندیق‌ها خواهیم بست و مانع از محقق شدن توطئه‌ها و اهداف‌شان خواهیم شد، زیرا حق را باید بی‌پیرایه و خالص کرد تا از وجود شکاف‌ها و موارد منفی تهی گردد.

ذهبی می‌گوید: «بررسی احادیث ضعیف، توسط یک فرد نقد کننده پرهیزکار، در راستای نصیحت در راه دین خدا و حمایت از سنت نبوی قرار دارد».<sup>(۱)</sup>

این موضوع آن قدر روشن است که نیازی به توضیح ندارد. اما به هر حال مردم برای رسیدن به آن چه به آن عشق می‌ورزند راه‌های مختلف می‌یابند و عشق به هر چیزی انسان را کور می‌کند.

### سخن تفتازانی در مورد صحابه

سعدالدین تفتازانی درباره صحابه چنین می‌گوید:

«درگیری‌ها و کشمکش‌هایی در میان صحابه پیش آمده که در کتاب‌های تاریخ نگاشته شده و توسط افراد قابل اعتماد ذکر شده، در ظاهر نشان می‌دهد که برخی از آنان از راه حق منحرف شده‌اند و به مرز ظلم و فسق رسیده‌اند که نشأت گرفته از کینه‌توزی، سرسختی، حسادت، دشمنی، جاه‌طلبی، ریاست‌طلبی و گرایش به لذت‌ها و شهوت‌ها بوده است، زیرا هر صحابه معصوم نبوده و همه کسانی که پیامبر ﷺ را دیده‌اند، انسان‌های نیکوکاری نبوده‌اند.

اما علما به دلیل حسن ظن به یاران پیامبر ﷺ برای موارد یاد شده تأویل و تفسیرهایی که در خور شأن آن‌هاست، ارائه داده و اعلام کردند که یاران پیامبر ﷺ از آن چه باعث گمراهی و فسق و فجور شود، در امان بودند تا بتوانند بدین ترتیب اعتقادات مسلمانان را از گمراهی و تباهی نسبت به صحابه بزرگ پیامبر ﷺ؛ به ویژه مهاجران و انصار که به آن‌ها بشارت اجر و ثواب در جهان آخرت داده شده، حفظ کنند...».<sup>(۲)</sup>

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۲۸۶.

۲. شرح المقاصد: ج ۵ ص ۳۱۱.

### پاسخ به اظهارات تفتازانی

اظهارات تفتازانی هر چند در مقایسه با اظهار نظر قبلی از شدت کم‌تری برخوردار است، اما او چند نکته را نادیده گرفته است:

نخست آن که هیچ دلیلی برای واجب بودن یا رجحان حسن ظن نسبت به کسانی که رسول خدا ﷺ را دیده و سخنش را شنیده‌اند نمی‌توان یافت و تنها باید به کسانی حسن ظن داشت که مؤمن هستند. اول باید ایمان انسان بر اساس معیارهای شرعی ثابت شود و مشخص گردد که او در کشاکش فتنه‌ها دچار انحراف و گمراهی نشده است - همان فتنه‌هایی که خدای متعال و رسول گرامی اش ﷺ مسلمانان را از آن‌ها برحذر داشته‌اند - پس از آن باید به او حسن ظن پیدا کرد.

اجر و ثواب در جهان آخرت تنها شامل کسانی می‌شود که ایمان آوردند و پس از آن استقامت ورزیدند و در راه دفاع از عقیده و عمل خود پایداری کردند. چنین شخصی با منافقی که در اثر فتنه‌های یاد شده در مسیر سقوط قرار گرفته، تفاوت دارد. پاسخ پرسش دوم از پرسش‌های پیشین و پاسخ پرسش یکم از پرسش‌های موجود نیز در بردارنده این واقعیت است.

دوم آن که بسیاری از مواضع صحابه قابل توجیه نیست. اگر با انصاف، عملکردشان را مورد بررسی قرار دهیم، نمی‌توانیم توجیهی بیابیم تا بر اساس آن نسبت به آن‌ها حسن ظن پیدا کنیم و به همین دلیل بسیاری از صحابه بزرگ پیامبر ﷺ گفتار و کردار چنین افرادی را مردود دانسته‌اند و موضعی که نسبت به آن‌ها اتخاذ کردند به هیچ وجه با حسن ظن هم‌خوانی ندارد.

به ویژه آن که خداوند متعال بعضی از این صحابه بزرگ پیامبر ﷺ را ملاک و معیار تشخیص مؤمن از منافق و حق از باطل قرار داده است. چنان که گروهی از تابعان نیز گفتار و کردار آنان را مردود دانسته‌اند.

این واقعیت پیش از این در این گفتار ما؛ به ویژه در پاسخ پرسش دوم به طور کامل روشن و آشکار گردید.

سوم آن که اعتقادات در مورد صحابه و دیگران، نباید مبتنی بر شبهه، ظن و گمان باشد؛ شبهاتی که به هیچ وجه از سوی خدا مورد تأیید قرار نگرفته‌اند، بلکه خدای متعال آن‌ها را با دلیل و برهان قاطع و حجت رسا مردود دانسته است. خدای سبحان می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُورًا﴾؛<sup>(۱)</sup>

و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

هم‌چنین مؤمن تنها در صورتی باید به کسی حسن ظن داشته باشد که بتوان بر عدالت و سخن راست او تکیه کرد و در دین بر اظهارات او استناد جست تا در روز قیامت بتواند آن را به عنوان حجت ارائه دهد.

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾؛<sup>(۲)</sup>

روزی که هر کس می‌آید و از خود دفاع می‌کند و هر کس به آن چه انجام داده بی‌کم و کاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌شود. به همین دلیل به حدیث مؤمنی که ناشناخته باقی مانده نمی‌توان عمل کرد؛ هر چند که حسن ظن داشتن به او واجب است.

۱. سوره اسراء: آیه ۳۶.

۲. سوره نمل: آیه ۱۱۱.

### پیامدهای سهل انگاری اهل تسنن در بررسی گفتار و رفتار صحابه

اهل تسنن نسبت به شناسایی واقعیت صحابه از خود سهل انگاری نشان دادند و معتقدند برعکس دیگران، نیازی به حصول اطمینان در مورد آنان وجود ندارد تا آن جاکه معیارهای جرح و تعدیل در مورد صحابه را از دست دادند و افراد ناشناس در میان صحابه بسیار شدند.

آن‌ها در این رابطه آن قدر پیش رفتند که حتی اگر بخواهند از اسارت شبهات یاد شده خود را رهایی بخشند و حلقه تقلید و تعصب در مورد صحابه را بشکنند و بر اساس روش‌های علمی و عقلایی استدلال نمایند، توانایی انجام این کار را ندارند، زیرا آنان اصول قابل اعتمادی در این زمینه در اختیار ندارند تا بتوانند به آن‌ها تکیه کنند و راه‌های شناخت، در نتیجه وجود فاصله زمانی طولانی، قطع شده است. همین امر باعث شده تا آنان بیش از پیش بر وضعیت موجود خود تکیه کنند و پایبند آن باشند، آن را مقدس بشمارند، از آن دفاع نمایند و از شکاف‌ها و موارد منفی موجود در آن چشم پوشی کنند، مگر آن که در نتیجه پتک نقد و بررسی‌ها و برملا شدن واقعیت‌ها دیوار اصرار و پافشاری آن‌ها درهم فروریزد و باعث شود تا آنان وضعیت یاد شده را به طور اجمال یا کامل رد کنند.

### غیرقابل اعتماد بودن کارشناسان جرح و تعدیل از دیدگاه اهل تسنن

موضوع دوم. از نظر اهل تسنن، علمای جرح و تعدیل اشکالات و ایراداتی دارند که بر همین اساس به دو گروه تقسیم می‌شوند:  
گروه نخست. اشکالات اختصاصی فردی است که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم.

### مالک بن انس صاحب مذهب

۱. مالک بن انس پیشوای مذهب از حمید بن قیس اعرج به طور مستند روایت نقل کرده و او را مورد اعتماد دانسته است، اما وقتی عمر بن قیس، برادر حمید، علیه مالک موضع گرفت و این موضوع به گوش مالک رسید، مالک گفت: «اگر می دانستم حمید بن قیس برادر اوست، از وی روایت نمی کردم».<sup>(۱)</sup>

ابن مدینی می گوید: «مالک، حمید اعرج را فرد موثقی می داند. سپس گفت: برادرش، برادرش و او را ضعیف دانست».<sup>(۲)</sup>

به راستی ما نمی دانیم گناه حمید بن قیس چیست که برادرش مالک را مورد تعرض قرار داده است تا آن جا که باعث شده از او روایت نقل نکند و پس از نقل روایت از او و تأیید او روایات نقل شده از او را ضعیف شمرده است. در حالی که به گفته ابن حجر، حمید را ابن معین، ابی زرعه، احمد بن حنبل، ابی داوود، ابن خراش، بخاری، یعقوب بن سفیان و ابن سعد تأیید کرده و فرد مورد اعتماد دانسته اند.<sup>(۳)</sup>

اگر احساسات عاطفی در جرح و تعدیل افراد، توسط مالک تا این اندازه نقش دارد پس بر چه اساسی می توان دیدگاه او را پذیرفت؟

وقتی از نکوهش افراد معاصر نسبت به یکدیگر و یا نکوهش همدیگر به دلیل داشتن اختلاف مذهب سخن به میان می آید، مالک به دلایل دیگر که در فرصتی مناسب به آن ها خواهیم پرداخت، مورد سرزنش قرار می گیرد.

۱. الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۵ ص ۸، تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۴۳۲.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۴۳۲.

۳. همان: ج ۱۱ ص ۶۱.



## یحیی بن سعید القطان

۲. وقتی یحیی بن سعید القطان، از همام بن یحیی بن دینار ایراد گرفت، احمد بن حنبل درباره او گفت: «یحیی بن سعید در نوجوانی در ارتباط با موضوع خاصی شهادت داد، اما همام او را عادل ندانست و به همین دلیل از او انتقام گرفت».<sup>(۱)</sup> آن چه مسلم است احمد بن حنبل با صراحت، یحیی بن سعید را متهم کرده که به ناحق و خصمانه همام را جرح کرده است. پس با این حساب چگونه می توان به جرح و تعدیل دیگران توسط یحیی استناد کرد؟

## یحیی بن معین

۳. ذهبی در مورد یحیی بن معین می گوید:

ابو عمر بن عبدالبر به نقل از محمد بن وضاح این گونه اظهار داشت: از یحیی بن معین درباره شافعی پرسیدم.  
او گفت: قابل اعتماد نیست...

هم چنین ابن عبدالبر می گوید: از راه هایی ثابت شده که ابن معین در نکوهش شافعی سخن گفته است.

من می گویم: ابن معین با این کار به خود آسیب رساند و مردم به سخنان او در مورد شافعی وقعی ننهادند و اظهاراتش را در مورد گروهی، ثابت شده ندانستند. هم چنین به مورد تأیید قرار گرفتن برخی از مردم توسط او اهمیت ندادند.

ولی ما همواره سخنانش را در جرح و تعدیل قبول داریم و او را بر بسیاری از

۱. همان: ج ۱۱ ص ۶۱.

دانشمندان علم رجال ترجیح می‌دهیم به شرط آن که در اجتهاد خود بر خلاف اکثریت سخن نگویند.

اما اگر او کسی را تأیید کرد که اکثریت، آن فرد را ضعیف می‌دانند و یا برعکس کسی را تضعیف کرد که اکثریت او را تأیید کرده و پذیرفته‌اند، در این صورت گفتار اکثریت ائمه؛ نه اقلیت اندک، ملاک و معیار به شمار می‌رود.

او در مورد افراد، یکی پس از دیگری جداگانه سخن می‌گوید و بدین ترتیب برداشت اشتباه فرد - همان طور که گفتیم - مشخص می‌شود، زیرا روایات از فردی به فرد دیگر انتقال یافته‌اند و راویان معصوم نیستند.

ابن معین خود گاهی شافعی را مورد تأیید قرار داده است، زیرا ابن معین بر اساس شرایط روز اجتهاد می‌کرد و به پرسش‌های افراد پاسخ می‌داد.

کاش ذهبی به همین مقدار بسنده می‌کرد. اما او در ادامه گفته است:

اظهار نظر ابن معین در مورد شافعی بر اساس اجتهاد صورت نگرفت، بلکه این اظهار نظریک لغزش زبانی نشأت گرفته از هوا و هوس و تعصب بوده است؛ زیرا ابن معین هر چند محدث بوده، اما از حنفی‌های غلوکننده در مذهب خود بوده است. هم‌چنین می‌توان به اظهارات حافظ ابی حامد ابن شرقی استناد کرد، او می‌گوید: یحیی بن معین و ابو عبید نسبت به شافعی نگرش بدی<sup>(۱)</sup> داشتند. به خدا سوگند، حق با ابن شرقی است. آن دو ذاتاً نسبت به دانشمند زمان خود بدگمان بوده‌اند.<sup>(۲)</sup>

در نقل دیگری احمد بن حنبل می‌گوید:

روزی ابن معین با شجاع بن ولید روبه‌رو شد و به او گفت: ای دروغگو.

۱. در منبع این گونه آمده است.

۲. الرواة المتکلم فیهم بما لا یوجب ردهم: ص ۲۹-۳۱.

شجاع به او گفت: اگر من دروغگو هستم که هیچ؛ اما اگر این گونه نباشد، امیدوارم خداوند آبرویت را ببرد.

سپس احمد گفت: گمان می‌کنم نفرین شیخ شجاع، شامل حال او شده است. (۱)  
البته ما در آینده موضع احمد نسبت به او و امثال وی را بازگو خواهیم کرد.  
ابوزرعه در مورد یحیی بن معین می‌گوید: از او هیچ استفاده‌ای نکردیم، زیرا  
غیبت مردم را می‌کرد. (۲)

همین مطلب از علی بن مدینی از شخصیت‌های برجسته و هم‌چنین ابن حجر  
نقل شده است. (۳)

هنگامی که ابو ازهر به نقل حدیث عبدالرزاق در کتاب «الفضائل» از معمر، از  
ازهری، از عبیدالله از ابن عباس پرداخت این گونه گفت: «پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه  
نگریست و به او گفت:

أنت سيّد في الدنيا والآخرة؛

تو در دنیا و آخرت سالار و سروری ...

این خبر به گوش یحیی بن معین رسید، ابو ازهر در میان گروهی از اهل حدیث  
بود، یحیی اظهار داشت: این دروغگوی نیشابوری کیست که از عبدالرزاق چنین  
حدیثی نقل کرده است.

ابو ازهر برخاست و گفت: او منم.

یحیی تبسم کرد و گفت: تو دروغگو نیستی و از صحت بیان او تعجب کرد و

۱. تهذیب الکمال: ج ۱۲ ص ۲۸۶، تاریخ بغداد: ج ۹ ص ۲۴۹، تهذیب التهذیب: ج ۴ ص ۲۷۵، بحر الدم:  
ص ۲۰۰، رسالة فی الجرح و التعديل: ص ۲۵، سیر اعلام النبلاء: ج ۹ ص ۲۵۳، میزان الاعتدال: ج ۳ ص  
۲۶۴.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۱۱ ص ۲۴۸، سیر اعلام النبلاء: ج ۱۱ ص ۹۰، تهذیب الکمال: ج ۲۱ ص ۵۵۰.

۳. همان.

گفت: در رابطه با این حدیث کسانی که قبل از تو قرار داشتند، مقصرند.<sup>(۱)</sup> ملاحظه کنید! چگونه یحیی شتابزده ابو ازهر را تکذیب می‌کند، سپس از این تکذیب عقب نشینی می‌نماید، اما بر تکذیب حدیث روایت شده توسط ابو ازهر تأکید می‌کند و کسانی را که به نقل از آن‌ها روایت کرده، دروغگو لقب می‌دهد. در حالی که راویان حدیث از افراد برجسته و قابل اعتماد جامعه اسلامی هستند. حتی اگر فرض کنیم قابل اعتماد بودن افراد یاد شده در نزد او ثابت نشده باشد باز هم این موضوع نمی‌تواند توجیه‌کننده تکذیب حدیث از سوی او باشد، زیرا نمی‌توان گفت: هر روایتی که قابل اعتماد بودن راوی آن ثابت نشده، دروغ است.

شاید چون این حدیث با تمایلات و اعتقادات درونی او هم‌خوانی نداشت، آن را تکذیب کرد، به ویژه با توجه به این که پیامبر ﷺ در ادامه حدیث فرموده است:

حَبِيبُ حَبِيبِي وَ حَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ، وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ، الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ؛<sup>(۲)</sup>

دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. وای بر آن که با تو دشمن باشد.

بنابراین تکذیب او یا نشأت گرفته از آن است که او با امیرمؤمنان علی عليه السلام دشمنی دارد و یا آن که طرفدار دشمنان آن حضرت هم‌چون معاویه و عمرو عاص است که بر روی آن حضرت شمشیر کشیدند، به او دشنام دادند و برای خاموش کردن نور او تلاش کردند.

۱. همان: ج ۴ ص ۱۰، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۲۸، سیر أعلام النبلاء: ج ۹ ص ۵۷۵، تهذیب الکمال: ج ۱ ص ۲۶۰، تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۴۱ و ۴۲.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۸، حاکم نیشابوری پس از ذکر حدیث می‌نویسد: حدیث صحیح است بنا بر مبنای بخاری و مسلم. ابوالازهر به اجماع آنان فردی قابل اعتماد است. از نظر آنان اگر فرد قابل اعتماد به تنهایی حدیثی را ذکر کند، آن حدیث صحیح است.

اگر معیار یحیی بن معین برای تکذیب حدیث و راوی آن این گونه است، پس برای تأیید حدیث و راوی آن چه معیاری دارد؟ چگونه می توان بر تعدیل و جرح احادیث توسط وی تکیه کرد؟ به ویژه در مورد شیعه که خدا دل آنان را به نور محبت امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ولایت او و دشمنی با دشمنانش روشن کرده است.

### علی بن مدینی

۴. ابوالحسن علی بن عبدالله بن جعفر مدینی، همو که بخاری و نویسندگان سایر کتاب های صحیح از او روایت کرده اند، اما احمد بن حنبل او را تکذیب کرده است. <sup>(۱)</sup> عمرو بن علی نیز در مذمت وی سخن گفته است. <sup>(۲)</sup> مزی با سند خود می گوید: ابن داوود <sup>(۳)</sup> به معتصم گفت: ای امیرمؤمنان! این فرد - یعنی احمد بن حنبل - ادعا می کند که خدا را در جهان آخرت می بیند؛ در حالی که دیدن با چشم فقط در مورد شیء محدود صدق می کند؛ با این که خداوند نامحدود است.

معتصم به او گفت: چه دلیلی بر صحت ادعای خود داری؟ ابن داوود گفت: ای امیرمؤمنان! گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عنوان دلیل خود در اختیار دارم.

معتصم گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه فرمود؟ ابن داوود گفت: من از او ... شنیدم که جریر بن عبدالله بجلی گفت: ما در شب

۱. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۳۰۹، تهذیب الکمال: ج ۲۱ ص ۲۷، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۴۵۸.  
 ۲. همان: ج ۲۱ ص ۳۱، همان: ج ۷ ص ۲۱۱، سیر اعلام النبلاء: ج ۱۱ ص ۵۸.  
 ۳. همین طور در منبع این روایت آمده است.

چهاردهم ماه در خدمت رسول خدا ﷺ بودیم. حضرت به هلال ماه نگاه کرد و گفت: شما به زودی خداوند را خواهید دید، همان گونه که این ماه را می بینید و در دیدن او هیچ ظلمی به شما نمی رسد.

معتصم به احمد بن ابی داوود گفت: چه دلیلی بر ادّعی خود داری؟  
گفت: به اسناد این حدیث دقت خواهم کرد.

ابن ابی داوود فردای آن روز به دنبال علی بن مدینی فرستاد در حالی که او در بغداد به سر می برد و نمی توانست حتی یک درهم را تأمین نماید. او را به نزد خود آورد و قبل از آن که چیزی به او بگوید ده هزار درهم به او بخشید و گفت: این را امیرمؤمنان برای فرستاده و دستور داده هزینه مورد نیاز تو تأمین شود و بدین ترتیب هزینه دو سالش را به او پرداخت.

سپس به علی بن مدینی گفت: ای ابالحسن! حدیث جریر بن عبدالله در مورد رؤیت چیست؟

علی بن مدینی گفت: واقعیت دارد.

وی گفت: آیا دلیلی داری؟

گفت: بهتر است مرا از این امر معاف داری.

او گفت: ای ابالحسن! این امتناع تو نشأت گرفته از نیاز است.

سپس دستور داد برای او لباس و عطر و اسب بیاورند.

او هم چنان بر این امر اصرار ورزید تا آن که علی بن مدینی گفت: در این رابطه سندی داریم که هیچ کس به آن تکیه نمی نماید و آن را روایت نمی کند و آن سند قیس بن ابی حازم است. او عرب بادیه نشینی بود که ایستاده ادرار می کرد.

در این هنگام ابن ابی داوود، ابن مدینی را در آغوش کشید و بوسید.

فردای همان روز هر دو در نزد معتصم حاضر شدند، ابن ابی داوود گفت:

ای امیرمؤمنان! ابن مدینی در روایت به حدیث جریر استناد جسته که قیس بن ابی حازم از او روایت کرده و قیس عرب بادیه نشینی بود که ایستاده ادرار می‌کرد.<sup>(۱)</sup>

ابوبکر مروزی می‌گوید: به ابی عبدالله احمد بن حنبل گفتم: علی بن مدینی از ولید بن مسلم... از عمر روایت کرده که گفت: او را به پروردگارش واگذار کنید.

ابو عبدالله گفت: دروغ گفته است. ولید بن مسلم دو بار برای ما روایت کرده که این روایت چنین نیست، بلکه این گونه است: او را به دنیای خودش واگذار کنید.

من به ابو عبدالله گفتم: عباس غبری گفت: وقتی در «العسکر» روایت را نقل کرد، من به علی بن مدینی گفتم: آن‌ها تو را تأیید نکردند.

ابن مدینی گفت: من گفتم: این روایت را در بصره به شما گفته‌ام و خاطر نشان کرد که ولید در مورد وی دچار اشتباه شده است.

ابو عبدالله خشمگین شد و گفت: درست است علی بن مدینی دانست که ولید در مورد وی دچار اشتباه شده است. پس برای چه می‌خواست برای آن‌ها حدیث روایت کند؟ او روایت اشتباه به آن‌ها می‌گوید؟<sup>(۲)</sup>

ابن حجر می‌گوید: به ابراهیم حربی گفته شد: آیا علی بن مدینی به دروغ‌گویی متهم می‌شد؟

گفت: نه، او در هنگام ذکر روایت کلمه‌ای را برای جلب رضایت ابن ابی داوود به آن می‌افزود. به او گفته شد: آیا علی، احمد را مذمت می‌کرد؟

گفت: نه، فقط وقتی در کتاب خود حدیثی از احمد می‌یافت می‌گفت: به این

۱. تهذیب التهذیب: ج ۲۱ ص ۲۲ و ۲۳، سیر اعلای النبلاء: ج ۱۱ ص ۵۲ و ۵۳، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۴۵۸.

۲. تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۴۵۸، تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۳۰۹ و ج ۲۱ ص ۲۶ و ۲۷، سیر اعلام النبلاء: ج ۱۱ ص ۵۵.

حدیث مطلبی را افزودم تا بدین ترتیب ابن ابی داوود را از خود راضی نمایم.<sup>(۱)</sup> آن گونه که مشخص است جلب رضایت ابن ابی داوود نمی تواند توجیه کننده آن باشد که علی بن مدینی حدیث را تحریف کرده و کلماتی به آن افزوده و راوی مورد اعتماد و حدیثش را زیر سؤال برده است. اگر فرض کنیم او نمی توانست بر خلاف رأی و نظر ابن ابی داوود سخنی به میان آورد دست کم می توانست از برخورد با او خودداری کند و در خانه خود بماند و از عطا و بخشش او بهره مند نگردد.

عقیلی می گوید: احمد بن محمد بن سلیمان رازی برای ما این گونه گفت: از ازهر بن جمیل شنیدم که می گفت: روزی ما در نزد یحیی بن سعید قطان، سهل بن حسان بن ابی جروه، ابن مدینی، شاذکونی، سلیمان صاحب بصری، قواریری و سفیان الرأس بودیم که عبدالرحمان بن مهدی آمد و بر ابی سعید سلام کرد و در کنار او نشست.

یحیی به او گفت: چرا تو را افسرده می بینم؟

عبدالرحمان گفت: دیشب خوابی دیده ام که مرا وحشت زده کرده است.

یحیی گفت: ان شاء الله، خیر است.

علی بن مدینی به او گفت: ای ابا سعید! چه چیزی دیده ای؟

گفت: گروهی از یاران خود را دیدم که در باتلاق فرورفته اند.

گفت: خواب آشفته ای است.

عبدالرحمان به او گفت: ساکت باش. به خدا سوگند، ای علی! تو یکی از آنها

هستی.

۱. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۱۰، تهذیب الکمال: ج ۲۱ ص ۲۹، سیر اعلام النبلاء: ج ۱۱ ص ۵۷، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۴۵۸.



علی گفت: خدای متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾؛<sup>(۱)</sup>

و هر که را عمر دراز دهیم او را از نظر خلقت فروکاسته و شکسته گردانیم.

سپس یحیی گفت: نه، به خدا سوگند، عبدالرحمان این گونه نیست.

من در نزد عبدالله بن احمد کتاب «العلل» تألیف پدرش را خواندم و داستان‌های بسیاری در آن در مورد علی بن عبدالله یافتیم. سپس نامش را حذف کرد و بالای آن نوشت: ما از مردی این گونه شنیده‌ایم. پس از آن همه حدیث را ذکر نمی‌کرد. من در این باره از عبدالله سؤال کردم.

او گفت: پدرم از او برای ما حدیث روایت می‌کرد. سپس از ذکر نام او خودداری کرد.

عبدالله می‌گفت: مردی برای ما این گونه روایت کرده است. آن‌گاه از ذکر حدیث او نیز امتناع ورزید.

حضر می‌گوید: عمرو بن محمد به ما گفت و از علی بن مدینی نام برد و اظهار داشت: علی بن مدینی در این حدیث ادعا کرده که مجاهد آن را برای ما روایت کرده، در حالی که اعمش به نقل از لیث بن ابی سلیم آن را برای ما روایت کرده است.<sup>(۲)</sup>

#### احمد بن حنبل

۵. برخی به جرح و تعدیل احمد بن حنبل که یکی از علمای بزرگ و شخصیت‌های برجسته در زمینه جرح و تعدیل است، ایراد گرفته‌اند.

در روایتی ابی بکر بن ابی خیثمه می‌گوید: به یحیی بن معین گفته شد: احمد بن حنبل گفت: علی بن عاصم از افراد ثقه و مورد اعتماد است.

۱. سوره یس آیه ۶۸.

۲. الضعفاء، عقیلی: ج ۲ ص ۲۳۵-۲۳۹.

گفت: نه به خدا سوگند، علی هیچ گاه پیش او تقه و مورد اعتماد نبوده و هیچ حدیثی از او روایت نکرده است. پس چگونه ممکن است اکنون از نظر او تقه و مورد اعتماد شده باشد؟<sup>(۱)</sup>

چنان که می بینی یحیی بن معین با صراحت، احمد بن حنبل را متهم کرده و تقه و مورد اعتماد بودن وی را زیر سؤال برده است.

ابن معین درباره عامر بن صالح بن عبدالله زبیری گفته: او دروغگو است.<sup>(۲)</sup>

دارقطنی گفته: بهتر است از او حدیث روایت نشود.<sup>(۳)</sup>

نسائی گفته: او تقه و مورد اعتماد نیست.<sup>(۴)</sup>

ازدی گفته: حدیث او بی اعتبار است.<sup>(۵)</sup>

ذهبی گفته: افسوس.<sup>(۶)</sup>

ابن عدی گفته: بیش تر احادیث وی از افراد تقه و مورد اعتماد به سرقت رفته است.<sup>(۷)</sup>

۱. جرح و تعدیل: ج ۶ ص ۱۹۸، همین موضوع با اندکی تفاوت در تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۳۰۴، تهذیب الکمال: ج ۲۰ ص ۵۱۷، ذکر من اختلف العلماء و نقاد الحدیث فیه: ص ۱۰۶، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۴۵۵.

۲. الضعفاء والمتروکین ابن جوزی: ج ۲ ص ۷۷۲ میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۱۷، المجروحین ابن حبان: ج ۲ ص ۱۸۸، المغنی فی الضعفاء: ص ۲۲۳، تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۶۲، الکاشف: ج ۱ ص ۵۲۳، تهذیب الکمال: ج ۱۴ ص ۴۶، تاریخ بغداد: ج ۱۲ ص ۲۳۵.

۳. میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۱۷، الضعفاء والمتروکین ابن جوزی: ج ۲ ص ۷۲، المغنی فی الضعفاء: ص ۲۲۳، الکاشف: ج ۱ ص ۵۲۳، تهذیب الکمال: ج ۱۴ ص ۴۸، تاریخ بغداد: ج ۱۲ ص ۲۳۶، سوالات البرقانی: ص ۵۰.

۴. الضعفاء و المتروکین ابن جوزی: ج ۲ ص ۷۲، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۱۷، الکامل فی ضعف الرجال: ج ۵ ص ۸۳، تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۶۲، تهذیب الکمال: ج ۱۴ ص ۴۷.

۵. الضعفاء و المتروکین ابن جوزی: ج ۲ ص ۷۲، تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۶۳، تهذیب الکمال: ج ۱۴ ص ۴۸.

۶. میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۱۷.

۷. الکامل فی ضعف الرجال: ج ۵ ص ۸۳، تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۶۲، تهذیب الکمال: ج ۱۴ ص ۴۸.

ابونعیم گفته: از هشام بن عروه مناکیر و روایات ناشناخته روایت شده که هیچ ارزشی ندارند.<sup>(۱)</sup>

از ابوزرعه در مورد او پرسیده شد. ابوزرعه گفت: احادیث ناشناخته بسیاری نقل می‌کند.<sup>(۲)</sup>

ابن حبان گفته: او روایات جعلی را از راویان مورد اعتماد روایت می‌کرد. احادیث نوشته شده توسط وی واقعاً تعجب برانگیز است.<sup>(۳)</sup>  
ابن حجر گفته: احادیث او متروک است.<sup>(۴)</sup>

حاکم نیشابوری گفته: احادیث ناشناخته‌ای از هشام بن عروه روایت کرده است.<sup>(۵)</sup>  
اما با این همه احمد بن حنبل از عامر بن صالح روایت نقل کرده و او را محل وثوق و مورد اعتماد دانسته است.

ذهبی می‌گوید: می‌توان گفت: او ضعیف‌ترین راوی است که احمد بن حنبل از وی روایت نقل کرده است. از احمد بن حنبل در مورد عامر بن صالح پرسیده شد. احمد گفت: عامر قابل اعتماد است و دروغ نمی‌گفت.<sup>(۶)</sup>

این گفته احمد خشم حافظان و بزرگان جرح و تعدیل را برانگیخت. احمد بن محمد بن قاسم گفت: یحیی بن معین در مورد عامر بن صالح گفته است: «او دروغگو، پلید و دشمن خدا است».

سپس احمد بن محمد می‌گوید: من به یحیی گفتم: احمد بن حنبل از او روایت نقل کرده است.

۱. الضعفاء ابی نعیم: ص ۱۲۴، تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۶۲.

۲. سؤالات البرذعی: ص ۴۲۶.

۳. المجروحین ابن حیان: ج ۲ ص ۱۸۸، الضعفاء و المتروکین ابن جوزی: ج ۲ ص ۷۲، تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۶۲، تهذیب الکمال: ج ۱۴ ص ۴۸.

۴. تقریب المذاهب: ج ۱ ص ۲۸۷.

۵. المدخل الی الصحیح: ص ۱۸۲.

۶. میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۱۷، المغنی فی الضعفاء: ص ۳۲۳.

او گفت: چرا چنین کرده با آن که او می داند که ما عامر را در دوران حیاتش ترک کرده بودیم.

گفتم: چرا چنین کردید؟

او گفت: حجاج اعور نزد من آمد و از من حدیث هشام بن عروه را از ابی لهیعه و لیث بن سعد نوشت، سپس رفت و حدیث را از آن خود دانست و آن را به نقل از هشام روایت کرد.<sup>(۱)</sup>

هم چنین یحیی گفت: احمد دیوانه شده که از عامر بن صالح روایت نقل می کند.<sup>(۲)</sup> هم چنین محمد بن عقیل گفت: مقبلی در کتاب «العلم الشامخ» این گونه نوشته است:

امام احمد به رغم آن که شخص فاضل و پارسایی است از موضوع خلقت قرآن سخن گفت و در نتیجه آن گرفتار شد و آن را هم تراز توحید دانست و یا حتی آن را از توحید نیز بالاتر دانست.

آن گاه می نویسد: احمد بن حنبل از روی تعصب روایات همه مخالفان خود را مردود دانست. این اقدام حنبل در واقع خیانت در سند به شمار می رود. سپس محمد بن عقیل می افزاید: احمد، پا را از این فراتر گذاشت و روایات هر کس را که نسبت به او شک می کرد، مردود دانست و می گفت: فلانی که نسبت به گفته های من شک کرده، فرد شومی است.

بلکه احمد از این نیز فراتر رفت و اظهار داشت: روایت افرادی هم چون یحیی بن معین را که به سختی مرا تأیید می کنند، قبول ندارم.<sup>(۳)</sup>

۱. تهذیب الکمال: ج ۱۴ ص ۴۷، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۱۷، تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۶۲، تاریخ بغداد:

ج ۱۲ ص ۲۲۶.

۲. میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۱۷، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۵ ص ۸۳.

۳. العتب الجمیل علی اهل الجرح والتعدیل: ص ۱۳۰.

به گفته ذهبی، احمد بن حنبل اظهار داشت: من دوست ندارم به نقل از کسانی که به سختی مرا تأیید می‌کنند هم چون یحیی و ابی نصر تمار روایت ذکر کنم.<sup>(۱)</sup> بنا بر این، وقتی احمد بن حنبل به علت اختلاف نظر دیگران با وی بر سر موضوع یاد شده، ثقه و مورد اعتماد بودن آن‌ها را زیر سؤال می‌برد، پس چه چیز می‌تواند مانع از اختلاف دیگران با وی بر سر موارد دیگری هم چون عدالت صحابه و پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنی کردن با دشمنان‌شان شود؟ آیا این اختلاف نمی‌تواند دلیل خاص خود را داشته باشد؟ چه تضمینی وجود دارد که احمد بن حنبل عجله کرده و هم مذهبی خود را به ناحق، ثقه و مورد اعتماد بداند؟ ما - ان شاء الله - در ادامه مطلب، نمونه مناسبی برای این امر بیان خواهیم کرد.

#### محمد بن یحیی ذهلی

۶. ذهبی در مورد محمد بن یحیی می‌گوید:

«امام، شیخ الاسلام و حافظ نیشابور... او یک شخص ثقه و مورد اعتماد و حافظ، دین دار، پیرو سنن و به عنوان شیخ المشایخ علم در خراسان برگزیده شد... ابوحاتم گفت: او امام زمان خود بود.

ابوبکر بن زیاد گفت: او امیر مؤمنان در علم حدیث بود...»<sup>(۲)</sup>

اما با این وجود حسن بن محمد بن جابر درباره او می‌گوید: وقتی محمد بن اسماعیل بخاری به نیشابور آمد شنیدم محمد بن یحیی می‌گفت: به سوی این مرد عالم صالح بروید و به سخنانش گوش فرادهید.

۱. میزان الاعتدال: ج ۷ ص ۲۲۲.

۲. تذکره الحفاظ: ج ۲ ص ۵۲۰-۵۲۱.

مردم به نزدش رفتند و به شنیدن سخنانش پرداختند تا این که این موضوع باعث تضعیف مجلس درس محمد بن یحیی شد و پس از آن محمد بن یحیی به محمد بن اسماعیل حسادت ورزید و علیه او سخن گفت.<sup>(۱)</sup>

ابوحامد شرقی می گوید: شنیدم محمد بن یحیی می گفت:

قرآن کلام خدا است و در هیچ یک از ابعاد، مخلوق نیست. اگر کسی به این مطلب بسنده کند از دیگر مطالب گفته شده در مورد قرآن بی نیاز می شود. هر کس ادعا کند قرآن آفریده شده است، کفر ورزیده و از ایمان خارج شده است و زنش بر او حرام می شود. باید توبه کند، وگرنه باید گردنش زده شود و دارایی او هم چون غنیمت در میان مسلمانان تقسیم خواهد شد و نباید جنازه او را در قبرستان مسلمانان دفن کرد.

اگر کسی در این باره توقف کند و بگوید: من در مورد مخلوق یا غیرمخلوق بودن قرآن بی طرف هستم در واقع از کفر تقلید کرده است. اگر کسی ادعا کند که لفظ من درباره قرآن مخلوق است، بدعت آورده و نباید با او هم نشینی کرد و سخن گفت. اگر کسی پس از این مجلس ما، به نزد محمد بن اسماعیل بخاری برود، او را متهم کنید، زیرا تنها کسی در مجلس او حاضر می شود که هم مذهب اوست.<sup>(۲)</sup>

حاکم نیشابوری می گوید: شنیدم محمد بن صالح بن هانی می گفت: احمد بن سلمه می گفت: روزی نزد بخاری رفتم و گفتم: ای اباعبدالله! این مرد - ذهلی - در خراسان به ویژه در این شهر فرد قابل قبولی است. او بر جایگاه خود آن قدر تأکید کرد که دیگر کسی جرأت نیابد با او مخالفت کند. نظر شما چیست؟

محمد بن اسماعیل محاسن خود را در دست گرفت، سپس گفت: من کارم را به

۱. تاریخ بغداد: ج ۲ ص ۳۰، تعلیق التعلیق: ج ۵ ص ۴۳۰ و ۴۳۱.

۲. تاریخ بغداد: ج ۲ ص ۲۱ و ۲۲.

خدا واگذار کردم، زیرا خداوند بیناست. خدایا! تو می دانی من از سر خود کامگی و شرارت و کسب ریاست وارد نیشابور نشدم، بلکه با خود عهد بسته بودم که به سرزمینم بازگردم تا بر مخالفان پیروز شوم. این مرد، محمد بن یحیی ذهلی، فقط از سر حسادت به خاطر آن چه خدا به من داده با من به دشمنی می کند.

سپس گفت: ای احمد! من فردا بیرون می روم تا از سخنانش راجع به من رهایی یابید. (۱)

### جوزجانی

۷. ابن حبان درباره ابراهیم بن یعقوب جوزجانی سعدی می گوید:

مذهب او حروری بود، داعیه دار نبود و در ارتباط با سنت بسیار پایدار بود و حافظ حدیث به شمار می رفت و در دین سخت گیر بود تا آن جا که گاهی پا را از چارچوب خود فراتر می نهاد. (۲)

ابن حجر می گوید:

اگر دیدی میان جرح کننده حدیث و آن کس که حدیثش جرح شده در نتیجه اختلاف در مذهب دشمنی وجود دارد، باید در پذیرش این جرح تأمل کنی.

اگر کسی دشنام و بدگویی ابی اسحاق جوزجانی علیه اهل کوفه را مشاهده کند، شگفت زده می شود، زیرا او ناصبی متعصبی بود و اهل کوفه به شیعه بودن شهرت داشتند. او با زبانی گزنده و بی پروا احادیث شخصیت های کوفی را جرح می کرد و

۱. تعلیق التعلیق: ج ۵ ص ۴۳۴.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۱۵۹، الثقات ابن حبان: ج ۸ ص ۸۱ - ۸۲، در این منبع به جای کلمه «حروری»، واژه «حریزی» آمده است.

همین امر باعث شد تا اعمش، ابی نعیم، عبیدالله بن موسی و بزرگان حدیث، راه نرمش در پیش گیرند...<sup>(۱)</sup>

اگر جوزجانی به دلیل تعصب، روایت راوی را غیرقابل اعتماد بداند، پس چگونه می‌توان مطمئن بود که تعصب باعث نشود او کسی را مدح کند که شایسته مدح و ستایش نیست و کسی را ثقه و مورد اعتماد بداند که شایستگی آن را ندارد؟ افزون بر این، او ناصبی و منحرف از امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. همان گونه که ابن حجر و دیگران پیش تر به این موضوع تصریح کرده‌اند.<sup>(۲)</sup>

ابن عدی می‌گوید: «جوزجانی در دشمنی با علی علیه السلام به شدت به مذهب اهل شام گرایش داشت».<sup>(۳)</sup>

دارقطنی می‌گوید: «جوزجانی از علی علیه السلام منحرف است. اصحاب حدیث بر در او گرد آمده بودند. کنیز او مرغی بیرون آورد تا آن را ذبح کند، اما کسی را نیافت آن را ذبح کند. او گفت: سبحان الله، کسی نیست این مرغ را سر ببرد در حالی که علی در یک روز بیست و چند هزار مسلمان را سر می‌برد!»<sup>(۴)</sup>

اگر جوزجانی ناصبی و دشمن امیرمؤمنان علی علیه السلام باشد، پس منافق است - همان گونه که احادیث نبوی نیز بیانگر همین مطلب است و حدیث مربوط به آن را ذکر خواهیم کرد - پس چگونه می‌توان درباره دین از آنان ایمن بود؟ به ویژه در میان شیعه که حق امیرمؤمنان علی علیه السلام را شناختند و با ولایت او دیندار هستند.

۱. لسان المیزان: ج ۱ ص ۱۶ (مقدمه).

۲. فتح الباری: ص ۳۹۰ (مقدمه).

۳. تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۱۵۹، میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۲۰۵، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۱ ص ۳۱۰، تذکره الحفاظ: ج ۲ ص ۵۴۹.

۴. همان.



## ابوحاتم رازی

۸. ذهبی در مورد ابوحاتم محمد بن ادريس می‌گوید:

«اگر ابوحاتم مردی را قابل اعتماد دانست، پس به گفتار او تمسک جو، زیرا او تنها کسانی را که احادیث‌شان صحیح است، موثق و مورد اعتماد می‌داند. اما اگر با تأکید از مردی نام نبرد و یا درباره او گفت: وی قابل استناد نیست، پس دست نگه دار تا ببینی دیگران در مورد وی چه گفته‌اند.

بنابر این، اگر شخصی او را ثقة و مورد اعتماد دانست، بر اساس دیدگاه ابی حاتم عمل نکن، زیرا او در مورد افراد بسیار سخت‌گیر است. او در مورد گروهی از راویان صحاح اظهار داشت: سخنان آن‌ها حجّت نیست. حدیث او قوی نیست و یا سخنانی از این قبیل».<sup>(۱)</sup>

هم‌چنین ذهبی در جای دیگری می‌نویسد:

«سخنان ابی زرعه در جرح و تعدیل، بسیار مرا شگفت زده کرده است. سخنانش نشان می‌دهد او برخلاف دوستش، ابی حاتم، که همه را غیر قابل اعتماد می‌داند، فرد پارسا و آگاه است».<sup>(۲)</sup>

## ترمذی

۹. ذهبی، ترمذی را نکوهش کرده است. او به نقل از یحیی بن یمان می‌گوید:

«یحیی، از ترمذی تعریف کرده با این که سه نفر او را در نقل حدیث ضعیف دانسته‌اند، با این حال نمی‌توان به تعریف‌های یحیی درباره ترمذی فریب خورد،

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۲۶۰.

۲. همان: ۸۱.

زیرا در صورت تحقیق معلوم خواهد شد که بیش تر آن‌ها ضعیف هستند»<sup>(۱)</sup>.  
 او هم چنین به نقل از کثیر بن عبدالله مزنی می‌نویسد: «علما بر صحیح شمردن  
 ترمذی تکیه نمی‌کنند»<sup>(۲)</sup>.  
 مبارکفوری در این باره می‌گوید:  
 «با توجه به سهل‌انگاری موجود در احادیث ترمذی نمی‌توان بر تعریف‌های  
 صورت گرفته برای ترمذی تکیه کرد»<sup>(۳)</sup>.  
 ذهبی به هنگام سخن از اسماعیل بن رافع می‌گوید: گروهی از علما، ترمذی را  
 ضعیف دانسته‌اند و گروهی گفته‌اند: احادیث او متروک است.  
 او سپس می‌گوید: «یکی از موارد کتمان واقعیت‌ها و حق‌پوشی از سوی ترمذی  
 آن است که او برخی از اهل علم را ضعیف دانسته است»<sup>(۴)</sup>.  
 اگر ترمذی این گونه بر واقعیت‌ها سرپوش می‌گذارد، پس چگونه می‌توان بر او  
 اعتماد کرد؟ اگر ترمذی واقعیت را بیان کرده، بنابراین چگونه می‌توان به ذهبی که  
 ترمذی را مورد طعن قرار داده، اعتماد کرد؟

### ابن حبان

۱۰. ابن حبان محمد یکی از علمای جرح و تعدیل است. ذهبی در مورد او  
 می‌گوید:  
 «امام ابو عمرو بن صلاح از ابن حبان در «طبقات الشافعیه» یاد کرده و می‌گوید: او  
 در عملکرد خود دچار اشتباه فاحشی شد.

۱. میزان الاعتدال: ج ۷ ص ۲۳.

۲. همان: ج ۵ ص ۴۹۳.

۳. تحفه الأحوزی: ج ۲ ص ۹۳.

۴. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۳۸۴.

حق با ابو عمر و است. او دچار اوهام بود که حافظ ضیاء الدین برخی از آن‌ها را بررسی کرده است...

ابو اسماعیل انصاری شیخ الاسلام می‌گوید: از یحیی بن عمار در مورد ابی حاتم بن حبان سؤال کردم.

او گفت: او را دیده‌ام. ما او را از سیستان بیرون کردیم. علم فراوانی داشت. اما از نظر دین‌داری قوی نبود...

ابو اسماعیل انصاری گفت: از عبدالصمد بن محمد شنیدم که می‌گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: این سخن ابن حبان را که «نبوت، علم و عمل است» مردود دانستند و او را به ارتداد و زندیق بودن محکوم کردند و او را ترک گفتند و در این باره به خلیفه نامه نوشتند. خلیفه نیز دستور قتل ابن حبان صادر کرد.<sup>(۱)</sup>

#### ابن منده و ابونعیم اصفهانی

۱۱ و ۱۲. ابن حجر در زندگی نامه ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی می‌نویسد: «او راستگو و یکی از بزرگان علم حدیث است. ابونعیم اصفهانی بی دلیل و از روی هوا و هوس علیه ابن منده سخن گفت. در واقع خداوند می‌خواست او را به دلیل سخن گفتن علیه ابن منده مجازات کند.

ابن منده نیز با طعنه و کنایه، به شدت به ابی نعیم حمله کرده است. من دوست ندارم داستان او را بگویم و سخنان آن دورا در مورد یکدیگر نمی‌پذیرم، زیرا هر دو از نظر من قابل قبول هستند...»<sup>(۲)</sup>

بنابر این، اگر ابونعیم علیه ابن منده از روی هوا و هوس سخن به میان آورده است، چگونه می‌توان به سخنان وی در جرح و تعدیل دیگران اعتماد کرد؟ چرا که

۱. میزان الاعتدال: ج ۶ ص ۳۹۹، تذکره الحفاظ: ج ۳ ص ۹۲۱-۹۲۲.

۲. همان: ج ۱ ص ۲۵۱، لسان المیزان: ج ۱ ص ۲۰۱.

اگر کسی بر مرکب نفس سوار شود، از راه منحرف خواهد شد. چگونه می‌توان صحت سخنان او را از خطا و صدق او را از دروغ تشخیص داد؟

اگر ابو نعیم شخصیت راستگو و برجسته‌ای باشد، آن وقت وضعیت ابن منده که علیه او بی‌دلیل حرفی زده است، چه خواهد بود؟

ابن حجر سخنانش را به خاطر زشتی به میان نیاورده است. ما در بخش «بدنام شدن افراد معاصر توسط یکدیگر» به این موضوع خواهیم پرداخت و در آن صورت مشخص خواهد شد که اوضاع تا چه اندازه نابه سامان است.

### حاکم نیشابوری

۱۳. ذهبی، به حاکم نیشابوری ایراد گرفته است. او در زندگی نامه ابن قتیبه چنین می‌نگارد:

«عبدالله مسلم بن قتیبه ابو محمد نویسنده کتاب‌ها، فرد صادقی است... خطیب می‌گوید: او از نظر دینی فرد قابل اعتماد و فاضلی بود. حاکم می‌گوید: مردم اتفاق نظر دارند که قتیبی دروغگو است. من می‌گویم: این سخن بی‌شرمانه‌ای است و گفتار کسی است که از خدا نمی‌ترسد.»<sup>(۱)</sup>

او به همین دلیل درباره حاکم می‌گوید:

«این گفتار نشأت گرفته از بی‌پروایی و کمی پارسایی است. من پیش از این مطلب، ندیدم کسی او را به دروغ‌گویی متهم کند. بلکه خطیب درباره او می‌گوید: او ثقه و مورد اعتماد است.»

۱. همان: ج ۴ ص ۱۹۸.

احمد بن سلامه به نقل از حماد حرانی به من خبر داد که شنیده سلفی سخن حاکم را مبنی بر این که «روایت کردن از ابن قتیبه جایز نیست»، ناپسند شمرده و می‌گوید: ابن قتیبه از افراد ثقه و مورد اعتماد و اهل تسنن است.  
سپس گفت: حاکم به علت مذهبش، علیه او سخن گفته است.<sup>(۱)</sup>  
ابن حجر می‌گوید:

«به نظر می‌رسد منظور از سلفی مذهب، ناصبی است. ابن قتیبه از اهل بیت علیهم السلام انحراف داشت و حاکم بر ضد او بوده است.»<sup>(۲)</sup>

### ابن حزم

۱۴. ابن خلکان درباره ابن حزم می‌گوید:

«او به علمای متقدم بسیار حمله می‌کرد و هیچ کس تقریباً از زبان او سالم نمی‌ماند و به همین دلیل دل‌ها از او بیزار گشتند.

او به فقهای هم دوره خود حمله کرد. آنها نیز کینه او را به دل گرفتند و به سخنانش پاسخ دادند و به اتفاق آرا او را گمراه دانستند و سخنان زشتی در مورد وی بر زبان آوردند...»

ابوالعباس بن عریف درباره وی می‌گوید: زبان ابن حزم و شمشیر حجاج بن یوسف تقفی برادر هم بودند.

چون ابن حزم بسیار به پیشوایان حمله می‌کرد، ابوالعباس چنین سخنی در مورد وی بر زبان آورد.<sup>(۳)</sup>

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۲۹۹.

۲. لسان المیزان: ج ۲ ص ۲۵۸.

۳. وفيات الاعیان: ج ۳ ص ۳۲۷-۳۲۸.

ابن حزم در مورد ترمذی می‌گوید که او فردی ناشناخته است. ذهبی در این باره می‌گوید: «به گفتار ابی محمد بن حزم درباره ترمذی در بخش فرائض کتاب «الایصال» مبنی بر این که او فردی ناشناخته است، نباید اهمیت داد، زیرا وی، ترمذی را ناشناخته و از دو کتاب «الجامع» و «العلل» او آگاه نبوده است.»<sup>(۱)</sup>

ابن حجر در ادامه در این باره می‌گوید:

«ابو محمد بن حزم در واقع خود فرد بی اطلاعی است... چه بسا او ترمذی را شناخته و در جریان حافظ بودن و علوم و تألیفات او قرار نداشته است، زیرا این مرد این عبارت را در مورد افراد بسیار مشهور به عنوان تقه و حافظ هم چون ابی القاسم بغوی، اسماعیل بن محمد بن صفار و ابی العباس الصم نیز بیان کرده است.»<sup>(۲)</sup>

هم چنین ذهبی درباره ابن حزم می‌گوید:

«... او در سخن گفتن درباره پیشوایان، ادب را رعایت نکرده و عبارت‌های زشت و رکیک و دشنام به کار برده است. به همین دلیل مجازات او از جنس کردارش بود تا آن جا که گروهی از پیشوایان از تألیفات او اعراض کردند و آن‌ها را کنار گذاشتند و از آن‌ها ابراز تنفر کردند و کتاب‌هایش به آتش کشیده شد....»

ابوبکر ابن عربی در کتاب «القواصم والعواصم»، در مورد ابی محمد بن حزم می‌گوید: ... او در مکتب مذهب شافعی رشد و پرورش یافت و به آن تعلق خاطر داشت، سپس خود را به داوود نسبت داد. پس از آن خود را از همه آن‌ها برکنار دانست و مستقل شد و ادعا کرد که امام پیشوایان است که افرادی را با مقام والا یاد می‌کند و افرادی را تحقیر می‌نماید، حکم صادر می‌کند، شرع وضع می‌نماید، چیزهایی را به دین خدا نسبت می‌دهد که در دین وجود نداشت و به نقل از علما

۱. میزان الاعتدال: ج ۶ ص ۲۸۹.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۳۴۴.

چیزهایی گفت که نگفته بودند تا آن که دل‌های آنان از او بیزار شد...

ابوالعباس ابن عریف می‌گوید: زبان ابن حزم و شمشیر حجاج برادر بودند...»<sup>(۱)</sup>

هم‌چنین ابن حجر درباره ابن حزم می‌گوید:

«... او حافظه بسیار قوی داشت و بر اساس اعتماد به حافظه‌اش، اقدام به جرح و

تعدیل می‌کرد، اسامی روایان را تبیین می‌نمود. به همین دلیل دچار اوهام

وحشتناکی می‌شد...

ابومروان بن حبان مورخ اندلسی می‌گوید: آن چه باعث شد مردم بیش از پیش

کینه ابن حزم را در دل بگیرند این بود که او به پیشوایی بنی امیه اعتقاد داشت تا آن

جا که به عنوان ناصبی شناخته شد...»<sup>(۲)</sup>

البته ناصبی بودن او نیز از آتش روی بلندی مشهورتر است.

### ابن جوزی

۱۵. ابن اثیر در مورد ابوالفرج عبدالرحمان ابن جوزی می‌گوید:

«او در میان مردم به ویژه علمای مخالف مذهب خود، بسیار دشمن داشت.»<sup>(۳)</sup>

ابوالفداء درباره ابن جوزی می‌گوید: «او به علما بسیار بد می‌گفت...»<sup>(۴)</sup>

ذهبی در مورد ابن جوزی می‌گوید: «او در تألیفات خود به شدت دچار توهم

می‌شد و در اثر عجله، نام نویسندگان کتاب‌ها را جا به جا ذکر می‌کرد...»<sup>(۵)</sup>

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸ ص ۱۸۶ - ۱۹۹.

۲. لسان المیزان: ج ۴ ص ۱۹۸ - ۲۰۰.

۳. الكامل فی التاریخ: ج ۱۰ ص ۲۷۶، در مورد حوادث سال ۵۹۷ هجری قمری.

۴. المختصر فی اخبار البشر: ج ۲ ص ۱۰۱، در مورد حوادث سال ۵۹۷.

۵. تذکره الحفاظ: ج ۴ ص ۱۳۴۷.

سیوطی درباره ابن جوزی می‌گوید:

«او در کتاب خود روایات بسیاری را ذکر کرده که دلیلی برای ذکر آنها وجود نداشت، بلکه جزو احادیث ضعیف به شمار می‌روند. البته حدیث حسن و صحیح نیز در میان آنها وجود دارد. عجیب‌تر از همه این که حدیثی از صحیح مسلم نیز در میان آنها یافت می‌شود که آن را مشخص خواهیم کرد.»

ذهبی می‌گوید: چه بسا ابن جوزی در ضمن احادیث جعلی، احادیث حسن قوی نیز نقل کرده است...»<sup>(۱)</sup>

هم‌چنین سیوطی می‌گوید:

ذهبی در «التاریخ الکبیر» می‌نویسد: به نظر ما از نظر فن حدیث‌شناسی، ابن جوزی حافظ حدیث محسوب نمی‌شود، بلکه به داشتن اطلاعات زیاد و جمع آوری آنها شناخته شده است.<sup>(۲)</sup>

البته سخنان دیگری نیز درباره ابن جوزی گفته شده است.

#### ذهبی

۱۶. نظیر ابن جوزی در تعصب در مورد اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان آنها، ذهبی است. او همان محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، نویسنده کتاب «میزان الاعتدال» و «سیر أعلام النبلاء» و... است. او مقام والایی در میان توده مردم داشت و مردم او را گرامی می‌داشتند و به او استدلال می‌کردند، اما به رغم همه این‌ها افراد بسیاری، تعصب او را بیان کرده‌اند و در مواردی به شدت به او ایراد گرفته‌اند؛ به گونه‌ای که در جرح و تعدیل نمی‌توان بر او تکیه کرد.

۱. تدریب الراوی: ج ۱ ص ۲۷۸.

۲. طبقات الحفاظ: ص ۴۸۰ - ۴۸۱.



## سخنان «سبکی» درباره «ذهبی»

سبکی شاگرد ذهبی، درباره استادش چنین می‌گوید:

«ذهبی استاد ما بود. او حق می‌گفت و راه راستی و درستی در پیش گرفت. اما او به اندیشه‌های حنابله بسیار تمایل داشت. وی اهل تسنن را بسیار مسخره می‌کرد، همان کسانی که وقتی حاضر می‌شدند ابوالحسن اشعری قافله سالاران آنها بود. او به همین دلیل در هنگام پرداختن به شرح حالشان با انصاف با آنها رفتار نمی‌کرد و از آنان به نیکی یاد نمی‌نمود مگر آن که مجبور می‌شد.

او کتاب «التاریخ الکبیر» را به رشته تحریر درآورد. اگر تعصب او نبود در زمره کتاب‌های خوب به شمار می‌آمد...<sup>(۱)</sup>

وی هم چنین می‌گوید: شیخ ما ذهبی نیز از این قبیل افراد است. او علم و دیانت دارد و بر اهل تسنن بسیار می‌تازد و اعتماد به او جایز نیست.

در این باره سخنی را از دست نوشت صلاح الدین خلیل بن کیکلدی علائی نقل می‌کنم که عین سخن او چنین است:

«در دین و پرهیزکاری شیخ حافظ شمس الدین ذهبی شک ندارم و او را از آن چه مردم می‌گویند مبرا می‌دانم. اما مکتب اثبات‌گرایی بر او غلبه یافت و از تأویل دوری می‌جست و از تنزیه‌گرایی غافل بود تا این که این موضوع باعث شد تا او به شدت از اهل تنزیه گرا دور شود و به اهل اثبات‌گرا گرایش یابد.

وقتی که در ارتباط با زندگی نامه یکی از آنان سخن به میان می‌آورد، تمامی نیکی‌ها را به او نسبت می‌داد و در این زمینه سخن‌سرایی می‌کرد و در توصیف او

۱. طبقات الشافعیه الکبری: ج ۹ ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

مبالغه می نمود و اشتباهات او را نادیده می گرفت و تا آن جا که می توانست اشتباهاتش را توجیه می کرد.

اما اگر می خواست یکی از کسانی مانند امام الحرمین، غزالی و... را یاد کند در توصیف او مبالغه نمی کرد و او را مورد طعن قرار می داد و بارها ایرادها و خرده گیری های خود را تکرار می کرد و بدون آن که متوجه باشد طعنه ها و کنایه ها را به سان یک واجب دینی تلقی می کرد و از ذکر صفات نیکو و شایسته آشکار آنان اجتناب می ورزید و آن ها را بازگو نمی کرد.

اگر اشتباهی از آنان می یافت آن را یاد می کرد. برخی از افراد معاصر با ما نیز این چنین هستند و هنگامی که نتوانند از طرف مقابل ایرادی بگیرند درباره او می گویند: «خدا امر او را اصلاح نماید» و از این قبیل مطالب که عامل آن اختلاف در عقاید است.

وصف شیخ ما، ذهبی، بیش از آن چیزی است که گفتم. او شیخ و معلم ماست. اما انسان باید از حق پیروی کند. او به مرزی از تعصب رسید که دستمایه تمسخر دیگران شد. من در روز قیامت بیم آن دارم که او چگونه می خواهد در برابر اکثر علمای مسلمان و پیشوایان حامل شریعت نبوی که بیش ترشان از اشاعره هستند، روبه رو شود.

او وقتی با اشعری برخورد می کرد در بدگویی از او کم نمی گذاشت. من تصور می کنم اشاعره در روز قیامت دشمنان او باشند و حتی کم ترین فرد آن ها در دفاع از خود بر او برتری خواهد داشت. امیدوارم خداوند از بار گناهش بکاهد و در دل آنان، گذشت از وی را قرار دهد و شفاعت آن ها را درباره او بپذیرد.

آن چه ما از مشایخ خردمند دریافتیم آن است که آنان، مردم را از پرداختن به سخنان وی برحذر داشته اند و سخنانش را فاقد اعتبار دانسته اند. او جرأت نداشت، کتاب های تاریخی خود را به کسی نشان دهد، مگر به کسانی که تصور می کرد مطالبش را در میان جمع نقل نکرده و دستمایه تمسخر نمی کنند.

اما علانی در مورد ذهبی می‌گوید: من در گذشته تصور می‌کردم او شخص دین دار و پرهیزکاری است و در گفتارش دقت می‌کند. اما اکنون باید بگویم که شاید او تصور می‌کرد چیزهایی که بیان می‌کند، جزو دین است. اما در مورد برخی از مسائل به طور حتم و یقین می‌توانم بگویم که او می‌دانست آن‌ها دروغ هستند و می‌توانم تأکید کنم که این مطالب ساخته و پرداخته او نبودند.

هم‌چنین یقین دارم که او این مطالب را در کتاب‌های خود ذکر کرده تا انتشار یابند و تأکید می‌کنم که او دوست داشته مخاطب، گفته‌ها و مطالبش را باور کند تا بتواند خشم و کینه خود را نسبت به راوی بروز دهد و مردم را از او متنفر نماید.

او نسبت به معانی الفاظ شناخت اندکی داشت. البته او تصور می‌کرد که این موضوع باعث خواهد شد تا اعتقادش پیروز گردد. او هم‌چنین به علوم شرعی نمی‌پرداخت.

البته من پس از مرگ وی سخنانش را بسیار بررسی کردم، زیرا مطالب وی نیازمند دقت نظر بود و می‌بایست گفته‌هایش مورد بررسی و واکاوی قرار می‌گرفت. من در این رابطه تنها با تکیه بر سخنانش این کار را انجام می‌دادم. هر کس بخواهد می‌تواند به سخنانش بنگرد سپس می‌تواند بگوید که آیا این مرد در هنگام خشم حساب شده سخن گفته یا نه؟

منظورم از خشم آن وقتی است که او از یکی از علمای مذاهب سه گانه مشهور؛ یعنی حنفی، مالکی و شافعی سخن به میان آورده است.

من تصور می‌کنم این مرد وقتی می‌خواست زندگی نامه یکی از آنان را شرح دهد به شدت خشمگین می‌شد، سپس سخنان خود را ناتمام رها می‌کرد. او آن چنان تعصب داشت که هر صاحب اندیشه‌ای به این موضوع به سادگی پی می‌برد.

وی هم‌چنین آن گونه که باید و شاید با معانی الفاظ آشنایی نداشت. او گاهی از کلمات مذمومی استفاده می‌کرد که اگر معنای آن را می‌دانست هیچ گاه آن را به کار نمی‌برد.

من همواره از سخنانش در کتاب «المیزان فی الضعفاء» نسبت به امام فخرالدین رازی و هم‌چنین سیف آمدی شگفت زده می‌شوم و می‌گویم: شگفتا این دو شخص روایتی ذکر نکرده‌اند! هیچ کس آن‌ها را جرح و تعدیل نکرده و هیچ کس در هنگام نقل علوم، آنان را ضعیف به شمار نیاورده است، پس آن‌ها چه ارتباطی می‌توانند با این کتاب داشته باشند؟

در ضمن ما از هیچ کس نشنیده‌ایم که از فخر رازی به نام فخر یاد کند، بلکه همگان از او تحت عنوان «امام» و یا «ابن الخطیب» یاد می‌کنند و به هنگام شرح حال او، نام وی در ردیف محمدی‌ها ذکر شده، اما ذهبی، او را در ردیف حرف‌فاه قرار داده و از وی به عنوان فخر نام برده است.

ذهبی در آخر کتاب، سوگند یاد می‌کند که در نوشتن آن، هوای نفس خویش را معیار قرار نداده است. چه هوای نفسی بالاتر از این؟ شاید او نامش را به عنوان یک مورد استثنایی در میان راویان ذکر کرده است. در این جامی توان از او پرسید: چرا از دیگران یاد کردی؟ شاید او تصوّر می‌کرد که این جزو هوای نفس نیست. اگر واقعاً او به چنین سطحی از کج فهمی رسیده باشد - پناه بر خدا - در این صورت باید گفت که قلبش کاملاً دچار انحراف شده است.<sup>(۱)</sup>

سبکی هم‌چنین می‌گوید:

اما در مورد تاریخ شیخ ما، ذهبی - غفرالله له - باید گفت: او به رغم داشتن جایگاه والا و جمع آوری علوم، سرشار از تعصب افراطی بوده است. امیدوارم خداوند او را بازخواست نکند.

او از اهل دین بسیار به بدی یاد می‌کرد. منظورم فقرا که برگزیده خلق هستند. او با

۱. طبقات الشافعیه الكبرى: ج ۲ ص ۱۲ و ج ۱۵ ص ۲۲ - ۲۴، قاعده جرح و تعدیل در باب زندگی نامه احمد بن صالح مصری.

زبان خود به بسیاری از پیشوایان شافعی و حنفی دشنام داده... به شدت علیه اشاعره، موضع گرفته و در هنگام مدح و ستایش به مجسمه نزدیک شده است. این در حالی است که او حافظ و شخصیت بزرگ قابل ستایشی است. تا چه رسد به عوام مورخان؟

ما معتقدیم مدح و ذم مورخان، قابل قبول نیست؛ مگر آن که بر اساس شرط مطرح شده توسط امام الائمه و حبر الأئمه والدگرامی انجام گیرد که من این شرط را از کتاب «مجامیع» او به نقل از دستخط وی ذکر کرده‌ام. آن جا که می‌گوید:

من زندگی‌نامه شیخ موفق بن قدامه حنبلی و شیخ فخرالدین بن عساکر را در تاریخ ذهبی مطالعه کردم. او در وصف شیخ موفق بسیار سخن گفته است، اما درباره شیخ فخرالدین کوتاه سخن گفته است. بدون شک تنها عاملی که باعث شده او به چنین کاری اقدام کند، آن است که فخرالدین اشعری بوده و موفق، حنبلی و هر دو در روز قیامت در برابر پروردگار جهانیان حاضر خواهند شد.<sup>(۱)</sup>

سبکی مطالب دیگری نیز بیان کرده است که فرصت پرداختن به آن‌ها وجود ندارد.

#### سخنان قنوجی و سخاوی در مورد ذهبی

سخاوی در این زمینه می‌گوید:

«حافظ شام ابن ناصرالدین، ذهبی را با برزالی و مزی مقایسه کرده و در تأیید گفتار برخی از استادان خود مزی را در شناخت رجال طبقات صدر اول برتر دانسته و برزالی را در شناخت رجال دوران معاصر و طبقات نزدیک به آن‌ها و ذهبی را در شناخت رجال دوران میان آن دو برتر دانسته است.»

البته مزی و برزالی برخلاف ذهبی در هنگام پرداختن به زندگی نامه مردم در موارد اندکی هوای نفس بر آن‌ها غلبه می‌کرد.

حافظ ابن مرابط محمد بن عثمان غرناطی و تاج ابن سبکی نسبت به رویکرد وی در هنگام پرداختن به زندگی نامه مردم به شدت از او انتقاد کرده و آن را نشأت گرفته از تعصب افراطی او دانسته‌اند. رویکرد متعصبانه وی در هنگام پرداختن به شرح حال افراد؛ به ویژه حشویه و مخالفان‌شان به شدت خود را نشان می‌دهد...»<sup>(۱)</sup>

به راستی اگر برخورد او با افراد هم مذهب خود که با او اختلاف عقیده داشتند، این گونه است، پس برخورد وی با شیعه چگونه بوده است؟  
فرا تر این که ناصبی بودن وی در کتاب‌هایش آشکار است که ما به عنوان نمونه، برخی از آن‌ها را ذکر خواهیم کرد.

احمد بن الصدیق مغربی درباره او می‌گوید:

«هرگاه ذهبی حدیثی در فضیلت علی ع می‌یافت به حق یا به ناحق آن را انکار می‌کرد و بی‌مهابا در این زمینه سخن به میان می‌آورد. خدا از او درگذرد»<sup>(۲)</sup>  
ما - ان شاء الله - در آینده به موارد دیگری خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که آن‌ها افراد دیگری غیر از افراد ذکر شده را نیز مورد طعن قرار داده‌اند.

### بدگویی‌های عمومی

قسم دوم: بدگویی‌های عمومی است که باعث می‌شود انسان اعتماد خود را نسبت به همه اصحاب جرح و تعدیل در میان جمهور مسلمانان از دست بدهد، زیرا در نتیجه این اقدام اختلاف پیش می‌آید.

۱. هامش ذیل تذکرة الحفاظ کوثری: ص ۳۵ و ۳۶، به نقل از سخاوی از کتاب الاعلام بالتوبیخ لمن ذم التواریخ.

۲. فتح الملک العلی: ص ۵۰.

### بدگویی معاصران از یکدیگر

معاصران به دلیل هوای نفس، یکدیگر را مورد طعن قرار می‌دادند و این موضوع در میان آن‌ها رواج داشت. همان‌گونه که پیش‌تر به نقل از حسن بن محمد بن جابر گفتیم که محمد بن یحیی ذهلی از بخاری به دلیل حسادت نسبت به او بدگویی کرده است و همان‌گونه که به نقل از ابن حجر گفتیم که ابا نعیم از ابن منده به دلیل هوای نفس بدگویی کرده است و ابن منده به زشتی از او سخن به میان آورده که دوست ندارد آن را ذکر کند، اما با وجود این هر دو در نزد وی قابل قبول هستند.

ابن حجر در ادامه گفتار خود در آن جا این‌گونه آورده است:

«سخنان معاصران نسبت به یکدیگر غیرقابل توجه است، به ویژه اگر متوجه شوی که این موضوع نشأت گرفته از دشمنی، مسائل مذهبی و یا حسادت است که از این موارد هیچ کس نجات نمی‌یابد مگر آن دسته از کسانی که خدا آن‌ها را مصون داشته است. تا آن جا که می‌دانم مردم هیچ دوره‌ای به جز پیامبران و صدیقان از موارد یاد شده در امان نبوده‌اند. اگر در این باب بخواهم سخن بگویم می‌توانم جزوه‌ها بنویسم».<sup>(۱)</sup>

ابن حجر هم‌چنین در مورد عمرو بن علی پس از ذکر بدگویی علی بن مدینی نسبت به او می‌گوید:

حاکم می‌گوید: عمرو بن علی نیز از علی بن مدینی بدگویی می‌کرد. خداوند رتبه هر دو را بالاتر از این قرار دهد.

به عبارت دیگر، سخنان معاصران نسبت به یکدیگر معتبر نیست و اگر تفسیری برای آن یافت نشود، قابل استناد و استفاده نیست.<sup>(۲)</sup>

۱. لسان المیزان: ج ۱ ص ۲۰۱.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۸ ص ۷۱.

او در جای دیگری مطلبی با همین موضوع ذکر کرده است. ذهبی می‌گوید: «بسیاری از سخنان افراد هم‌گروه و معاصر نسبت به یکدیگر باید درهم پیچیده شود و ذکر نگردد و کنار گذاشته شود و نباید آن را به سان بدگویی دانست و باید با فرد مورد نظر بر اساس عدالت و قسط برخورد شود».<sup>(۱)</sup>

ذهبی در ارتباط با ابن ابی داوود می‌گوید: او همان کسی است که در مورد حدیث غدیر خم سخن به میان آورده است؛<sup>(۲)</sup> بلکه آن را انکار کرده است.<sup>(۳)</sup>

احمد بن یوسف ازرق می‌گوید: از ابی بکر بن ابی داوود شنیدم که می‌گفت: «من همه را حلال می‌کنم به جز کسانی که مرا دشمن علی رضی الله عنه دانسته‌اند. حافظ ابن عدی می‌گوید: او در ابتدا تا اندازه‌ای به ناصبی‌ها نسبت داده می‌شد تا این که ابن فرات او را از بغداد به واسط تبعید کرد و ابن عیسی او را بازگرداند. وی سپس از فضائل علی عليه السلام سخن به میان آورد...

من می‌گویم: او فرد با شهامت بود و روحیه‌ای بسیار قوی داشت. محمد بن عبدالله قطان می‌گوید: من نزد ابن جریر بودم که گفته شد: ابن ابی داوود فضائل امام علی عليه السلام را بر مردم می‌خواند.

ابن جریر گفت: از یک نگهبان این کارها بعید است.

گفتم: به خاطر دشمنی موجود میان دو شیخ، بهتر است این موضوع نشنیده گرفته شود.<sup>(۴)</sup>

ذهبی هم چنین می‌گوید:

ابن ابی داوود حافظ، علامه، الگوی محدثان، ابوبکر عبدالله بن حافظ بزرگ ابی داوود... اما این که پدرش او را مذمت کرده علتش را نمی‌دانم... من از علی بن

۱. الرواه الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم: ص ۲۴.

۲. سير اعلام النبلاء: ج ۱۴ ص ۲۷۴، تذکره الحفاظ: ج ۲ ص ۷۱۲.

۳. معجم الادباء: ج ۱۸ ص ۸۴.

۴. سير اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۳۲۰.



عبدالله داهری از محمد بن احمد بن عمرو، از علی بن حسین بن جنید از ابو داوود شنیدم که می‌گفت: فرزندم عبدالله دروغگو است.

سپس ابن عدی گفت: ابن صاعد می‌گفت: همین مطلبی که پدرش درباره او گفته، برای ما کفایت می‌کند...

گفتم: نباید به گفتار ابن صاعد درباره وی توجه کرد. ما به یاد نداریم که او ابن صاعد را تکذیب کرده باشد.

هم چنین شنیده نشده که ابن جریر درباره او چیزی گفته باشد. این افراد با او دشمنی دارند. در مورد سخنان افراد معاصر نسبت به یکدیگر باید تأمل کرد.

اما این که پدرش او را دروغگو دانسته به نظر می‌رسد منظورش آن است که او در سخنان شخصی خود؛ نه احادیث نبوی دروغگوست. به نظر می‌رسد وقتی عبدالله جوان بود، پدرش او را دروغگو دانسته است. سپس بزرگ شد و آقایی یافت.<sup>(۱)</sup> وی در مورد دیگری می‌گوید:

بخاری در این جا به نیکی از رجال او سخن گفته است. ابراهیم بن سعد و صالح بن کیسان درباره ابن اسحاق بسیار سخن گفته‌اند.

بخاری می‌گوید: اگر درست باشد که مالک علیه ابن اسحاق سخن گفته باشد. چه بسا انسان در مورد یک موضوع خاص از طرف مقابل خود بدگویی کند، اما در عین حال در همه مسائل او را متهم نکند.

او می‌گوید: ابراهیم بن منذر در مورد محمد بن فلیح گفت: مالک مرا از دشنام دادن به دو تن از شیوخ قریش برحذر داشت و در کتاب «الموطأ» از آن دو بسیار حدیث روایت کرده است و مردم به آن دو استناد کرده‌اند و بسیاری از مردم از

۱. تذکرة الحفاظ: ج ۲ ص ۷۶۷ - ۷۷۲.

سخنان برخی از افراد در مورد آن‌ها در امان نمانده‌اند، همان‌گونه که از سخنان ابراهیم در مورد شعبی و شعبی در مورد عکرمه سخن به میان آمده است و هم‌چنین آن دسته از کسانی که قبل از آن‌ها وجود داشتند و شماری از آن‌ها که به یکدیگر دشنام رکیک می‌دادند، اهل علم تنها با ذکر دلیل به این مطلب می‌پردازند و عدالت از آن‌ها فقط با برهان ثابت شده و دلیل ساقط می‌شود.

ذهبی در ادامه می‌گوید.

من گفتم: ما ادعا نمی‌کنیم که پیشوایان جرح و تعدیل از اشتباهات موردی معصوم بودند و این که هیچ‌گاه با سینه‌ای آکنده از خشم و کینه سخن نگفته‌اند. همان‌طور که دانستیم بسیاری از سخنانی که اهل حدیث و جرح و تعدیل در مورد یکدیگر به زبان آورده‌اند، بیهوده است و هیچ سودی ندارد، به ویژه اگر فردی گروهی را - که انصاف در سخنان‌شان مشاهده می‌شود - تقه و مورد اعتماد دانسته باشد. اما این دو مرد؛ یعنی محمد بن فلیح و مالک از یکدیگر بدگویی کرده‌اند.

البته سخنان مالک تا اندازه‌ای باعث نرمش محمد گردید، اما سخنان محمد در او هیچ تأثیری نداشت. مالک ارتقای مقام یافت و هم‌چون ستاره‌ای گردید. او در حد و اندازه خود به ویژه در زمینه تاریخ رجال رشد کرد، اما احادیث وی در زمینه احکام به جز موارد استثنایی از مرتبه صحیح بودن به مرتبه حسن فرو افتاده است. این موضوع یک نقطه ضعف محسوب می‌شود...<sup>(۱)</sup>

به نظر می‌رسد این طعن، نشأت گرفته از ضعف ایمان و تقوای طعنه‌زننده است. در این صورت چگونه می‌توان به طعن و جرح و حتی به توثیق و تعدیل وی اعتماد داشت؟

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۷ ص ۴۰ و ۴۱.

زیرا وقتی دین او مانع از آن نمی‌شود تا وی از روی هوای نفس و دشمنی و حسادت به همتای خود طعنه نزند، پس در نتیجه نمی‌تواند مانع از آن شود که ستایش کسی را کند که شایسته ستایش نیست. تعدیل او نیز می‌تواند بر اساس هوای نفس باشد، زیرا ممکن است مشمول لطف و احسان او شده و یا امید منفعت از او دارد.

البته این موضوع تنها به هم دوره‌ای‌های او اختصاص ندارد، بلکه در مورد دیگران نیز صدق می‌کند، حتی در مورد کسانی که قبل از او زیسته‌اند. همان طور که بر هیچ کس پوشیده نیست دوستی و دشمنی تنها به افراد هم گروه و معاصر اختصاص ندارد.

#### انتقاد به علت اختلاف مذهب، دیدگاه و شیوه

هم‌چنین جرح و تضعیف می‌تواند نشأت گرفته از اختلاف در مذهب یا رأی و نظر و خط مشی و... باشد. یکسانی مذهب، رأی و خط مشی نیز می‌تواند باعث شود طرف را ثقه و مورد اعتماد بدانیم.

این موضوع در میان اهالی جرح و تعدیل رواج داشت. پیش‌تر درباره احمد بن حنبل در موضوع خلق قرآن و یا بدگویی ابن حبان در مورد جوزجانی، سخن گفتیم و ذکر کردیم که شدت نظری در مورد اهل تسنن چه بسا از قلمرو خود فراتر رفت. هم‌چنین به بدگویی ابن حجر از جوزجانی پرداختیم و به سخنان ذهبی در مورد یحیی بن معین شافعی و سبکی و دیگران که با وی اختلاف مذهب داشتند، اشاره کردیم.

قرطبی در مورد حارث اعور همدانی از یاران امیرمؤمنان علی ع می‌گوید: «شعبی او را به دروغگویی متهم کرده است با این که از حارث هرگز دروغی شنیده نشد. اتهام او تنها نشأت گرفته از آن بود که حارث، علی ع را بسیار دوست می‌داشت و او را بر دیگران برتری می‌داد. بر همین اساس - البته خدا داناتر است - شعبی او را دروغگو دانسته است، زیرا شعبی، ابوبکر را برتر می‌داند و معتقد است نخستین کسی که مسلمان شد، ابوبکر بوده است.»

ابوعمر بن عبدالبر می‌گوید: به نظرم شعبی به علت مطلبی که در مورد حارث همدانی گفته است، مجازات گردید.

شعبی می‌گوید: حارث - که یکی از دروغگویان است - به من گفت: <sup>(۱)</sup> ابن حجر می‌گوید: «من می‌دانم که گروهی، گروه دیگری را به سبب اختلاف در عقیده، مورد طعن قرار داده‌اند. باید به این نکته توجه داشت و تنها به حق باید به این موضوع استناد جست.

هم‌چنین جمعی از پرهیزکاران از جمع دیگری که آلوده به دنیا شدند، بدگویی کرده‌اند و احادیث آن‌ها را ضعیف شمرده‌اند. اگر حدیث، مورد تأیید قرار گرفته، ثبت و ضبط شده باشد، این تضعیف هیچ تأثیری ندارد. توفیق از خداست. آن چه باعث شده این تضعیف بیش از پیش بی اعتبار شود آن است که برخی از افراد به دستور شخص دیگری این کار را انجام داده‌اند. بدتر از همه آن که برخی کسانی را تضعیف کرده‌اند که از آن‌ها مؤثقت‌تر، قدرتمندتر و آشناتر به حدیث هستند. به همین دلیل همه این‌ها بی اعتبار است» <sup>(۲)</sup>.

سبکی می‌گوید: از مسائلی که در هنگام انتقاد کردن باید به آن توجه کرد وضعیت اعتقادات و اختلافات در میان انتقادکننده و انتقاد شونده است. چه بسا منتقد به دلیل اختلاف عقیده با انتقاد شونده، از او انتقاد کرده باشد.

رافعی در این باره می‌گوید: «باید افراد بررسی کننده راویان، از کینه و تعصب مذهبی به دور باشند، زیرا در این صورت بیم آن وجود دارد که آن‌ها یک شخص عادل را جرح کنند و یا فاسقی را تزکیه نمایند.

این موضوع در مورد بسیاری از بزرگان روی داده است. آن‌ها بر اساس اعتقادات خود دیگران را مورد انتقاد قرار می‌دادند، در حالی که اشتباه می‌کردند و حق با فرد انتقاد شده بود.

۱. تفسیر قرطبی: ج ۱ ص ۵.

۲. فتح الباری: ج ۱ ص ۳۸۵ (مقدمه).

شیخ الإسلام سید المتأخرین تقی الدین ابن دقیق العید در کتاب «الاقتراح» به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید: عرض و آبروی مسلمانان چاله‌ای از چاله‌های دوزخ است که محدثان و حکمرانان بر لبه آن ایستاده‌اند.

من گفتم: یکی از نمونه‌هایی که یادآور شدیم گفتار آنان در مورد بخاری است، ابوزرعه و ابوحاتم به سبب اختلاف بر سر موضوعی لفظی او را کنار گذاشتند.

شگفتا از حال مسلمانان! آیا جایز است کسی بگوید: ما بخاری را کنار گذاشته‌ایم

در حالی که او پرچمدار این صنعت و طلایه دار اهل تسنن و جماعت است؟

شگفتا از حال مسلمانان! آنان صفات نیکوی بخاری را زشت جلوه داده‌اند. آن‌ها

فقط بر سر موضوع لفظ با او اختلاف نظر داشته‌اند. در ارتباط با موضوع لفظ حق با

اوست، زیرا بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که تلفظ از افعال حادث است که مخلوق

خدای متعال است. تنها امام احمد به علت زشتی تلفظ آن را انکار کرد.

برخی از کسانی که خدا را جسم می‌دانند در مورد ابی حاتم بن حبان می‌گویند:

او زیاد دین دار نبود. ما او را از سیستان بیرون کردیم، زیرا منکر آن بود که خدا حد و

اندازه‌ای دارد.

کاش می‌دانستم چه کسی به رانده شدن از سیستان سزاوارتر است؟ آن کس که

برای پروردگارش حد و مرز قائل است یا آن که خدا را از جسم بودن منزّه می‌داند؟

در این باره نمونه‌های بسیاری وجود دارد.

همین شیخ ما ذهبی نیز از این دسته افراد است. او علم و دیانت دارد، اما به

شدت به اهل تسنن می‌تازد و به همین دلیل نمی‌توان به او استناد کرد...<sup>(۱)</sup>

۱. طبقات الشافعیه الکبری: ج ۲ ص ۱۲ و ۱۳.

### پیشوایان اهل تسنن، قربانیان طعنه و کنایه

بنابر آن چه گذشت، از سخنان آن‌ها مشخص می‌شود که هیچ کس حتی بزرگان اهل تسنن نیز از کنایه و ایراد در امان نمانده‌اند. ما در مورد بدگویی از شافعی و احمد بن حنبل سخن گفتیم. خطیب بغدادی بسیاری از سخنان طعن‌زندگان علیه ابی حنیفه را ذکر کرده است.<sup>(۱)</sup>

البته ما سخنان ذهبی در مورد مالک را ذکر کردیم.

هم‌چنین ذهبی می‌گوید:

«مالک که ستاره هدایت‌گر در میان امت است نیز از گزند ایراد در امان نماند. اگر کسی در هنگام احتجاج از مالک نام می‌برد، مورد توهین قرار می‌گرفت. هم‌چنین اوزاعی که فردی ثقة و حجت است، چه بسا حدیثی را به تنهایی گفته و دچار توهم شده باشد. سخنان وی در مورد زهری خالی از اشکال نیست. احمد بن حنبل درباره وی می‌گوید: رأی و حدیث او ضعیف است. او برای پی بردن به معنای این لفظ خود را به سختی افکند. کسی راجع به زهری گفته که از او چیزی نمی‌داند، زیرا او سرباز و خدمتکار هشام بن عبدالملک بود. این موضوع جای بحث بسیار دارد. آب وقتی به حد کرمی رسد پاک می‌شود. اگر نیکی‌های مؤمن رجحان یابد و زشتی‌هایش اندک باشد، در این صورت او از رستگاران است.»

البته این در صورتی است که مطالب گفته شده در مورد فرد ثقة و مورد اعتماد

مؤثر باشد تا چه رسد به این که تأثیری ندارد.<sup>(۲)</sup>

۱. تاریخ بغداد: ج ۱۳ ص ۳۶۹-۴۵۳.

۲. الرواة الثقات المتکلم فیهم بما لا یوجب ردهم، ص ۲۵-۲۶.

پس از همه این‌ها چگونه می‌توان اصول عقلایی مورد پذیرش وضع کرد که بتواند معیار شرعی جرح و تعدیل و ردّ حدیث و یا پذیرش آن باشد؟ البته مطلب بخاری، مبنی بر این که «عدالت تنها با دلیل و برهان ثابت شده، ساقط می‌شود»، نکته جالب توجهی است، زیرا محکم‌ترین دلیل بر ساقط شدن عدالت آن است که فردی بر اساس هوای نفس، شخص عادل و تقه و مورد اعتماد را مورد طعن قرار دهد، زیرا برای اثبات عدالت شخص باید دلیل قاطع و بی‌پیرایه‌ای ارائه داد.

در ارتباط با این گفتار ذهبی مبنی بر این که «آب اگر به حد کر برسد...» باید گفت: در این جا موضوع ثواب و عقاب مطرح نیست تا بگوییم: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾<sup>(۱)</sup>؛ به راستی حسنات، سیئات را از بین می‌برند» اگر حسنات مؤمن رجحان یابد و زشتی‌هایش اندک باشد از رستگاران است، بلکه مهم در این جا تقه و مورد اعتماد بودن راوی است.

بنابر این با توجه به مطالب گفته شده چگونه می‌توان تقه و مورد اعتماد بودن راوی را ثابت کرد؟

نکته جالب توجه تحلیل ذهبی درباره سخنان ابی داوود در مورد فرزندش عبدالله است. اگر زمینه چنین تحلیل‌هایی فراهم شود در این صورت در مسائل، ابهام ایجاد خواهد شد، نشانه‌های راه از بین خواهد رفت و اصول و ضوابط از دست می‌رود. البته این موضوع به طور کامل روشن و آشکار است.

ما بیش از این به بحث طعن و ایراد اهل جرح و تعدیل ادامه نمی‌دهیم و پی‌گیری آن را به عهده پژوهش‌گران می‌گذاریم.

۱. سوره هود آیه ۱۱۴.

### وضعیت زندگی برخی از اهل حدیث و زوایای پنهان آن

موضوع سوم، از سخنان برخی از اهل جرح و تعدیل این گونه برمی آید که جرح بعضی از راویان، به طور عمد ترک شده و به منظور حفظ حدیث بر زندگی نامه آن‌ها سرپوش گذاشته شده است.

حاکم نیشابوری به برخی از انواع «تدلیس؛ فریبکاری‌ها و سرپوش گذاشتن‌ها» که در میان آنان رواج داشته، اشاره کرده و می‌گوید:

«من برای «تدلیس؛ سرپوش گذاشتن» شش نوع بیان کردم که طالب علم می‌تواند در آن‌ها تأمل نماید و مشت را نمونه خروار قرار دهد. من به منظور حفظ و نگهداری حدیث و راویان آن‌ها تدلیس کرده‌اند دوست ندارم نام آن دسته از پیشوایان مسلمان را که ذکر نمایم».<sup>(۱)</sup>

ذهبی در این باره می‌گوید:

«من به بزرگان صاحب روایات ضعیف که در قرن چهارم به بعد زندگی می‌کردند، اهمیت نمی‌دهم، زیرا اگر بخواهم به این موضوع بپردازم، تنها شمار اندکی از راویان کتاب‌ها و بخش‌های آن‌ها جان سالم به در خواهند برد».<sup>(۲)</sup>

هم‌چنین می‌گوید: «بدیهی است که باید از راویان محافظت شود. بنابراین آغاز سال ۳۰۰ هجری حد فاصل میان متقدمان و متأخران به شمار می‌رود. اگر بخواهم در ارتباط با موضوع یاد شده از خود نرمش نشان دهم تنها تعداد اندکی با من جان سالم به در خواهند برد، زیرا بیش‌تر راویان معنا و مفهوم روایات خود را نمی‌فهمند و با آن‌ها آشنا نیستند، چرا که در دوران کودکی مطالب را شنیده‌اند و وقتی بزرگ

۱. معرفة علوم الحدیث: ص ۱۱۱.

۲. المغنی فی الضعفاء: ص ۴.



شده‌اند خواستند آن‌ها را بازگو کنند به سند نیاز پیدا کردند. مسئولیت متوجه کسانی است که احادیث را برایشان خوانده‌اند و هم‌چنین کسانی که صحت احادیث را برای آن‌ها مورد تأکید قرار داده‌اند.<sup>(۱)</sup> البته این موضوع به تفصیل در علوم حدیث بیان شده است.<sup>(۲)</sup>

راستی ما نمی‌دانیم چگونه با سرپوش گذاشتن بر روایانی که مورد طعن قرار گرفته‌اند می‌توان از حدیث شریف نبوی محافظت کرد؟ چگونه می‌توان به گفته‌های اهل جرح و تعدیل که بر ایرادها و اشکال‌های مورد تأیید ثابت شده علیه روایان سرپوش می‌گذاشتند، اعتماد کرد؟ ایراد و اشکال‌هایی که با تقه و مورد اعتماد شناخته شدن روایان از سوی اهل جرح و تعدیل منافات دارد. آیا این موضوع از سوی اهل جرح و تعدیل یک نوع «تدلیس؛ فریبکاری» محسوب نمی‌شود؟ زیرا آن‌ها می‌بایست هر آن چه را که در مورد فرد می‌دانند، ذکر کنند؛ حتی اگر با پذیرش و یا ردّ روایت ارتباطی نداشته باشد.

#### وضعیت نابه سامان اهل تسنن نسبت به صاحبان رویکردهای مختلف

موضوع چهارم. اهل تسنن خود را بر حق و مؤمن می‌دانند و دیگر فرقه‌های مسلمان را اهل بدعت خارج از حق می‌دانند. این موضوع به طور کلی یک امر طبیعی است، زیرا هر یک از فرقه‌های مسلمان خود را این‌گونه می‌بینند. اصل مطلب در این جا دلایلی است که آن‌ها برای ادّعای خود ذکر می‌کنند که ما هم‌اکنون در صدد پرداختن به آن نیستیم. هم‌چنین آنان خود را حد وسط میان تشیع و ناصبی‌ها در گونه‌های مختلف شان می‌دانند.

۱. لسان المیزان: ج ۱ ص ۹ (به هنگام ذکر اصل خطبه).

۲. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۱۵ مقدمه.

این موضوع مهم نیست؛ مهم، موضع آن‌ها نسبت به روایات و احادیث دوگروه یاد شده است. آن چه ما می‌فهمیم آن است که موضوع، میان دو خط مشی جریان دارد...

نخست. شرط عمل به حدیث، عادل بودن راوی آن است که در واقع شاخه‌ای از ایمان است و در این راستا تنها دوری‌گزیدن از دروغ کافی نیست و به همین دلیل بیش‌تر اهل تسنن روایات دیگر فرقه‌ها را نمی‌پذیرند، حتی اگر راوی ثقة باشد و در این میان برای آن‌ها فرقه‌های مختلف شیعه و نواصب از جمله عثمانی‌ها و خوارج تفاوتی نمی‌کند.

چنان که در مورد دیدگاه احمد بن حنبل و دیگران، نسبت به کسانی که از نظر موضوع خلق قرآن، رؤیت و دیگر مسائل با آنان اختلاف نظر دارند، گفتیم، مبنای کار آن‌ها آن است که بر اساس روایت مخالفان اعتقادی خود، عمل نکنند. دوم. برای عمل به حدیث تنها به موثق بودن راوی و دوری‌گزیدن او از دروغ‌گویی اکتفا شود، بدون آن که به عقیده‌اش اهتمام باشد. چنان که گفتیم این رویکرد در میان شیعه جریان دارد.

اهل تسنن و پذیرش روایت فرد ثقة و مورد اعتماد حتی با هم مذهب نبودن او به نظر می‌رسد اهل تسنن روایت فرد ثقة و مورد اعتماد را قبول دارند؛ گرچه مذهب او خلاف آن‌ها باشد، اما آنان بر اساس اصل اول عمل نکردند، زیرا روایات بسیاری از مخالفان اعتقادی خود را ذکر کرده‌اند. آن‌ها درباره علت این اقدام خود می‌گویند: اگر این چنین نباشد بسیاری از آثار نبوی از بین خواهد رفت.<sup>(۱)</sup>

۱. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۱۸.

جوزجانی می‌گوید: «قومی از اهل کوفه که مردم از مذهب آن‌ها خوششان نمی‌آید؛ از جمله ابی اسحاق، منصور، اعمش، زبید بن حارث یامی و دیگر همتایان آن‌ها در رأس محدثان کوفه قرار داشتند که مردم به خاطر راستگو بودنشان در زمینه حدیث، آنان را تحمّل می‌کردند».<sup>(۱)</sup>

علی بن مدینی می‌گوید: «اگر اهل بصره به حال قدررها می‌شدند و اهل کوفه در تشیع خود واگذاشته می‌شدند، کتاب‌ها تباه می‌گشتند».

خطیب بغدادی می‌گوید: «منظور او از این که «کتاب‌ها تباه می‌گشتند» این است که حدیث از دست می‌رفت».<sup>(۲)</sup>

البته موارد دیگری نیز در این زمینه وجود دارد، اما با وجود این، دو موضوع از اهل تسنن بیان شده که با گفته آنان هم خوانی ندارند.

#### واگذاشتن روایت فرد ثقه و مورد اعتماد جهت مخدوش نمودن او یا مذهبش

نخست. اهل تسنن احادیث کسانی را که با آنان اختلاف داشتند - از قبیل فراخوان به فرقه نادر، تمام رافضی‌ها یا هرگاه به مذهب خود دعوت می‌کردند - کنار می‌گذاشتند، نه به خاطر این که به او اعتماد نداشتند، بلکه می‌خواستند بدین ترتیب به آن‌ها و مذهبشان ضربه بزنند.

ذهبی می‌گوید: «کسی که کاملاً رافضی است و در این زمینه دچار غلو شده و از شأن و مقام ابوبکر و عمر می‌کاهد و مردم را به این امر فرا می‌خواند، گرفتار بدعت بزرگی شده است. به گفتار چنین فردی نمی‌توان استناد جست و آن‌ها مقام و جایگاهی ندارند».<sup>(۳)</sup>

۱. احوال الرجال: ص ۷۸ - ۸۰ و ر.ک: میزان الاعتدال: ج ۳ ص ۹۷، در شرح حال زبید بن حارث یامی ...  
 ۲. الکفایه فی علم الروایه: ص ۱۲۹.  
 ۳. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۱۸.

سیوطی می‌گوید: «صحیح آن است که روایت رافضی‌ها که به گذشتگان صالح دشنام می‌دهند، پذیرفته نشود... زیرا دشنام دادن به مسلمان گناه است. بنابراین، صحابه و گذشتگان در این خصوص اولویت دارند... ابن مبارک می‌گوید: از عمرو بن ثابت سخن نگوئید، زیرا او به گذشتگان دشنام می‌داد».<sup>(۱)</sup>

ابن حجر در شرح حال یونس بن خباب اسیدی می‌گوید:

«دوری در مورد ابن معین گفت: او مرد زشت کرداری بود و به عثمان دشنام می‌داد... ساجی می‌گوید: او راست گفتار بود. درباره اعتقادات زشت او سخن بگوئید... ابن معین می‌گوید: او ثقه و مورد اعتماد بود و به عثمان دشنام می‌داد.

ابن شاهین در «الثقات» می‌نویسد: عثمان بن ابی شیبه گفت: یونس بن خباب ثقه و راستگو است.

ابن حبان می‌گوید: روایت کردن از او جایز نیست...

حاکم ابواحمد می‌گوید: یحیی و عبدالرحمان او را به حال خود واگذاشته‌اند و در این رابطه کار خوبی انجام دادند، زیرا او به عثمان دشنام می‌داد. هر کس به یکی از صحابه دشنام دهد شایسته است که از او روایت نشود».<sup>(۲)</sup>

خطیب بغدادی روایتی را از عبدالله بن مبارک نقل می‌کند. او می‌گوید:

ابو عصمه از اباحنیفه پرسید: به نظر شما کدام یک از آثار را مطالعه کنم؟ او پاسخ داد: هر کس عادل باشد به استثنای شیعه - زیرا اصل عقیده آنان، گمراه دانستن اصحاب محمد ﷺ است - و آن دسته از کسانی که از پادشاه اطاعت می‌کنند. من نمی‌گویم که آن‌ها دروغ می‌گویند و یا به آن‌ها دستور اجرای کارهای ناشایست می‌دهند. اما آنان زمینه را برای پادشاه فراهم کردند تا عامه مردم از او اطاعت کنند. این دو دسته نباید جزو پیشوایان مسلمانان قرار گیرند».<sup>(۳)</sup>

۱. تدریب الروای: ج ۱ ص ۳۳۶ - ۳۳۷.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۱۱ ص ۲۸۵.

۳. الکفایه فی علم الروایه: ص ۱۳۱، مفتاح الجنه، سیوطی: ص ۳۸.

همان طور که ملاحظه می‌کنید، اهل جرح و تعدیل نمی‌توانند به بهانه سرکوب یک مکتب و یا صاحبان آن بر حقیقت سرپوش بگذارند و آثار نبوی را از بین ببرند، زیرا ناقدان حدیث می‌بایست امانت دار و حافظان حدیث و سنت نبوی باشند.

### موضع نامتعادل اهل تسنن میان شیعیان و ناصبی‌ها

دوم. اهل تسنن در میان شیعه و ناصبی‌ها موضع نامتعادلی دارند. آنان از ناصبی‌ها؛ به ویژه عثمانی‌ها و خوارج بسیار حدیث روایت می‌کنند و در عین حال به دشمنی آنان با امیر مؤمنان علی علیه السلام تصریح می‌نمایند و حتی در این زمینه مبالغه نیز می‌کنند و در حد افراط از برخی از آنان به عنوان ثقه و مورد اعتماد نام می‌برند. در روایتی ابی داوود می‌گوید: «در میان صاحبان هوا و هوس حدیث خوارج از همه صحیح‌تر است».

او سپس در همین رابطه از عمران بن حطان و ابا حسان الاعرج نام می‌برد.<sup>(۱)</sup> اما عثمانیه با اکثریت اهل تسنن درهم‌آمیخته شده‌اند تا آن جا که از آن‌ها قابل تشخیص نیستند. آن‌ها گاهی از فردی به عنوان یک شخص تندرو سنی نام برده‌اند، سپس او را غرق مدح و ستایش خود کرده‌اند، در حالی که به شدت از اهل بیت علیهم السلام فاصله می‌گیرند و گرایش اموی دارند و در این گرایش خود غرق شده‌اند.

اما آن‌ها معمولاً و یا اکثراً از شیعه دوری می‌کنند و سخنان گزنده‌ای در مورد ایشان به کار می‌برند. اگر طعن آنان علیه شیعه بدان دلیل است که شیعیان برخی از صحابه را مورد تعرض قرار می‌دهند - همان طور که پیش‌تر گفتیم - ناصبی‌ها نیز بسیاری از صحابه را - که دنباله رو اهل بیت علیهم السلام هستند و به وسیله آن‌ها هدایت یافته‌اند - مورد تعرض قرار می‌دهند و علاوه بر آن به اهل بیت علیهم السلام نیز تعرض کرده و دشمنی می‌ورزند.

۱. همان: ص ۱۲۰، سیر اعلام النبلاء: ج ۴ ص ۲۱۴، میزان الاعتدال: ج ۵ ص ۲۸۵، تهذیب التهذیب: ج ۸ ص ۱۱۳، تهذیب الکمال: ج ۲۲ ص ۳۲۳، تدریب الراوی: ج ۱ ص ۲۲۶.

### موضع آنان نسبت به خوارج

فرا تر این که خوارج با صراحت، امیرمؤمنان علی علیه السلام را - که بی هیچ شک و شبهه ای بزرگ خاندان اهل بیت علیهم السلام و صحابه و یا دستکم یکی از بزرگان صحابه است - تکفیر می کنند. آن ها و عثمانیه آشکارا امیرمؤمنان علی علیه السلام را لعن و سب می نمایند. در حالی که بر اساس پاسخ پرسش چهارم هر کس او را سب نماید، پیامبر صلی الله علیه و آله را سب کرده است و هر کس با او خصومت بورزد با پیامبر صلی الله علیه و آله خصومت ورزیده است و پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آن بزرگوار می فرماید:

لا یحبک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق؛<sup>(۱)</sup>

تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق.

احمد بن حنبل در مورد امیرمؤمنان علی علیه السلام می گوید:

«آن قدر که در منقبت و فضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث به ما رسیده؛ در منقبت و فضیلت هیچ یک از صحابه به ما نرسیده است».<sup>(۲)</sup>

او در جای دیگری می گوید:

«آن قدر که فضیلت برای علی بن ابی طالب علیه السلام برشمرده شده برای هیچ یک از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله برشمرده نشده است».<sup>(۳)</sup>

زرقانی می گوید: «احمد، نسائی و اسماعیل قاضی گفتند: آن قدر که در فضیلت علی علیه السلام احادیث صحیح به دست ما رسیده در مورد هیچ کس نرسیده است».<sup>(۴)</sup>

۱. مسند احمد: ج ۱ ص ۱۲۸ - ۹۵، فتح الباری: ج ۱ ص ۶۳، المسند المستخرج علی صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۵۷، سنن ترمذی: ج ۵ ص ۶۴۲، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۳، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۸۶، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۲۶۷.

۲. فتح الباری: ج ۷ ص ۷۴.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۶، فیض الغدیر: ج ۴ ص ۲۵۵، شواهد التنزیل، حسانی: ج ۱ ص ۲۷، تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۹۷، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۴۱۸.

۴. شرح الزرقانی: ج ۱ ص ۲۴۱، الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۱۱۵ (زندگی نامه علی بن ابی طالب علیه السلام).

نیشابوری می‌گوید: «آن قدر که حدیث حسن در فضیلت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر شده در مورد هیچ یک از صحابه ذکر نشده است».<sup>(۱)</sup>

پیش از افراد یاد شده عمرو عاص که از نظر اهل تسنن، فرد تعدیل شده‌ای است در فضیلت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت نقل کرده است. گفته می‌شود: فردی با نام «بُرد» از همدان نزد معاویه آمد. شنید که عمرو به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بد می‌گوید.

برد گفت: ای عمرو! ما از بزرگان خود شنیده‌ایم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

من كنت مولاة فهذا علي مولاة؛

هر کس که من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست.

آیا این سخن حق است یا باطل؟

عمرو گفت: حق است. بگذار بیش تر از این برایت بگویم. هیچ کس از صحابه پیامبر به اندازه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دارای مناقب نیست. آن جوان وحشت زده شد.

عمرو گفت: اما او در ارتباط با عثمان همه آن‌ها را تباه کرد.<sup>(۲)</sup>

با همه این‌ها ابی داوود در مورد خوارج؛ به ویژه عمران بن حطان آن مطالبی را که پیش تر یادآور شدیم، ذکر کرده است. همان شخصی که در ستایش شقی‌ترین مردم، عبدالرحمان بن ملجم، قاتل امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این گونه سروده است:

يا ضربة من تقي ما أراد بها

إلّا ليبلغ من ذي العرش رضوانا

إني لأذكره يوماً فأحسبه

أوفى البرية عند الله ميزاناً<sup>(۳)</sup>

۱. فیض الغدير: ج ۴ ص ۳۵۵.

۲. الامامه والسياسة: ج ۱ ص ۹۷.

۳. ر.ک: صحیح بخاری، کتاب اللباس: ج ۵ ص ۲۱۹۴، همان: ص ۲۲۲۰ باب نقض الصور، صحیح ابن حبان: ج ۱۱ ص ۴۳۹، مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۱۹۲، السنن الکبری بیهقی: ج ۳ ص ۲۶۶، سنن ابی داوود: ج ۴ ص ۷۲، السنن الکبری نسائی: ج ۵ ص ۴۶۶.

آن ضربه پرهیزکاری بود که از زدن آن، تنها کسب رضای الهی را  
 تمنا می‌کرد!  
 وزنه اعمال نیک او در روز قیامت به خاطر ضربه‌ای که به علی زد  
 در میان بندگان خدا از همه سنگین‌تر خواهد بود!  
 اما این امر مانع از آن نمی‌شد که بخاری و دیگران از او حدیث روایت نکنند.

### گفتار ابن حجر در توجیه این موضع نامتعادل

ابن حجر عسقلانی که به این موضع نامتعادل اهل تسنن، نسبت به شیعه و  
 ناصبیان اعتراف نموده و در صدد دفاع از آن‌ها برآمده، می‌گوید:  
 «من به این که بیش‌تر اهل تسنن ناصبی تندرو<sup>(۱)</sup> را موثوق می‌دانند و به طور  
 مطلق به شیعه توهین می‌کنند اشکال وارد می‌کردم؛ به ویژه آن که در مورد علی علیه السلام  
 آمده است:

لا یحبّه اِلَّا مؤمن ولا یبغضه اِلَّا منافق؛

کسی او را دوست نمی‌دارد مگر آن که مؤمن باشد و کسی او را  
 دشمن نمی‌دارد مگر آن که منافق باشد.

پس در ارتباط با اقدام آنان به این پاسخ رسیدم که دشمنی در این جا مشروط به یک  
 دلیل است و آن این که علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کرد، زیرا طبع بشر حکم می‌کند که در  
 صورت مشاهده بدی از سوی کسی، او را دشمن بدارد، و اگر از کسی خوبی دید، او را  
 دوست بدارد.

این موضوع بیش از هر چیزی نشأت گرفته از امور دنیاست. حدیث دوستی و  
 دشمنی علی علیه السلام در بردارنده تمام مسلمانان نیست. برخی در دوستی او افراط کردند تا  
 آن که مدعی شدند او پیامبر و یا آن که خداست. مقام خدا از این افترا والاتر است.

۱. این گونه در منبع آمده، ولی در همین رابطه در کتاب العتب الجمیل علی اهل الجرح والتعدیل: ص ۳۵  
 کلمه «غالی» از ابن حجر نقل شده است.



آن چه در مورد علی علیه السلام ذکر شده در مورد انصار نیز ذکر شده است. علما این گونه پاسخ دادند که دشمنی با انصار به خاطر آن که پیامبر را یاری داده‌اند نشانه نفاق است و عکس آن نیز درست است. در مورد علی علیه السلام نیز این گونه گفته می‌شود.

هم چنین بسیاری از ناصبی‌ها به راستگو و پایبند بودن به دین شهرت یافته‌اند، برخلاف کسانی که به عنوان رافضی شناخته شده‌اند، بیش تر آنان دروغگو هستند و در ذکر اخبار پارسایی و تقوا ندارند.

اصل آن است که ناصبی‌ها معتقدند علی علیه السلام عثمان را به قتل رساند و یا به کشته شدن او کمک کرد و به ادعای خودشان دشمنی شان با علی علیه السلام دین داری به شمار می‌رفت. علاوه بر آن، در میان آن‌ها کسانی وجود دارند که در جنگ‌ها نزدیکان شان به دست علی علیه السلام کشته شدند.<sup>(۱)</sup>

این سخنان طولانی ابن حجر نشأت گرفته از دو موضوع است:

سخنی درباره حدیث «مهرورزی به علی علیه السلام ایمان و دشمنی با او نفاق است»

موضوع نخست. ابن حجر سعی کرده نشان دهد این حدیث که می‌گوید: «کسی جز مؤمن، امیرمؤمنان علی علیه السلام را دوست نمی‌دارد و کسی جز منافق او را دشمن نمی‌دارد» در صورتی است که دشمنی او با علی علیه السلام به خاطر یاری دادن پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. اما کسانی که با علی علیه السلام دشمنی می‌ورزند به خیال این که وی قاتل عثمان است و یا در این کار دست داشته و یا نزدیکان شان در جنگ‌ها توسط وی به قتل رسیدند، مشمول این حدیث نمی‌شوند.

۱. تهذیب التهذیب: ج ۸ ص ۴۱۰.

همان طور که می بینی این توجیه عجیبی است، زیرا این ویژگی به امیرمؤمنان علی علیه السلام مختص نیست و باید شامل همه کسانی شود که پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری داده اند. بدین ترتیب این حدیث حتی شامل کفرورزان و مشرکان هم چون هشام بن عمرو بن حارث، زهیر بن ابی امیه مخزومی، زمعه بن الاسود، ابی البختری بن هشام نیز می شود که سعی کردند معاهده قریش علیه بنی هاشم پس از قرار گرفتن در شعب ابی طالب را نقض کنند.<sup>(۱)</sup>

هم چنین مطعم بن عدی در صدد نقض آن برآمد و آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله از طائف برگشت به او پناه داد.<sup>(۲)</sup>

بنابر این هر کس آن ها را به خاطر یاری دادن شان به پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن بدارد، منافق است.

ابن حجر عسقلانی سعی کرد احادیث بسیاری را که درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام ذکر شده از معنای واقعی خارج کند. معنای این احادیث آن قدر روشن است که به هیچ توضیحی نیاز ندارد؛ به ویژه گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله که با حکمت و فصل الخطاب همراه است. علاوه بر همه این ها، این توجیه با تأکید امیرمؤمنان علی علیه السلام در دوران خلافت خود در مورد مخالفان و دشمنانش هیچ تناسبی ندارد. وی در همین رابطه می فرماید:

لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا علي أن يبغضني ما أبغضني، ولو صببت الدنيا بحماتها على المنافق علي أن يحبني ما أحبني. وذلك لأنه قضي فانقضى علي لسان النبي الأُمي صلی الله علیه و آله قال لي: يا علي! لا يبغضك مؤمن، ولا يحبك منافق؛<sup>(۳)</sup>

۱. تاریخ طبری: ج ۱ ص ۵۵۲، سیره نبوی: ج ۲ ص ۲۱۹-۲۲۰، البدايه والنهائيه: ج ۳ ص ۹۶، الكامل فی التاريخ: ج ۱ ص ۶۰۴-۶۰۵ و....  
 ۲. تاریخ طبری: ج ۱ ص ۵۵۵، الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۲۱۲، البدء والتاريخ: ج ۴ ص ۶۵۵، تهذيب الكمال: ج ۴ ص ۵۰۷، سير اعلام النبلاء: ج ۲ ص ۹۵، التحفه اللطيفه فی تاريخ المدينه الشريفه: ج ۱ ص ۲۲۶، عون المعبود: ج ۷ ص ۲۵۲، المنتظم: ج ۳ ص ۱۵، نيل الاوطار: ج ۸ ص ۱۴۱ و....  
 ۳. ينابيع الموده: ج ۱ ص ۱۵۲، ر.ک: نهج البلاغه: ج ۴ ص ۱۳ و با همین مضمون در تاریخ مدينه دمشق: ج

اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را قطع کنم تا این که دشمنی مرا به دل بگیرد، او دشمن من نخواهد شد و اگر تمام دنیا را به منافق بدهم تا مرا دوست بدارد او مرا دوست نخواهد داشت، زیرا همان گونه که پیامبر ﷺ به من فرمود: ای علی! مؤمن تو را دشمن نمی‌دارد و منافق تو را دوست نمی‌دارد.

هم چنین با سخن عمر تناسبی ندارد. روزی عمر شخصی را دید که به امیرمؤمنان علی علیه السلام دشنام می‌دهد گفت: «من تصوّر می‌کنم تو منافق هستی». (۱)  
 بسیاری از صحابه نیز تأکید کردند که در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله افراد منافق را با دشمنی شان با امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌شناختند. (۲)  
 بدیهی است کسانی که با علی علیه السلام دشمنی می‌ورزیدند اعلام نمی‌کردند که ما به خاطر یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله با او دشمنی می‌ورزیم، بلکه بسیاری از آنها به خاطر سرسختی وی در راه حق با او دشمنی می‌کردند. اگر علی علیه السلام با آنان سازش می‌کرد، دشمن او نمی‌شدند.

در حدیث «بریده» که بغض امیرمؤمنان علی علیه السلام را در دل داشت و دشمنانش را دوست می‌داشت، (۳) چنین آمده است:  
 او می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان امیر به یمن فرستاد و خالد بن

② ۴۲ ص ۲۷۷ در شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است.

۱. تاریخ بغداد: ج ۷ ص ۴۵۲.  
 ۲. سنن ترمذی: ج ۵ ص ۶۳۵، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۹، حلیه الاولیاء: ج ۶ ص ۲۹۵، تذکره الحفاظ: ج ۲ ص ۱۷۲، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۳۲، فضائل الصحابه، ابن حنبل: ج ۲ ص ۵۷۹، فضائل علی علیه السلام: ص ۶۳۹.  
 ۳. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۷، مسند احمد: ج ۵ ص ۲۵۰، فضائل الصحابه ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۹۰، فتح الباری: ج ۸ ص ۶۶، نیل الاوطار: ج ۷ ص ۱۱۰.

ولید را به سمت الجبل فرستاد و فرمود:

إن اجتمعتها فعلي علي الناس؛

اگر در یک جا گردهم آمدید علی امیر شماست.

آن‌ها در یک نقطه به هم رسیدند و غنائم بی سابقه‌ای به دست آورده بودند. علی عليه السلام کنیزی از خمس آن برداشت. خالد بن ولید، «بریده» را فراخواند و به او گفت: از این فرصت استفاده کن و به پیامبر صلى الله عليه وآله خبر بده که علی چه کاری انجام داد. من به مدینه رفتم و وارد مسجد شدم و رسول خدا صلى الله عليه وآله در منزلش بود و اصحاب کنار در منزل وی گرد آمده بودند... آن‌ها به من گفتند: چه چیزی باعث شده به این جا بیایی؟

گفتم: علی از خمس، کنیزی برای خود برداشت. آمدم به پیامبر صلى الله عليه وآله خبر دهم. گفتند: به پیامبر صلى الله عليه وآله خبر بده تا علی از چشم او بیفتد، در حالی که رسول خدا صلى الله عليه وآله سخنان شان را می شنید.

حضرت خشمگین بیرون آمد و فرمود:

ما بال أقوام ينتقصون علياً؟! من تنقص علياً فقد تنقصني، ومن فارق علياً فقد فارقتني. إن علياً مني، وأنا منه، خلق من طينتي، وخلق من طينة إبراهيم. وأنا أفضل من إبراهيم ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (۱).

یا بریده! اما عملت أن لعلي أكثر من الجارية التي أخذ. وأنه وليكم بعدي.؛ شما را چه شده که شأن و مقام علی را پایین می آورید؟ هر کس شأن و مقام علی را پایین بیاورد شأن و مقام مرا پایین آورده است و هر

کس از علی جدا شود از من جدا شده است. علی از من است و من از علی هستم. او از سرشت من آفریده شده و من از سرشت ابراهیم آفریده شدم و من از ابراهیم برترم. «فرزندانی که برخی از برخی دیگرند و خدا شنوا و داناست».

ای بریده! آیا نمی‌دانی که حق علی بیش از آن کنیزی بود که به غنیمت برد و او سرپرست شما پس از من است؟

من گفتم: ای رسول خدا! آیا دست خود را دراز نمی‌کنید تا بار دیگر بر سر اسلام با شما بیعت کنم؟

بریده می‌گوید: من از پیامبر جدا نشدم تا این که بر سر اسلام با وی تجدید بیعت کردم.<sup>(۱)</sup>

این حدیث دلالت از آن دارد که دوست داشتن امیرمؤمنان علی علیه السلام یکی از ارکان اسلام است تا آن جا که به خاطر آن بریده با اسلام تجدید بیعت کرد. در حدیث دیگری آمده است که بریده گفت:

من بغض علی علیه السلام را در دل گرفتم؛ به گونه‌ای که بغض هیچ کس را این گونه به دل نگرفته بودم. من مردی از قریش (خالد بن ولید) را تنها به دلیل دشمنی اش با علی علیه السلام دوست می‌داشتم. خالد با سپاهی همراه شد، من تنها به دلیل دشمنی او با علی علیه السلام با وی همراه شدم.

خالد برای پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌ای نوشت.

من گفتم: مرا برای تأیید نامه بفرست.

من نامه خالد را در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواندم و می‌گفتم: او راست می‌گوید.

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۸، المعجم الاوسط: ج ۶ ص ۱۶۲.

پیامبر دست مرا به همراه نامه گرفت و فرمود: آیا کینه علی را به دل داری؟  
گفتم: آری.

فرمود:

فلا تبغضه، وإن كنت تحبه فازدد له حباً. فوالذي نفس محمد بيده لنصيب  
آل علي في الخمس أفضل من وصيفة...؛<sup>(۱)</sup>  
کینه او را به دل نداشته باش و اگر او را دوست می‌داری دوستی‌ات  
را بیافزا. به آن کسی که جان محمد در دست اوست سهم خاندان  
علی از خمس بیش از یک کنیز است ...

در حدیث دیگری عمرو بن شاس اسلمی که شاهد واقعه حدیبیه بود، می‌گوید:  
من با علی عليه السلام به یمن رفتم. او در آن سفر بر من جفا روا داشت تا این که در درون  
خود نسبت به وی دشمنی احساس کردم. وقتی به مدینه آمدم در مسجد از او  
شکایت کردم تا این که رسول خدا صلى الله عليه وآله این موضوع را شنید.

پیامبر فرمود: ای عمرو! به خدا سوگند، مرا آزار دادی.  
گفتم: ای رسول خدا! به خدا پناه می‌برم که شما را آزار دهم.  
فرمود:

بلی، من آذی علیاً فقد آذانی؛<sup>(۲)</sup>

آری، آزارم دادی. هر کس علی را آزار دهد مرا آزار داده است.

ابی رافع در مورد داستان عمرو بن شاس می‌گوید:

او بازگشت در حالی که علی را سرزنش و از او شکایت می‌کرد. رسول خدا صلى الله عليه وآله  
به دنبال او فرستاد و به او فرمود: عمرو! به ما بگو آیا از علی جور و جفا دیده‌ای؟

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۸.

۲. همان: ص ۱۲۹، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۱، مسند احمد: ج ۳ ص ۴۸۳، الاصابه: ج ۴  
ص ۶۶۶، فضائل الصحابه ابن حنبل: ج ۲ ص ۵۷۹، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۰۲-۲۰۳.

عمر و گفت: به خدا قسم نه!

پیامبر ﷺ فرمود: پس چرا این حرف‌هایی را که به من رسیده می‌زنی؟

گفت: دشمنی با او دست خودم نیست.

رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن من خشمگین شد تا آن جا که آثار خشم در

چهره‌اش هویدا شد، سپس فرمود:

من أبغضه فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله، ومن أحبه فقد أحبني،

ومن أحبني فقد أحب الله تعالى؛<sup>(۱)</sup>

هر کس با او دشمنی بورزد در واقع با من دشمنی کرده و هر کس با

من دشمنی کند در واقع با خدا دشمنی نموده است و هر کس او را

دوست بدارد در واقع مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد

در واقع خدا را دوست داشته است.

ابن ابی وقاص در حدیثی می‌گوید:

من به همراه دو نفر در مسجد نشسته بودم و علیه علیؑ سخن می‌گفتم.

رسول خدا ﷺ آمد در حالی که خشم در چهره‌اش نمایان بود. من از خشم او به

خدا پناه بردم. وی فرمود:

مالکم ومالی؟ من آذی علیاً فقد آذانی؛<sup>(۲)</sup>

مرا با شما چه کار؟ هر کس علی را بیازارد در واقع مرا آزرده است.

البته در این زمینه احادیثی دیگر نیز نقل شده که با وجود آن‌ها نمی‌توان بغض

علیؑ را به دلیل یاری پیامبر ﷺ توجیه کرد.

۱. مسند البزار: ج ۹ ص ۲۲۳، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۹.

۲. الاحادیث المختاره: ج ۳ ص ۳۶۷، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۹، مسند ابی یعلی: ج ۲ ص ۱۰۹، تاریخ

مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۰۴.

### امیرمؤمنان علی علیه السلام نشانه شناخت مؤمن از منافق

از این رو بدون شک هدف از احادیث یاد شده آن است که امیرمؤمنان علی علیه السلام نشانه تشخیص مؤمن از منافق است، زیرا پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فتنه‌ها روی آوردند و مسائل درهم پیچیده شد. برخی از احادیثی که ذکر کردم با این موضوع مناسبت دارد. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

لولاك يا علي! ما عرف المؤمنون بعدي؛<sup>(۱)</sup>

ای علی! اگر تو نبودی پس از من مؤمنان شناخته نمی شدند.

در سخن دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

ستكون بعدي فتنة، فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه أول من يراني، وأول من يصفحني يوم القيامة. هو الصديق الأكبر. وهو فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل. وهو يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب المنافقين؛<sup>(۲)</sup>

پس از من فتنه‌ای روی خواهد داد. اگر چنین شود به علی بن ابی طالب تمسک جویند، زیرا او نخستین کسی است که در روز قیامت مرا خواهد دید و با من مصافحه خواهد کرد. او صدیق اکبر است. او فاروق این امت است که حق را از باطل تمیز می دهد. او پیشوای مؤمنان است و مال و دارایی، پیشوای منافقان است.

۱. کنز العمال: ج ۱۲ ص ۱۵۲ حدیث ۳۶۴۷۷.

۲. الاستیعاب: ج ۴ ص ۱۷۴۴، الاصابه: ج ۷ ص ۲۵۴، میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۲۳۹، لسان المیزان: ج ۱ ص ۲۵۷.



ابورافع می‌گوید: برای خدا حافظی با اباذر به ریزه رفتم. وقتی خواستم از آن جا بروم، او به من و افراد همراه من گفت: فتنه‌ای روی خواهد داد، پس تقوای الهی در پیش گیرید. بر شما باد که از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ پیروی کنید. من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که به او می‌فرمود:

أنت أول من آمن بي، وأول من يصفحني يوم القيامة، وأنت الصديق الأكبر، وأنت الفاروق الذي يفرق بين الحق والباطل. وأنت يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الكافرين. وأنت أخي ووزير، وخير من أترك بعدي، تقضي ديني، وتنجز موعدتي؛<sup>(۱)</sup>

تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و اولین کسی هستی که در روز قیامت با من مصافحه خواهی کرد و تو صدیق اکبر و فاروق این امت هستی؛ همو که حق را از باطل جدا می‌کند. تو پیشوای مؤمنان هستی و مال، پیشوای منافقان است. تو برادر و وزیر من و بهترین فرد پس از من هستی که بدهی‌های مرا پرداخت می‌کنی و به وعده‌هایم تحقق می‌بخشی.

در این باره می‌توان به حدیث روایت شده توسط ابن عباس نیز استناد کرد. او گفت: «وقتی آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>(۲)</sup>؛ «تو بیم دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت‌گری است» نازل شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستش را روی سینه خود گذاشت و فرمود:

أنا المنذر. ولكل قوم هاد؛

من منذر (هشداردهنده) هستم و هر قومی هدایت‌گری دارد.

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۳ ص ۳۲۸.

۲. سوره رعد، آیه ۷.

سپس با دست به زانوی علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود:

أنت الهادي يا علي! بك يهتدي المهتدون بعدي؛<sup>(۱)</sup>

ای علی! تو هدایت گر این امت هستی. پس از من هدایت یافتگان  
توسط تو هدایت می شوند.

احادیث دیگری نیز در این باره ذکر شده است.

### چرا ابن حجر این گونه توجیه کرد؟

اینک بار دیگر به ابن حجر باز می گردیم تا ببینیم چه چیزی باعث شد که او حدیث را بر خلاف معنای ظاهری اش تفسیر کند. او برای این موضوع دلایل مختلفی ذکر می کند، که خواندن آن خالی از لطف نیست...

### قتل پدران ناصبی ها مجوز برای دشمنی نیست

کشته شدن پدران ناصبی ها به دست امیر مؤمنان علی علیه السلام نمی تواند مجوزی برای دشمنی آن ها با آن حضرت باشد.

۱. ابن حجر می گوید: «طبیعت بشر اقتضا می کند که اگر از کسی بدی ببیند بغض او را به دل بگیرد و برعکس آن نیز در محبت صادق است!»

در پاسخ می گوییم: کسانی را که امیر مؤمنان علی علیه السلام به قتل رساند فقط به دستور خدای متعال بود، زیرا آنان دشمن خدای تعالی بودند، در برابر او نافرمان بودند و از فرمان او خارج شده بودند. از این رو دوست داشتن آنان بر مؤمنان حرام

۱. تفسیر طبری: ج ۱۳ ص ۱۰۸، ر.ک: تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۵۰۳، فتح الباری: ج ۸ ص ۳۷۶، روح المعانی: ج ۱۲ ص ۱۰۸، الدر المنثور: ج ۴ ص ۶۰۸.

است. چنان که خدای متعال می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾؛<sup>(۱)</sup>

قومی را نمی‌یابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند؛ گرچه پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند.

برای آن‌ها واجب است که امیرمؤمنان علی علیه السلام را دوست داشته باشند تا حکم خدای تعالی در موردشان جاری شود.

اگر چنین نکنند منافق هستند - همانند کسانی که به دلیل کشته شدن عزیزانشان کینه پیامبر صلی الله علیه و آله را به دل گرفتند - زیرا آنان با دشمنان خدا دوست و با دوستان خدا دشمن بودند و حکم خدا در مورد آن‌ها جاری شد. بنابراین، دشمنی ناصبی با امیرمؤمنان علی علیه السلام بدین دلیل، نشانه منافق بودن اوست.

مختص بودن حدیث باعث خارج شدن آن از معنای ظاهری نمی‌شود

۲. ابن حجر می‌گوید: «حدیث مربوط به حب و بغض علی علیه السلام، عمومیت ندارد، زیرا برخی از دوستدارانش به خاطر وی به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله کافر شدند و جزو غلو کنندگان بودند».

ما از دو محور به او پاسخ می‌دهیم:

نخست آن که این حدیث شامل کسانی می‌شود که زیر مجموعه اسلام به شمار می‌روند، زیرا در اسلام است که افراد به عنوان مؤمن، فاسق و منافق شناخته می‌شوند و کافر انواع خاص خود را دارد.

۱. سوره مجادله آیه ۲۲.

دوم آن که اگر حدیث شامل کفار شود، این شمولیت تنها صدر حدیث را در برمی‌گیرد؛ یعنی آن بخش که می‌گوید: «دوستانان علی علیه السلام مؤمن هستند» و ذیل حدیث؛ یعنی آن بخش که می‌گوید: «دشمنان علی علیه السلام منافق هستند»، مطلق باقی خواهد ماند و بیان‌گر نفاق ناصبی‌هاست.

#### ورود نظیر این حدیث درباره انصار مانع از احتجاج نمی‌شود

۳. ابن حجر می‌گوید: «مضمون این حدیث در مورد انصار نیز ذکر شده است». پاسخ این مطلب را در سه محور بیان می‌کنیم:

نخست آن که هیچ مانعی وجود ندارد که این موضوع آن‌ها را نیز دربرگیرد. هر کس با آن‌ها دشمنی بورزد، منافق است و فرقی ندارد که دلیل دشمنی او چیست. چنان‌که به هنگام بررسی داستان سقیفه در پاسخ پرسش چهارم این موضوع را به نقل از امیرمؤمنان علی علیه السلام ذکر کردیم.

این موضوع در مورد بسیاری از منافقان قریش؛ به ویژه آن دسته از کسانی که هم‌چون معاویه و عمرو عاص آشکارا با انصار دشمنی می‌کردند، در راه آزار رساندن به آن‌ها تلاش می‌کردند و خود را برتر از ایشان می‌دانستند، نیز جریان دارد. آری، این حدیث را می‌توان شامل گروهی از انصار دانست که اوصاف خاصی دارند، چرا که در میان آنان افرادی از این قاعده مستثنا بودند، زیرا بدون شک در میان انصار منافقان وجود داشتند که لازمه ایمان، دشمنی ورزیدن و برائت جستن از آنان است. کوتاه سخن این که مشارکت دادن انصار با امیرمؤمنان علی علیه السلام در این فضیلت لازمه باطل دانستن آن نیست.

دوم آن که حذف عنوان انصار در احادیث، بیان‌گر علت دشمنی و نشانه نفاق آن‌هاست. چنان‌که می‌گوییم: اگر کسی مؤمنان را دوست داشته باشد با آن‌ها محشور می‌شود و هر کس از کفار متنفر باشد از پلیدی آن‌ها در امان خواهد ماند.

اما در حدیث یاد شده نام امیرمؤمنان علی علیه السلام بدون هیچ وصفی ذکر شده است. این امر بیانگر آن است که دشمنی با شخص وی نشانه نفاق است. سوم آن که اگر فرض کنیم مجبوریم احادیث مربوط به انصار را تأویل نماییم، این امر توجیه‌گر تأویل احادیث مربوط به امیرمؤمنان علی علیه السلام نمی‌شود، زیرا به تأویل آن‌ها نیازی نیست؛ به ویژه پس از آن که دریافتیم که تأویل آن‌ها ناممکن است.

### ادّعی دین‌داری و راستگویی ناصبی‌ها به خلاف رافضی‌ها

امر دوم. بیش‌تر کسانی که از آن‌ها به عنوان ناصبی نام برده می‌شود به راستگویی و تمسک جستن به امور دین شهرت یافته‌اند؛ بر خلاف افراد موسوم به رافضی که اکثرشان دروغگو هستند و در ذکر اخبار پارسایی ندارند. این مطلب ابن حجر در بردارنده دو بعد است...

بُعد یکم این که ابن حجر با استفاده از برخی قرائن سعی کرده برای حدیث تأویلی برخلاف ظاهر آن ارائه دهد، مطابقت نداشتن ظاهر حدیث با واقعیت موجود باعث می‌شود تا انسان از قلمرو ظاهر حدیث خارج شود و تأویلی همانند آن چه گفتیم برای آن بیابد. زیرا نمی‌توان ناصبی‌ها را منافق دانست، چرا که مشخص شده آن‌ها اهل دین و اعتقاد هستند و در مسائل اسلامی دروغ نمی‌گویند؛ گرچه در اعتقاد خود دچار اشتباه شده باشند.

### توضیح نفاق ناصبی‌ها

اگر منظور ابن حجر این است، پس باید در پاسخ او گفت: دین‌داری صحیح باید مبتنی بر ایمان به آن چیزهایی باشد که خدای متعال فرو فرستاده و واجب قرار داده است و برای دستیابی به آن‌ها و شناخت‌شان، صادقانه اهتمام بورزد و برای

رسیدن به این مهم باید از رسوبات ذهنی و هوا و هوس و تعصبات دوری جست و در تمامی دلایل و برهان‌های ذکر شده توسط خدا، واقع‌گرایانه دقت نظر داشت تا بتوان به واقعیت مورد نظر و رضایت خدا دست یافت.

چنان که وقتی انسان به بیماری خطرناکی دچار می‌شود و به شفا یافتن از آن اهتمام می‌ورزد و راه‌های شفا یافتن را با جدیت تمام و واقع‌گرایی کامل مورد توجه قرار می‌دهد و بر اساس عواطف و تعصب به شیوه‌های غیرعقلایی متوسل نمی‌شود، بدون شک سلامت در دین و تلاش برای کسب رضای الهی از دست‌یابی به شفا و سلامت جسمی مهم‌تر است.

اگر این امر تحقق می‌یافت همه مردم به واقعیت دست می‌یافتند، زیرا خدای متعال واقعیت را روشن فرار داده و حجت را در مورد آن به اتمام رسانده است. آن جا که می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ﴾؛<sup>(۱)</sup>

و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایتشان نمود گمراه کند؛ مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان نماید.

ما پیش‌تر این موضوع را در پاسخ پرسش ششم توضیح دادیم.

اگر از روی جدی فرض کنیم که برخی از واقعیت‌ها به عنوان معیار تشخیص حق از باطل مخفی مانده باشند، بدون شک با توجه به دلایل بسیاری باطل بودن مذهب ناصبی‌ها روشن و آشکار است و با توجه به وضع پدیدار شدن این مکتب، شخصیت‌های برجسته و پرچمداران آن‌ها، انگیزه‌ها، مقایسه‌ها و شیوه‌های به کار رفته از سوی آنان برای رواج دادن مکتب‌شان بر اساس پول و دروغ به آسانی

۱. سوره توبه آیه ۱۱۵.

می‌توان به این واقعیت پی‌برد؛ به ویژه فهمیدن موارد یاد شده برای اهل علم و حاملان حدیث کار ساده‌ای است.

اما این که انسان هوادار چیزی شود و نسبت به آن تعصب بورزد، سپس در قلمرو هوا و هوس خود به بخشی از دین، ایمان بیاورد که نسبت به آن تعصب دارد و بقیه دین و دلایل اثبات آن را نادیده بگیرد و مردود بشمارد و با تکذیب و تأویل راه لجاجت و سرسختی در پیش بگیرد، بدون شک چنین روی کردی عین نفاق است، زیرا نفاق بر اساس ایمان نداشتن به دین مبتنی نیست و کافی است انسان به بخشی از دین که نمی‌پسندد، ایمان نیاورد و تنها به بخشی که به هوای نفس او ضرر نمی‌زند و یا به نفع اوست، ایمان بیاورد.

عبدالله بن احمد بن حنبل در این باره می‌گوید: من از پدرم درباره علی ع و معاویه سؤال کردم.

او گفت: بدان که علی ع دشمنان بسیاری داشت و دشمنانش در پی یافتن عیبی برای او برآمدند، اما در او عیبی نیافتند. پس به نزد مردی آمدند که با او جنگیده بود و با وی از در مکر و فریب وارد شدند.<sup>(۱)</sup>

این امر بیان‌گر آن است که کینه دشمنان امیرمؤمنان علی ع نسبت به آن حضرت بر یک دلیل صحیح و یا حتی شبه دلیل مبتنی نبود. آیا این امر چیزی جز خود نفاق است؟

بر همین اساس راستگویی و دیانت ظاهری ناصبی‌ها اگر نتوانیم دلیلی بر عدم نفاق آن‌ها بیابیم، بی‌فایده است. در واقع باید اوضاع آن‌ها را با مضمون بسیاری از احادیثی که از امیرمؤمنان علی ع به عنوان پرچمدار مسلمانان، تمیز دهنده میان

۱. تاریخ الخلفاء: ص ۱۹۹، الصواعق المحرقة: ص ۲۷۴، فتح الباری: ج ۷ ص ۱۰۴، تحفه الأحوذی: ج ۱۰ ص ۲۳۱.

ایمان و نفاق و حق و باطل و هدایت و گمراهی نام برده‌اند، عرضه کرد. جالب است که حاملان حدیث ناصبی مذهب، از احادیث بسیار متواتر ذکر شده در مورد امیرمؤمنان علی علیه السلام اعراض می‌کنند، در حالی که احادیث یاد شده علی علیه السلام را به عنوان عامل تمیزدهنده حق و باطل می‌شناسند. اما برخی از آنان نسبت به آن حضرت اعلام دشمنی کرده و به ایشان دشنام می‌دهند و اعتراض می‌کنند که او پدران‌شان و یا وابستگان‌شان را کشته است، ولی با وجود این برخی به دفاع از ناصبی‌ها پرداخته و آن‌ها را دین‌دار و مبتلا به شبهه می‌دانند که با وجود آن‌ها منافق نیستند؛ و چه نفاقی بالاتر از این که آن‌ها از احادیث بسیاری که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده به دلیل احساسات عاطفی نشأت گرفته از کشته شدن عزیزان‌شان، اعراض می‌کنند؟

بعد دوم. شاید ابن حجر برای توجیه تبعیض روا داشته شده از سوی اهل تسنن میان شیعه و ناصبی‌ها چنین چیزی گفته است و معرفی امیرمؤمنان علی علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان نشانه شناسایی مؤمن از منافق را نادیده گرفته است. این امر نشأت گرفته از دو موضوع است:

### بغض مبتنی بر دیانت ناصبی‌ها

۱. کینه ناصبی‌ها نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام نشأت گرفته از دیانت و اعتقاد اشتباه سهوی عاری از سرکشی و لجبازی آن‌هاست. اما ابن حجر با صراحت نظر خود را در مورد تشیع و رافضی‌ها و این که آیا او تشیع را یک مذهب می‌داند، ذکر نکرده است، زیرا تمامی اعتقادات شیعه بر دلیل تکیه دارد؛ هر چند که او با تشیع در این خصوص اختلاف نظر دارد. بنابراین فرق میان ناصبی و تشیع چیست؟



و چرا اهل تسنن، اکثر ناصبی‌ها را ثقه و مورد اعتماد دانسته‌اند، اما شیعه را به طور مطلق رد کرده‌اند؟

اما اگر نگاه او نسبت به تشیع مبتنی بر لجبازی و تعمد باشد و هیچ دلیل شبهه‌ای و دیانتی برای آن یافت نشود در این صورت او دچار سرکشی و لجبازی شده و باید از سخنانش روی گرداند، زیرا یکسان دیدن دلیل شیعه با دلیل ناصبی‌ها از نظر شرعی و یا این که دلیل ناصبی‌ها قوی‌تر از دلیل شیعه است، کاملاً به دور از انصاف است؛ تا چه رسد به این که ناصبی‌ها را صاحب دلیل و دین بدانیم و شیعه را فاقد دلیل و دین بدانیم.

جالب است ابن حجر هم چون دیگر عالمان اهل تسنن اصرار دارد که امیرمؤمنان علی علیه السلام خلافت خلفای پیش از خود حتی عثمان را مشروع می‌دانست. اگر شیعه ادعا می‌کرد که امیرمؤمنان علی علیه السلام خلافت آن‌ها را مشروع نمی‌دانست ابن حجر بر انکار این موضوع تأکید می‌کرد و شیعیان را به لجبازی و ایجاد اختلاف و بی دینی متهم می‌کرد و از روایت آن‌ها در این خصوص اعراض می‌کرد.

اما وقتی ناصبی‌ها ادعا می‌کنند که امیرمؤمنان علی علیه السلام عثمان را کشته و یا مردم را علیه او تحریک کرده آن‌ها را دچار اشتباه می‌داند؛ بدون این که آن‌ها را آدم‌های سرسخت و لجبازی بداند، بلکه به نظر او، آنان انسان‌هایی دین دار، راستگو و قابل اعتماد هستند و روایت شان قابل قبول است.

جالب‌تر از همه این‌ها این که ابن حجر و اهل تسنن دوست داشتن سردمداران ناصبی‌ها؛ یعنی معاویه و عمرو عاص و هم‌مسلمان آن‌ها را جزو دین می‌دانند، در حالی که آن همان‌ها، ناصبی‌ها را به گمراهی واداشتند و دچار چنین گناه بزرگی شدند. روزگار چه چیزهای عجیبی که با خود به همراه دارد.

### راستگویی ناصبی‌ها (!)

۲. این که گفته می‌شود: اکثر کسانی که به عنوان ناصبی شناخته شده‌اند، راستگو و پایبند به دین هستند برخلاف رافضی‌ها که اکثرشان دروغگو و در ذکر اخبار و احادیث فاقد زهد و ورع هستند.

اما در مورد اول همان گونه که یادآور شدیم اهل تسنن در موضع گیری خود نسبت به نواصب، آنان را با خود درهم آمیختند و از بسیاری از آن‌ها ستایش به عمل آوردند و از مواضع شان دفاع کردند و در این میان بین سردمداران شان - یعنی معاویه، عمرو عاص و مروان بن حکم که مردم را به این امر دعوت کرده - و پیروان شان تفاوتی قائل نشدند.

اما در مورد دوم می‌توان نمونه‌های بسیاری برای آن در میان سخنان اهل تسنن یافت. ذهبی در مورد تشیع مبتنی بر رفض می‌گوید: «دروغ، شعار و تقیه و نفاق، پوشش آنان است. چگونه می‌توان پذیرفت که انسان از چنین شخصی روایت نقل کند؟ هرگز».<sup>(۱)</sup>

او هم چنین می‌گوید: اشتهب گفت: از مالک درباره رافضی‌ها سؤال شد. او گفت: با آنان سخن نگو و از ایشان روایت نقل نکن، زیرا آنان دروغ می‌گویند. حرمله می‌گوید: از شافعی شنیدم که می‌گفت: من بدتر از رافضی‌ها در دادن شهادت زور ندیده‌ام.

مؤمل بن اهاب می‌گوید: از یزید بن هارون شنیدم که می‌گفت: از هر صاحب بدعتی روایت نقل کن، البته اگر فراخوان به آن نباشد؛ مگر رافضی‌ها، زیرا آن‌ها دروغگو هستند.

۱. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۱۸.

محمد بن سعید بن اصفهانی می‌گوید: از شریک شنیدم که می‌گفت: با هر کس که دیدار داشتی علم فرا بگیر، مگر رافضی‌ها، زیرا آن‌ها حدیث وضع می‌کنند و آن را دین خود به شمار می‌آورند.<sup>(۱)</sup>

ابراهیم بن ابی شیبه می‌گوید: اگر دو نفر در میان روایان شیعه نبودند حدیث صحیحی برای شیعیان نمی‌یافتی: عباد بن یعقوب و ابراهیم بن محمد بن میمون.<sup>(۲)</sup>

### علت تکذیب شیعه از سوی اهل تسنن

با توجه به پاسخ پرسش سوم نمی‌توان در این رابطه اهل تسنن را به علت اعراض آن‌ها از اهل بیت علیهم‌السلام و گرایش‌شان به دشمنان‌شان سرزنش نمود، زیرا طبیعی است که از روایات شیعه در مورد فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و زشتی‌های دشمنان‌شان به تنگ آیند و با نسبت دادن دروغ و افترا راه را بر آن‌ها ببندند، زیرا مردم دشمن آن چیزی هستند که بدان ناآگاه هستند. در ادامه نکته‌های جالبی از آن‌ها در همین رابطه بیان می‌شود...

### نکته‌های جالبی در این زمینه

۱. همان طوری که گفتیم یحیی بن معین، احمد بن الازهر را دروغگو دانسته، زیرا وی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده که در مورد امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرموده‌اند:  
**أنت سيد في الدنيا، سيد في الآخرة...؛**  
 تو در دنیا و آخرت آقا و سرور هستی...

۱. همان: ص ۱۴۶.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۹۵.

### تکذیب یک شخص به خاطر بازگو کردن زشتی‌های معاویه

۲. ذهبی می‌گوید: ابراهیم بن حکم بن ظهیر کوفی شیعه سرسختی است. او از شریک روایت دارد.

ابوحاتم می‌گوید: ابراهیم بن حکم دروغگو است، زیرا در مورد زشتی‌های معاویه سخن گفته است. از این رو ما هر آن چه را که به نقل از او نوشته بودیم، پاره کردیم.<sup>(۱)</sup> اینک به ابو حاتم بنگر که چگونه ابراهیم بن حکم را ثقه و مورد اعتماد می‌دانست تا آن جا که از او روایت نوشته است، اما همین که زشتی‌های معاویه را نقل می‌کند او را دروغگو دانسته و راه را بر او می‌بندد و آن چه را که از احادیث وی نوشته پاره می‌کند. انگار ضرورت اقتضا می‌کرد که معاویه خیری است که هیچ شری در او نیست تا آن جا که با دروغگو شمردن راوی زشتی‌های او را بر وی می‌بندد. در حالی که ما اندکی پیش مطالب احمد بن حنبل در مورد معاویه را ذکر کردیم؛ بلکه موضوع معاویه روشن‌تر از این حرف‌هاست.

حدیث: «به من هزار در آموخت ...»

۳. هم‌چنین ذهبی می‌گوید:

ابوحبان به نقل از ابویعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حیی بن عبدالله از ابی عبدالرحمان حبلی نقل می‌کند که عبدالله بن عمرو می‌گوید: رسول خدا ﷺ در هنگام بیماری‌اش فرمود: برادرم را به سویم بخوانید.

ابوبکر را به سویش خواندند.

۱. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۴۶.

حضرت از او اعراض نمود. سپس فرمود: برادرم را به سویم بخوانید.  
عثمان را به سویش خواندند.

حضرت از او روی برگرداند. سپس علی علیه السلام را به حضورش فراخواندند. پیامبر  
آغوش خود را باز کرد و او را در آغوش گرفت. وقتی علی علیه السلام از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله خارج  
شد به او گفتند: حضرت چه فرمایشی داشتند؟

علی علیه السلام فرمود:

عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ، كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ؛

هزار در از دروازه‌های علم را به من یاد داد که از هر در هزار در  
گشوده می‌شد.

این حدیث ناشناخته است. انگار که آن را جعل کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>

ذهبی بعد از یک مطلب طولانی می‌گوید:

اما این که احمد بن عدی در حدیث گذشته می‌گوید که علی علیه السلام گفت: «به من هزار  
در از دروازه‌های علم را یاد داد که از هر در هزار در گشوده می‌شود» شاید این حدیث  
ساخته و پرداخته ابن لهیعه باشد، زیرا او یک شیعه افراطی است. ما چنین چیزی از ابن  
لهیعه نشنیده‌ایم و تاکنون از کسی نشنیده‌ام که او یک شیعه افراطی و متهم به جعل  
حدیث نیست. شاید این حدیث توسط برخی از رافضی‌ها در کتاب «کامل بن طلحه» - که  
شیخی راستگوست - بدون اطلاع وی نوشته شده باشد. خدا دانایتر است.<sup>(۲)</sup>

بنگر که چگونه منکر حدیث شدند، زیرا این حدیث در بردارنده یکی از فضایل  
امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که شامل دیگران نمی‌شد. اگر چنین حدیثی در مورد  
دیگران ذکر می‌شد، آن‌ها به سرعت آن را تأیید می‌کردند.

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۸ ص ۲۴.

۲. همان.

افزون بر همه این‌ها چرا ذهبی در سند حدیث شک و تردید نکرد و به جای آن تصوّر نمود برخی از رافضی‌ها این حدیث را در کتاب کامل بدون اطلاع وی نوشته‌اند، زیرا شخص در حال غرق شدن به هر دستاویزی متوسل می‌شود.  
 ۴. جالب‌تر از همه این‌ها این است که او می‌گوید:

حسن بن محمد بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین بن زین العابدین علی بن شهید حسین علوی برادرزاده ابی طاهر نسابه با بی‌شرمی از اسحاق دبری از عبدالرزاق، با سندهای روشن هم‌چون آفتاب روایت کرده که گفت:

علی خیر البشر؛

علی بهترین انسان‌هاست.

دبری از عبدالرزاق از معمر از محمد بن عبدالله صامت نقل می‌کند که ابی ذر گفت: علی و ذریه‌اش تا روز قیامت پایان بخش اوصیا به شمار می‌روند.  
 این دو مطلب بیان‌گر دروغگو و رافضی بودن اوست (خدا از او درگذرد). ابن زرقویه و ابوعلی ابن شاذان از او روایت نقل کرده‌اند.  
 افترا بستن به این علوی جای شگفتی ندارد، بلکه گفتار خطیب جای شگفتی دارد که در زندگی او می‌نویسد: حسن بن ابی طالب از محمد بن اسحاق قطیعی... از جابر روایت کرده که حضرتش فرمود:

علی خیر البشر، فمن أبی فقد كفر؛

علی بهترین انسان‌هاست، هر کس از این امر خودداری نماید کافر شده است.

سپس می‌گوید: این حدیث ناشناخته است. تنها علوی با این سند آن را ذکر کرده و ثابت شده نیست.

ذهبی در ادامه می‌گوید: من می‌گویم: حافظ می‌گوید: این سخن در روایتی هم‌چون روایت «اگر آب به اندازه دو سبو باشد» و روایت «دایی ارث می‌برد» ثابت شده نیست.

نه در مثل این خبر، که باطل بودن آن بسیار روشن و آشکار است. ما به خدا از بی یار و یاور ماندن پناه می بریم. علوی در سال ۳۵۸ هجری از دنیا رفت. اگر متهم نبود، محدثان بسیاری در تشییع جنازه اش شرکت می کردند، زیرا او عمر طولانی داشت.<sup>(۱)</sup>

حدیث: «علی بهترین انسان هاست ...»

بنگر که چگونه ذهبی به طور جد به دروغ بودن حدیث نخست یقین کرد و خطیب را بی یار و یاور دانست، زیرا خطیب به دروغ بودن این حدیث هم چون او یقین نکرد با این که این مضمون از راه های دیگر به نقل از گروهی از صحابه و تابعان نیز نقل شده<sup>(۲)</sup> و برخی از آنان حدیث را به پیامبر ﷺ رسانده اند.<sup>(۳)</sup>

برخی از مؤلفان اهل تسنن سعی دارند با سند ضعیف آن را رد کنند. برخی نیز سعی دارند آن را تأویل نمایند و وانمود کنند که علی عَلَيْهِ السَّلَام در دوران خود، آن گاه که مردم با وی بیعت کردند، بهترین انسان ها بوده است.<sup>(۴)</sup> یا این که علی عَلَيْهِ السَّلَام پس از سه خلیفه پیش از خود، بهترین انسان هاست<sup>(۵)</sup> ...

و دیگر مواردی که هیچ تناسبی ندارند که یقین به جعلی بودن حدیث داشته باشیم. علاوه بر آن، حدیث یاد شده بر شواهد بسیاری تکیه دارد، از قبیل این که

۱. میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۲۷۲-۲۷۳.

۲. ر.ک: الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۳ ص ۶۲، سیر اعلام النبلاء: ج ۸ ص ۲۰۵، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۲۱۴، و ج ۳ ص ۳۷۴، و ج ۴ ص ۷۷، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۴ ص ۱۰، المغنی فی الضعفاء: ج ۱ ص ۱۵۵، ثقات: ج ۹ ص ۲۸۱، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۷۴-۳۷۲، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۲۵ حدیث ۳۳۰۴۵ و ۳۳۰۴۶، ینابیع الموده: ج ۲ ص ۲۷۳.

۳. ر.ک: الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۴ ص ۱۰، الکشف الحثیث: ص ۲۴۳، حدیث خیمه: ص ۲۰۱، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۷۲-۳۷۳، البدایه والنهایه: ج ۷ ص ۳۵۹، الموضوعات ابن جوزی: ج ۱ ص ۳۸۴، ینابیع الموده: ج ۲ ص ۷۸-۲۷۴.

۴. میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۲۷۴، و ص ۲۹۶، سیر اعلام النبلاء: ج ۸ ص ۲۰۵.

۵. الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۳ ص ۶۲.

پیامبر ﷺ فرمودند:

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ (أَوْ) الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَأَنَّهُ أَكْبَرُ  
النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً؛

امیر مؤمنان سرور مسلمانان (یا) مؤمنان<sup>(۱)</sup> و پیشوای پرهیزکاران<sup>(۲)</sup>  
و برترین انسان در نزد خدا از نظر مزیت است.<sup>(۳)</sup>

پیامبر ﷺ در سخن دیگری فرمود:

علي سيد العرب؛<sup>(۴)</sup>

علی سالار عرب است.

در این باره «حدیث پرنده بریان شده» نیز نقل گردیده که به زودی داستانش را ذکر  
خواهیم کرد.

پیامبر ﷺ در سخن دیگری به دخترش صدیقه فاطمه صلوات الله علیها فرمود:

يا فاطمة! أما ترضين أن الله عزوجل اطلع إلى أهل الأرض، فاختر رجلين  
أحدهما أبوك، والآخر بعلك؛

ای فاطمه! آیا خشنود نیستی که خدا در میان اهالی زمین نگاهی  
افکند و دو مرد را یکی پدرت و دیگری همسرت را از میان آنها  
برگزید؟<sup>(۵)</sup>

۱. منابع این حدیث در پاسخ سؤال چهارم آمده است.

۲. همان.

۳. حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۶۶، ذخائر العقبی: ص ۸۳، شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۱۷۳، کنز العمال: ج ۱۱  
ص ۶۱۷ حدیث ۲۲۹۹۴، شواهد التنزیل، حسکائی: ج ۲ ص ۴۶۸، المناقب خوارزمی: ص ۱۱۱، ینابیع  
الموده: ج ۱ ص ۱۹۷، و ج ۲ ص ۱۷۴، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۲۷۱ و ۵۹-۵۸، میزان الاعتدال:  
ج ۲ ص ۲۳، لسان المیزان: ج ۲ ص ۱۹، الموضوعات ان جوزی: ج ۱ ص ۳۴۲.

۴. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۳، و ۱۳۴، مجمع الزوائد، المعجم الاوسط: ج ۲ ص ۱۳۷،  
المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۸۸، فیض القدر: ج ۳ ص ۴۶، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۴، ۳۰۵ و  
۳۰۶، حلیة الاولیاء: ج ۱ ص ۶۳، و ج ۵ ص ۳۸، میزان الاعتدال: ج ۵ ص ۲۲۳، و ج ۶ ص ۴۳۰،  
الکشف الحثیث: ص ۱۹۴، المغنی فی الضعفاء: ج ۲ ص ۴۶۴، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۸۹، العلل  
المتناهیة: ج ۱ ص ۲۱۶، کشف الخفاء: ج ۱ ص ۵۶۱، و ج ۲ ص ۹۳ و مصادر بسیار دیگر.

۵. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۰، المعجم الکبیر: ج ۱۱ ص ۹۳-۹۴، تاریخ مدینة دمشق: ج



پیامبر ﷺ در حدیث دیگری فرمود:

لو لم یخلق علی ماکان لفاطمة کفو؛<sup>(۱)</sup>

اگر علی آفریده نمی شد برای فاطمه همتایی پیدا نمی شد.

و احادیثی دیگر که در این جا امکان گردآوری همه آنها وجود ندارد.

در روایت دیگری عبدالله بن مسعود می گوید: ما همراه می گفتیم که علی بن ابی طالب بهترین اهل مدینه است.<sup>(۲)</sup>

او در سخن دیگری گفت: من هفتاد سوره را در نزد رسول خدا ﷺ خواندم و قرآن را در نزد بهترین انسان ها علی بن ابی طالب رضی الله عنه ختم کردم.<sup>(۳)</sup>

البته در این باره احادیث دیگری نیز نقل شده است ...

اندکی پیش گذشت که احمد بن حنبل گفت: برای هیچ یک از اصحاب رسول

خدا ﷺ به اندازه علی بن ابی طالب علیه السلام فضایل ذکر نشده است.

هم چنین از قاضی اسماعیل، نسائی، ابو علی و دیگران نقل شده که گفته اند: در حق

هیچ یک از صحابه با سند صحیح به اندازه علی علیه السلام فضیلت ذکر نشده است.

**حدیث: «علی و ذریه او تا روز قیامت پایان بخش اوصیا هستند»**

حدیث دوم نیز این گونه است. زیرا وصیت پیامبر ﷺ به امیرمؤمنان علی علیه السلام از

احادیث مشهور است و همان گونه که در پاسخ پرسش چهارم گفتیم این حدیث از

زبان صحابه و تابعان نقل شده است.

② ۴۲ ص ۱۳۰ - ۱۳۵ و ۱۳۶، الکشف الحثیث: ص ۲۱۵، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۳۴۶، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۵ ص ۳۱۳، تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۱۹۶ - ۱۹۵، العلل المتناهیة: ج ۱ ص ۲۲۲ - ۲۲۵ و مصادر دیگر.

۱. ینابیع الموده: ج ۲ ص ۶۷، و.ر.ک: ص ۸۰، ۲۴۴ و ۲۸۶.

۲. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۶، و ج ۹ ص ۲۸۸، المعجم الاوسط: ج ۵ ص ۱۰۱، المعجم الکبیر: ج ۹ ص ۷۶.

۳. همان.

وقتی علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است پس وصیت نیز می تواند در نسل او باشد و بدین ترتیب وصایت پیامبران علیهم السلام خاتمه می یابد. بنابراین برای موضع شدید ذهبی نسبت به این دو حدیث شریف روایت شده از فرد شریف علوی هیچ توجیهی جز تعصّب نمی توان ارائه داد.

دو حدیث: «نگاه به صورت علی علیه السلام عبادت» و «تربیت فرزندان بر محبت او واجب است» ۵. نظیر همین داستان در سخن ابن حبان است. او می گوید: «حسن بن علی زکریا ابوسعید عدوی از مردم بصره، ساکن بغداد است که از اساتید بزرگی روایت نقل کرده که آن ها را ندیده است و مسئولیت حدیث را بر عهده کسانی می گذاشت که آن ها را دیده است. او در دوران ما در بغداد زندگی می کرد. من برای امتحان خواستم از او حدیثی بشنوم و بخشی از حدیث های او را گرفتم و مشاهده کردم که از ابی ربیع زهرانی و محمد بن عبد بن الاعلی صنعانی روایت کرده است. آن دو از عبدالرزاق از معمر از زهری از عروه از ابی بکر نقل می کنند که ابوبکر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

النظر إلی وجه علی علیه السلام عبادة؛

نگاه به صورت علی علیه السلام عبادت است.

این حبان در ادامه می گوید: بدون شک حتی عوام اهل حدیث می دانند که این حدیث جعلی است. ابوبکر صدیق و عائشه صدیقه به هیچ وجه چنین چیزی نگفته اند و عروه، زهری و معمر آن را ذکر نکرده اند. پس چه کسی این حدیث را به نقل از زهرانی و صنعانی که مورد اعتماد مردم بصره هستند، جعل کرده است. پس بهتر است این حدیث را کنار بگذاریم.

آن گاه می گوید: احمد بن عبده ضبی از ابن عیینه از ابی زبیر نقل می کند که جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد تا فرزندانمان را با حب علی بن ابی طالب تربیت کنیم.

این حدیث نیز باطل است. پیامبر ﷺ به هیچ وجه چنین دستوری نداده است و جابر، ابوزبیر، ابن عیینه آن را ذکر نکرده‌اند. و احمد بن عبده نیز با این اسناد آن را نقل نکرده است. هر کس این حدیث را بشنود در جعلی بودن آن شک نمی‌کند که نزد او نرفته و از او چیزی نشنیده است... (۱)

گاهی در ضعیف بودن سند این دو حدیث نقطه نظر خاصی وجود دارد. اما برای اتهام جعلی بودن هیچ توجیهی جز ناصبی بودن گوینده وجود ندارد. به ویژه آن که حدیث اول با سندهای متعدد ذکر شده است. (۲) و احادیث دیگری با آن تناسب دارند. (۳) درباره حدیث دوم باید بگوییم که احادیث دیگری شبیه به آن ذکر شده است. (۴) در همین راستا احادیث متواتر بسیاری در مهرورزی و دشمنی علی عليه السلام ذکر شده است.

#### حدیث «پرنده بریان شده»

۶. حدیث «پرنده بریان شده» که گروهی از حافظان آن را صحیح به شمار آورده‌اند به این مضمون است:

روزی پرنده بریان شده‌ای به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهدا شد. او از خدا خواست تا بهترین خلق خود را بفرستد تا به همراه وی آن غذا را بخورد. امیر مؤمنان علی عليه السلام دو بار به نزد پیامبر آمد، اما انس خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله او را راه نداد؛ به امید این که مردی از خویشانش از انصار بیاید تا این فضیلت را از آن خود نماید.

۱. المجروحین: ج ۱ ص ۲۴.

۲. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۲، المعجم الکبیر: ج ۱۰ ص ۷۶، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۰ ص ۹، و ج ۴۲ ص ۳۵۱-۳۵۳ و ۳۵۵، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۴ ص ۲۹۴، حلیة الاولیاء: ج ۵ ص ۵۸، میزان الاعتدال: ج ۶ ص ۷۳، و ج ۷ ص ۶۰ و ۲۱۱، لسان المیزان: ج ۵ ص ۸۰، و ج ۶ ص ۱۷۷، الکامل فی ضعف الرجال: ج ۷ ص ۲۱۸، الکشف الحثیث: ص ۲۱۹ و ۲۷۰، کشف الخفاء: ج ۲ ص ۴۲۱ و مصادر دیگر.

۳. تاریخ مدینة دمشق: ج ۵۸ ص ۳۶۹، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۲ ص ۲۴۴، تاریخ بغداد: ج ۱۲ ص ۲۵۱.

۴. تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۲۸۸ و ۲۸۷، النهایه فی غریب الحدیث: ج ۱ ص ۱۶۱، لسان العرب: ج ۴ ص ۸۷.

بار سوم که علی علیه السلام آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد تا برای وی در را باز کند. علی علیه السلام وارد شد و آن پرنده بریان شده را با پیامبر میل کرد.<sup>(۱)</sup>

ذهبی در مورد این حدیث می گوید:

«حدیث پرنده به رغم ضعیف بودن، از راه های مختلف نقل شده است و من کتاب مستقلى را به آن اختصاص داده ام و هر چند ثابت نشده است، اما من به باطل بودن آن اعتقاد ندارم».<sup>(۲)</sup>

ابن کثیر در این باره می گوید: «به طور کلی دل انسان به رغم ذکر آن از راه های مختلف، به درستی اش گواهی نمی دهد».<sup>(۳)</sup>

نمی دانم آیا اگر این حدیث از راه های مختلف در مورد شخص دیگری غیر از امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد دو فرد نخست ذکر می شد باز این دو، چنین موضعی نسبت به آن اتخاذ می کردند؟

عبدالله بن ابی داوود - که در عنوان «بدگویی معاصران از یکدیگر» از او یاد کردیم - حدیث غدیر را انکار کرده و در رد حدیث پرنده بریان اغراق کرده است تا آن جا که می گوید:

«اگر حدیث پرنده بریان صحیح باشد پس نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله باطل است، زیرا از خیانت خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله سخن به میان آورده است در حالی که خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله نمی تواند خائن باشد».<sup>(۴)</sup>

۱. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ص ۱۴۲ و ۱۴۱، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹ - ۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹، همان: ج ۴۵ ص ۸۴ و ج ۵۱ ص ۵۹، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۶ و ۱۲۵، المعجم الاوسط: ج ۲ ص ۲۰۷ و ج ۶ ص ۲۳۶، المعجم الکبیر: ج ۱ ص ۲۵۳، به طور مختصر در سنن ترمذی: ج ۵ ص ۶۳۶، السنن الکبری نسائی: ج ۵ ص ۱۰۷، مسند ابی حنیفه: ص ۲۳۴، مسند البزار: ج ۹ ص ۳۸۷، المعجم الکبیر: ج ۷ ص ۸۳، و ج ۱۰ ص ۲۸۲، تاریخ الکبیر: ص ۲۰۲ و مصادر دیگر.

۲. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۲۲۳.

۳. البدایه و النهایه: ج ۷ ص ۳۵۴.

۴. الکامل فی ضعف الرجال: ج ۴ ص ۳۶۶، ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۲۳۲.

ذهبی به شدت به این عبارت پاسخ داده و گفته است:

«این عبارت زشت و کلام نحسی است. بلکه نبوت محمد ﷺ یک موضوع قطعی است؛ چه حدیث پرنده بریان درست باشد و چه نادرست. چه ارتباطی میان این دو وجود دارد؟...».

آن گاه ذهبی لغزش زبانی برخی از صحابه را ذکر می‌کند. اما او سعی می‌کند تا از جرم ابن ابی داوود بکاهد، بلکه او را مدح نماید و می‌گوید: ابن ابی داوود در عبارت خود دچار اشتباه شده است. او به خاطر این اشتباه فقط یک ثواب می‌برد. از شرایط فرد ثقه و مورد اعتماد آن نیست که دچار اشتباه، فراموشی و لغزش زبانی نشود. او یکی از علمای بزرگ اسلام و از مورد اعتمادترین حافظان است. (رحمت خدا بر او باد).<sup>(۱)</sup>

با آن که او همان کسی است که پیش‌تر خود ذهبی در بحث «مورد طعن قرار گرفتن اهل حدیث از سوی یکدیگر بر اساس هوای نفس» نقل کرد که گروهی از جمله پدرش او را مورد طعن قرار داده‌اند، پدرش گفت: فرزندم عبدالله دروغگو است. البته سخن در این باره طولانی است و دیگر روایات را نیز با همین روایت قیاس کن.

### نکته‌های جالب در تأیید و ستایش ناصبی‌ها از سوی بیشتر اهل تسنن

از بیش‌تر اهل تسنن نکته‌های جالبی در تأیید ناصبی‌ها و مدح و ستایش آن‌ها ذکر شده که به عنوان مثال به تأکید ابن حجر و دیگران بر راستگو بودن ناصبی‌ها اشاره کردیم...

### جوزجانی

۱. همان طور که پیش تر گفتیم ابن حبان، جوزجانی را - که از افراد جرح و تعدیل در میان آنهاست - جزو افراد ثقه و مورد اعتماد به شمار آورده و از او به خاطر محکم بودنش در مذهب اهل تسنن ستایش نموده است. اما او در این صلابت گاهی از حد و مرز خویش فراتر می رفت که در همین زمینه ابن حجر به هنگام مورد طعن قرار دادن گروهی از مردم، او را مردود دانسته است.

### مصعبی

۲. احمد بن محمد بن عمرو بن مصعب مروزی. ذهبی از او یاد کرده و مورد مدح و ستایش قرار داده. سپس می گوید: «دارقطنی درباره مصعبی می گوید: او از حافظان و دارای زبانی شیرین بوده و به اهل بدعت پاسخ می داده است، اما حدیث جعل می کرد.»

ابن حبان می گوید: مصعبی متون حدیث را جعل می کرد و اسناد را بر هم می زد. شاید او بیش از ده هزار حدیث جعلی به افراد ثقه و مورد اعتماد نسبت داده که من بیش از سه هزار حدیث را نوشته ام. او در پایان از اساتیدی نام برده که آنها را ندیده است.

درباره او پرسیدم: قدیمی ترین استادش کیست؟

پاسخ داد: احمد بن سیار. او پس از علی بن خشرم روایت کرده است. من این کار او را مردود دانستم و او در نامه ای از من عذرخواهی کرد. البته او از با صلابت ترین افراد در مذهب تسنن و داناترین آنها نسبت به این مذهب و بی پرواترین مردم در دفاع از مذهب اهل تسنن در دوران خود به شمار می رفت و بیش از هر کسی مخالفان این مذهب را سرکوب می کرد. از خدا درخواست عیب پوشی می نمایم.<sup>(۱)</sup>

۱. تذکره الحفاظ: ج ۲ ص ۸۰۲ و ۸۰۴.

## حریز بن عثمان حمصی

۳. حریز بن عثمان حمصی که بر ناصبی بودن او<sup>(۱)</sup> و لعن<sup>(۲)</sup> و سب<sup>(۳)</sup> امیرمؤمنان علی علیه السلام توسط وی تصریح کرده‌اند. او می‌گفت: من علی را دوست نمی‌دارم. او پدرانم را کشته است.<sup>(۴)</sup>

به یحیی بن صالح گفته شد: چرا از حریز چیزی نمی‌نویسی؟  
گفت: چگونه او چیزی بنویسم در حالی که هفت سال نماز صبح را با او خواندم و او از مسجد خارج نمی‌شد مگر آن که علی را هفتاد مرتبه نفرین می‌کرد.<sup>(۵)</sup>  
ابن حبان درباره حریز می‌گوید: او در هر سپیده دم و شامگاه علی بن ابی طالب رضوان الله علیه را هفتاد بار لعن می‌کرد.

به او گفته شد: چرا چنین می‌کنی؟

او گفت: علی سر پدران و اجدادم را از تن جدا کرده است.<sup>(۶)</sup>

بخاری با همه این‌ها از این مرد روایت نقل کرده است.<sup>(۷)</sup>

ابن حجر می‌گوید: «در نزد احمد از حریز، ابوبکر بن ابی مریم و صفوان نام برده شد. او گفت: هیچ یک از آن‌ها مثل حریز نمی‌شود. از او دقیق‌تر در نوشتن روایات یافت نمی‌شود...»

۱. الرواه الثقات المتکلم فیهم بما لا یوجب ردهم: ص ۸۲، الکاشف: ج ۱ ص ۳۱۹.

۲. تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۲ ص ۲۴۸.

۳. الضعفاء، عقیلی: ج ۱ ص ۲۲۱، المجروحین: ج ۱ ص ۲۶۸، تهذیب الکامل: ج ۵ ص ۵۷۶، تاریخ بغداد

ج ۶ ص ۸، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۲ ص ۲۴۸، الانساب سمعانی: ج ۳ ص ۵۱.

۴. تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۵۷۵، سیر اعلام النبلاء: ج ۷ ص ۸۱، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۲۱۹، تهذیب

التهذیب: ج ۲ ص ۲۰۹، تاریخ بغداد: ج ۸ ص ۲۶۷، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۲ ص ۲۴۸.

۵. تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۲۰۹، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۲ ص ۲۴۹.

۶. المجروحین: ج ۱ ص ۲۶۸، تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۲۰۹.

۷. صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۲۰۲.

ابراهیم بن جنید به نقل از ابن معین می‌گوید: حریز، عبدالرحمان بن یزید بن جابر و ابن ابی مریم از افراد ثقه و مورد اعتماد هستند.

ابن مدینی می‌گوید: یاران ما هم‌چنان او را فرد موثق و مورد اعتماد می‌دانند. دحیم می‌گوید: احادیث حمصی از نظر سند خوب و احادیث او صحیح هستند و او فرد ثقه و مورد اعتماد است.

مفضل بن غسان می‌گوید: احادیث او ثابت شده است...<sup>(۱)</sup>

معاذ بن معاذ می‌گوید: حریز بن عثمان برای ما روایت نقل کرده است. من در شام ندیدم کسی را که بر او برتری دهم.<sup>(۲)</sup>

ابن عدی می‌گوید: او از افراد ثقه و مورد اعتماد شام است، فقط دشمنی اش با علی از مقام او کاست.<sup>(۳)</sup>

احمد می‌گوید: حدیث‌های حریز صحیح هستند، اما او کینه علی را به دل دارد.<sup>(۴)</sup> عمرو بن علی می‌گوید: حریز از شأن و مقام علی می‌کاست و به او دشنام می‌داد و حافظ احادیث بود.<sup>(۵)</sup>

او در جای دیگری می‌گوید: حریز در نوشتن روایت فرد دقیقی بود و علیه علی سخت خصومت داشت.<sup>(۶)</sup>

ابن عمار می‌گوید: حریز را متهم می‌کردند که از شأن و مقام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌کاست، اما

۱. تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۲۰۸.

۲. همان: ج ۳ ص ۲۰۸، تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۵۷۲، تاریخ بغداد: ج ۸ ص ۲۶۸، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۶ ص ۴۵۱.

۳. فتح الباری: ج ۱ ص ۳۹۶.

۴. تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۲۰۸، الضعفاء والمترکین ابن جوزی: ج ۱ ص ۱۹۷، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۲ ص ۴۵۱، تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۵۷۲.

۵. همان.

۶. همان.



در عین حال از او حدیث روایت می‌کردند و به احادیث او استدلال می‌نمودند و او را ترک نمی‌کردند.<sup>(۱)</sup>

و مطالب دیگری که در مورد او گفته شده است.

اما در مورد راستگو بودن حریز از اسماعیل بن عیاش روایت شده که گفت: از حریز بن عثمان شنیدم که می‌گفت: این که مردم از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند که به علی عَلِيٍّ فرمود:

أنت مَنِّي بمنزلة هارون من موسى؛

تو نسبت به من هم‌چون هارون نسبت به موسی هستی؛

واقعیت است، اما شنونده دچار اشتباه شده.

من گفتم: چه اشتباهی؟

او گفت: سخن این‌گونه بوده: تو برای من هم‌چون قارون نسبت به موسی هستی.

گفتم: این را از چه کسی روایت می‌کنی؟

گفت: شنیدم ولید بن عبدالملک بر روی منبر این را می‌گفت.<sup>(۲)</sup>

ازدی نیز در کتاب «الضعفاء» این‌گونه حکایت کرده است:

حریز بن عثمان روایت کرده وقتی پیامبر ﷺ می‌خواست بر قاطر خود سوار شود علی بن ابی طالب آمد و رکاب قاطر را باز کرد تا پیامبر ﷺ زمین بخورد.<sup>(۳)</sup>

جوهری در کتاب «السقیفه» به سند از محفوظ روایت می‌کند. او می‌گوید: به

یحیی بن صالح و حاطی گفتم: من از مشایخ همتای حریز روایت نقل کرده‌ام، پس

چرا تو از حریز روایت نقل نمی‌کنی؟

۱. همان، تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۵۷۵، تاریخ بغداد: ج ۸ ص ۲۶۶، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۲ ص ۲۴۷.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۲۰۹، تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۵۷۷، تاریخ بغداد ۶ ج ۸ ص ۳۶۸، تاریخ

مدینه دمشق: ج ۱۲ ص ۲۴۹، التطریف فی التصحیف: ص ۴۴.

۳. همان، الضعفاء والمتروکین ابن جوزی: ج ۱ ص ۱۹۷، النصائح الکافیة: ص ۱۱۷، ابن ابی الحدید آن را

در شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۷۰ با تصحیف روایت کرده است.

گفت: من به نزد او رفتم و کتابی را به من داد. در این کتاب نوشته شده بود: فلانی از فلانی روایت کرده... که وقتی لحظه مرگ پیامبر ﷺ فرارسید وصیت کرد که دست علی بن ابی طالب قطع شود.  
 من کتاب را پس دادم و حلال نمی دانم که از او چیزی بنویسم.<sup>(۱)</sup>

#### شعر هجو فردی معروف به «فأفاء» در حق پیامبر ﷺ

۴. ابن حجر در مورد خالد بن سلمة بن عاص بن هشام مخزومی معروف به «فأفاء» می گوید:

احمد، ابن معین و ابن مدینی می گویند: خالد ثقه و مورد اعتماد است.  
 ابن عمار، یعقوب بن شیبه و نسائی نیز چنین اعتقادی دارند.  
 ابن حبان در ردیف افراد ثقه و مورد اعتماد از خالد نام برده است...  
 محمد بن حمید از حریر نقل می کند که حریر گفت: فأفاء یکی از سران مرجئه بود و با علی عليه السلام خصومت می ورزید...  
 ابن عائشه می گوید: او اشعاری را که در هجو پیامبر مصطفی صلى الله عليه وآله وسلم سروده بود، در میان خاندان مروان می خواند.<sup>(۲)</sup>

#### عکرمه خدمتکار ابن عباس مشهور به دروغگویی

۵. ابن حجر بعد از ستایش بسیاری از عکرمه خدمتکار ابن عباس می گوید:  
 مسلم تنها یک حدیث در مورد حجج به همراه سعید بن جبیر از او روایت کرده است.  
 مسلم به خاطر گفتار مالک در مورد عکرمه او را کنار گذاشت. گروهی از پیشوایان این موضوع را دنبال کردند و کتاب هایی در حمایت از عکرمه به رشته تحریر درآوردند... اما

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۴ ص ۷۰.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۳ ص ۸۲.

مطالبی که در مذمت او به میان آمده بر حول سه محور متمرکز است:

۱. دروغگو شمردن وی،
  ۲. مورد مذمت قرار دادن وی مبنی بر این که اعتقادی هم چون خوارج داشت،
  ۳. او از امرا پاداش و هدیه می‌گرفت...
- در مورد اول مطالبی ذکر شده است که شدیدترین آن‌ها از ابن عمر روایت شده که به ابن نافع گفت: به من دروغ نگو چنان که عکرمة به ابن عباس دروغ گفت. هم چنین از سعید بن مسیب روایت شده که همین موضوع را به «برد» خدمتکار خود گفته است...
- جریر بن عبدالحمید به نقل از یزید بن ابی زیاد می‌گوید: روزی نزد علی بن عبدالله بن عباس رفتم، دیدم عکرمة دست بسته در آن جاست. به علی بن عبدالله گفتم: او را چه شده؟
- گفت: او به پدرم دروغ می‌بندد.<sup>(۱)</sup>
- در روایت دیگری آمده: وقتی از ابن سیرین درباره عکرمة پرسیدند، گفت: بدم نمی‌آید او وارد بهشت شود، اما بسیار دروغگوست.<sup>(۲)</sup>
- عطاء، یحیی بن سعید انصاری و سعید بن جبیر نیز عکرمة را دروغگو شمرده‌اند.<sup>(۳)</sup>
- عثمان بن مره می‌گوید: من به قاسم گفتم: عکرمة این گونه گفته است. او گفت: ای برادرزاده! عکرمة دروغگوست. بامداد چیزی می‌گوید و شامگاه خلاف آن را می‌گوید.<sup>(۴)</sup>

۱. فتح الباری: ج ۱ ص ۴۲۵ و ۴۳۶، مقدمه.

۲. همان: ج ۱ ص ۴۲۶.

۳. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۳۸.

۴. فتح الباری: ج ۱ ص ۴۳۶، مقدمه.

ابن حجر می‌گوید: ابن علیّه گفت: ایوب از عکرمه یاد کرد و گفت: او کم عقل بوده است. (۱)

گفته می‌شود: جنازه عکرمه با جنازه «کثیر عزه» کنار در مسجد مدینه به یکدیگر رسیدند. مردم به تشییع جنازه کثیر رفتند و عکرمه را رها کردند و فقط سیاه پوست‌ها در تشییع جنازه‌اش شرکت کردند. (۲)

هم‌چنین ابن حجر می‌گوید: اسماعیلی در کتاب «المدخل» یادآور شده که در نزد ایوب از عکرمه سخن به میان آمد که او نماز خواندن را به خوبی بلد نبود.

ایوب پرسید: آیا او اصلاً نماز می‌خواند...؟ (۳)

با همه این‌ها ابن حجر سعی کرده از او دفاع کند و حدیث او را صحیح به شمارد. (۴)

#### خالد بن عبدالله قسری پلید زندیق

۶. خالد بن عبدالله قسری عامل بنی امیه و مخنث و جلف بود (۵) و خانواده‌اش به دروغگو بودن شهرت یافته‌اند. (۶)

ابن حبان در کتاب «الثقات» از او یاد کرده است. (۷)

ذهبی در باره او گفته است: او راستگوست. (۸)

اسماعیل بن ابی خالد، حبیب بن ابی حبیب جرمی، حمید الطویل،

۱. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۳۸.

۲. همان: ص ۲۴۰.

۳. همان.

۴. همان: ص ۲۳۴ و ۲۴۱، فتح الباری: ج ۱ ص ۴۳۶، مقدمه.

۵. الاغانی: ج ۲۳ ص ۱۱.

۶. همان: ج ۲۲ ص ۱۸.

۷. الثقات: ج ۶ ص ۲۵۶.

۸. میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۴۱۵، المغنی فی الضعفاء: ج ۱ ص ۲۰۳.

اسماعیل بن اوسط بن اسماعیل بجلی و دیگران از او روایت نقل کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>  
 بخاری و ابوداؤد از او روایت نقل کرده‌اند.<sup>(۲)</sup>  
 در روایتی آمده: یحیی حمانی می‌گوید: به سیار گفته شد: از خالد روایت  
 نقل می‌کنی؟  
 گفت: او شریف‌تر از آن بود که دروغ بگوید.<sup>(۳)</sup>  
 او آن قدر در ناصبی بودن پیش رفت که وقتی امیر عراق بود حضرت امیر مؤمنان  
 علی علیه السلام را لعن می‌کرد و می‌گفت: خدایا! علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن  
 هاشم داماد رسول خدا و شوهر دخترش و پدر حسن و حسین را لعن کن.  
 سپس به مردم رو می‌کرد و می‌گفت: «آیا با کنایه لعن کردم؟»<sup>(۴)</sup>  
 خالد در مسجد کوفه حوضی ساخت و از رود فرات به سمت آن کانالی کند،  
 سپس دست اسقف را گرفت و او را به مسجد آورد و به وی گفت: دعا کن تا خدا در  
 این کار ما برکت قرار دهد، زیرا من دعای شما را با ارزش‌تر از دعای علی بن ابی  
 طالب می‌دانم.<sup>(۵)</sup>  
 محمد بن عبدالله بن عمرو بن عمان به نزد خالد آمد و از او درخواست کمک  
 کرد، اما خالد آن چنان که محمد دوست می‌داشت به او کمک نکرد.  
 او گفت: هر چه سود است از آن هاشمی‌هاست، ما تنها سودی که از تو بردیم  
 دشنام دادن به علی بر روی منبر وی است.

۱. تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۸۷.

۲. ر.ک: همان: ج ۳ ص ۸۷، المغنی فی الضعفاء: ج ۲ ص ۲۰۳.

۳. تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۸۸، الجرح والتعديل: ج ۳ ص ۲۴۰، سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص ۴۲۶، بغیة  
 الطلب فی تاریخ حلب: ج ۷ ص ۲۰۷۲، تاریخ مدینة دمشق: ج ۱۶ ص ۱۳۸.

۴. شرح نهج البلاغه: ج ۴ ص ۵۷ و ر.ک: انساب الاشراف: ج ۹ ص ۵۹، نظیر آن در الآغانی: ج ۲۲ ص ۲۵  
 آمده است.

۵. انساب الاشراف: ج ۹ ص ۶۳.

خالد پس از شنیدن این مطلب گفت: اگر دوست دارد می‌توانیم به عثمان نیز دشنام دهیم.<sup>(۱)</sup>

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: مدائنی از ابن شهاب بن عبدالله نقل می‌کند که خالد بن عبدالله قسری به من گفت: کتابی در زمینه انساب و کتابی در زمینه زندگی نامه‌ها برایم بنویس.

به او گفتم: اگر در این میان به موضوع در ارتباط با سیره علی بن ابی طالب علیه السلام برخوردیم آن را ذکر کنم؟

گفت: نه، تنها در صورتی که او را در قعر دوزخ بیابی.<sup>(۲)</sup>

روزی فراس بن جعدة بن هبیره نزد خالد رفت در حالی که در برابرش طبقی از کُنار (میوه درخت سدر) قرار داشت. به او گفت: علی بن ابی طالب را لعن کن تا در ازای هر کُنار یک دینار به تو دهم.

او چنین کرد و در ازای هر کُنار یک دینار به او بخشید.<sup>(۳)</sup>

او خدمتکاری به نام خالد بن اُمی داشت که می‌گفت: خالد بن اُمی از علی بن ابی طالب امانت دارتر است.<sup>(۴)</sup>

او روزی عکرمه خدمتکار ابن عباس را دید که بر سر عمامه سیاهی گذاشته بود. به او گفت: به من گفته شده که این غلام شبیه علی بن ابی طالب است. من امیدوارم خداوند رویش را سیاه نماید؛ چنان که روی او را سیاه کرد.<sup>(۵)</sup>

جسارت خالد به جایی رسید که نافع خدمتکار بنی مخزوم در باره او می‌گوید: شنیدم خالد بن عبدالله بر منبر مکه در خطبه خود می‌گفت: ای مردم! ای بزرگان!

۱. همان: ص ۸۹.

۲. الاغانی: ج ۲۲ ص ۲۱.

۳. همان: ص ۲۲.

۴. همان.

۵. همان: ص ۲۴.

کدام یک دارای مقام والاتر است؟ اگر شخصی مردی را بر خانواده خود خلیفه قرار دهد، یا آن که او را به عنوان فرستاده به نزد خاندانش بفرستد؟ به خدا سوگند، اگر نمی دانید خلیفه چه برتری دارد پس بهتر است بدانید که ابراهیم خلیل الرحمان از خداوند آب خواست. خداوند به او آب شور تلخ داد، اما خلیفه از خدا آب خواست و خداوند به او آب شیرین دلچسب بخشید.<sup>(۱)</sup>

در روایت دیگری آمده: خالد می گفت: «آب زمزم کم و بد مزه نمی شود؟! چرا به خدا سوگند، آب زمزم کم و بد مزه می شود. این امیرالمؤمنین است که در مکه برای شما همان طور که می بینید کانال آبی ایجاد کرد.<sup>(۲)</sup> او نام زمزم را ام جعلان گذاشته بود.<sup>(۳)</sup>

خالد آب را به سمت مکه فرستاد و در کنار زمزم حوضچه ای ساخت، سپس سخنرانی کرد و گفت: من آب شیرین و گوارایی برایتان آوردم که شبیه آب «ام الخنافس» (مادر سوسکها)؛ یعنی زمزم نیست.<sup>(۴)</sup>

او می گفت: به خدا قسم، جایگاه امیرالمؤمنین در نزد خدا از پیامبرانش والاتر است.<sup>(۵)</sup>

او گفت: آیا از نظر شما فرستاده یک شخص با کرامت تر است یا جانشین وی در میان خانواده اش؟ ... منظور وی آن است که هشام از پیامبر والاتر است.<sup>(۶)</sup>

۱. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۶۷۸، اخبار مکه: ج ۳ ص ۶۰، جمهره خطب العرب: ج ۲۳ ص ۳۲۲، البدایه والنهایه: ج ۹ ص ۷۶، البدء والتاریخ: ج ۶ ص ۴۱، الکامل فی التاریخ: ج ۴ ص ۲۵۰، الاغانی: ج ۲۲ ص ۲۴، نظیر آن در کتاب انساب الاشراف: ج ۹ ص ۵۸ آمده است.

۲. انساب الاشراف: ج ۹ ص ۵۸، بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۷ ص ۲۰۸۵، سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص ۴۲۹، تاریخ مدینة دمشق: ج ۱۶ ص ۱۶۰.

۳. الاغانی: ج ۲۲ ص ۲۳.

۴. انساب الاشراف: ج ۹ ص ۵۸، بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۷ ص ۲۰۸۵، سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص ۴۲۹، تاریخ مدینة دمشق: ج ۱۶ ص ۱۶۰.

۵. الاغانی: ج ۲۲ ص ۲۳.

۶. همان: ص ۲۴.

خالد دستور داد برای مادرش کلیسایی بسازند. با او در این باره سخن گفتند. او گفت: آری می سازند. خدا لعنت کند آنان را اگر دین آنان بدتر از دین شما باشد.<sup>(۱)</sup>

خالد در قصر امارت برای مادر خود کلیسایی ساخت، اما مادرش حاضر نمی شد وارد آن کلیسا شود. خالد آن قدر بر او اصرار کرد تا این که وارد کوفه شد آن گاه به اذان گویان دستور داد تا اذان نگویند تا این که مسیحیان در شیپورهای خود بدمند.<sup>(۲)</sup>

هشام بن کلبی و هیثم بن عدی می گویند: وقتی خالد برای مادر خود در کوفه کلیسا ساخت، مسیحیان بصره به مادر او نامه ای نوشتند و او نیز به خالد نامه ای نوشت و از او خواست تا برای آنها در بصره کلیسایی بسازد.

خالد به بلال نامه ای نوشت و به او دستور داد تا برای آنها کلیسایی بسازد. بلال نوشت: مردم بصره چنین کاری را خوشایند نمی دانند. خالد در پاسخ او نوشت: برای آنان کلیسا بساز. خدا لعنت شان کند اگر دین شان از آنها بدتر باشد.

خالد در منطقه «لبادین» کلیسایی ساخت. فرزدق در همین رابطه این شعر را سرود:

بنی بیعة فیها الصلیب لأمه      وتهدم للبیعات فبنی المساجد<sup>(۳)</sup>  
 او برای مادرش کلیسایی با صلیب ساخت؟ در حالی که مساجد در  
 میان ما به خاطر کلیساها خراب می شود.

۱. انساب الاشراف: ج ۹ ص ۶۰.

۲. همان: ص ۶۳، تقریباً به همین مضمون در الاغانی: ج ۲۲ ص ۲۱ آمده است.

۳. همان: ص ۶۴ و ۶۳.



بلاذری می‌گوید: ابومسعود کوفی به من گفت: خالد برای مادرش کلیسایی ساخت که در حال حاضر اداره پست کوفه است. مادرش مسیحی بود. فرزدق در همین رابطه گفت:

لعمري لئن كانت بجيلة زانها      جرير لقد أخزى بجيلة خالد

بنی بیعة فیها الصلیب لأمه      ولم تبن فینا إذ بناها المساجد

به خدا قسم، همان طور که بجيله مایه زینت جریر بود، خالد مایه نکبت و خواری او گردید.

او کلیسایی با صلیبی درون آن برای مادرش ساخت، اما در میان ما مسجدی نساخت.

مصراع دوم بیت دوم این گونه نیز آمده است: به خاطر کلیساها در میان ما مساجد ویران می‌شود.<sup>(۱)</sup>

اسماعیل بن عبدالله برادر خالد در نزد ابی عباس سفاح - و به روایتی در نزد ابی جهم بن عطیه یکی از دولتمردان - خطبه خواند و از کارگزاران بنی امیه، حجاج، بنی هبیره و یوسف بن عمر مذمت نمود، اما نامی از خالد به میان نیاورد.

برخی از افراد حاضر در مجلس به پا خاستند و گفتند: خداوند به شما به خاطر خطبه‌ای که خواندی جزای خیر دهد. خاندان منفور ملعون و کارگزاران شان را یاد کردی و آن‌ها را به خوبی مذمت کردی، اما خالد را جا انداختی در حالی که او پسر زوینیه است. در شکم مادرش شراب و گوشت خوک جا گرفته است. او اهل کتاب را بر مسلمانان مسلط کرد تا آن جا که اهل ذمه، زنان مسلمانان را از پستان آویزان کردند. او بدون آن که احساس گناه و یا شرم نماید کلیسا ساخت. ابن نوفل در همین

۱. همان: ص ۶۵.

رابطه می‌گوید:

عليك أمير المؤمنين بخالد وعماله إن كنت تطلب خالدا  
بنی بیعة فیها الصلیب لأمه وخرّب من بعد الصلاة المساجدا  
ای امیر مؤمنان! بر تو باد به خالد و کارگزارانش اگر به دنبال خالد  
هستی.

او کلیسایی برای مادرش ساخت و در آن صلیبی قرار داد و پس از  
نماز مساجد را خراب کرد.<sup>(۱)</sup>

مبرد نیز از ویران شدن مساجد و ساخته شدن کلیساها یاد کرده است.<sup>(۲)</sup>  
بلاذری از عمر بن قیس نقل می‌کند که می‌گوید: وقتی سعید بن جبیر را گرفتند و  
ابن حبیب را در مکه آزاد کردند، شنیدم که خالد می‌گفت: انگار شما اقدامات مرا  
ناپسند شمرده‌اید. به خدا قسم، اگر امیر المؤمنین برایم می‌نوشت که سنگ سنگ  
آن؛ یعنی کعبه را از هم متلاشی کنم به طور حتم این کار را می‌کردم.<sup>(۳)</sup>  
مدائنی می‌گوید: خالد می‌گفت: اگر امیر المؤمنین به من دستور می‌داد سنگ  
سنگ کعبه را از هم متلاشی می‌کردم و آن را به شام می‌فرستادم.<sup>(۴)</sup>  
بلاذری می‌گوید: در نزد خالد از یکی از کارگزارانش که مردی را مورد ضرب و  
شتم قرار داده بود، شکایت شد و از او خواسته شد تا او را قصاص نماید.  
خالد گفت: کارگزارم را قصاص کنم؟ به خدا قسم، اگر او را قصاص کنم انگار من

۱. انساب الاشراف: ج ۹ ص ۸۹ و ۹۰.

۲. الکامل فی اللغة والادب والنحو والتصريف: ج ۲ ص ۸۱۲.

۳. انساب الاشراف: ج ۹ ص ۵۹، بغية الطلب فی تاریخ حلب: ج ۷ ص ۲۰۸۵، سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص  
۴۳۹، تقریباً با همین مضمون در الاغانی: ج ۲۲ ص ۲۲، المتوارین: ج ۱ ص ۶۰، تاریخ مدینه دمشق: ج  
۱۶ ص ۱۶۱.

۴. الاغانی: ج ۲۲ ص ۲۲.

قصاص شده‌ام و اگر من قصاص شوم انگار امیر المؤمنین قصاص شده است و اگر امیر المؤمنین قصاص شود انگار رسول خدا ﷺ قصاص شده است و اگر رسول خدا قصاص شود انگار «هاه هاه؛ خداوند متعال» قصاص شده است.<sup>(۱)</sup>

بنابر این، چگونه می‌توان از دروغ‌های چنین شخصی در امان بود و او را تقه و مورد اعتماد دانست؟

### ابوبکر عبدالله بن ابی داوود

۷. ذهبی در مورد ابوبکر عبدالله بن ابی داوود می‌گوید: «امام علامه حافظ شیخ بغداد ابوبکر سجستانی صاحب نوشته‌هایی است.»<sup>(۲)</sup>

چنان‌که پیش از این به هنگام سخن از «حدیث پرنده بریان» گفتیم ذهبی درباره سجستانی اظهار داشت: «او از بزرگان علمای اسلام و از حافظان مورد وثوق است.» ذهبی هم چنین گفت: «ابو احمد بن عدی در کتاب «کامل» خود از او یاد کرده و می‌گوید: اگر شرط نکرده بودیم هر کس را که از او یاد کرده، نام ببریم از ابن ابی داوود یاد نمی‌کردم.»<sup>(۳)</sup>

این مرد او را به ناصبی بودن متهم کرده است که در این رابطه به عنوان دلیلی بر این مدعا می‌توان به اظهارات وحشتناک او در مورد «حدیث طیر» و هم چنین بدنام شدن اهل حدیث توسط یکدیگر و انکار حدیث متواتر مشهور غدیر توسط وی، استناد جست.

هم چنین در مورد امیرمؤمنان علی ع مطلب وحشتناکی اظهار داشته است. ابن

۱. انساب الاشراف: ج ۹ ص ۶۰، تقریباً با همین مضمون در الاغانی: ص ۲۲ و ۲۰، بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۷ ص ۲۰۸۶، سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص ۴۲۹، تاریخ مدینة دمشق: ج ۱۶ ص ۱۶۱.  
 ۲. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۲۲۱ و ۲۲۲.  
 ۳. همان: ج ۱۲ ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

عدی می‌گوید: «شنیدم محمد بن ضحاک بن عمرو بن ابی عاصم نبیل می‌گوید: من، علی محمد بن یحیی بن منده را در نزد خدا شاهد می‌گیرم که به من گفت: من، ابی بکر بن ابی داوود را در نزد خدا شاهد می‌گیرم که به من گفت: زهری از عروه نقل کرده که گفت: ناخن‌های علی از بس از دیوار خانه همسران پیامبر ﷺ بالا رفت، ساییده شده بود.»<sup>(۱)</sup>

ذهبی پس از نقل این مطلب از ابن عدی می‌گوید: «ابن ابی داوود اگر چنین چیزی گفته، سبک سر بوده و میان او و گردن زده شدن یک وجب فاصله باقی مانده بود، زیرا چنین بهتانی را بر زبان آورده است.

در این هنگام به همراه او برخاست و محمد بن عبدالله بن حفص همدانی رئیس اصفهان شدت عمل به خرج داد و او را از چنگال ابی لیلی امیر اصفهان رها نید و برخی از علوی‌ها دشمنی او را در پیش گرفتند و موضوع به ابی بکر نسبت داده شد. محمد بن یحیی بن منده حافظ و محمد بن عباس اخرم و احمد بن علی بن جارود علیه وی اقامه دعوا نمودند. تنش بالا گرفت و ابو لیلی حکم کشتن او را صادر کرد. ذکوانی یورش برد و شاهدان را به رغم مقام والایشان مجروح کرد ... همدانی ذکوانی مقام والایی داشت. او دست ابی بکر را گرفت و او را از مرگ نجات داد...»<sup>(۲)</sup>

ابن عدی و ذهبی به رغم داشتن چنین موضعی نسبت به امیر مؤمنان علی ع بر تقه و مورد اعتماد بودن و حافظ بودن و مقام والایش اصرار می‌ورزند. همان طور که پیش‌تر در بخش مربوط به بدنام شدن اهل حدیث توسط یکدیگر اشاره کردیم و گفتیم که پدرش در مورد او می‌گوید: «پسرم عبدالله دروغ‌گوست». تا آن جا که ابن

۱. الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۴ ص ۲۶۶، این روایت را ابن النجار بغدادی ج ۲ ص ۷۷۱ در کتاب المستفاد ذیل تاریخ بغداد از او نقل کرده است: سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۲۲۹، لسان المیزان: ج ۳ ص ۲۹۴.

۲. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

صاعد که مورد اعتماد ذهبی است نیز گفت: «همین مطلبی که پدرش در مورد وی گفته، ما را کفایت می‌کند».

پدرش هم چنین گفته است: «یکی از مصائب روزگار آن است که عبدالله به دنبال دست‌یابی به مقام قضاوت است».<sup>(۱)</sup>

ابراهیم بن ارومه اصفهانی می‌گوید: «ابوبکر بن ابی داوود بسیار دروغ‌گوست».<sup>(۲)</sup>  
ابن عدی می‌گوید: «شنیدم ابوبکر ابن ابی داوود نامه‌ای برای ابوالقاسم بغوی فرستاد و درباره معنای سخن جدش از او سؤال کرد.

او وقتی نامه را خواند گفت: به خدا قسم، تو از نظر من از علم بهره‌ای نداری».<sup>(۳)</sup>  
همان طور که در بحث «بدگویی معاصران از یکدیگر» گفتیم ذهبی به رغم همه این‌ها سعی کرد از او دفاع کند. به آن بحث مراجعه کنید.

#### عبدالمغیث بن زهیر

۸. ذهبی در مورد عبدالمغیث بن زهیر بن زهیر بن علوی می‌گوید:

«شیخ امام محدث زاهد صالح دنباله رو سلف ابوالعز ابن ابی حرب بغدادی حربی متولد سال ۵۰۰ هجری قمری است. او به جمع‌آوری آثار و خواندن کتاب‌ها، نسخه‌ها و تألیف اهتمام ورزید. او فرد پارسا، دین‌دار، راستگو و پایبند به سنن و سخنانش تأثیرگذار در دل‌ها و با هیبت... و دارای روایات بسیار و مفید به حال طلبه‌ها بود...».<sup>(۴)</sup>

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. سیر اعلام النبلاء: ج ۲۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۰ (شرح حال عبدالمغیث).

اما درباره ناصبی بودن او همین بس که ذهبی پس از آن می‌گوید:

«او بخشی از کتاب خود را در مورد فضائل یزید تألیف کرد و مسائل عجیب و غریبی در آن مطرح نمود. اگر آن را نمی‌نگاشت برایش بهتر بود. او این کار را در پاسخ به ابن جوزی انجام داد و به همین دلیل میان آن‌ها دشمنی افتاد...»<sup>(۱)</sup>

همین تألیف جهت شناخت میزان راستگویی، مقام والا و مثمر ثمر بودنش کافی است. ذهبی هم چنین درباره او می‌گوید: «مُرّه گفت: مسلم بن یسار صحابی حدیث استلقاء<sup>(۲)</sup> را با آن که منکر و ناشناخته بود، صحیح دانسته است. از عبدالمغیث راجع به علت این کار پرسیدند.

وی گفت: اگر آن را مردود می‌دانستیم به راوی آن توهین می‌شد»<sup>(۳)</sup>.

عبدالمغیث اهمیت نمی‌داد از افرادی که صحابی نبودند به عنوان صحابه یاد کند و یا آن که حدیث مردود را صحیح بداند تا آن که راوی حدیث مورد شک واقع نشود... و مسائلی از این قبیل که نمی‌توانیم از همه آن‌ها یاد کنیم و پژوهش‌گر در اظهارات او به آسانی می‌تواند موارد یاد شده را بیابد.

#### شیعه به راستگویی و ناصبی‌ها به دروغگویی شایسته‌ترند

اگر انسان بخواهد با نگرش موضوعی و به دور از تعصب به مسأله بنگرد خواهد دید که شیعه به راستگویی شایسته‌تر است؛ زیرا:

نخست آن‌که شیعه نسبت به حقانیت و دلایل و مستندات بسیار خود مطمئن است که پیش‌تر به روایات ذکر شده در مورد فضائل امیرمؤمنان علی علیه السلام به نقل از احمد بن حنبل و دیگران اشاره داشتیم.

۱. همان.

۲. حدیث استلقاء، حدیث ساختگی است که با بی‌معرفتی می‌گویند: وقتی خدا آفریدگان را آفرید بر پشت خوابید و پا روی پا انداخت. ر.ک: مجله تراثنا: شماره ۱۰ ص ۴۱.

۳. همان.

دوم آن که آنان به آداب پیشوایان خود صلوات الله علیهم مؤدب و با امامان خود همراه و همگام هستند و امامان علیهم السلام در اوج راستگویی و شرافت هستند. ما در پاسخ پرسش سوم به اندازه کافی در این رابطه توضیح دادیم. هم چنین ناصبی ها به دلیل ورشکسته بودن به دروغ گفتن و افترا بستن شایسته تر هستند. چنان که به روایات ذکر شده از احمد بن حنبل در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره داشتیم. آن ها به پیشوایان خود هم چون معاویه، عمرو عاص و مروان بن حکم تاسی می جستند و با آن ها هم خوانی دارند، زیرا به قول معروف «کبوتر با کبوتر باز با باز؛ کند هم جنس با هم جنس پرواز» و «هر مأمومی امامی دارد که به او اقتدا می کند و دنباله رو اثر اوست».

ما از خدا سپاس گزاریم که

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾؛<sup>(۱)</sup>

ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این رهنمون شد و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما به این راه نمی یافتیم.

دیدگاه نامتوازن اهل تسنن نسبت به احادیث

موضوع پنجم. هم چنین بیش تر اهل تسنن میان دو بخش از احادیث، موضع نامتعادلی دارند:

یکم. احادیث دربردارنده فضائل و مناقب اهل بیت صلوات الله علیهم و نقطه نظرات اعتقادی و فقهی آن بزرگواران و ذکر معایب و زشتی های دشمنان شان.

دوم. احادیث دربردارنده مناقب دشمنان شان و توجیه زشتی های آنان و نقطه نظرات اعتقادی و فقهی ایشان.

۱. سوره اعراف آیه ۴۳.

اهل تسنن تا آن جا که توانسته‌اند گروه اول را مردود دانسته‌اند و سعی کرده‌اند راویان این گروه را جرح نمایند؛ حتی اگر حدیث از راه‌های مختلف وارد شده و بسیار ذکر شده باشد. در حالی که بر همین راویان در روایات دیگر بسیار تکیه می‌کنند و در بسیاری از موارد با احادیث ضعیف آن‌ها را تأیید می‌کنند؛ حتی اگر از راه‌های مختلف وارد شده باشند و شواهدی متناسب با مضمون آن‌ها وجود داشته باشد.

آن‌ها در موارد بسیاری دلیلی بر طعن وارد کردن بر سند احادیث گروه اول نمی‌یابند، اما با این وجود حدیث را انکار کرده و آن را نمی‌پذیرند و هم‌چنین در موارد بسیاری در تکذیب حدیث و جعلی دانستن آن عجله می‌کنند، زیرا این احادیث با هوای نفس آنان در تضاد است.

اما در مورد گروه دوم چنین موضعی اتخاذ نمی‌کنند و چه بسا در ذکر فضائل به حدیث ضعیف بسنده می‌کنند. این موضوع به وفور و به وضوح در مواضع آن‌ها یافت می‌شود؛ به گونه‌ای که نیازی به آوردن شاهد در این رابطه وجود ندارد. ما پیش از این برخی از موارد را ذکر کردیم.

با توجه به این که سنت شریف تنها از راه روایت و اسناد ثابت می‌گردد به همین دلیل لازم است اطمینان خاطر ما بر پایه‌های صحیح مبتنی باشد و با بی طرفی و واقع‌نگری بدون جانبداری و تعصب همراه باشد.

فرا تر این که باید واقعیت‌های تاریخی را مدنظر قرار داد که طی آن اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان‌شان پی در پی از سوی حکمرانان تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند و سران حاکم سعی داشتند بر فضائل آن‌ها سرپوش بگذارند و از خط مشی آنان دوری می‌گزیدند و می‌کوشیدند تا فضائل دشمنان‌شان را انتشار و خط مشی آنان را رواج دهند.

به همین دلیل با توجه به موارد یاد شده اهل تسنن باید برعکس موضع



می‌گرفتند، زیرا با توجه به چنین شرایطی احتمال جعلی بودن احادیث به سود خط مشی و افکار اهل بیت علیهم‌السلام بسیار ضعیف‌تر از احتمال جعلی بودن احادیث به سود خط مشی و افکار دشمنان‌شان است.

#### سخنی در مورد کتاب‌های صحاح در نزد اهل تسنن

موضوع ششم. امروزه مورد اتفاق است که اهل تسنن احادیثی را صحیح می‌دانند که در پنج یا شش کتاب اصلی آن‌ها ذکر شده باشند. از این کتاب‌ها به عنوان صحاح نام برده می‌شود.

ابن روزهان در همین رابطه می‌گوید:

«علما اتفاق نظر دارند که اگر در هر یک از صحاح، مطلبی از گفتار، کردار و یا مطالب مورد تأیید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر شود، می‌توان بر اساس آن سوگند طلاق یاد کرد و سوگند یاد کننده دچار گناه نشده است»<sup>(۱)</sup>.

#### امتیاز دو کتاب بخاری و مسلم به صحت در نزد اهل تسنن

کتاب بخاری و کتاب مسلم در میان کتاب‌های اصلی یاد شده مورد توجه و عنایت خاص اهل تسنن قرار دارند تا آن جا که از آن‌ها به عنوان «صحیحین؛ دو کتاب صحیح» نام برده می‌شود.

تا جایی که ابن حجر هیتمی می‌گوید:

«شیخ بخاری و شیخ مسلم در صحیح خود نقل کرده‌اند؛ همان دو کتابی که به اتفاق

آرا پس از قرآن دو کتاب صحیح بخاری و مسلم صحیح‌ترین کتاب‌ها هستند»<sup>(۲)</sup>.

۱. دلایل الصدق: ج ۲ ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۲. الصواعق المحرقة: ج ۱ ص ۳۱.

ابوعمر و بن صلاح می‌گوید:

«نخستین کسی که در مورد احادیث صحیح کتاب تألیف کرده ابو عبدالله محمد بن اسماعیل و پس از او ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری است. مسلم هر چند احادیث خود را از بخاری اخذ کرده و از او استفاده نموده است، اما هر دو دارای اساتید بسیار مشترکی هستند و کتاب‌های آن دو، پس از قرآن، صحیح‌ترین کتاب‌ها به شمار می‌روند».<sup>(۱)</sup>

نووی می‌گوید:

«علما اتفاق نظر دارند که صحیح‌ترین کتاب‌ها پس از قرآن، صحیح بخاری و صحیح مسلم هستند و مردم آن‌ها را پذیرفته‌اند و کتاب بخاری صحیح‌ترین آن‌هاست و بیش از همه مثرثمر و دارای معارف ظاهری و باطنی است. درست است که مسلم از بخاری استفاده می‌کرد و اعتراف داشت که در علم حدیث همتایی برای بخاری وجود ندارد».<sup>(۲)</sup>

او هم چنین می‌گوید:

«امام الحرمین اظهار داشت: اگر شخصی به طلاق زنش قسم یاد کند که تمام مطالب ذکر شده در دو کتاب بخاری و مسلم بر زبان پیامبر ﷺ جاری شده، قسم یاد شده صحیح است و زن او مطلقه او نیست و سوگند او شکسته نمی‌شود، زیرا علمای اسلام بر صحت این دو کتاب اتفاق نظر دارند».<sup>(۳)</sup>

جلال الدین سیوطی در این باره می‌گوید:

«شیخ (یعنی ابن صلاح) خاطر نشان کرده که روایت از صحاح ششگانه و یا یکی از آن‌ها کاملاً صحیح بوده و قطعی است.

۱. فتح الباری: ج ۱ ص ۱۰، مقدمه.

۲. شرح النووی علی صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۴.

۳. همان: ص ۱۹ و ۲۰.

او گفت: برخلاف نفی کننده این موضوع، او در اعتراض تنها نتیجه حاصل از آن را ظن و گمان دانسته است و امت مسلمان این موضوع را پذیرفته، زیرا وظیفه آن‌ها عمل بر اساس ظن و گمان است. ظن و گمان ممکن است دچار اشتباه شود. او گفت: من نیز چنین اعتقادی داشتم و آن را درست می دانستم، سپس به نظرم رسید مطلب اولی که انتخاب کردیم صحیح است، زیرا گمان داشتن به کسی که از اشتباه معصوم است، باعث به اشتباه افتادن نمی شود و امت در اجماع خود از اشتباه در امان است...

امام الحرمین در این باره می گوید: اگر انسان قسم به طلاق دادن همسر خود بخورد آن چه که در صحیحین موجود است از دو لب پیامبر ﷺ بیرون آمده است، طلاق دادن بر او واجب نمی شود، زیرا علمای اسلام بر صحت این دو کتاب اتفاق نظر دارند... من می گویم: این همان چیزی است که انتخاب می کنم و اعتقادی جز این ندارم.<sup>(۱)</sup> دهلوی در این زمینه می گوید:

«محدثان اتفاق نظر دارند که احادیث موجود در دو کتاب صحیح که سند آن‌ها به پیامبر ﷺ می رسد، به طور حتم صحیح است و جزء احادیث متواتر به شمار می روند. هر کس از ارزش این دو کتاب بکاهد دچار بدعت شده و راهی جز راه مؤمنان در پیش گرفته است».<sup>(۲)</sup>

آن‌ها گفتند: «برای هر که دو شیخ بخاری و مسلم را روایت کرده اند از پل عبور کرده است».<sup>(۳)</sup>

۱. تدریب الراوی: ج ۱ ص ۱۲۱ - ۱۲۴.

۲. حجة الله البالغة: ج ۱ ص ۲۸۲ باب طبقات کتب الحدیث.

۳. الکشف الحثیث: ص ۱۱۲ و ر.ک: فتح الباری: ج ۱۲ ص ۴۵۷.

### اجماع و اتفاق نظری بر صحت دو کتاب یاد شده وجود ندارد

اگر با کمی تأمل و دقت در کلمات آن‌ها بنگریم متوجه خواهیم شد که اجماعی از سوی بیش‌تر اهل تسنن - تا چه رسد به تمام امت مسلمان - در مورد صحیح بودن دو کتاب بخاری و مسلم صورت نگرفته است؛ تا چه رسد به دیگر کتاب‌های اصلی اهل تسنن.

این اجماع در کلام ابن حجر هیتمی به سخنان افراد مورد اعتماد نسبت داده شده است. از سخنان او این‌گونه برمی‌آید که برخی از افراد با این گفته او مخالف هستند.

او به این افراد اعتماد ندارد، زیرا برخلاف هوای نفس او سخن گفته‌اند و در همین رابطه - چنان‌که پیش‌تر گفتیم - سیوطی با صراحت اعلام مخالفت کرده است.

هم‌چنین افراد دیگری با صراحت اعلام مخالفت کرده‌اند. بسیاری در این رابطه به ویژه در دوران‌های نزدیک به دوران ما کتاب نوشته‌اند که در این جا فرصت پرداختن به همه آن‌ها وجود ندارد.

### نسبت دادن بدعت و دنباله روی از راه غیر مؤمنان به دیگران

جالب است نکته‌ای که در میان سخنان آنان بسیار یافت می‌شود که گروهی از آنان موضوعی را در پیش می‌گیرند و افراد مخالف دیدگاه خود را نادیده می‌گیرند. سپس سعی می‌کنند با این ادعا که امت بر این امر اتفاق نظر دارد، دیدگاه خود را تحکیم نمایند تا بتوانند مخالفان خود را بدعت‌گذار و دنباله‌رو راهی غیر از راه مؤمنان بدانند و در صدد بدنام کردن آن‌ها برآیند.

## معنای بدعت و دنباله روی از راه غیر مؤمنان

آنان نسبت به این که بدعت به موارد متضاد با سنت گفته می شود، غافل هستند و یا آن که خود را به تغافل می زنند. بدعت گذار حکم به چیزی می دهد که خدا و پیامبرش ﷺ به آن حکم نداده اند. خداوند متعال در این باره می فرماید:

﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾؛<sup>(۱)</sup>

و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم. هم چنین دنباله روی از راهی غیر از راه مؤمنان که از نظر شرعی زشت و ناپسند است به معنای مخالفت با اعتقادات آن ها نیست، زیرا برخی از آنان در دوره های اخیر اعتقاداتی دارند که برخلاف راه خداست که توسط پیامبر خدا ﷺ تبیین گردید و گردنکشی در برابر رسول خدا ﷺ به شمار می رود. خدای متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾؛<sup>(۲)</sup>

و کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راهی که می رود می بریم؛ و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد.

## گزاف آشکار و ادعای قطعی بودن صحت احادیث اصول

ادعای قطعی بودن صحت احادیث کتاب های اصلی اهل تسنن پدیده خطرناکی است، زیرا چگونه می توان قطعی بودن آن ها را ثابت کرد با توجه به این که راه های بسیاری در کتاب های رجالی یافت می شود و سنت شریف پیامبر ﷺ دچار گرفتاری های بسیاری شده که می توان در همین رابطه به دروغ عمدی، توهم، از

۱. سوره حدید آیه ۲۷.

۲. سوره نساء آیه ۱۱۵.

بین رفتن قرائن شرح دهنده منظور و مقصود حدیث، تضادی که بر اساس آن دروغ بودن حدیث برملا شده و یا وجود ابهام در آن و یا برداشت باطنی از آن ... اشاره کرد. نهایت چیزی که ادعا می شود این که منابع حدیث، ثقه و مورد اعتماد هستند، یا می توان بر اساس آن عمل نمود؛ چرا که شرایط حجت بودن در آن ها تحقق یافته است.

### نبود اطمینان به صحّت احادیث اصول

بر اساس موازین کلی عقلی و حتی بر پایه مبانی جمهور اهل تسنن - در غیر کتاب های یاد شده - حصول اطمینان از ثقه و مورد اطمینان بودن حدیث سخت، و دشوار است؛ تا چه رسد به این که نسبت به اتفاق نظر داشتن علما بر سر صحّت آن اطمینان حاصل کنیم. این سخن را در چند موضوع پی می گیریم...  
موضوع یکم آن چه در مورد صاحبان حدیث و چگونگی جمع آوری آن ها گفته شده است.

### آن چه در مورد بخاری و کتاب وی گفته شده

۱. ما در پایان بخش مربوط به ایرادها و طعنه های نسبت داده شده به اهل جرح و تعدیل در مورد بخاری سخن به میان آوردیم که طی آن مشخص شد راویان در برابر ایرادها ضعیف و سست هستند. ما در این باره پیش از این سخن به میان آوردیم.  
۲. وقتی بخاری در مورد مخلوق بودن لفظ قرآن سخن گفت همه مردم - به جز مسلم - رابطه خود را با وی قطع کردند.

محمد بن یحیی ذهلی از بزرگان اهل تسنن در همین زمینه گفت:  
آگاه باشید! هر کس به مخلوق بودن لفظ قرآن اعتقاد دارد در مجلس ما حاضر نشود.  
در این هنگام مسلم برخاست و از مجلس او خارج شد.

محمد بن یحیی در مورد بخاری گفت: «من هیچ گاه حاضر نیستم با این مرد در یک شهر اقامت کنم».

پس از آن بود که بخاری بر جان خود ترسید و سفر کرد.<sup>(۱)</sup>

البته ما در بحث «بدگویی معاصران از یکدیگر» به این موضوع پرداختیم.

۳. به همین دلیل ابوحاتم رازی و ابوزرعه رازی که از بزرگان علمای اهل تسنن هستند، حاضر نشدند از او روایت نقل کنند.<sup>(۲)</sup>

۴. ذهبی در کتاب «المغنی فی الضعفاء» علیه بخاری سخن به میان آورده است<sup>(۳)</sup> تا آن جا که مناوی این کار را از ذهبی زشت و ناپسند شمرد.<sup>(۴)</sup>

۵. محب بن ازهر سجستانی می گوید:

من در بصره در مجلس سلیمان بن حرب حضور داشتم و بخاری نشسته بود در حالی که مطلبی نمی نوشت.

سلیمان از برخی از افراد حاضر در مجلس پرسید: چرا او چیزی نمی نویسد؟ گفتند: او پس از مجلس آن چه را حفظ کرده می نویسد.<sup>(۵)</sup>

در نقل دیگری احمد بن ابی جعفر می گوید: محمد بن اسماعیل گفت: چه بسا حدیثی را در بصره بشنوم و آن را در شام بنویسم و چه بسا حدیثی را در شام شنیده و در مصر نوشته ام.

احمد می گوید: من به او گفتم: ای ابا عبدالله! آن مطالب را کامل نوشته ای؟ او سکوت کرد.<sup>(۶)</sup>

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۴۶۰.

۲. الجرح والتعديل: ج ۷ ص ۱۹۱، تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۴۹.

۳. المغنی فی الضعفاء: ج ۲ ص ۵۵۷.

۴. فیض القدر: ج ۱ ص ۲۴.

۵. تلیق التعلیق: ج ۵ ص ۲۹۱.

۶. تاریخ بغداد: ج ۲ ص ۱۱.

۶. بخاری قبل از آن که کتابش را پاکنویس کند از دنیا رفت و به همین دلیل در نسخه‌ها و روایات آن اختلاف پیش آمد.

ابوالولید الباجی می‌گوید: از ابوذر عبد بن احمد هروی حافظ شنیدیم که از ابواسحاق مستملی ابراهیم بن احمد این گونه نقل کرد: من از اصل کتاب بخاری نسخه برداری کرده‌ام. این کتاب در نزد محمد بن یوسف فربری بود. من دیدم او هنوز نخواهید و هنوز بسیاری از بخش‌های کتاب پاکنویس نشده بود که می‌توان به عنوان مثال در این باره به بخش شرح حال‌ها و احادیث اشاره کرد. ما برخی از آن‌ها را بر بعضی دیگر افزودیم.

آن چه بیان‌گر صحت این مدّعاست این که ابی اسحاق مستملی، ابی محمد سرخسی، ابی هیشم کشمیهنی و ابی زید مروزی که همگی از اصل کتاب نسخه برداری کرده‌اند و به دلیل دست به دست شدن مطالب و پراکنده بودن بخش‌های کتاب، شاهد آن هستیم که در مباحث ذکر شده در نسخه‌های آنان تقدیم و تأخیر پیش آمده است و به همین دلیل گاهی دو شرح حال و یا بیش از آن به هم پیوسته‌اند بدون آن که حدیثی در میان آن‌ها وجود داشته باشد.

من این مطلب را از این بابت ذکر کردم که مردم سرزمینم برای یافتن شرح حال همراه حدیث مربوط به آن دچار مشکل شده‌اند که در نتیجه آن مجبور شده‌اند برای این امر تحلیل و تفسیرهای نادرست ارائه دهند.<sup>(۱)</sup>

ابن حجر می‌گوید:

من در هیچ یک از نسخه‌های بخاری شرح حالی برای مناقب عبدالرحمان بن عوف و سعید بن زید که جزء عشره مبشره هستند، نیافتم. هر چند او در اوائل سیره نبوی داستان اسلام آوردن سعید بن زید را ذکر کرده است.

۱. التعديل و التجريح لمن خرج له البخاری فی الجامع الصحیح: ج ۱ ص ۲۱۰ و ۲۱۱.



من تصوّر می‌کنم این کار توسط ناقلان کتاب بخاری صورت گرفته است. چنان که بارها گفتیم او کتاب را پاک‌نویس نشده از خود بجا گذاشت. اسامی که او در این جا ذکر کرده سابقه و سن و سال و افضلیت در آن‌ها رعایت نشده است که در ترتیب نام‌ها همواره مورد لحاظ قرار می‌گیرند.

البته این که او هیچ یک از موارد یاد شده را مراعات نکرده بیان‌گر آن است که هر یک از شرح حال‌ها را به تنهایی نوشته است و ناقلان بر اساس توافق برخی از آن‌ها را به بعضی دیگر الحاق داده‌اند.<sup>(۱)</sup>

#### موارد ذکر شده در مورد مسلم و کتاب او

۷. ذهبی می‌گوید:

«مسلم به دلیل تندخو بودن، از بخاری جدا شد و حدیثی از او ذکر نکرد و در صحیح خود نامی از او به میان نیاورد. او در مقدمه کتاب خود شرط دیدار با روایت‌کننده با ذکر عبارت «به نقل از» را غیر ضروری دانست و مدّعی شد که به اتفاق آرای همه علما، هم‌عصر بودن کافی است و بستگی ندارد که نقل‌کننده، حدیث را در دیدار با راوی از او شنیده باشد و کسانی را که قائل به این شرط هستند سرزنش کرده است. در حالی که ابو عبدالله بخاری و استادش علی بن مدینی به چنین شرطی قائل هستند».<sup>(۲)</sup>

۸. سعید برذعی می‌گوید:

«من شاهد بودم که در محضر ابو زرعه از صحیح مسلم سخن به میان آمد. او گفت: این‌ها قومی هستند که می‌خواستند قبل از موعد بر دیگران پیش بیفتند و به همین دلیل برای کسب و کار این چنین کردند».<sup>(۳)</sup>

۱. فتح الباری: ج ۷ ص ۹۳، مقدمه.

۲. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۵۷۳.

۳. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۳۶۹، سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۵۷۱.

همین مطلب به شکل دیگری نیز آمده است:

«این‌ها قومی هستند که می‌خواستند قبل از موعد بر دیگران پیش بیفتند و به همین دلیل برای کسب و کار این چنین کردند و کتابی تألیف نمودند و بر آن سبقت جستند تا برای خود ریاستی قبل از زمان خود ایجاد نمایند».<sup>(۱)</sup>

برذعی هم چنین می‌گوید:

«من شاهد بودم روزی مردی با کتاب «صحیح مسلم» به نزد ابو زرعه آمد، او به آن نگاهی افکند و در آن حدیثی از اسباط بن نصر یافت.

ابو زرعه گفت: ذکر حدیث از اسباط بن نصر در کتاب صحیح دور از انتظار است. سپس در کتاب او نام قطن بن نسیر را یافت. او به من گفت: این یکی بدتر از قبلی است. قطن بن نسیر احادیث خود را به ثابت و به نقل از انس ذکر کرده است. سپس نگاهی کرد و گفت: او در کتاب صحیح خود از احمد بن عیسی روایت کرده است.

ابو زرعه به من گفت: من مردم مصر را دیدم که از احمد بن عیسی شکایت می‌کردند. سپس ابو زرعه به زبان خود اشاره کرد، انگار می‌خواست بگوید: از دروغگو بودن او شکایت می‌کردند.

سپس به من گفت: او از امثال چنین افرادی حدیث روایت می‌کند، ولی محمد بن عجلان و افرادی شبیه او را نادیده گرفته است. او به افراد بدعت‌گذار گوش می‌کند و وقتی به آن‌ها به دلیل گفتن حدیث اعتراض می‌شود در پاسخ می‌گویند که این در کتاب صحیح وجود ندارد.

من مشاهده کردم که او نویسنده این کتاب را مورد سرزنش و توبیخ قرار داده است...

۱. تهذیب الکمال: ج ۱ ص ۴۱۹، تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۲۷۳، سؤالات البرذعی: ص ۶۵۷

مسلم پس از آن وارد شهر ری شد. من شنیدم او به نزد ابی عبدالله محمد بن مسلم بن واره رفت و ابی عبدالله به او جفا نمود و به خاطر این کتاب او را سرزنش کرد و به او همان مطالبی را گفت که ابوزرعه به من گفته بود مبنی بر این که او به اهل بدعت گوش می دهد...»<sup>(۱)</sup>

۹. ابوقریش حافظ می گوید:

«من در نزد ابوزرعه بودم که مسلم بن حجاج آمد و بر او سلام کرد و ساعتی نشست و با هم صحبت کردند. وقتی برخاست به او گفتم: این شخص چهار هزار حدیث را در صحیح جمع آوری کرده است.

او گفت: پس چرا بقیه را وانهاد؟

سپس گفت: او عقل ندارد. اگر با محمد بن یحیی مدارا می کرد شخصیتی می شد.»<sup>(۲)</sup>

۱۰. ابراهیم بن ابی طالب به مسلم گفت: «بر چه اساسی از سوید در کتاب

صحیح روایت نقل کردی؟

او گفت: از کجا می توانستم نسخه حفص بن میسره را به دست بیاورم؟»<sup>(۳)</sup>

در این جا این پرسش مطرح می شود که اگر نتوانیم روایت را از منبع معتبر ذکر کنیم، آیا این امر می تواند توجیه گر آن باشد که روایت را از منبع دیگری نقل کنیم؟ به همین دلیل ذهبی می گوید: «مسلم نباید از قلمرو اصول خارج می شد. ای کاش احادیث حفص بن میسره را با یک درجه پایین تر نقل می کرد.»<sup>(۴)</sup>

۱۱. ذهبی می گوید: «مکی بن عبدان گفت: داوود بن علی اصفهانی در دوران

۱. تهذیب الکمال: ج ۱ ص ۴۱۹ و ۴۲۰، سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۵۷۱، تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۲۷۲، سؤالات البرذعی: ص ۶۷۵ و ۶۷۶.

۲. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۲۸۰ و ۲۸۱، و ص ۵۷۱، تهذیب الکمال: ج ۲۶ ص ۶۲۷.

۳. همان: ج ۱۱ ص ۴۱۸، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۲۴۷، تهذیب التهذیب: ج ۴ ص ۲۴۱.

۴. همان.

اسحاق بن راهویه وارد نیشابور شد. مجلس مناظره‌ای برای وی ترتیب دادند. یحیی بن ذهلی و مسلم بن حجاج در مجلس وی حضور بهم رساندند. موضوعی مطرح شد و یحیی درباره آن سخن گفت.

داوود به او پرخاش کرد و گفت: بچه! ساکت شو.

مسلم از او حمایت نکرد. او به نزد پدرش برگشت و از داوود شکایت کرد.

پدرش گفت: در آن جا چه کسی حضور داشت؟

گفت: مسلم. او از من حمایت نکرد.

پدرش گفت: من از تمام احادیثی که برایش روایت کردم، صرف نظر نمودم.

این موضوع به گوش مسلم رسید. مسلم هر آن چه را که از او روایت کرده بود در زنبیلی جمع‌آوری کرد و برایش فرستاد و به او گفت: من دیگر هرگز از تو حدیثی روایت نخواهم کرد.<sup>(۱)</sup>

۱۲. نووی می‌گوید: «مسلم در صحیح خود در باب ویژگی‌های نماز رسول خدا ﷺ می‌نویسد: من هر آن چه را که در نظرم صحیح است در کتاب صحیح نیاورده‌ام. من تنها احادیثی را که در مورد آنها اتفاق نظر وجود دارد در این جا ذکر کرده‌ام. این سخن مسلم، اشکال دارد، زیرا او احادیث بسیاری را که در صحت آنها اختلاف وجود دارد، آورده است. چرا که آنها از احادیث کسانی هستند که نامشان را در این کتاب ذکر کردیم و یا ذکر نکردیم؛ از کسانی که در صحت احادیث آنها اختلاف نظر وجود دارد.

نووی می‌افزاید: پاسخ او دو جنبه دارد:

جنبه یکم. منظور او آن است که احادیث مورد استفاده وی در کتاب صحیح از شرایط لازم برای صحیح بودن برخوردارند و نسبت به آنها اتفاق نظر وجود دارد. هر چند از نظر برخی از آنان شماری از احادیث در بردارنده تمام شرایط یاد شده نیستند.

۱. همان: ج ۱۲ ص ۵۷۱ و ۵۷۲.

جنبه دوم. این که او از احادیثی که افراد ثقه و مورد اطمینان نسبت به متن و یا سند آن‌ها اتفاق نظر دارند، استفاده کرده است و البته از ظاهر سخنان وی این گونه برمی آید؛ چرا که او در پاسخ به پرسش مربوط به حدیث ابوهریره به این مطلب اشاره داشته است. از وی در همین رابطه پرسیده شد: آیا حدیث «اگر خوانده شود پس گوش دهید» صحیح است؟

او گفت: از نظر من صحیح است.

به او گفته شد: پس چرا آن را در کتاب خود ذکر نکرده‌ای؟

او در پاسخ همین مطلب را ابراز داشت.

به همین دلیل کتاب او در بردارنده احادیثی است که در سند و یا متن آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد، زیرا او به صحیح بودن آن‌ها اعتقاد داشت. در این جا به نظر می‌رسد او از این شرط غافل مانده است. من احادیث یاد شده را استدراک کرده و علت آن‌ها را بیان داشته‌ام. این پایان سخن شیخ است.<sup>(۱)</sup>

#### مطالب ذکر شده در مورد نسائی و کتاب او

۱۳. ابن حجر عسقلانی در شرح حال احمد بن صالح مصری به نقل از خطیب می‌گوید که او گفت:

«همه پیشوایان به استثنای نسائی به احمد احتجاج ورزیده‌اند.

گفته می‌شود: کبر و غرور آفت احمد بود.

نسائی از او بدگویی کرده و در مجلس خود به او جفا نمود و به همین دلیل رابطه میان آن دو تیره و تار شد.<sup>(۲)</sup>

۱. شرح النووی علی صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۶.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۳۶.

در نقل دیگری عقیلی می‌گوید:

«گفته شده: احمد بن صالح با هیچ کس هم صحبت نمی‌شد مگر آن که قبل از آن درباره او سؤال کرده باشد.

نسائی به همراه گروهی از اصحاب حدیث به مجلس احمد وارد شدند. اما احمد به نسائی اجازه ورود نداد.

نسائی تنها کاری که توانست انجام دهد این بود احادیثی را که ابن صالح در آن‌ها دچار اشتباه شده بود جمع آوری کرد. اما این اقدام هیچ ضرر و زیانی به ابن صالح وارد نکرد، زیرا او یک امام ثقه و مورد اعتماد بود»<sup>(۱)</sup>.

مقتضای بدنام کردن و واگذاشتن ذکر روایت از شخص خاص دنباله روی از هوای نفس و واکنش‌های عاطفی است. وقتی کسی این‌گونه باشد چه تضمینی وجود دارد که توثیق او نیز نشأت گرفته از هوای نفس نباشد؟ و چگونه می‌شود به روایت چنین شخصی اعتماد کرد؟

#### مطالب ذکر شده در مورد کتاب ابن ماجه

۱۴. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: به جدّ در کتاب «سنن ابن ماجه» احادیث بسیار ضعیفی آمده است.

او می‌گوید: «تا آن جا که شنیدم که السری می‌گفت: معمولاً احادیثی که ابن ماجه به تنهایی ذکر کرده، ضعیف هستند... سپس با خط حافظ شمس الدین محمد بن علی حسینی مطلبی چنین یافتم: شنیدم شیخ ما حافظ ابا الحجاج مزی می‌گفت: تمام احادیثی که ابن ماجه به تنهایی ذکر کرده، ضعیف هستند»<sup>(۲)</sup>.

۱. همان، التعديل والتجريح لمن خرج له البخاری فی الجامع الصحيح: ج ۱ ص ۳۲۵، فتح الباری: ج ۱ ص ۳۸۶.

۲. همان: ج ۹ ص ۴۶۸.

## مطالب ذکر شده در مورد کتاب ابی داوود

۱۵. ابوداوود می‌گوید:

«من در سنن، احادیث صحیح و نزدیک به آن را نقل کرده‌ام و احادیثی را که بسیار ضعیف بوده‌اند مشخص نموده‌ام».<sup>(۱)</sup>

جلال الدین سیوطی در ادامه این مطلب می‌گوید:

«ابو داوود دانست که برخی از احادیثش زیاد ضعیف نیستند و به همین دلیل در ذکر آن‌ها تعهدی از خود نشان نداده است».<sup>(۲)</sup>

## مطالب ذکر شده در مورد کتاب ترمذی

۱۶. چنان که پیش‌تر گفتیم ذهبی و مبارکفوری به صحیح ترمذی طعن و ایراد وارد کرده‌اند و ذهبی این طعن را به علما نسبت داده است.

روایت از کسانی که آن‌ها را ضعیف دانسته‌اند و یا تکذیب کرده‌اند

۱۷. شیخ مظفر قدس سره می‌گوید:

ذهبی و ابن حجر در کتاب‌های «میزان الاعتدال» و «تهذیب التهذیب» یادآور شده‌اند که بخاری در کتاب صحیح به گروهی احتجاج ورزیده که خود آن‌ها را ضعیف دانسته است. همان طوری که در دو کتاب در شرح حال افرادی معلوم می‌شود؛ افرادی هم‌چون ایوب بن عائد، ثابت بن محمد عابد، حصین بن عبدالرحیم سلمی، حمران بن ابان، عبدالرحمان بن یزید بن جابر ازدی، کهمس بن منهال، محمد بن یزید حزامی و مقسم بن بجره.

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۲۱۳.

۲. تدریب الراوی: ج ۱ ص ۱۶۹.

ما در این جا به طور اختصاصی به بخاری پرداختیم، زیرا او در نزد ایشان از همه اصحاب صحاح مقام بالاتری دارد؛ وگرنه همه آنها این گونه هستند. ما ملاحظه می‌کنیم که ابو داوود، نعیم بن حمّاد خزاعی، ولید بن مسلم خدمتکار بنی امیه و هشام بن عمار سلمی را تکذیب کرده و در سنن خود از آنها روایت نقل کرده است. او در مورد صالح بن بشیر می‌گوید: احادیث او و عاصم بن عبیدالله قابل ذکر نیستند، اما در عین حال از آنها روایت نقل کرده است؛ با این که ادّعا می‌کرد که فقط از افراد ثقه و مورد اعتماد روایت نقل می‌کند. هم‌چنین در کتاب «تهذیب التهذیب» در شرح حال داوود بن امیه از او سخن به میان آورده است.

نسائی در مورد عبدالرحمان بن یزید بن تمیم دمشقی، عبدالرحمان بن ابی مخارق و عبدالوهاب بن عطاء خفاف می‌گوید: احادیث آنها ترک شده است، اما در سنن خود از آنها روایت نقل کرده است.

هم‌چنین ترمذی در مورد سلیمان بن ارقم ابی معاذ بصری و عاصم بن عمرو بن حفص می‌گوید: احادیث آنها متروک مانده است، اما در سنن از آن دو روایت نقل کرده است.<sup>(۱)</sup>

**بسیاری از کسانی که از آنها روایت کرده‌اند، ناشناس هستند**

۱۸. شیخ مظفر قدس سره در ادامه می‌گوید:

در مورد بخاری و مسلم که در نزد اهل تسنن از بزرگ‌ترین اصحاب صحاح هستند و خبرشان از همه صحیح‌تر است، مطالبی گفته شده که برخلاف اجماع و اتفاق نظر است. آن دو به گروه غیرقابل شمارش ناشناسی استناد جسته‌اند، زیرا

۱. دلائل الصدق: ج ۱ ص ۱۳ و ۱۴.



جماعتی یا شخص واحدی از این گروه روایت نقل کرده‌اند؛ با این که این شخص در مدح یا سرزنش راوی مطلبی نقل نکرده است.

برخی از افراد در تأیید حدیث خود تنها به روایت یک شخص واحد اکتفا کرده‌اند. برای تأیید این معنا باید به کتاب «تهذیب التهذیب» مراجعه کرد تا صحت گفتار ما روشن شود...

آن گاه شیخ مظفر قدس سره گروهی از آنان را نام می‌برد.<sup>(۱)</sup>

### رواج «تدلیس؛ فریبکاری» از سوی اهل تسنن

۱۹. «تدلیس؛ فریبکاری» از سوی اهل تسنن رواج یافت. بدین ترتیب که راوی از شخص خاصی به طور مبهم نام می‌برد و باعث می‌شود شنونده شخص دیگری را تصوّر نماید و بدین ترتیب روایت توسط یک فرد نامقبول به نقل از یک شخص قابل قبول ذکر می‌شود. آن‌ها در این میان واسطه نامقبول را کنار می‌گذارند و ابتدا به ساکن از شخص مقبول آن را روایت می‌کنند و مواردی از این قبیل.

ذهبی در شرح حال عبدالله بن صالح بن محمد جهینی مصری که بسیار مورد طعن و ایراد قرار گرفته است، می‌گوید:

«بخاری در صحیح خود از او روایت نقل کرده است، اما در این باره ابهام ایجاد می‌کند و می‌گوید: عبدالله برای ما روایت کرده است، اما نسب او را ذکر نمی‌کند».<sup>(۲)</sup>

بخاری هم چنین از محمد بن سعید مصلوب شامی دروغگوی مشهور روایت نقل کرده است<sup>(۳)</sup> که حدیث جعل می‌کرد و «تدلیس؛ فریبکاری» می‌کرد<sup>(۴)</sup> و به

۱. همان: ص ۱۵.

۲. میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۱۲۲.

۳. همان: ج ۶ ص ۱۶۵، تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۱۶۲، الضعفاء والمتروکین ابن جوزی: ج ۲ ص ۶۵، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۶ ص ۱۴۰.

دلیل ارتداد کشته شد.<sup>(۱)</sup>

او هم چنین از ترمذی و ابن ماجه<sup>(۲)</sup> و افراد بسیار دیگری که در ذکر حدیث حقه بازی می کردند، روایت نقل کرده است.

ذهبی درباره محمد بن سعید می گوید:

«او از زهری، عبادة بن نسی و گروهی و از ابن عجلان، ثوری، مروان فزاری، ابومعاویه، محاربی و دیگران روایت کرده است.

آنان به دلیل ضعیف بودن روایاتش بر نام او سرپوش گذاشته و آن را تغییر داده اند...

عبدالله بن احمد بن سواده می گوید: نامش را به صد نام و شاید بیش تر تغییر داده اند و من همه آنها را در کتابی گردآوری کرده ام.<sup>(۳)</sup>

ابن جوزی می گوید: «محمد بن سعید بن ابی قیس شامی مصلوب؛ این مرد دروغگو بود و حدیث جعل می کرد و احادیث مردم را برهم می زد. به دلیل زندیق شدن به صلیب کشیده شد. گروهی از راویان نامش را تغییر داده و آن را با آب و تاب ذکر کرده اند. آن ها در این باره بسیار قابل سرزنش هستند و در مقصر بودن شان شک و تردیدی نیست، زیرا کسی که یک دروغگو را جا بیندازد هم چون کسی است که می خواهد در شرع اسلام گفتار باطل راه پیدا کند.<sup>(۴)</sup>

۴. المقتنی فی سرد الکنی: ج ۱ ص ۲۵۳، الکامل فی ضعف الرجال: ج ۶ ص ۱۴۰، تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۱۶۲.

۱. الجرح والتعديل: ج ۷ ص ۲۶۲، میزان الاعتدال: ج ۶ ص ۱۶۴، الکامل فی ضعف الرجال: ج ۶ ص ۱۴۰، تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۱۶۲.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۱۶۲.

۳. میزان الاعتدال: ج ۶ ص ۱۶۴ و ۱۶۶.

۴. الضعفاء والمتروکین ابن جوزی: ج ۳ ص ۶۵.

ابن حجر عسقلانی نیز مطلبی شبیه به این ذکر کرده است.<sup>(۱)</sup>  
 آری، ذهبی می‌کوشید که نسبت به بخاری حسن ظن ایجاد کند، از این رو او را  
 دچار اشتباه دانست و گفت:

«بخاری در مواردی از محمد بن سعید روایت نقل کرده و گروهی را به جای او  
 اشتباه گرفت».<sup>(۲)</sup>

به عبارت دیگر، بخاری گمان کرده که راوی جزو گروهی است که نامشان شبیه  
 نام روایت کننده است و او همان شخص مشهور به دروغگویی نیست.

این موضوع - با دور از انتظار بودن - خود یکی دیگر از اشکالات صحیح بخاری  
 است و در نتیجه نشان می‌دهد که او با افراد رجال آشنایی نداشت.

ابن حجر عسقلانی در جای دیگری می‌گوید:

«ابو عبدالله ابن منده در جایی از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بخاری  
 به عنوان امام تدلیس‌گر نام برده است. او می‌گوید: بخاری گفت: فلانی و فلانی به ما  
 گفت. این اقدام یک نوع تدلیس و فریبکاری است.

ابن منده با این امر موافق نبود. به نظر می‌رسد بخاری چیزهایی را که نشنیده  
 می‌گوید و یا آن که آن‌ها را شنیده، اما بر اساس شرایط پیش نرفته است و یا به  
 صورت خبر موقوف آورده: «او به من گفت»، یا «او به ما گفت». من با دقت در آثار او  
 به این موضوع پی بردم».<sup>(۳)</sup>

هم‌چنین از ابن منده نقل شده که در مورد مسلم می‌گوید:

او در چیزهایی که از اساتید خود نشنیده بود می‌گفت: «فلانی به ما گفت». این  
 امر یک نوع فریبکاری است.<sup>(۴)</sup>

۱. تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۱۶۳.

۲. میزان الاعتدال: ج ۶ ص ۱۶۶.

۳. طبقات المدلسین ابن حجر: ص ۲۴.

۴. همان: ص ۲۶.

شیخ مظفر قدس سره موارد بسیاری از «تدلیس؛ فریبکاری» آن‌ها را ذکر کرده که در این جا فرصت پرداختن به همه آن‌ها وجود ندارد.<sup>(۱)</sup>

### رواج «تدلیس؛ فریبکاری» در میان عامه اهل حدیث

فرا تر این که «تدلیس؛ فریبکاری» در میان عامه علمای حدیث رواج داشت تا آن جا که شعبه می‌گوید: «من به جز عمرو بن مره و ابن عون، راوی دیگری ندیده‌ام مگر آن که به «تدلیس؛ فریبکاری» متوسل شده است».<sup>(۲)</sup>

ذهبی می‌گوید:

«بقیة بن ولید صاحب گفتارهای عجیب و غریب و زشتی است. عبدالحق در موارد مختلفی گفته است: به بقیة بن ولید نمی‌توان استناد جست. از او چنین احادیثی ذکر شده و از توجیه آن‌ها ساکت مانده است.

ابوالحسن بن قطان می‌گوید: بقیة بن ولید دارای احادیث ضعیفی است و او دروغ گفتن را جایز می‌داند. اگر چنین مطلبی درست باشد عدالتش زیر سؤال می‌رود.

من می‌گویم: آری، به خدا سوگند، این مطلب صحّت دارد. او چنین کاری می‌کند. این اقدام از سوی ولید بن مسلم و گروهی از بزرگان واقعیت دارد. این یک بلاست. مصیبتی از سوی آن‌هاست. آن‌ها با اجتهاد خود این گونه عمل کرده‌اند. آن‌ها نام راوی دروغگو را از احادیث خود حذف کرده‌اند. این موضوع آن قدر روشن است که نمی‌توان برای آن عذر و توجیهی آورد».<sup>(۳)</sup>

۱. دلائل الصدق: ج ۱ ص ۱۵ و ۱۶.

۲. سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص ۱۹۷، تهذیب التهذیب: ج ۸ ص ۸۹، میزان الاعتدال: ج ۵ ص ۲۴۶.

۳. میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۵۳ و ۵۴.

ذهبی هم چنین در «سیر اعلام النبلاء» بعد از سخنانی درباره ابی الحسن بن قطان می‌گوید:

«گفتم: آری، به طور حتم او این چنین عمل می‌کرد و دوستش ولید بن مسلم و دیگران نیز این گونه بودند. البته این گمان وجود دارد که آن‌ها دیگران را متهم نمایند که حدیث جعلی در اختیارشان قرار داده‌اند».<sup>(۱)</sup>

ابن حبان می‌گوید:

«من وارد حمص شدم. من بیش از هر چیز مایل بودم بقیة بن ولید را ببینم. سخنانش را دنبال کردم و نسخه‌هایی از او نوشتم. دنبال احادیثی بودم که در جاهای دیگر آن‌ها را نیافته بودم. او را شخص ثقه و قابل اعتماد یافتم. اما در گفتن احادیث به نقل از عبیدالله بن عمر و شعبه و احادیثی که از افرادی هم چون المجاشع بن عمرو، السری بن عبدالحمید، عمر بن موسی میتمی و نظایر آن‌ها نقل می‌کرد، «تدلیس؛ فریبکاری» می‌کرد. او آن چه را که از این افراد ضعیف شنیده بود به نقل از آن افراد ثقه و مورد اعتماد روایت کرد.

او می‌گفت: عبیدالله گفت. مالک گفت. او احادیث را از بقیة بن ولید از عبیدالله از مالک روایت می‌کرد و افراد ضعیف را از میان آن‌ها حذف می‌نمود...»<sup>(۲)</sup>

گروهی هم چون حسین بن علی کرابیسی<sup>(۳)</sup>، علی بن مدینی<sup>(۴)</sup>، نسائی، دارقطنی، ابی الوفاء حلبی، ابن حجر عسقلانی، جلال الدین سیوطی و دیگران کتاب‌ها و رساله‌هایی در مورد تدلیس کنندگان حدیث نوشته‌اند.<sup>(۵)</sup>

۱. همان: ج ۸ ص ۵۲۸.

۲. همان: ج ۲ ص ۴۷.

۳. الفهرست ابن الندیم: ج ۱ ص ۲۵۶، کشف الظنون: ج ۱ ص ۸۹.

۴. همان: ج ۱ ص ۳۲۲.

۵. کشف الظنون: ج ۱ ص ۸۹.

### عالمان و سرزنش «تدلیس؛ فریبکاری» در ذکر حدیث

خطیب بغدادی می‌گوید:

«تدلیس؛ فریبکاری» در ذکر حدیث از نظر بسیاری از علما، کار زشت و ناپسندی است. برخی از آنان این کار را بسیار زشت و ناپسند شمردند و برخی دیگر با اعلام بی‌زاری از این کار خود را از آن برکنار دانستند.<sup>(۱)</sup>

در همین رابطه شعبه می‌گوید: «فریبکاری برادر دروغ‌گویی است».<sup>(۲)</sup>

او هم چنین می‌گوید: «فریبکاری در سخن گفتن بدتر از زناست. اگر از آسمان بیفتم برای من بهتر از آن است که در حدیث فریبکاری کنم».<sup>(۳)</sup>

در این باره از ابی اسامه نقل شده که می‌گوید: «خدا خانه تدلیس کنندگان حدیث را خراب کند. آن‌ها از نظر من دروغگو هستند».<sup>(۴)</sup>

از ابن مبارک نیز نقل شده که می‌گوید: «اگر از آسمان به پایین بیفتم برای من بهتر از آن است که در حدیث تدلیس کنم».<sup>(۵)</sup>

... و مطالب دیگری که علما در مذمت تدلیس در حدیث به میان آورده‌اند.

### روایت اهل تسنن از راویان ایراددار

۲۰. بدون تردید در دو کتاب «صحیح» بخاری و مسلم؛ بلکه در همه کتاب‌های اصول ششگانه که به آن‌ها صحیح می‌گویند روایاتی از راویان ایراددار که به ایرادهایی مانند دروغ‌گویی، تدلیس‌گری، ناصبی بودن و... دارند، نقل شده است.

۱. الکفایه فی علم الروایه: ص ۲۵۵ و ۲۵۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

مرحوم شیخ مظفر قدس سره در مقدمه کتاب «دلائل الصدق» نام منابع غیرقابل اعتماد بخاری را ذکر کرده است. هم‌چنین ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» با ذکر نام آنان در صدد دفاع از آنها برآمده است.

ما در این جانی خواهیم در مورد آنها حکم صادر کنیم، اما به طور حتم کنایه‌ها و ایرادهای یاد شده با اجماع ادعایی که باعث پذیرش دو کتاب بخاری و مسلم شده هم‌خوانی ندارند.

این مطلب در مورد هر شش کتاب اصلی اهل تسنن که از آنها به عنوان صحاح نام برده می‌شود، صدق می‌کند، زیرا با توجه به وجود برخی از احادیث در آنها، غیرقابل اعتماد هستند.

#### وجود احادیث مرسل و منقطع در صحاح

۲۱. هم‌چنین وجود احادیث مرسل<sup>(۱)</sup> و منقطع<sup>(۲)</sup> در کتاب‌های صحاح با صحیح بودن آنها هم‌خوانی ندارد و به همین دلیل نویسندگان این کتاب‌ها و حتی نویسندگان پس از آنها نمی‌توانند به قطعی بودن صحت احادیث خود حکم صادر کنند؛ زیرا آنها مرجع معصوم در اختیار ندارند تا احادیث خود را بر او عرض نمایند تا به صحت و سقم آنها پی ببرند.

۱. برای نمونه ر.ک: صحیح بخاری: ج ۱ ص ۱۵۰، کتاب الصلاة: باب الصلاة علی الفرائض و ج ۲ ص ۵۰۶، کتاب الزکاة: باب وجوب زکات و آیه «واقیموا الصلاة وآتوا الزکاة» و ص ۵۷۲ کتاب الحج: باب من این یخرج من مکه و ص ۶۳۱ کتاب الحج ابواب العمرة: باب کم اعتمر النبی ﷺ و ج ۴ ص ۱۸۳۳، کتاب التفسیر: باب تفسیر سوره الحجرات و دیگر موارد.

۲. برای مثال ر.ک: صحیح بخاری: ج ۱ ص ۴۴۵، کتاب الجنائز: باب فضل اتباع الجنائز و ج ۲ ص ۸۸۵، کتاب الشركه: باب الاشتراک فی الهدی والبدن و ج ۲ ص ۱۱۶۶، کتاب بدء الخلق: باب ما جاء فی قول الله تعالی: وهو الذی یبدأ الخلق ثم یعیده...: ص ۱۲۴۹، کتاب الانبیاء: باب طوفان من السیل و ج ۵ ص ۲۰۲۰، کتاب الطلاق.

آن‌ها تنها بر اساس حدس و گمان و اجتهاد شخصی - که خدای متعال هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده - عمل کرده‌اند. مواردی که نمی‌توان هیچ توجیه شرعی برای آن‌ها یافت و از نظر شرعی سهل‌انگاری و چشم‌پوشی در امر حدیث جایز نیست.

### وجود احادیث باطل در کتاب‌های یاد شده

موضوع دوم. این کتاب‌ها در بردارنده احادیثی هستند که باطل بودن آن‌ها روشن و آشکار است؛ زیرا با عقل، یا قرآن کریم و یا احادیث و سنت قطعی در تضاد هستند. اینک به مواردی اشاره می‌نماییم:

۱. احادیثی که برای خدای متعال، جسم و مکان و انتقال و تغییر قائل هستند. البته سخن در این باره به درازا می‌کشد. علمای ما و دیگران این احادیث را به نقد کشیده‌اند و نمی‌توانیم آن‌ها را برشماریم.

۲. بخاری و مسلم از عایشه نقل کرده‌اند که گفت: «اولین نشانه‌های وحی بر رسول خدا ﷺ به شکل رؤیای صادق در خواب نمایان‌گر شد... تا این که وحی در غار حرا بر او نازل شد و فرشته به نزد او آمد و به او فرمود: بخوان.

پیامبر ﷺ فرمود: من خواندن بلد نیستم.

او مرا دربرگرفت تا آن جا که به سختی افتادم و سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. من گفتم: خواندن بلد نیستم.

بار دیگر مرا دربرگرفت تا آن جا که به سختی افتادم؛ سپس مرا رها کرد. او گفت: بخوان.

من گفتم: من خواندن بلد نیستم.

برای بار سوم مرا دربرگرفت تا آن جا که به سختی افتادم؛ سپس رهایم کرد و



گفت:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...﴾؛

بخوان به نام پروردگارت که آفرید... .

تا آن جا که فرمود:

﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم﴾؛<sup>(۱)</sup>

و به انسان آن چه را نمی دانست آموخت.

او با این آیات، در حالی که می ترسید به خانه آمد و بر خدیجه وارد شد و به او

گفت: مرا گلیم پیچ نمایید. مرا گلیم پیچ نمایید.

گلیمی بر دور او پیچیدند تا آن که ترس از او رخت بریست. آن گاه به خدیجه

گفت: ای خدیجه! مرا چه شده است؟

خدیجه داستان او را برایش تعریف کرد.

او گفت: من بر جان خود ترسیدم.

خدیجه به او گفت: نه، این گونه نیست. تو را مژده باد؛ به خدا سوگند، خدا تو را

هرگز تنها نخواهد گذاشت؛ تو به ارحام رسیدگی می کنی، راستگو هستی، از ایتم

سرپرستی می کنی، میهمان را گرامی می داری؛ در گرفتاری ها به مردم کمک می کنی

و در راه حق سختی ها را متحمل می شوی.

سپس خدیجه او را به نزد ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن قصى آورد. او

پسرعموی خدیجه بود و در دوران جاهلی مسیحی بود. او به عربی کتاب

می نوشت و هم چنین انجیل را به عربی نوشت و آن هنگام پیرمرد کهنسال کوری

بود. خدیجه به او گفت: پسرعمو! از برادرزاده ات بشنو.

۱. سوره علق آیه های ۱ و ۵.

ورقه گفت: برادرزاده! چه دیده‌ای؟

پیامبر ﷺ آن چه را دیده بود به او خبر داد.

ورقه گفت: این همان ناموس است که بر موسی فرود آمد...<sup>(۱)</sup>

همان طور که می‌بینی در این گفتار با صراحت بیان شده که رسول خدا ﷺ از فرود آمدن فرشته بر خود، نمی‌دانست که او پیامبر است. با توجه به نشانه‌هایی که پیش از این، برای این امر مهیا کرده بودند که توسط اهل حدیث و مورخان نقل شده است تا این که ورقه بن نوفل بر اساس حدس به او خبر می‌دهد. چگونه می‌توان چنین موضوعی را باور کرد؟

آن‌گاه چگونه می‌توان دعوت به رسالت او را باور داشت؟

۳. هم‌چنین بخاری و مسلم از ابوهریره این گونه روایت کرده‌اند:

رسول خدا ﷺ فرمود: «خدایا! من با تو پیمان می‌بندم و امیدوارم آن را نقض نکنی؛ من یک بشر هستم، اگر به مؤمنی آزار رسانده‌ام، به او دشنام داده‌ام و یا نفرین کرده‌ام و شلاق زده‌ام، در عوض آن را برای او ثواب نماز و زکات و تقرب به سوی خود در روز قیامت بنویس».<sup>(۲)</sup>

بنگر آیا می‌توان چنین موضوعی را باور کرد؟

پس پیامبر بزرگ اسلام ﷺ که در اوج کمال به سر می‌برد، با طاغوت‌ها و

حکمرانان ستمکار چه تفاوتی دارد؟

اگر پیامبر ﷺ هم‌چون یک انسان عادی تحت تأثیر احساسات عاطفی، به دیگران تعدی روا می‌داشت، پس چه اطمینانی وجود دارد که در هنگام ستایش افراد دچار چنین احساساتی نشده باشد؟

۱. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۵۶۱ و رک: ج ۱ ص ۴، کتاب بدء الوحی و ج ۴ ص ۱۸۹۴، کتاب تفسیر: باب تفسیر سوره علق، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۴۰.  
۲. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۰۸، صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۲۳۹.

پس چگونه می‌توان به ایمان و یا نفاق اشخاص از راه ستایش پیامبر ﷺ و یا نفرین وی پی برد؟

آیا این مطلب نقض حرمت پیامبر ﷺ و بی اعتبار کردن مواضع او نسبت به مردم نیست؟

انسان با بصیرت یقین می‌کند که برخی با نسبت دادن چنین اتهاماتی به پیامبر ﷺ می‌خواهند اعتبار بسیاری از منافقان قریش را که پیامبر ﷺ آن‌ها را مورد سرزنش و نفرین قرار داده بود، حفظ کنند.

این دومین گام آن‌ها به شمار می‌رود. آن‌ها در گام اول مانع نوشته شدن حدیث نبوی شدند. چنان که در داستان عبدالله بن عمرو در اواخر پاسخ پرسش هفتم از پرسش‌های پیشین به این موضوع اشاره داشتیم. او گفت: «من هر آن چه را که از رسول خدا ﷺ می‌شنیدم، می‌نوشتم و می‌خواستم آن‌ها را حفظ نمایم تا این که قریش مرا از این کار نهی کردند، آن‌ها گفتند: تو هر آن چه را که از رسول خدا ﷺ می‌شنوی، می‌نویسی در حالی که رسول خدا ﷺ انسان است و از سر خشم و خشنودی سخن می‌گوید و من از نوشتن امتناع ورزیدم.

این موضوع را به رسول خدا ﷺ عرض کردم.

او فرمود:

اكتب. فوالذي نفسي بيده ما خرج مني إلا حق؛<sup>(۱)</sup>

بنویس، به خدایی که جانم در دست اوست، جز حق بر زبان من جاری نشده است.

۱. مسند احمد: ج ۲ ص ۱۶۲، مسند عبدالله بن عمرو عاص و ر. ک ص ۱۹۲، سنن ابی داوود: ج ۳ ص ۳۱۸، سنن الدارمی: ج ۱ ص ۱۳۶، المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۱۸۷، تحفه الاحوذی: ج ۷ ص ۳۵۷، المدخل الی السنن الکبری: ج ۲ ص ۴۱۵، الجامع لاخلق الراوی وآداب السامع: ج ۲ ص ۳۶

چه بسا را کد گذاشتن سنت نبوی - که پیش تر اشاره کردیم - با این موضوع در ارتباط باشد.

۴. مسلم با سند خود از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

«مسلمانان به ابوسفیان توجه نمی‌کردند و با او هم‌نشین نمی‌شدند. او به پیامبر ﷺ گفت: ای پیامبر خدا! سه خواسته مرا برآورده کن.

پیامبر فرمود: باشد.

گفت: من زیباترین زن عرب، ام حبیبه دختر ابوسفیان را به همسری شما درمی‌آورم. فرمود: باشد.

گفت: معاویه را کاتب خود قرار بده.

فرمود: باشد.

گفت: به من دستور بده تا با کفار بجنگم چنان که با مسلمانان می‌جنگیدم. فرمود: باشد»<sup>(۱)</sup>.

گروهی از بزرگان اهل تسنن به این حدیث اشکال کرده‌اند. ابن القیم می‌گوید: «مسلم در صحیح از عکرمه بن عمار، از ابن عباس روایت کرده که مسلمانان به ابوسفیان توجه نمی‌کردند و با او هم‌نشین نمی‌شدند...

گروهی از حافظان، این حدیث را مردود دانسته‌اند و آن را یکی از اشتباهات کتاب صحیح به شمار آورده‌اند.

ابن حزم می‌گوید: این حدیث جعلی است و در جعلی بودن آن هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و مشکل آن نشأت گرفته از عکرمه بن عمار است؛<sup>(۲)</sup> زیرا هیچ

۱. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۹۴۵.

۲. اگر مشکل این حدیث نشأت گرفته از عکرمه بن عمار است که جزو طبقه اول تابعین به شمار می‌رود؛ پس چگونه این موضوع بر روایان حدیث طبقه بعدی پنهان مانده تا این که به مسلم رسیده است؟ آن‌ها بر

کس اختلاف ندارد که پیامبر خدا ﷺ قبل از فتح مکه با ام حبیبه وقتی که پدرش کافر بود، ازدواج کرد.

ابوالفرج ابن جوزی در کتاب «الکشف» می‌گوید:

این حدیث توهم برخی از روایان بوده است و هیچ شک و تردیدی در این موضوع نیست و عکرمه بن عمار را به این امر متهم کرده‌اند. یحیی بن سعید انصاری احادیث او را ضعیف دانسته است و گفته که احادیث او صحیح نیستند. هم‌چنین احمد بن حنبل می‌گوید: احادیث وی ضعیف هستند و بخاری از او حدیث نقل نکرده، اما مسلم از او حدیث روایت کرده است؛ زیرا یحیی بن معین او را ثقه و مورد اعتماد دانسته است.

ابن جوزی در ادامه می‌گوید: این که ما گفتیم: این توهم است؛ زیرا تمام تاریخ نویسان می‌گویند: ام حبیبه همسر عبیدالله بن جحش بود و برای او فرزندی به دنیا آورد و با او به سرزمین حبشه مهاجرت کرد، در حالی که هر دو مسلمان بودند. عبیدالله مسیحی شد، اما ام حبیبه بر دین خود باقی ماند.

رسول خدا ﷺ از نجاشی خواست تا ام حبیبه را به خواستگاری وی درآورد و نجاشی او را به همسری پیامبر ﷺ درآورد و به نمایندگی از طرف پیامبر ﷺ چهار هزار درهم به او مهریه داد.

این حادثه در سال هفتم هجری روی داد؛ در حالی که ابوسفیان در زمان آتش بس به مدینه آمد و ام حبیبه همسر رسول خدا ﷺ بود. پدرش به خدمت پیامبر ﷺ رسید، او فرش رسول خدا ﷺ را کنار زد تا بر آن ننشیند.

همه اتفاق نظر دارند که ابوسفیان و معاویه در سال فتح مکه در سال هشتم مسلمان شدند و هیچ کس نگفته که پیامبر ﷺ ابوسفیان را فرمانده جنگ قرار داده باشد.

➔ اساس چه مفاهیمی زندگی می‌کردند و چه انگیزه‌هایی داشتند تا این که از این اشتباه واضح غافل ماندند؟

گروه‌هایی برای صحّت بخشیدن به این حدیث، تأویل‌های زشتی بیان کرده‌اند. برای مثال برخی از آن‌ها گفته‌اند: پیامبر ﷺ از او خواست تا بار دیگر ام حبیبه را به نکاح او درآورد.

برخی گفتند: او گمان می‌کرد که ازدواج بدون اجازه او کامل نیست و به همین دلیل از رسول خدا ﷺ خواست تا ام حبیبه را به ازدواج کامل او درآورد و پیامبر ﷺ نیز با رضایت خاطر به او پاسخ مثبت داد. بعضی گفته‌اند: او گمان می‌کرد که مخیر کردن به معنای طلاق است و به همین دلیل خواستار تجدید نکاح او شد.

گروهی گفته‌اند: او احساس کرد که پیامبر ﷺ از ام حبیبه متنفر شده و به همین دلیل از او خواست تا نکاح خود را با او ادامه دهد نه آن که آغاز کند. برخی گفته‌اند: احتمال می‌رود طلاق صورت گرفته است و به همین دلیل خواستار تجدید نکاح گردید.

عده‌ای دیگر گفته‌اند: این احتمال وجود دارد که ابوسفیان این مطلب را قبل از آن که مسلمان شود به عنوان پیش شرط خود برای مسلمان شدن گفته باشد. منظور او در واقع این بوده که سه چیز است که اگر به آن‌ها پاسخ مثبت دهی من مسلمان می‌شوم. محب طبری بر اساس آخرین تفسیر به مسائل ذکر شده پاسخ داده و گزارش خود را بسیار شرح و تفصیل داده است.

عده‌ای دیگر گفته‌اند: ابوسفیان از پیامبر خواست تا دختر دومش را به همسری وی درآورد و نمی‌دانست که ازدواج با دو خواهر حرام است؛ زیرا تازه مسلمان شده بود و دخترش ام حبیبه نیز از این موضوع غافل بود تا این که در این باره از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و راوی در ذکر نام او دچار اشتباه شد.

این تحلیل‌ها و تفسیرها در اوج تباهی و بطلان قرار دارند. پیشوایان علم و حدیث چنین تفسیرهایی را قبول ندارند و با چنین خیال پردازی‌ها و تفسیرهای غیر

علمی اشتباهات راویان را تصحیح نمی‌کنند که با تصور نمودن آن‌ها و تأمل در حدیث، فاسد بودن آن‌ها تصدیق می‌شود.

گرچه ظاهر آخرین تفسیر تباهی کم‌تری دارد؛ اما از همه تأویل‌های قبلی باطل‌تر است و حدیث با صراحت آن را مردود می‌داند. چرا که طبق این حدیث ابوسفیان گفت: ام حبیبه را به ازدواج تو درآورم؟ فرمود: باشد.

اگر منظور وی خواهرش بود؛ پس چرا پیامبر ﷺ پاسخ مثبت داد. از این رو حدیث اشتباه است و نباید در این موضوع شک و تردید به دل راه داد و خدا آگاه‌تر است.<sup>(۱)</sup> ما این سه مورد را به عنوان نمونه احادیثی ذکر کردیم که باطل بودن آن‌ها در کتاب‌های اصلی اهل تسنن بر همگان روشن است. موارد باقی مانده را برای کسانی و ما می‌گذاریم که در پی تحقیق در این خصوص هستند.

#### ظهور گرایش کتاب‌های یاد شده به دوری گزیدن از اهل بیت ﷺ

موضوع سوم. کتاب‌های یاد شده به دوری گزیدن از اهل بیت ﷺ و جفا به آن‌ها گرایش دارند...

نخست آن که از ذکر روایت، از بسیاری از آن بزرگواران هم چون امام صادق ﷺ و فرزندان او صلوات الله علیهم و دیگر ائمه اهل بیت ﷺ که در اوج دیانت و صداقت و قداست هستند، اجتناب ورزیده‌اند و از بسیاری از دشمنان اهل بیت ﷺ هم چون مروان بن حکم، سمره بن جندب، عمران بن حطان که قابل مذمت هستند، روایت کرده‌اند.

۱. حاشیه ابن القیم علی سنن ابی داود: ج ۶ ص ۷۵ و ۷۶، تقریباً با همین مضمون در زادالمعاد: ج ۱ ص ۱۰۹ و ۱۱۲، جلاء الافهام: ص ۲۴۸ آمده است.

دوم آن که از ذکر احادیث گفته شده در ستایش اهل بیت علیهم السلام که در بردارنده فضایل و مناقب آنهاست کاسته‌اند و یا آنها را تحریف و یا حذف کرده‌اند و به ذکر احادیث جعلی در ستایش مخالفان آنها پرداخته‌اند و با حذف و تحریف از شدت برخی از احادیث در بردارنده نقاط ضعف مخالفان مزبور کاسته‌اند؛ به ویژه در دو کتاب بخاری و مسلم این معنا در نزد هر انسان با فهم و شعوری روشن و آشکار است.

۱. چنان که در اواخر پاسخ پرسش هفتم از پرسش‌های پیشین گفتیم بخاری حدیث غدیر را به رغم شهرت و بیان بیش از حد تواتر آن، ذکر نکرده است.
۲. چنان که مسلم آن بخش از حدیث غدیر را که در بردارنده ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام است حذف کرده که در واقع بخش مهم این حدیث می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن در غدیر خم خطبه خواند.
۳. بخاری حدیث ثقلین را به رغم بیان فراوان و بیش از حد تواتر آن، ذکر نکرده است.

۴. بخاری و مسلم از اسود، چنین روایت کرده‌اند: «در نزد عایشه گفتند که علی علیه السلام وصی بوده است.

او گفت: چه کسی او را وصی خود قرار داد؟ در حالی که من پیامبر صلی الله علیه و آله را به سینه گرفته بودم و او تشتی طلب کرد و در دامن من جان داد و احساس نکردم که او مرده است؛ پس چه وقت او را وصی خود قرار داد؟»<sup>(۱)</sup>

ولی ام سلمه بنابر حدیث صحیح می‌گوید: «به خدا سوگند، علی علیه السلام نزدیک‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. ما بامدادان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم و او بارها می‌پرسید: علی آمد؟»

۱. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۱۰۰۶، ج ۴ ص ۱۶۱۹، صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۲۵۷ و مصادر دیگر.



فاطمه علیها السلام گفت: انگار او را به دنبال کاری فرستاده‌اید؟

ام سلمه در ادامه می‌گوید: وقتی علی علیه السلام آمد. من گمان کردم که کاری با او دارد. ما از خانه بیرون رفتیم و در نزدیک در نشستیم. من نزدیک‌ترین افراد به در بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در آغوش کشید و با او به آرامی شروع به سخن گفتن کرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان روز رحلت کرد. علی علیه السلام نزدیک‌ترین افراد به او بود.<sup>(۱)</sup>

روایت ام سلمه مؤید احادیث فراوانی است که از امیرمؤمنان علی علیه السلام و ائمه از فرزندان صلوات الله علیهم نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در دامان امیرمؤمنان علی علیه السلام جان دادند و او آخرین فردی بود که با پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار داشت.<sup>(۲)</sup>

ابن عباس نیز بر این مطلب تأکید کرده و حدیث عایشه را انکار کرده است. در روایتی آمده ابی غطفان می‌گوید: «من از ابن عباس پرسیدم: آیا دیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله موقع جان دادن سرش در دامان که بود؟

او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله جان داد در حالی که سرش را به سینه علی علیه السلام تکیه داده بود.

من گفتم: عروه از عایشه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روی سینه من جان داد.

ابن عباس گفت: مگر می‌شود باور کرد؟ به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله جان داد در حالی که سرش را به سینه علی علیه السلام تکیه داده بود. او به همراه برادرم فضل بن عباس ایشان را غسل دادند...»<sup>(۳)</sup>

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۹، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۲، المصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶ ص ۳۶۵، مسند اسحاق بن راهویہ: ج ۱ ص ۱۲۹ و ۱۳۰، مسند احمد: ج ۶ ص ۳۰۰، مسند ابی یعلی: ج ۱۲ ص ۴۰۴ و ۳۶۴، فضائل الصحابه ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۸۶، البدایه والنہایه: ج ۷ ص ۳۶۰.  
۲. الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۲۶۳، فتح الباری: ج ۸ ص ۱۳۹.  
۳. همان و ر.ک: فتح الباری: ج ۸، ص ۱۳۹، کنز العمال: ج ۷ ص ۲۵۳ و ۲۵۴، حدیث ۱۸۷۹۱.

هم چنین در روایت دیگری جابر بن عبد الله انصاری می گوید:

«زمان عمر بود ما در نزد او نشسته بودیم، کعب الاحبار ایستاد و گفت: ای امیرمؤمنان! آخرین سخنی که پیامبر خدا ﷺ بر زبان جاری کرد چه بود؟

عمر گفت: از علی بپرس.

کعب گفت: او کجاست؟

عمر گفت: او این جاست.

کعب پرسش خود را از علی ﷺ پرسید.

علی ﷺ فرمود: من او را به سینه خود تکیه دادم. پیامبر سرش را روی زانویم گذاشت و گفت: نماز نماز.

کعب گفت: این آخرین سفارش پیامبران است که به مردم امر کردند و بر اساس آن برانگیخته خواهند شد.

کعب گفت: ای امیرمؤمنان! چه کسی او را غسل داد؟

گفت: از علی بپرس.

کعب از علی ﷺ پرسید.

او فرمود: من او را غسل دادم در حالی که عباس نشسته بود...»<sup>(۱)</sup>.

فراتر این که این حدیث را حدیثی که از خود عایشه نیز نقل شده، تأیید می کند. وقتی دوزن از او پرسیدند: از علی برای ما بگو.

عایشه گفت: چه بگویم. شما از مردی سؤال می کنید که رسول خدا ﷺ را در آغوش گرفته بود تا آن که جان پیامبر بر دستانش جاری شد؛ پس دست به صورت خود کشید. مردم در محل دفن پیامبر اختلاف پیدا کردند. علی گفت: محبوب ترین محل برای خدا محلی است که در آن پیامبرش جان داد.

آن دوزن به عایشه گفتند: پس چرا علیه او خروج کردی؟

۱. همان: ص ۲۶۳، فتح الباری: ج ۸ ص ۱۳۹.

عایشه گفت: اتفاقی است که افتاده، دوست داشتم هر آن چه را که بر روی زمین است در عوض آن فدیة دهم.<sup>(۱)</sup>

عایشه در حدیث دیگری می‌گوید:

وقتی رسول خدا ﷺ در خانه‌ام بود و مرگ به سراغش آمد، گفتم: دوستم را به نزد من بفرستید.

من ابوبکر را به نزدش فرستادم.

رسول خدا ﷺ به او نگاهی کرد؛ سپس سرش را بر زمین گذاشت؛ سپس فرمود: دوستم را برایم فراخوانید.

من گفتم: وای بر شما، علی بن ابی طالب را برایش فراخوانید. به خدا قسم، منظور وی جز علی شخص دیگری نیست.

وقتی پیامبر او را دید نشست و دستانش را باز کرد و او را در آغوش گرفت و او را در آغوش داشت تا جان داد.<sup>(۲)</sup>

البته موضع‌گیری‌های مختلف از سوی عایشه در خصوص یک موضوع، با توجه به تفاوت موجود در شرایط و انگیزه‌ها؛ به ویژه پس از موضع‌گیری او نسبت به مسأله عثمان، مسأله عجیبی نیست.

بدون شک هیچ کس در صحت این احادیث شک و تردید ندارد؛ زیرا در خور مقام والا و مسئولیت بسیار سنگین رسول خدا ﷺ نیست که به طور ناگهانی در دامان زنش بدون آن که به کسی وصیت کند، بمیرد و به همین دلیل ابن عباس در انکار حدیث او اظهار داشت: مگر می‌شود باور کرد؟

۱. مسند ابی یعلی: ج ۸ ص ۲۷۹، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۲، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۹۴، البدایه والنهایه: ج ۷ ص ۲۶۰ و ۲۶۱.  
 ۲. المناقب خوارزمی: ص ۶۸ و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۹۳، ینابیع الموده: ج ۲ ص ۱۶۳، ذخائر العقبی: ص ۷۲.

اما با همه این‌ها بخاری و مسلم تنها به حدیث نخست عایشه بسنده کردند و حدیث ام سلمه را - با آن که صحیح و با موارد گفته شده ما مورد تأیید بود - نادیده گرفتند تا آن که حاکم نیشابوری آن را آورد و از آن به عنوان سند علیه آن دو استناد جست.

۵. بخاری و مسلم از مصیبت روز پنجشنبه یاد می‌کنند، آن‌گاه که رسول خدا ﷺ اراده نمود تا مطلبی بنویسد که امت پس از او گمراه نشوند؛ اما نام کسی را که علیه رسول خدا ﷺ موضع گرفت ذکر نکرده‌اند و این‌گونه بیان داشته‌اند که «رسول خدا ﷺ هذیان می‌گوید».<sup>(۱)</sup>

اما وقتی به نام آن شخص که عمر است اشاره می‌کنند این‌گونه تعبیر می‌نمایند: «بر پیامبر ﷺ درد غالب آمد»<sup>(۲)</sup> تا از شدت زشتی سخن او بکاهند.

۶. پیش‌تر به نقل از دو کتاب «صحیح» بخاری و مسلم گفتیم که عمرو بن عاص از پیامبر ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «خاندان ابی طالب دوستان من نیستند؛ بلکه دوست من، خدا و مؤمنان صالح هستند».<sup>(۳)</sup>

۷. در صفحات پیشین روایت مسلم در مورد گفت‌وگوی ابوسفیان با پیامبر ﷺ را نقل کردیم، منظور مسلم این بود که ابوسفیان اعتبار از دست رفته خود را پس از مورد تحریم قرار گرفتن از سوی مسلمانان به دست آورد. چنان که گفته بودیم این حدیث با اجماع مورخان در مورد ازدواج پیامبر ﷺ با ام حبیبه قبل از مسلمان شدن ابوسفیان است.. البته مطالب بسیار دیگری وجود دارد که در این جا فرصت پرداختن به همه آن‌ها نیست.

۱. آن سان که در صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۱۱۱ آمده و ر.ک: صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۲۵۹.

۲. صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۱۴۶، صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۲۵۹.

۳. منابع این حدیث در پاسخ پرسش یکم آمده است.

این امر بیانگر آن است که تعصّب علیه اهل بیت علیهم السلام در کتاب‌های جمهور اهل تسنن؛ به ویژه دو کتاب بخاری و مسلم - که از نظر ایشان صحیح‌ترین کتاب‌ها به شمار می‌روند - حکم فرماست.

چرا دو کتاب بخاری و مسلم بر دیگر کتاب‌های موجود در نزد اهل تسنن مقدم شده‌اند؟ چنان‌که در پاسخ پرسش سوم گفتیم دو کتاب بخاری و مسلم نسبت به اهل بیت علیهم السلام انحراف داشته و بر آن‌ها جفا روا داشته‌اند. به نظر می‌رسد جمهور اهل تسنن به همین دلیل، این دو کتاب را بیش از پیش مورد توجه و عنایت خاص خود قرار داده‌اند؛ زیرا دلیل دیگری که بیانگر برتری این دو کتاب بر دیگر کتاب‌ها باشد، وجود ندارد.

ناسازگاری موضع‌گیری اهل تسنن نسبت به احمد با موضع‌شان نسبت به کتاب مسند او چه بسا محکم‌ترین دلیلی که می‌توان در این باره ذکر کرد این است که چون احمد بن حنبل پیشوای بیش‌تر اهل تسنن در اصول است و به دلیل موضع محکم وی نسبت به روز محنت، بر ایشان برتری یافته است، تا جایی که علی بن مدینی می‌گوید: «خداوند این دین را با ابوبکر صدیق در روز ارتداد و با احمد بن حنبل در روز محنت مورد تأیید قرار داد». (۱)

ابوعبید می‌گوید: «علم به چهار تن پایان پذیرد که فقیه‌ترین آنان احمد است». (۲)  
شافعی می‌گوید: «من از بغداد خارج شدم و در آن مردی برتر، دانشمندتر و فقیه‌تر از احمد بن حنبل پشت سرنگذاشتم». (۳)

۱. تذکرة الحفاظ: ج ۱ ص ۴۳۲. روز محنت: دوره‌ای است که اختلاف نظر در قدیمی و حادث بودن قرآن با نظر احمد بن حنبل شد.

۲. همان.

۳. همان.

احمد پیشوای حنبلی هاست که در فروع از همه سخت‌گیرتر هستند. او در میان صاحبان کتاب‌های شش‌گانه اصلی از همه قدیمی‌تر است و بخاری پس از او قرار دارد. احمد کتاب «المسند» را به رشته تحریر درآورد تا منبعی برای امت باشد. ابوموسی محمد بن عمر مدینی با سند خود روایت می‌کند که احمد می‌گوید: «من این کتاب را از میان ۷۵۰ هزار حدیث گردآوری کرده و متقن ساختم. اگر مسلمانان در هر یک از احادیث رسول خدا ﷺ اختلاف نظر یافتند به آن مراجعه کنید، اگر این حدیث در آن بود به آن عمل کنید و در غیر این صورت حدیث حجت نیست»<sup>(۱)</sup>.

مدینی از عبدالله بن احمد بن حنبل چنین روایت می‌کند: «به پدرم گفتم: چرا با این که از نوشتن کتاب متنفر بودی، مسند را نوشتی؟

گفت: من این کتاب را نوشتم تا اگر مردم در سنت رسول خدا ﷺ با یکدیگر اختلاف نظر یافتند به آن مراجعه کنند»<sup>(۲)</sup>.

ابوموسی مدینی در ادامه درباره مسند احمد می‌گوید:

«احمد تنها از کسانی روایت نقل کرده که صداقت و دیانت آن‌ها در نزد وی ثابت شده بود و از کسانی که امانت‌دار نبودند روایت نقل نکرده است...»<sup>(۳)</sup>.

سپس ابوموسی در این رابطه شاهد آورده است.

از این رو سبکی می‌گوید: مسند احمد یکی از کتاب‌های اصلی امت است.<sup>(۴)</sup>

سیوطی می‌گوید: «هر آن چه در کتاب مسند وجود دارد قابل قبول است.

احادیث ضعیف آن نزدیک به حسن هستند»<sup>(۵)</sup>.

۱. خصائص مسند احمد: ص ۱۲ و ر.ک: التقیید: ص ۱۶۱، المقصد الارشد: ج ۱ ص ۲۶۱.

۲. همان.

۳. همان: ص ۱۵ و ۱۶.

۴. طبقات الشافعیه الکبری: ج ۲ ص ۳۱.

۵. کشف الخفاء عجلونی: ج ۱ ص ۹ و ر.ک: کنز العمال: ج ۱ ص ۱۱۰.

این کتاب با همه این‌ها جزو صحاح جمهور به شمار نرفته است؛ تا چه رسد به این که با دو «صحیح» بخاری و مسلم مقایسه شود و یا بر آن‌ها برتری یابد؛ بلکه بسیاری از آنان وقتی می‌خواهند از ارزش حدیثی بکاهند که مورد پسندشان واقع نشده، اظهار می‌دارند که این حدیث فقط در «مسند» احمد ذکر شده است.

این امر نشأت گرفته از آن است که مسند یاد شده، در بردارنده بسیاری از مناقب و فضائل امیرمؤمنان علی ع و اهل بیت علیهم السلام است که در جای دیگری ذکر نشده است. آن‌ها اگر این کتاب را جزو صحاح مورد قبول خود قرار می‌دادند و یا آن را بر کتاب‌های صحاح برتری می‌دادند در این صورت دری را بر روی خود می‌گشودند که به سختی می‌توانستند خود را از پیامدهای گشوده شدن آن برهانند. به هر حال، آن‌ها به هر دلیلی که کتاب‌های شش‌گانه یاد شده را برتر دانسته باشند و هر چند ادعا کرده‌اند که بر سر پذیرش احادیث آن‌ها با یکدیگر اتفاق نظر دارند؛ اما این امر پیامدهای منفی تکیه بر این کتاب‌ها را بدون دقت نظر توجیه نمی‌کند و باید آن‌ها را بر اصول و معیارهای مشهوری که در نزد عقلا از نظر شرعی حجت به شمار می‌روند، عرضه داشت.

پوشاندن این کتاب‌ها با هاله‌ای از تعظیم و تقدیس و سخن به میان آوردن از آن‌ها با اصطلاحات پرطمطراق و اوصاف آن چنانی به حال آنان سودی ندارد؛ از قبیل این که آن‌ها کتاب بخاری و مسلم را پس از قرآن مجید صحیح‌ترین کتاب‌ها برشمرده‌اند.

دهلوی در این باره می‌گوید: «هر کس بخواهد از ارزش این دو کتاب بکاهد، بدعت‌گذار است و راهی جز راه مؤمنان را در پیش گرفته است».

مطالبی از این قبیل که از تحجر و تقلید کورکورانه حاکم بر مواضع بسیاری از مردم حکایت می‌کند که در نتیجه آن امور غیر واقعی را جزو امور بدیهی به شمار

می آورند. چنان که قرآن می فرماید:

﴿ كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَخْسَبُهُ الظَّمُّ أَنْ مَاءٌ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ  
اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾<sup>(۱)</sup>

چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می پندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زودشمار است.

بنابر این، با توجه به مطالب یاد شده مشخص می شود که مواضع جمهور اهل تسنن تا چه اندازه ناموزون است و از راه های عقلایی که در پذیرش اخبار بر آن ها تکیه می شود، دور افتاده اند و عملکرد آن ها فاقد توجیحات عقلی و دلایل شرعی قابل قبول در نزد خداوند متعال در روز قیامت است که می فرماید:

﴿ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴾<sup>(۲)</sup>

همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی تواند حمایتی کند و آنان یاری نمی شوند.

آن چه اهل تسنن با توجه به مطالب گفته شده باید انجام دهند

اهل تسنن با توجه به مطالب گفته شده باید در وهله اول خود را آماده کنند تا مقدمات اصول و قواعد پذیرش حدیث را در راستای دلایل شرعی و عقلی قابل قبول در نزد تمام عقلا در تمامی مسائل پی ریزی نمایند؛ سپس قواعد یاد شده را به مورد اجرا در آورند و با شجاعت در راستای آن ها پیش بروند و احادیث را پالایش نموده و بر اساس آن ها عمل کنند و از انباشت های ذهنی و امور بدیهی که نشأت گرفته از اختلافات و تعصبات و اوهام است، دوری گزینند.

۱. سوره نور آیه ۳۹.

۲. سوره دخان آیه ۴۱.



## موضع صحیح شیعه

ولی شیعه - با سپاس از خدای متعال - بر اساس ماهیت خود که مبتنی بر متعهد بودن نسبت به دلیل و تکیه بر آن است، همین رویه را در پیش گرفت. پژوهش‌گر شیعی بر اساس عملکرد خود اجتهاد نمی‌کند و مرجع دینی عامه مردم نیست مگر آن که در مورد حدیث مجموعه کامل قواعد و اصول کار را رعایت کرده باشد که بدین ترتیب حجت تمام می‌شود.

آن‌ها در جرح و تعدیل تنها بر کسانی تکیه می‌کنند که تمامی موازین عقلی و شرعی برای شناخت آن‌ها و دیانت‌شان لحاظ شده باشد و در جرح و تعدیل با در نظر گرفتن واقعیت و شهادت دادن به آن به دور از دخالت هوای نفس و تعصب شخصی عمل می‌کنند.

آن‌ها هم‌چنین تنها به آن دسته از کتاب‌های حدیثی اعتماد می‌کنند که توسط افراد سالم از نظر شناخت و دیانت و پارسایی به رشته تحریر درآمده باشند، بدون آن که بتوان در آن‌ها موردی یافت که آنان را از ثقه و مورد اعتماد بودن ساقط کند. شیعه هم‌چنین همه احادیث کتاب‌های یاد شده را به طور قطع و یقین صحیح تلقی نمی‌کند، حتی اگر نویسندگان این کتاب‌ها احادیث خود را صحیح شمرده و بر اساس آن عمل نمایند؛ بلکه باید در شواهد و مستندات آن دقت کنند؛ آن هم بر اساس ضوابطی که هر مجتهد بر اساس دلایل مورد اعتماد خود، آن‌ها را در به کار می‌بندد.

از نظر شیعه باب اجتهاد در تمامی موارد یاد شده باز است و تقلید فقط برای افراد عامی که عاجز از یافتن دلایل حکم هستند، جایز است.

همه موارد یاد شده به فضل و هدایت اهل بیت صلوات الله علیهم انجام می‌گیرد که آن‌ها را به نیکی تربیت کردند و آموزش دادند و راه‌های استدلال علمی محکم را به

آنان آموختند تا آن که در جان و دل شان ریشه گرفت و آن را شناختند و ساختار خود را بر اساس آن پی ریزی کردند که

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾؛<sup>(۱)</sup>

تمام ستایش‌ها خدایی را که ما را بدین راه هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود هدایت نمی‌یافتیم.

موضوع دوم. در پرسش این موضوع مطرح شد که «این امر؛ یعنی تکیه بر کتاب‌های تشیع برای اهل تسنن ضرورت ندارد؛ زیرا آن‌ها به ذکر روایت از رسول خدا ﷺ اکتفا نموده‌اند و اعتقادی به عصمت ائمه ندارند». ما می‌گوییم: در این سخن شما دو توجیه برای استناد نداشتن به کتاب‌های شیعه وجود دارد.

#### توجیه دوری از احادیث اهل بیت ﷺ

اکتفا کردن اهل تسنن به روایات شان نمی‌تواند توجیه‌کننده دوری جستن آن‌ها از احادیث ائمه ﷺ باشد.

توجیه اول. اکتفا ورزیدن جمهور اهل تسنن به احادیثی که از پیامبر ﷺ دارند. این امر نمی‌تواند دلیل مناسبی برای کنار گذاشتن احادیث ائمه ﷺ باشد؛ زیرا احادیث آنان برگرفته از احادیث پیامبر ﷺ است. همان‌گونه که واجب است به احادیث پیامبر ﷺ که توسط جمهور اهل تسنن از راه‌های خاص خودشان - در صورت فراهم آمدن شرایط حجیت در آن‌ها روایت شده - مراجعه کرد؛ واجب است به احادیث پیامبر ﷺ که توسط ائمه ﷺ روایت شده نیز مراجعه کرد.

۱. سوره اعراف آیه ۴۳.

بنابر این اکتفا ورزیدن به یک دسته از احادیث پیامبر ﷺ هیچ معنا و مفهومی ندارد؛ زیرا شیعه نیز می‌توانست به احادیثی که از راه‌های خاص خود روایت کرده‌اند، بسنده کند؛ از جمله احادیثی که از ائمه علیهم‌السلام روایت کرده‌اند و اهل تسنن از راه‌های خود آن‌ها را روایت کرده‌اند و پس از رسیدن احادیث به مرتبه حجیت از نظر سند و دلیل در کتاب‌های خود آن‌ها را به رشته تحریر درآورده‌اند.

ما نمی‌دانیم چگونه جمهور اهل تسنن آن چه را از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند برای خود کافی می‌دانند، در حالی که بسیاری از آنان مجبور هستند به دلیل کافی نبودن احادیث نبوی موجود در نزدشان برای صدور احکام پیش آمده روزمره بر اساس مسائل دیگری غیر از احادیث؛ هم‌چون قیاس، استحسان و عمل بر اساس عملکرد اهل مدینه و دیگر امور عمل نمایند.

ابوالمعالی جوینی می‌گوید:

«اهل تحقیق معتقدند که انکارکنندگان قیاس جزو علمای امت و حاملان شریعت نیستند؛ زیرا با توجه به آن چه از احادیث متواتر به اثبات رسیده آن‌ها معاند، دروغگو و افترازننده هستند؛ زیرا بخش عمده شریعت برگرفته از اجتهاد است و متون حدیثی پاسخ‌گوی برطرف‌کننده کم‌ترین نیازهای جامعه نیست...»<sup>(۱)</sup>

اثر مراجعه جمهور اهل تسنن به احادیث ائمه علیهم‌السلام

به هر حال اثر مراجعه جمهور اهل تسنن به احادیث ائمه علیهم‌السلام در مواردی هویدا است.

۱. در مسایلی که به واسطه ائمه علیهم‌السلام از پیامبر ﷺ حدیث ذکر شده، اما آن حدیث از پیامبر ﷺ از راه‌های جمهور اهل تسنن ذکر نشده است. در چنین حالتی باید به احادیث ذکر شده توسط ائمه علیهم‌السلام مراجعه کرد و نباید در صورت نبودن نص به قیاس و این‌گونه امور مراجعه کرد.

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۱۰۵.

۲. در مسایلی که حدیث از طریق جمهور اهل تسنن ذکر شده و همان حدیث از طریق ائمه علیهم السلام ذکر شده است. در چنین صورتی اگر حدیث مذکور توسط ائمه علیهم السلام بتواند مفسر حدیث ذکر شده از راه جمهور اهل تسنن و بیانگر مطلبی بر خلاف معنای ظاهری آن باشد، در این صورت باید هر دو حدیث را گرد هم آورد و حدیث ذکر شده از طریق ائمه علیهم السلام را تحکیم بخشید؛ زیرا مفسر و شرح دهنده حدیث ذکر شده، از طرف اهل تسنن است. همین امر در مورد هر دو حدیثی که یکی از آنها بتواند بیانگر دیگری باشد، صدق می‌کند.

۳. در مسایلی که حدیث هم از راه اهل تسنن و هم از راه ائمه علیهم السلام با هم ذکر شده و با هم در تضاد و منافات قرار دارند؛ به گونه‌ای که نتوان آن‌ها را با هم جمع نمود و یکی از آن‌ها تفسیرگر دیگری نیست. در این صورت باید حدیثی را که بر دیگری رجحان دارد برگزید. اگر بر یکدیگر رجحان نداشته باشند، باید در مورد آن‌ها توقف نمود و به حدیث ذکر شده از سوی اهل تسنن عمل نکرد. همین امر در مورد دو حدیث متضاد ذکر شده از سوی اهل تسنن که نتوان آن دو را با هم جمع کرد نیز صدق می‌کند.

نتیجه: اگر اهل تسنن در کتاب‌ها به شیوه‌های خاص خود مجموعه‌ای از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را گردآوری کرده باشند، این امر توجیه‌گر اعراض آن‌ها از ذکر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله که توسط اهل بیت علیهم السلام ذکر شده، نیست. احادیثی که در کتاب‌های شیعه می‌توان آن‌ها را یافت، مقداری از حق انسان را از بقیه آن بی‌نیاز نمی‌کند. این درست شبیه آن است که اهل تسنن تنها به برخی از کتاب‌های خود بسنده کنند.

موازن عقلایی و اقتضای تقدیم احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام

بررسی حوادث روی داده و تدبر در آن‌ها و مطالب ذکر شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله اقتضا می‌کند که احادیث ذکر شده از ائمه اهل بیت علیهم السلام بر سایر احادیث مقدم شمرده شده و به آن‌ها مراجعه شود.

سنت نبوی در صدر اسلام قبل از تدوین احادیث دچار مصائب و مشکلاتی شد که در نتیجه، مقداری از آن از بین رفت.

گفتار امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد گرفتاری‌های پیش آمده برای احادیث شریف نبوی در روایتی آمده: از امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد احادیث ساختگی و احادیث ضد و نقیض موجود در اختیار مردم سؤال شد. امام فرمود:

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا، وَصِدْقًا وَكُذْبًا، وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا، وَعَامًّا وَخَاصًّا، وَمَحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحَفْظًا وَوَهْمًا. وَلَقَدْ كَذَبَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِيٌّ عَهْدَهُ، حَتَّى قَامَ خَطِيبًا، فَقَالَ: مَنْ كَذَبَ عَلِيًّا مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. وَإِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةٌ رَجَالٌ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

رجل منافق مظهر للإيمان، متصنع بالإسلام لا يتأثم، ولا يتحرج، يكذب علي رسول الله صلی الله علیه و آله متعمداً. فلو علم الناس أنه منافق كاذب لم يقبلوا منه، ولم يصدقوا قوله. ولكنهم قالوا: صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله، رأى وسمع منه، ولقف عنه، فياًخذون بقوله. وقد أخبرك الله عن المنافقين بما أخبرك، ووصفهم بما وصفهم به لك. ثم بقوا بعده (عليه وآله السلام)، فتقربوا إلى أئمة الضلالة، والدعاة إلى النار بالزور والبهتان، فولوهم الأعمال، وجعلوهم حكماً على رقاب الناس، وأكلوا بهم الدنيا، وإنما الناس مع الملوك والدنيا، إلا من عصم الله. فهو أحد الأربعة.

ورجل سمع من رسول الله ﷺ شيئاً لم يحفظه على وجهه، فوهم فيه، ولم يتعمد كذباً. فهو في يديه يرويه، ويعمل به، ويقول: أنا سمعته من رسول الله ﷺ. فلو علم المسلمون أنه وهم فيه لم يقبلوه منه، ولو علم هو أنه كذلك لرفضه.

ورجل ثالث سمع من رسول الله ﷺ شيئاً يأمر به، ثم نهى عنه، وهو لا يعلم، أو سمعه ينهى عن شيء، ثم أمر به، وهو لا يعلم، فحفظ المنسوخ، ولم يحفظ الناسخ. فلو علم أنه منسوخ لرفضه. ولو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه.

وآخر رابع لم يكذب على الله ولا على رسوله، مبعوض للكذب، خوفاً من الله، وتعظيماً لرسول الله ﷺ، ولم يهيم، بل حفظ ما سمع على وجهه، فجاء به على ما سمعه، لم يزد فيه، ولم ينقص منه. فحفظ الناسخ، فعمل به، وحفظ المنسوخ، فجنب عنه، وعرف الخاص والعام، فوضع كل شيء موضعه، وعرف المتشابهة ومحكمه.

وقد كان يكون من رسول الله ﷺ الكلام به وجهان، فكلام خاص، وكلام عام، فيسمعه من لا يعرف ما عنى الله به، ولا ما عنى رسول الله ﷺ، فيحمله السامع، ويوجهه على غير معرفة بمعناه، وما قصد به، وما خرج من أجله. وليس كل أصحاب رسول الله ﷺ من كان يسأله ويستفهمه، حتى أن كانوا ليحبون أن يجيء الأعرابي والطارىء فيسأله ﷺ حتى يسمعه. وكان لا يمرّ بي من ذلك شيء إلا سأته عنه، وحفظته.

فهذه وجوه ما عليه الناس في اختلافهم وعللهم في رواياتهم. (١)

١. نهج البلاغة: ج ٢ ص ١٨٨ و ١٩١ و ر.ك: ينابيع المودة: ج ٣ ص ٤٠٩.

آن چه در اختیار مردم وجود دارد آمیزه‌ای از حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه و حفظ و غلط است.

در دوران رسول خدا ﷺ به وی مطالب دروغ نسبت داده شد تا آن جا که به پا خاسته و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: هر کس از روی عمد به من دروغی ببندد؛ پس جایگاه او در دوزخ است. هر کس حدیثی ذکر کند، جزو یکی از این چهار دسته است که پنجمی ندارد: منافقی که تظاهر به ایمان می‌کند؛ کسی که تظاهر به اسلام می‌کند و از گناه باکی ندارد و از روی عمد به رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندد. اگر مردم بدانند که او منافق دروغگوست سخنش را نمی‌پذیرند و گفتارش را باور نمی‌کنند.

آن‌ها می‌گویند: او صحابه رسول خدا ﷺ است که او را دیده و مطالبش را شنیده است و به همین دلیل گفتارش را می‌پذیرند. خداوند از منافقان در قرآن سخن به میان آورده و آن‌ها را برای تو وصف کرده است. آن‌ها پس از پیامبر ﷺ راه ظلم و ستم در پیش گرفتند و به پیشوایان گمراه نزدیک شدند که مردم را با زور و بهتان به آتش دوزخ فرا می‌خواندند و در کارهایشان از آن‌ها پیروی کردند و آنان را بر مردم حاکم قرار دادند و به واسطه آن‌ها به دنیا رسیدند؛ زیرا مردم در کنار پادشاهان و دنیا قرار دارند مگر آن‌هایی که خداوند ایشان را در امان نگه داشته است. این شخص یکی از آن چهار دسته است.<sup>(۱)</sup>

۱. ما پیش از این به این بخش از سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام در پاسخ پرسش اول این بخش از پرسش‌ها



شخص دوم کسی است که مطلب را از رسول خدا ﷺ شنیده؛ اما آن را به طور کامل حفظ نکرده و به غلط آن را بیان کرده و به عمد دروغ نگفته است. این حدیث در اختیار او قرار دارد و بر اساس آن عمل می‌کند و می‌گوید: من آن را از رسول خدا ﷺ شنیدم. اگر مردم می‌دانستند که او در این باره به غلط آن را بیان می‌کند، از او نمی‌پذیرفتند و اگر خود نیز به این مطلب آگاهی داشت آن را نمی‌پذیرفت.

شخص سوم کسی است که از رسول خدا ﷺ سخنی شنیده که آن حضرت به کاری دستور داده؛ سپس از آن نهی کردند. در حالی که از نهی حضرت بی‌خبر است. یا این که از او شنیده که از چیزی نهی نموده و سپس دستور به انجام آن داده است در حالی که از دستور حضرت بی‌خبر است.

او منسوخ را حفظ کرده؛ اما ناسخ را حفظ نکرده است، اگر او می‌دانست که این موضوع منسوخ شده آن را نمی‌پذیرفت و اگر مسلمانان می‌دانستند آن چه را شنیده است، منسوخ شده آن را نمی‌پذیرفتند.

آخرین و چهارمین نفر کسی است که بر خدا و پیامبرش دروغ نمی‌بندد و از ترس خدا و گرامی داشت رسول خدا ﷺ از دروغ متنفر است و هر آن چه از رسول خدا ﷺ شنیده، کاملاً حفظ کرده است و بی‌کم و کاست آن را بیان داشته است. او ناسخ را حفظ کرده و

پرداختیم، هم‌چنین این مطلب را مورد بحث و بررسی قرار دادیم که باید به آن مراجعه کرد و در آن تأمل نمود. در این جا برای پی بردن به منظور امام علیؑ بار دیگر سخنان آن حضرت را تکرار کردیم.



به آن عمل نموده، منسوخ را حفظ کرده و از آن دوری گزیده است، خاص و عام را شناخته و هر چیزی را در محل خود قرار داده و محکم و متشابه را شناخته است.

ممکن است سخنان رسول خدا ﷺ دارای دو بعد خاص و عام باشد و شنونده آن را بشنود؛ اما متوجه منظور خدا و رسول خدا ﷺ از آن نشود و غیر از معنای واقعی، منظور دیگری از آن برداشت نماید. بیش تر صحابه رسول خدا ﷺ از آن حضرت سؤال نمی کردند تا آن جا که دوست داشتند عرب بادیه نشین و یا رهگذر بیاید و از آن حضرت ﷺ بپرسد تا آن ها جواب او را بشنوند. همین امر باعث شده مردم در روایات خود با یکدیگر اختلاف پیدا کنند.

به نظر می رسد دلیل این که پرسش کننده چنین پرسشی را از امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسیده، این بود که احادیث ساختگی شیوع یافته و در روایات اختلاف پیش آمده بود تا آن جا که سؤال کننده متحیر و موضوع بر او پیچیده شد تا آن جا که نمی توانست به تنهایی حق را تشخیص دهد و به امیرمؤمنان علی علیه السلام مراجعه کرد و از او سؤال نمود.

آن گونه که از پاسخ امیرمؤمنان علی علیه السلام برمی آید، بیش تر مسلمانان از این اشتباه و ابهام پیش آمده ناآگاه هستند و به حدیثی که از پیامبر ﷺ به آن ها رسیده بود، عمل می کردند؛ زیرا به راوی و صحابه رسول خدا ﷺ حسن ظن داشتند بدون آن که بتوانند حق را از ناحق تشخیص دهند و منافق دروغگو را از دیگران بشناسند و روایت گر ناسخ را از روایت گر منسوخ از هم باز شناسند.

### عوامل ایجادکننده گرفتاری و دشواری برای حدیث شریف

همه این‌ها نشأت گرفته از آن بود که از تدوین احادیث نبوی پیشگیری شد و این امر تنها در یک چارچوب بسیار تنگ تحت نظارت حکومت و بر اساس خواست آن‌ها انجام می‌گرفت. چنان‌که ما در پاسخ پرسش هفتم از پرسش‌های پیشین به این موضوع اشاره داشتیم.

به دلیلی که شناخته شده از رفت و آمد صحابه بزرگ و افراد شایسته به سرزمین‌های مختلف جلوگیری می‌شد و این امر به شدت کنترل می‌گشت. آن‌ها آزاد نبودند احادیث پیامبر ﷺ را انتشار دهند؛ زیرا با حکومت همکاری و همراهی نداشتند و یا این‌که از آن می‌ترسیدند تا این‌که ممنوع الحدیث شدند؛ به ویژه در دوران عمر که از پخش شدن آن‌ها در سرزمین‌های مختلف جلوگیری می‌شد و حکومت با بسیاری از منافقان و کسانی که پس از فتح مکه مسلمان شده بودند، همکاری می‌کرد.

چنان‌که در گفتار پیشین امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده بود و در پاسخ پرسش چهارم از این پرسش‌ها به این موضوع اشاره داشتیم.

همه این‌ها باعث به هم ریخته شدن مسائل در یکدیگر و آمیخته شدن حق با باطل و باعث گمراه شدن مسلمانان شد. عموم مسلمانان به هر آن چه به آن‌ها می‌رسید، عمل می‌کردند و باور به صدق آن را غافل ماندن از واقعیت امور می‌دانستند و برخی از خواص این موضوع را درک کردند تا آن‌جا که متحیر مانده و نشانه‌های حق را گم کردند و مجبور به سؤال شدند.

همه این‌ها در صدر اسلام پس از گذشت کم‌تر از سه دهه از رحلت پیامبر ﷺ

روی داد و صحابه به وفور یافت می شدند و شمار بسیاری از آنان پارسا و آگاه بودند و پس از رو به ضعف گذاشتن حکومت عثمان در بیان واقعیت و گسترش احادیث راستین از پیامبر ﷺ آزاد بودند؛ به ویژه در دوران امیرمؤمنان علی علیه السلام که دوران پیروزی آن‌ها و ایده‌هایشان بود که به آن‌ها ایمان داشتند. چنان که در پاسخ به پرسش چهارم به این موضوع اشاره داشتیم.

### آغاز تلاش برای تصحیح و توضیح حق در دوران امیرمؤمنان علی علیه السلام

در دوران امیرمؤمنان علی علیه السلام حق، تصحیح و بیان شد. این شیوه توسط خود آن حضرت و اهل بیتش علیهم السلام و صحابه و تابعان درست کردار و راست گفتار که احادیث را از آن‌ها فرا می‌گرفتند و به نقل از آن‌ها بیان می‌داشتند، شکل گرفت.

آنان به عنوان افرادی راستگو در آگاهی بخشیدن به افکار عمومی تأثیر مهمی داشتند. آن‌ها حاملان و حافظان احادیث نبوی و افرادی آگاه نسبت به احادیث یاد شده بودند که مردم را به آن احادیث فراخواندند و آن‌ها را انتشار دادند و به رغم شرایط سخت و دشوار و ظلم و ستم حکمرانان و عامه مردم که تحت تأثیر فرهنگ و تبلیغات حاکمان قرار داشتند، احادیث نبوی را رواج دادند.

پیش از این به اظهار نظر جوزجانی نسبت به برخی از شیعیان - که او و دیگر ناصبی‌ها، مذهب‌شان را نمی‌پسندند - اشاره داشتیم. وی در همین زمینه می‌گوید: در میان مردم کوفه قومی وجود داشتند که مردم از مذهب آن‌ها خوششان نمی‌آمد، آن‌ها هم چون ابواسحاق، منصور، زبید بن حارث یامی، اعمش و دیگر هم مسلکان آن‌ها سران اهل حدیث در این شهر به شمار می‌رفتند. مردم آن‌ها را به دلیل راستگو بودن در ذکر حدیث تحمل می‌کردند.

ناکامی حق باکشته شدن امیرمؤمنان علی علیه السلام و کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام از حکومت کاش وضعیت همین گونه بود تا تصحیح و توضیح حق با تلاش اینان به پایان می‌رسید، اما موضوع زیاد طول نکشید تا این که دوران حاکمیت اهل بیت علیهم السلام به سر آمد و دوران معاویه از راه رسید. امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره معاویه می‌فرماید: ظاهر غیه، مهتوک ستره، یشین الکریم بمجلسه، ویسفه الحکیم بخلطه؛<sup>(۱)</sup>

گمراهیش آشکار و پرده‌اش دریده است، کریمان را در مجلس خود ناسزا می‌گوید و به هنگام معاشرت، بردبار را سفیه می‌خواند. معاویه با کمال بی‌شرمی و وقاحت در نخستین خطبه خود پس از به دست گرفتن زمام امور مسلمانان در «نخيله» قبل از وارد شدن به کوفه چنین اعلام کرد: «من با شما نجنگیدم تا نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج به جا آورید و زکات دهید، من می‌دانم شما این کارها را انجام می‌دهید؛ بلکه با شما جنگیدم تا بر شما حکومت کنم، خداوند به من این مطلب را ارزانی داشت در حالی که شما آن را ناپسند می‌شمارید».<sup>(۲)</sup>

دوران جدید تحریف سنت نبوی و از بین بردن بخش عمده‌ای از آن بدین وسیله دوران جدیدی از تحریف سنت نبوی از راه رسید. معاویه پس از بازگشت از کوفه در میان مردم شام خطبه‌ای ایراد کرد و گفت: «ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: تو پس از من عهده‌دار امر خلافت خواهی شد، از این رو سرزمین مقدس را برگزین؛ زیرا در آن «ابدال؛ جایگزین‌هایی» خواهی یافت. من شما را برگزیدم پس ابوتراب را لعن کنید.»

۱. نهج البلاغه: ج ۳ ص ۶۴.

۲. المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۶ ص ۱۸۷، سیر اعلام النبلاء: ج ۲ ص ۱۴۷، شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۴۶، تاریخ مدینه دمشق: ج ۵۹ ص ۱۵۰، البدایه والنهایه: ج ۸ ص ۱۲۱.

مردم حضرت علی علیه السلام را لعن کردند.

او فردای آن روز نامه‌ای نوشت و مردم را جمع کرد و نامه را برای آن‌ها خواند. در این نامه آمده است:

«این نامه‌ای است که امیرمؤمنان معاویه صاحب وحی خدایی که محمد را به نبوت برگزید، در حالی که او بی سواد بود و خواندن و نوشتن نمی دانست. پس در میان خانواده‌اش وزیر و کاتب و امینی برای وی برگزید. وحی بر محمد نازل می شد و من آن را می نوشتم در حالی که او نمی دانست من چه چیزی می نویسم در حالی که بین من و خدا کسی از آفریدگانش قرار نداشت».

افراد حاضر همگی گفتند: حق با شماست ای امیرمؤمنان.<sup>(۱)</sup>

#### بازگشت روند رکود به حدیث نبوی

دوران صحابه به عقب برگشت و آنان به سرعت به این دوران سیاه بازگشتند و فعالیت‌های آن‌ها در ارائه فرهنگ صحیح آشکارگشت و صدای آن‌ها در نطفه خفه شد و بسیاری از واقعیت‌ها مخفی ماند و معاویه هم چون سنت گذشتگان، حدیث صحیح نبوی را در انزوا قرار داد.

او می گفت: «ای مردم! از رسول خدا صلی الله علیه و آله کم تر روایت نقل کنید و اگر می خواهید سخن بگویید، از آن چه در دوران عمر گذشته سخن بگویید...»<sup>(۲)</sup>

فرا تر این که فتنه به اوج طغیان‌گری و وحشی‌گری خود رسید.

این واقعیت با مراجعه به پاسخ پرسش چهارم به طور کامل روشن می شود که در

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۷۴.

۲. کنز العمال: ج ۱۰ ص ۲۹۱، حدیث ۲۹۴۷۳ و ر.ک: المعجم الکبیر: ج ۱۹ ص ۲۷۰.

آن موضع‌گیری صحابه در یاری رساندن به امیرمؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و اقدامات شان و مصائبی که پس از کشته شدن آن حضرت در دوران اموی دیدند، مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

### موج رواج احادیث جعلی

پس از آن، فرآیند رواج احادیث جعلی آغاز شد و از ذکر احادیث وارد شده در فضیلت امیرمؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام جلوگیری شد. ما در این باره به هنگام پاسخ به پرسش نخست از این پرسش‌ها پاسخ دادیم و در آن جا سخنی از امام باقر علیه السلام، مدائنی و نفطویه آوردیم. برای آگاهی بیش‌تر به همان جا مراجعه شود.

### تدوین حدیث بعد از انتشار احادیث جعلی

البته در نزد اهل تسنن حدیث تدوین نشد مگر در دوران عمر بن عبدالعزیز، آن هم تحت اشراف سلطه‌گران و بعد از آن که مدت زیادی از نشر احادیث جعلی گذشت؛ احادیثی که قبل از حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام و بعد از آن جعل شد و آن گاه دینداران آن احادیث را روایت کردند و باور داشتند که حق همان‌هاست؛ چراکه آن احادیث رواج یافت و راویان بسیاری نقل کردند، همان طوری که از بیان امام باقر علیه السلام، مدائنی، نفطویه و اسکافی آوردیم.

### پیامدهای طبیعی رخ داده‌های پیش آمده

باتوجه به آن‌چه گذشت، می‌بینی سنت شریف پیامبر صلی الله علیه و آله به چه سرنوشتی دچار شد؟

چه مقدار از آن در دوره‌های بعدی از بین رفت و یا از بین برده شد؟  
 چه مقدار از این سنت در نتیجه غلط‌کاری راویان تحریف شد؛ سخنان غلطی که نشأت گرفته از حُسن ظن و یا تحریف عمدی صورت گرفته از سوی افراد گمراه و منافق بود؟

چه موارد منسوخی که منسوخ شدن آن‌ها مخفی نگه داشته شد؟  
 چه مقدار احادیث ضد و نقیضی که باعث شد مردم دچار شک و تردید و ابهام شوند؟

چه مقدار از احادیث از تمام موارد یاد شده در امان ماند؟  
 چگونه می‌توان چنین موضوعی را تشخیص داد و در میان همه موارد یاد شده حق را شناخت؟

مردم در مسایلی که با آن‌ها روبه‌رو می‌شوند و مسایلی که در مورد آن‌ها نیازمند شناخت آموزه‌ها و احکام دینی هستند چه برخوردی خواهند داشت؟  
 همین امر در مورد رخ داده‌های جدیدی که پس از دوران پیامبر ﷺ روی داد نیز صدق می‌کند؛ زیرا مردم برای تشخیص وظیفه خود نسبت به آن‌ها شیوه نامه‌ای از سنت پیامبر ﷺ در اختیار نداشتند.  
 همه این‌ها ظرف مدت زمان کوتاهی که به یک قرن نمی‌رسد، پس از پیامبر ﷺ صورت گرفت.

#### مشکلات احادیث پس از تدوین سنت شریف نبوی

حدیث نبوی شریف پس از تدوین نیز در معرض مشکلات و گرفتاری‌های زیادی قرار گرفت که اگر در این رابطه به طور مشروح نیز سخن بگوییم باز هم نمی‌توانیم همه آن‌ها را گردآوری نماییم.

#### خودداری نویسندگان حدیث از ذکر بسیاری از احادیث

۱. بسیاری از حاملان حدیث بیش‌تر روایاتی را که ذکر کرده‌اند، تدوین نکردند.  
 ما در پایان سخن خود در مورد کتاب‌های اصلی حدیث در نزد جمهور اهل تسنن گفتیم که احمد بن حنبل، مسند را از میان بیش از ۷۵۰ هزار حدیث برگزیده است.

ابوعلی غسانی نقل می‌کند که بخاری می‌گوید: «من صحیح را از میان ۶۰۰ هزار حدیث بیرون کشیدم».<sup>(۱)</sup>

اسماعیلی نیز از او این‌گونه نقل می‌کند:

«من تنها در کتاب خود احادیث صحیح را آورده‌ام و احادیث صحیحی که نقل نکردم، بیش از این‌هاست».<sup>(۲)</sup>

ابراهیم بن معقل می‌گوید: «شنیدم بخاری می‌گفت: من فقط موارد صحیح را در کتاب خود ذکر کردم و شماری از احادیث صحیح را واگذاشتم تا کتاب طولانی نشود».<sup>(۳)</sup>

در نقل دیگری بخاری می‌گوید: «من صد هزار حدیث صحیح در اختیار دارم».<sup>(۴)</sup>

در حالی که کتاب او در بردارنده ۹۰۸۲ حدیث با احادیث تکراری است.<sup>(۵)</sup>

در نقل دیگری ابی بکر بن داسه می‌گوید:

«شنیدم ابا داوود می‌گفت: از رسول خدا ﷺ پنج هزار حدیث نوشتم. شماری از آن‌ها را انتخاب کردم و در این کتاب؛ یعنی سنن نوشتم. در این کتاب ۴۸۰۰ حدیث گرد آوردم. احادیث صحیح و شبیه و نزدیک به صحیح را ذکر کردم...».<sup>(۶)</sup>  
بیهقی روایت کرده که ابازرع ۶۰۰ هزار حدیث را حفظ کرد.<sup>(۷)</sup>

۱. فتح الباری: ج ۱ ص ۷ مقدمه.

۲. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۴۷۱ و ر.ک: تغلیق التعلیق: ج ۵ ص ۴۲۶، فتح الباری: ج ۱ ص ۷ مقدمه.

۳. فتح الباری: ج ۱ ص ۷ مقدمه و ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ج ۱۰ ص ۹۶، تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۴۳، تهذیب الکمال: ج ۲۴ ص ۴۴۲، تاریخ بغداد: ج ۲ ص ۹ و مصادر دیگر.

۴. التقیید: ص ۳۳، تذکره الحفاظ: ج ۲ ص ۵۵۶، سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۴۹۵ و ج ۲۴ ص ۴۶۱، تاریخ بغداد: ج ۲ ص ۲۵ و مصادر دیگر.

۵. فتح الباری: ج ۱ ص ۴۶۵ مقدمه.

۶. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۷. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۹ و ۳۰.



صالح بن محمد از ابی زرعه روایت کرده است که «من ده هزار حدیث را در علم قرائت حفظ کرده‌ام...»<sup>(۱)</sup>

در نقل دیگری احمد بن حنبل می‌گوید: «هفت هزار و اندی حدیث صحیح بوده است.»<sup>(۲)</sup>

اما احادیث موجود به جد بسیار کم‌تر از این است... و موارد دیگری که در این جا نمی‌توان همه آن‌ها را برشمرد.

### معیارهای گزینش حدیث چیست؟

به نظر شما معیارهای گزینش حدیث چیست؟

چه اطمینانی وجود دارد که بر اساس حق، احادیث واگذاشته شده و نادیده گرفته شده‌اند؟

شاید احادیث به دلیل هم‌خوانی نداشتن با تمایلات و هوای نفس تدوین‌گران و گرایش‌های عموم مردم هم دوره آن‌ها، نادیده گرفته شده‌اند.

در این جا برای مثال یک نمونه ذکر می‌کنیم تا مشخص شود احادیث تا چه اندازه دستخوش هوا و هوس دیگران قرار داشت. الخلال می‌گوید: «محمد بن علی از مهنی از احمد از خالد بن خداهش از سلام و نیز محمد بن علی از یحیی از خالد بن خداهش نقل کرد و گفت: سلام بن ابی مطیع به نزد ابی عوانه آمد و گفت: این بدعت‌هایی که از کوفه برای ما با خود آوردی، برای ما بیاور.

او گفت: ابو عوانه کتاب‌هایش را برای وی بیرون آورد و آن‌ها را در تنور ریخت.

۱. همان.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۰ و ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۶۹، تهذیب الکمال: ج ۱۹ ص ۶۹ و مصادر دیگر.

از خالد پرسیدم: در این کتاب‌ها چه بوده است؟

گفت: حدیث اعمش از سالم بن ابی جعد از ثوبان که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: در برابر قریش و امثال آن‌ها استقامت کنید.

گفتم: چرا؟

گفت: «حدیث علی رضی الله عنه که گفت: من تقسیم کننده بهشت و دوزخ هستم».

گفتم: ابو عوانه از اعمش آن را برای شما روایت کرده است؟

گفت: آری، سند آن صحیح است.

از عبدالله بن احمد شنیدم که گفت: شنیدم پدرم می‌گفت: سلام بن ابی مطیع از افراد ثقه و مورد اعتماد و از یاران ایوب است، او مرد شایسته‌ای بود که عبدالرحمان بن مهدی از او روایت کرده است.

سپس پدرم گفت: ابو عوانه کتابی نوشت و در آن زشتی‌های اصحاب پیامبر ﷺ و مصائب را نوشت.

سلام بن ابی مطیع به نزد ابو عوانه آمد و گفت: ای اباعوانه! آن کتاب را به من بده،

ابو عوانه کتاب را به او داد؛ سلام آن را گرفت و آتش زد. سند این روایت صحیح است»<sup>(۱)</sup>.

۲. آنان از ذکر روایات بسیاری از حاملان حدیث امتناع ورزیدند نه به این دلیل که ثقه و مورد اعتماد نبودند؛ بلکه به خاطر این که احادیث‌شان با مذهب و هوا و هوس آن‌ها هم‌خوانی نداشت. برای مثال سفیان ثوری می‌گوید: «اگر جابر بگوید: شنیدم حتماً صحیح است».

۱. السنه، خلال: ج ۲ ص ۵۱۰.

عبدالرحمان بن مهدی از سفیان نقل کرده که گفت: «جابر در حدیث گفتن با ورع و پارسا بود. من پارسا تر از او در حدیث ندیده‌ام».

شعبه می‌گوید: «جابر در حدیث راستگوست».

هم‌چنین از او روایت شده است که «اگر جابر بگوید: من شنیدم؛ پس درست است؛ زیرا او مطمئن‌ترین مردم است».

از وکیع درباره جابر چنین نقل شده: «در هر چیزی شک کردید، اشکال ندارد؛ ولی در این که جابر ثقه و مورد اعتماد است، شک نکنید».

از زهیر بن معاویه روایت شده که گفت: «اگر جابر بگوید: من شنیدم یا پرسیدم پس در این صورت او راستگوترین افراد است».<sup>(۱)</sup>

البته دیگران نیز با همین مضمون مطالبی گفته‌اند.

در حدیث جراح بن ملیح آمده است که گفت: «از جابر شنیدم که می‌گفت: من هفتاد هزار حدیث از ابوجعفر دارم که همه آن‌ها از پیامبر ﷺ است».<sup>(۲)</sup>

سلام بن مطیع می‌گوید: «از جابر شنیدم که گفت: من پنجاه هزار حدیث دارم که آن‌ها را از محمد بن علی وصی اوصیا شنیده‌ام».<sup>(۳)</sup>

با این وجود در روایتی سفیان بن عیینه می‌گوید: «من به نزد جابر جعفری آمدم و از او این سخن؛ یعنی ایمان به رجعت را شنیدم».<sup>(۴)</sup>

در نقل دیگری حمیدی می‌گوید: «از سفیان شنیدیم که می‌گفت: مردم جابر را قبل از این که به ذکر مطلب خاصی بپردازد، قبول داشتند؛ اما همین که به ذکر آن مطلب پرداخت او را متهم کردند و برخی از مردم با او ترک رابطه کردند».

۱. برای آگاهی از همه این اقوال ر.ک: تهذیب الکمال: ج ۴ ص ۴۶۷ و ۴۶۸.

۲. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۲۰ و ر.ک: الضعفاء عقیلی: ج ۱ ص ۱۹۳ و مصادر دیگر.

۳. تهذیب الکمال: ج ۴، حاشیه: ص ۴۶۹.

۴. الضعفاء عقیلی: ج ۱ ص ۱۹۴.

به او گفته شد: آن مطلب چه بوده است؟

او گفت: ایمان به رجعت<sup>(۱)</sup>.

محمد بن عمر رازی می‌گوید: «از جریر شنیدم که می‌گفت: جابر بن یزید جعفری را دیدم؛ اما حدیثی از او ننوشتم؛ زیرا او به رجعت اعتقاد داشت»<sup>(۲)</sup>.

در نقلی سفیان بن عیینه می‌گوید:

من از جابر شصت حدیث شنیدم؛ اما تمایلی نداشتم از او چیزی روایت کنم؛ زیرا او می‌گفت: از وصی اوصیا شنیدم<sup>(۳)</sup>.

و دیگر موارد نزدیک به همین معنا نیز وجود دارد.

بدیهی است که ایمان داشتن به رجعت و جانشینی اهل بیت علیهم‌السلام و دیگر موارد این چنینی از شواهد دروغ نیستند؛ بلکه عقیده‌ای برگرفته از ادله و احادیث هستند که او مایل نیست آن‌ها را باور کند. این اعتقادات به طایفه‌ای اختصاص داشت که در مذهب و رویکرد با او اختلاف نظر داشتند.

### تحت فشار بودن اهل حدیث از سوی حاکمان و عامه مردم

۳. هم‌چنین اصحاب حدیث در موارد بسیاری از ذکر حدیث بازداشته شدند و یا آن‌که تحت فشار قرار گرفتند؛ نه به خاطر این‌که دروغ می‌گفتند؛ بلکه به این دلیل که احادیث آن‌ها با هوا و هوس سلطان و یا عامه مردم هم‌خوانی نداشت.

در همین راستا کافی است یادآور شویم که وقتی نصر بن علی روایت کرد که

۱. همان.

۲. صحیح مسلم: ج ۱ ص ۲۰ و ر.ک: الضعفاء عقیلی: ج ۱ ص ۱۹۲ و مصادر دیگر.

۳. تهذیب الکمال: ص ۴۵، حاشیه: ص ۴۶۹.

رسول خدا ﷺ دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود:

من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما، كان معي في درجتي يوم  
القيامة؛<sup>(۱)</sup>

هر کس من و این دو و پدر و مادرشان را دوست داشته باشد، در  
روز قیامت در درجه من خواهد بود.

متوکل دستور داد به او هزار ضربه شلاق بزنند. جعفر بن عبدالواحد واسطه شد  
و مرتب به او می‌گفت: این مرد از اهل تسنن است، تا آن که او را رها کرد.<sup>(۲)</sup>  
در حدیث دیگری عیسی بن یونس می‌گوید:

«من فقط یک بار دیدم که اعمش نرمش نشان داد. او این حدیث را برای ما گفت  
که علی علیه السلام فرمود:

أنا قسيم الجنة والنار؛

من تقسیم کننده بهشت و دوزخ هستم.

این مطلب به گوش اهل تسنن رسید و به نزدش آمدند و گفتند: تو احادیثی  
می‌گویی که به واسطه آن‌ها رافضی‌ها، زیدیه و شیعه را تقویت می‌کنی.

او گفت: من این حدیث را شنیده‌ام و بازگو کردم.

آن‌ها گفتند: آیا تو هر آن چه را می‌شنوی بازگو می‌کنی؟

عیسی بن یونس می‌گوید: من دیدم او آن روز از خود نرمش نشان داد.<sup>(۳)</sup>

به نظر می‌رسد آن فشارها باعث شد اعمش از حدیث خود عقب نشینی کند.

۱. مسند احمد: ج ۱ ص ۷۷، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۳۰۵، باب ۹۳، تاریخ بغداد: ج ۱۳ ص ۲۸۹، سیر  
اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۱۲۵، کنز العمال: ج ۱۲ ص ۹۷ و ج ۱۳ ص ۳۶۹ و مصادر دیگر.

۲. تاریخ بغداد: ج ۱۳ ص ۲۸۹، سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۱۳۵، تهذیب التهذیب: ج ۱۰ ص ۲۸۴ و  
مصادر دیگر.

۳. الضعفاء عقیلی: ج ۳ ص ۴۱۶، لسان المیزان: ج ۳ ص ۲۴۷.

ابوبکر بن عیاش می‌گوید: «من به اعمش گفتم: تو از موسی بن ظریف از عبایه، از علی ع روایت کرده‌ای که او گفته است:

أنا قسیم الجنة والنار؛

من تقسیم کننده بهشت و دوزخ هستم؟

او گفت: به خدا سوگند، این مطلب را از سر استهزا و تمسخر روایت کردم. ابوبکر بن عیاش می‌گوید: به او گفتم: مردم این مطلب را به نقل از تو در کتاب‌ها نوشته‌اند و تو ادعا می‌کنی که آن را از سر تمسخر و استهزا گفته‌ای؟<sup>(۱)</sup> ذهبی می‌گوید: «شبابه گفت: ما از ورقاء شنیدیم که گفت: من و مسعر به نزد اعمش رفتیم تا او را به خاطر دو حدیث: «من تقسیم کننده بهشت و دوزخ هستم» و حدیث: «فلانی و فلانی بر صراط مستقیم هستند»، سرزنش کنیم. اعمش گفت: من هرگز این دو حدیث را روایت نکرده‌ام».

خریبی می‌گوید: ما در نزد اعمش بودیم. او روزی خشمگین به نزد ما آمد و گفت: آیا تعجب نمی‌کنید که موسی بن ظریف از عبایه روایت کرده که علی ع گفت: من تقسیم کننده بهشت و دوزخ هستم؟<sup>(۲)</sup>

در مورد موضع‌گیری اهل تسنن نسبت به فضائل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام و معایب دشمنان‌شان موارد بسیار مناسب با این بحث وجود دارد.

۴. هم‌چنین بسیاری از کتاب‌های حدیثی در نتیجه سهل‌انگاری و آفت و حوادث غیرمنتظره‌ای هم‌چون آتش سوزی و جنگ‌ها از بین رفتند که با کم‌ترین نگاه به کتاب‌های تاریخی و سیره‌نگاری به این واقعیت پی می‌بریم. طبیعی است که در نتیجه موارد یاد شده بسیاری از احادیث که فقط در کتاب‌های از بین رفته تدوین شده بودند و در سایر کتاب‌ها به رشته تحریر درنیامده بودند، از بین بروند.

۱. همان، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۵۶، العلل المتناهیة: ج ۳ ص ۹۴۵.  
۲. میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۵۵ و ۵۶ و ر.ک: لسان المیزان: ج ۳ ص ۲۴۷.

هم چنین برخی از راویان به دلایل مختلف کتاب‌های خود را از بین بردند. برای مثال در این جا به ذکر یک مورد می پردازیم.

سهل بن حصین بن مسلم باهلی می گوید: «به عبدالله بن حسن بن ابی حسن پیام فرستادم که کتاب‌های پدرت را برایم بفرست. او نیز آن‌ها را فرستاد. وقتی عمرش سپری و بیماری او سنگین شد گفت: آن‌ها را برایم جمع آوری کن.

من نیز آن‌ها را برای وی جمع آوری کردم در حالی که نمی دانستیم می خواهد با آن‌ها چه کار کند. کتاب‌ها را به نزد او بردم. او به خدمتکار خود گفت: تنور را روشن کن؛ سپس دستور داد کتاب‌ها را آتش زدند و تنها یک کتاب باقی ماند که آن را برایم فرستاد...» (۱).

سخن در این باره بسیار است که این جا گنجایش بحث ندارد و شناخت آن برای پژوهشگر آسان است؛ به ویژه این که برخی از کتاب‌هایی که در این روزگار نگارش یافته و منتشر شده فراوان در این باره سخن گفته اند.

۵. علاوه بر آن باید گرفتاری‌های پیش آمده برای حدیث شریف در نتیجه ضوابط جرح و تعدیل و تضعیف و تصحیح را نیز افزود.

خدای متعال و پیامبرش ﷺ می باید برای این مشکل راه حلی ارائه داده باشند پس از همه این‌ها بدون شک خداوند متعال و پیامبرش ﷺ می دانستند که امت دچار اختلاف، تفرقه، فتنه و سردرگمی خواهند شد. از این رو آن‌ها در بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث شریف از این امر پرده برداشته اند. آن‌ها هم چنین می دانستند که سنت شریف در نتیجه عوامل مختلفی - که به برخی از آن‌ها اشاره داشتیم - دچار تباهی، تحریف و ابهام می شود.

۱. الطبقات الکبری: ج ۷ ص ۱۷۵، سیر اعلام النبلاء: ج ۴ ص ۵۸۴.

علاوه بر آن خداوند و پیامبرش ﷺ از عاقبت کار مسلمانان در آینده دور و در قرون متوالی در نتیجه پیدایش رخ دادهای جدید و پیشرفت فکر انسان و رهایی یافتن ماهیت انسان از قید و بندهای گذشته و همگام شدن با دوران معاصر و ثابت نماندن مسائل در یک شکل و حالت با اطلاع بودند تا آن جا که مسلمانان در نتیجه همه این ها پا را از چارچوب دین فراتر گذاشتند و یا از شدت آن کاستند و در این راستا دین را دور زدند، متونش را تحریف نمودند و آن را آن گونه که مناسب دیدند، تفسیر نمودند.

بنابر این، آیا امکان دارد خدای سبحان و پیامبرش هیچ راه حلی بر این امر ارائه ندهند و دین و امت را بدون قرار دادن راه حل و برون رفت از این مشکلات رها کنند؟ به ویژه این که بدیهی است که این دین، پایان بخش دین ها و پیامبر آن، پایان بخش پیامبران الهی است؛ پس نباید منتظر ماند که راه حل با وحی جدیدی از آسمان بیاید؛ بلکه باید راه حل را در چارچوب این دین استوار و قانونهای والای آن جست و جو کرد. قوانینی که پیامبر اعظم ﷺ آن ها را ابلاغ نمود.

به یقین با عنایت به آن چه گفتیم، کسی که کمترین انصافی داشته باشد، تردیدی ندارد که برای حل این همه مشکلات، کاستی ها و مسائل بزرگ، نیاز ضروری است. به ویژه اگر واقعیت نیاز مسلمانان کنونی و شدت اقدامات آن ها را در دین؛ در اصول فروع ملاحظه کند و ناتوانی حل آن ها را بنگرد، برای او حجم مشکلات و اهمیت و شدت نیاز به حل آن ها روشن خواهد شد.

#### حل مشکل با تعیین مرجعی از سوی خدا

تسها راه حل این مشکل آن است که خدای متعال در تمامی دورانها، هدایتگری برای مردم قرار دهد تا مردم در دین خود به او مراجعه کنند. هدایتگری که به واقعیت دین آگاه و آشنا باشد تا آن که مشخصات دین را ترسیم نماید و اختلاف در آن را بزدايد و مانع از جرح و تعدیل و تحریف در آن شود تا



مسلمانان نسبت به مسائل خود آشناگردند و در دین بصیرت یابند و بدین ترتیب از سوی خدای سبحان بر مردم حجت تمام شود. هیچ کس جز برای ائمه اهل بیت علیهم السلام قائل به چنین مرتبه‌ای نیست. در این باره ابن حجر هیتمی از امام ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

وذهب آخرون إلى التقصير في أمرنا، واحتجوا بمتشابه القرآن، فتأولوا بأرائهم واتهموا مآثور الخبر.. فإلى من يفرع إلى خلف هذه الأمة، وقد درست أعلام هذه الملة، ودانت الأمة بالفرقة والاختلاف، يكفر بعضهم بعضاً، والله تعالى يقول: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾. (۱)

فمن الموثوق به على إبلاغ الحجة وتأويل الحكم إلى (۲) أهل الكتاب، وأبناء أئمة الهدى ومصايح الدجى، الذين احتج الله بهم على عباده، ولم يدع الخلق سدى من غير حجة، هل تعرفونهم أو تجدونهم إلا من فروع الشجرة المباركة، وبقايا الصفوة الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وبرأهم من الآفات، وافترض مودتهم في الكتاب؟! (۳)

برخی در حق ما کوتاهی کردند و بر اساس متشابهات قرآن با یکدیگر احتجاج ورزیدند و بر اساس دیدگاه‌های خود آیات را تأویل کردند و احادیث سینه به سینه روایت شده را متهم کردند... چه کسی باید به فریاد این امت برسد در حالی که نشانه‌های هدایت امت محو گردیده است و امت راه تفرقه و اختلاف در پیش گرفته است که یکدیگر را تکفیر می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

۱. سوره آل عمران آیه ۱۰۵.

۲. به نظر می‌رسد کلمه «إلا» درست باشد.

۳. الصواعق المحرقة: ج ۲ ص ۴۴۴ و ر.ک: ینابیع الموده: ج ۲ ص ۳۶۸.

«هم چون کسانی نباشید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند.»  
 بنابراین چه کسانی هستند که می‌توان به آن‌ها اعتماد داشت تا حجّت را ابلاغ نمایند و احکام الهی را بیان کنند و آیات قرآن را تفسیر کنند؛ جز صاحبان کتاب و فرزندان امامان هدایت‌گر و چراغ‌های روشنی؛ همان کسانی که خداوند به واسطه آنان بر بندگان احتجاج ورزیده است. خدا خلق را بدون حجّت به حال خود رها نمی‌کند. آن‌ها از شاخه‌های درخت مبارک و برگزیدگان الهی هستند که خداوند از آن‌ها ناپاکی را برطرف کرده و آنان را پاک و پاکیزه نموده است و آن‌ها را از لغزش‌ها دور نمود و در قرآن محبت آنان را واجب کرد.

این همان سنت الهی در دین است. خداوند در ادیان گذشته تنها به فرستادن پیامبران اولی العزم صلوات الله علیهم اکتفا نورزید؛ بلکه کسانی بودند که ادیان را یکی پس از دیگری بر دوش کشیدند و مردم را به واقعیت آن آگاه کردند و دین را از انحراف و تباهی در امان نگه داشتند و پیامبران و اوصیاء علیهم‌السلام مرجع مردم و حجّت خدا در دین بودند.

روایت شده که آدم علیه‌السلام فرزندش شیث علیه‌السلام را وصی خود قرار داد.<sup>(۱)</sup> شیث نیز فرزندش را جانشین خود قرار داد و بدین ترتیب وصایت در فرزندان آدم ادامه یافت تا به نوح علیه‌السلام رسید.<sup>(۲)</sup>

۱. الطبقات الکبری: ج ۱ ص ۳۷ و ۳۸، تاریخ طبری: ج ۱ ص ۹۶ و ۱۰۰ و ص ۱۰۲ و ص ۵۱۸، تفسیر قرطبی: ج ۶ ص ۱۴۰، تفسیر بغوی: ج ۲ ص ۳۱، شذرات الذهب: ج ۲ ص ۱۰۸، تهذیب الاسماء: ج ۱ ص ۲۳۶، العظمه: ج ۵ ص ۱۶۰۲، تاریخ مدینه دمشق: ج ۲۳ ص ۲۷۱، الکامل فی التاریخ: ج ۱ ص ۴۷، مسائل الامام احمد: ج ۱ ص ۱۲ و مصادر فراوان دیگر.  
 ۲. تاریخ طبری: ج ۱ ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ص ۱۰۹، الطبقات الکبری: ج ۱ ص ۲۸ و ۴۰، تاریخ مدینه

هم چنین موسی علیه السلام یوشع بن نون علیه السلام را جانشین خود قرار داد. (۱) او پس از موسی عهده دار امر بنی اسرائیل و تمامی کسانی شده که به دین خدا گرویده بودند؛ پس از یوشع، کالب بن یوقنا عهده دار امر دین شد. (۲) پس از او اوصیا یکی پس از دیگری عهده دار امر دین شدند. (۳) داوود علیه السلام فرزندش سلیمان را وصی خود قرار داد و او را جانشین خود کرد. (۴)

حضرت عیسی علیه السلام پس از خود تا دوران پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله اوصیای خود را تعیین کرد تا آن جا که گفته شد: برخی از مسلمانان شماری از اوصیای حضرت عیسی علیه السلام را درک کردند. (۵)

فرا تر این که روایت شده که خدای متعال به آدم علیه السلام وحی کرد:

إِنِّي قَدْ اسْتَكْمَلْتُ نَبُوتَكَ وَأَيَّامَكَ فَانظُرِ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيزَانَ عِلْمِ النَّسْبَةِ  
فَادْفَعْهُ إِلَى ابْنِكَ شَيْثَ، فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَتْرِكَ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالَمٌ يَدُلُّ عَلَى  
طَاعَتِي وَيَنْهَى عَنِ مَعْصِيَتِي؛ (۶)

من نبوت و دوران زندگی تو را کامل کردم؛ پس به اسم اعظم نگاه کن

دمشق: ج ۶۲ ص ۲۴۱، العظمة: ج ۵ ص ۱۶۰۲ و ۱۶۰۴.

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۳، المعجم الكبير: ج ۶ ص ۲۲۱، فضائل الصحابه ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۱۵، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲۰ ص ۲۹۵، ابوبکر الصديق: ج ۲۱ ص ۱۷۵، تفسیر طبری: ج ۲ ص ۵۹۶، تاریخ طبری: ج ۱ ص ۲۷۱ و مصادر دیگر.
۲. تفسیر قرطبی: ج ۱۵ ص ۱۱۵، تفسیر طبری: ج ۲ ص ۵۹۶، تاریخ مدینه دمشق: ج ۵۰ ص ۹۰۸، تاریخ طبری: ج ۱ ص ۲۷۱ و ۲۷۲.
۳. مسائل الامام احمد: ج ۱ ص ۱۲، تفسیر طبری: ج ۲ ص ۵۹۶ و ۵۹۷، تاریخ طبری: ج ۱ ص ۲۷۱ و ۲۷۲.
۴. تاریخ یعقوبی: ج ۱ ص ۵۶.
۵. تاریخ مدینه دمشق: ج ۲۱ ص ۲۷۸ و ۴۵۹، سیر اعلام النبلاء: ج ۱ ص ۵۱۲، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۲۵۷، تهذیب التهذیب: ج ۴ ص ۱۲۱، تهذیب الکمال: ج ۱۱ ص ۲۴۸ و ۲۵۵، تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۱۶۴، صفوه الصفوه: ج ۱ ص ۵۵۵، الاصابه: ج ۱ ص ۴۸۹، و ج ۳ ص ۱۴۱ و مصادر دیگر.
۶. العظمة: ج ۵ ص ۱۶۰۲.

و میزان علم نبوت را به فرزندان شیث بسپار. من زمین را بدون وجود عالمی که مردم را به اطاعت من راهنمایی کند و از معصیت من بازدارد، خالی نخواهم گذاشت.

شیعیان با توجه به روایات فراوان متواتری که از پیامبر ﷺ و ائمه از خاندانش ﷺ روایت کرده‌اند، بر این امر اتفاق نظر دارند. روشن است که اسلام به عنوان آخرین دین و پیامبرش ﷺ به عنوان آخرین پیامبر ﷺ به داشتن سرپرست و حمایت‌گر شایسته‌تر است و پس از آن وحی جدیدی نخواهد آمد تا آن را تصحیح نموده و واقعیتش را توضیح دهد.

#### دلایل مرجع بودن اهل بیت ﷺ در میان امت

اگر شخصی بخواهد گردنکشی کند و نیاز داشتن به مرجع در دین را از سوی خدای متعال نفی نماید و ادعا کند که امت از این امر بی‌نیاز است و رضای خدا در این است که در میان امت اختلاف و تفرقه وجود داشته باشد، می‌توانیم در پاسخ او برای اثبات مرجعیت اهل بیت ﷺ در میان امت پس از پیامبر ﷺ دلایل ذیل را ذکر کنیم:

۱. حدیث مشهور تقلین به صورت‌های مختلف و از راه‌های گوناگون به دست ما رسیده و از حد تواتر نیز فراتر رفته است. توضیح دلایل این حدیث در ضمن پاسخ پرسش ششم گذشت، گرچه به قدری روشن است که به توضیح نیازی ندارد.

۲. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق؛<sup>(۱)</sup>

۱. برای آگاهی از منابع این حدیث ر.ک: پاسخ پرسش چهارم.

مثل اهل بیت من در میان شما هم چون کشتی نوح است، هر کس سوار آن شود، نجات می یابد و هر کس از آن تخلف ورزد، غرق خواهد شد.

بدون شک در این جا منظور از نجات یافتن آن است که مسلمانان راه اهل بیت علیهم السلام را در پیش گیرند؛ زیرا اگر از آن ها اعراض نمایند و آنان را ترک کنند، هلاک خواهند شد.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

النجوم أمان الأهل الأرض من الغرق، وأهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف...؛<sup>(۱)</sup>

ستارگان باعث نجات مردم زمین از غرق شدن می شوند و اهل بیت من باعث نجات امتم از اختلاف می گردند.

اهل بیت علیهم السلام باعث نجات مردم از اختلاف می شوند فقط برای این که آنان، در مسائل شک برانگیز و سرگردانی مرجع هستند. از آن جایی که اختلاف نظر در تمامی دوران ها قابل پیش بینی است؛ پس می بایست در هر دورانی در میان آنان مرجعی وجود داشته باشد که در صورت اختلاف به او مراجعه کنند و به او پناه ببرند.

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

من أحب أن يحيى حياتي، ويموت ميتتي، ويدخل الجنة التي وعدني ربي، قضباناً من قضبانها غرسها بيده - وهي جنة الخلد - فليتول علياً وذريته من بعد، فإنهم لن يخرجوكم من باب هدى، ولن يدخلوكم في باب ضلالة؛<sup>(۲)</sup>

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۶۲ و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۷۴، مسند الرویانی: ج ۲ ص ۲۵۳، المعجم الكبير: ج ۷ ص ۲۲، موضح اوهام الجمع والتفريق: ج ۲ ص ۴۶۳، نوادر الاصول فی احادیث الرسول: ج ۲ ص ۶۱، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۴ ص ۲۱۱، المجروحین: ج ۲ ص ۲۳۶، كشف الغطاء: ج ۲ ص ۱۷۷ و ۴۳۵، فضائل الصحابه ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۷۱ و مصادر دیگر.  
۲. کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۱۱، حدیث: ۳۲۹۶۰، الاصابه: ج ۲ ص ۵۸۷، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص

هر کس دوست داشته باشد هم‌چون من زندگی کند و هم‌چون من بمیرد و وارد بهشتی شود که پروردگارم وعده آن را به من داده و نهالی از نهال‌های آن را با دست خود کاشته که بهشت جاویدان است؛ پس باید از علی و نسل پس از او پیروی کند. آن‌ها شما را از دروازه هدایت بیرون نخواهند برد و شما را وارد دروازه گمراهی نخواهند کرد.

تأکید بر این که قطعی است که ائمه علیهم‌السلام امت را از دروازه هدایت بیرون نخواهند برد و وارد دروازه گمراهی نخواهند کرد؛ بیان‌گر آن است که آن‌ها با حق و حقیقت همراه هستند و به آن شناخت دارند، به گونه‌ای که در این خصوص دچار اشتباه نمی‌شوند و برای شناخت و رسیدن به حق باید به آنان مراجعه شود.

حدیث زید بن ارقم نیز در این باره است. اما در آن آمده است: پیامبر فرمود:

فلیتول علی بن ابی طالب، فإنه لن یخرجکم...؛<sup>(۱)</sup>

پس باید ولایت علی بن ابی طالب را در پیش بگیرد، او شما را... خارج نخواهد کرد... .

اگر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام مرجع امت است پس برای مرجعیت امامان از فرزندان وی، متون ذکر شده از سوی نبی اکرم و علی علیه‌السلام در تعیین آن‌ها کفایت می‌کند.

۵. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

فی کل خلف من أمتی عدول من أهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الغالین، وانتحال المبطلین، وتأویل الجاهلین. ألا وإن أئمتکم وفدکم إلى

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۹ و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۰۸، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۴۲، المعجم الکبیر: ج ۵ ص ۱۹۴، حلیة الاولیاء: ج ۱ ص ۸۶، و ج ۴ ص ۱۷۴، و ص ۲۴۹ و ۲۵۰، التدوین فی اخبار قزوین: ج ۲ ص ۴۸۵، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۳۸ و مصادر دیگر.

الله تعالی، فانظروا من توفدون؛<sup>(۱)</sup>

در هر یک از دوران‌های امت من، افراد عادل‌ی از اهل بیت من وجود دارند که این دین را از تحریف افراد تندرو و دستبرد افراد گمراه و تأویل افراد جاهل در امان نگه می‌دارند. آگاه باشید! به درستی که پیشوایان شما فرستادگان تان نزد خداوند هستند؛ پس بنگرید که چه کسانی را در نزدش می‌فرستید.

پیامبر ﷺ در این حدیث با صراحت آنان را مرجع تشخیص میان حق و باطل و تصحیح بخش آموزه‌های دین حنیف از شائبه‌ها معرفی کرده است؛ شائبه‌هایی که ممکن است در نتیجه تحریف عمدی و یا اشتباه غیر عمدی، دین را آلوده نمایند.

۶. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرمود:

إني وأطائب أرومتي وأبرار عترتي أحلم الناس صغاراً، وأعلم الناس كباراً، بنا ينفي الله الكذب. وينا يعقر الله أنياب الذئب الكلب. وينا يفك الله عنوتكم، وينزع ربق أعناقكم، وينا يفتح الله ويختم؛<sup>(۲)</sup>

من و پاکان نسل من و نیکان خاندانم بردبارترین مردم در خردسالی و آگاه‌ترین مردم در بزرگسالی هستیم. خداوند به واسطه ما دروغ را می‌زداید، به واسطه ما دندان‌های گرگ‌ها را و گزنده را می‌کند، توسط ما مشکلات شما را برطرف می‌کند و طوق بردگی را از گردن‌های شما باز می‌کند. خداوند با ما خلقت را آغاز کرد و با ما آن را پایان می‌بخشد.

و مواردی که از این دست نقل شده است.

۱. ینابیع الموده: ج ۲ ص ۱۱۲، ۱۱۴ و ر.ک: ص ۳۶۶ و ۴۳۹، الصواعق المحرقة: ج ۲ ص ۴۴۱، ۴۴۲ و ۶۷۶، جواهر العقدين فی فضل الشرفین بخش دوم: ج ۱ ص ۹۱، ذخائر العقبی: ص ۱۷.  
۲. کنز العمال: ج ۴۳ ص ۱۲۰، حدیث ۳۶۴۱۳.

و همین موضوع مناسب است؛ چرا که آنان از هرگونه آلودگی، پاک شده‌اند؛ همان گونه که خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾؛<sup>(۱)</sup>

خدا می‌خواهد آلودگی را فقط از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

بدیهی است که اشتباه در دین، بزرگ‌ترین ناپاکی است...

البته موارد دیگری نیز وجود دارد که در قرآن مجید و سنت شریف به آن‌ها پرداخته شده است.

علمای اعلام ما - قدس الله اسرارهم - در این زمینه بسیار سخن رانده‌اند. کتاب «المراجعات» مرحوم مجاهد محقق سید عبدالحسین شرف الدین قدس سره که در سطح وسیعی انتشار یافته به بسیاری از موارد یاد شده، پرداخته است.

از دیگر موارد ذکر شده در مورد امیرمؤمنان علی علیه السلام این که آن حضرت با حق است و حق با اوست، او صندوق چه علم پیامبر، وارث او و دروازه شهر دانش اوست... و موارد دیگری که در پاسخ پرسش چهارم، ششم و هفتم این مجموعه از پرسش‌ها و دیگر پرسش‌ها ذکر شد.

از موارد بدیهی ذکر شده در این احادیث آن است که امیر مؤمنان علی علیه السلام علم خود را برای ائمه از نسل خود به ارث گذاشت و این علم در میان آن‌ها صلوا الله علیهم ماندگار شد.

علاوه بر آن می‌توان به مواردی اشاره کرد که در پاسخ پرسش نهم در مورد دلایل باقی ماندن امامت در میان آن‌ها و خارج نشدن آن از میان ایشان خواهد آمد.



با ولایت اهل بیت علیهم السلام دین کامل و نعمت به اتمام رسید

از این رو با ولایت آن‌ها دین کامل و نعمت تشریح از جانب پروردگار جهانیان به اتمام رسید که در این آیه به دو موضوع یاد شده اشاره شده است، آن جا که خدای متعال می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛<sup>(۱)</sup>

امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما به عنوان آیین برگزیدم.  
سخن در این باره و احادیثی که بیان‌گر نزول آیه در مناسبت غدیر بوده، در پاسخ پرسش هفتم گذشت.

موضع‌گیری اهل تسنن نسبت به اهل بیت علیهم السلام

اهل تسنن در احادیث خود کاملاً از این حدیث اجتناب ورزیدند و پیشاپیش نقطه نظر شخصی خود را مرجع تشخیص حق از باطل قلمداد کردند و اهل بیت علیهم السلام را پشت سر انداختند.

سخن جوزجانی در همین زمینه

جوزجانی در این باره می‌گوید:

«گروهی از اهل کوفه که مردم از مذهب آن‌ها خوششان نمی‌آید؛ هم‌چون اسحاق عمرو بن عبدالله، منصور، اعمش و زبید بن حارث یامی و دیگر همتایان آن‌ها در رأس راویان کوفه هستند که مردم به خاطر راست‌گو بودنشان در ذکر حدیث، آن‌ها را تحمل می‌کنند...»

۱. سوره مائده آیه ۳.

اگر آن‌ها مسایلی را در تضاد با فرآیند مسلمانان پیشین و پیشوایان‌شان مطرح کنند من بهتر می‌دانم که در خصوص مسائل یاد شده باید دست نگه داشت؛ زیرا مسلمانان پیشین نسبت به گفتار رسول خدا ﷺ آگاه‌تر هستند».

وهب بن زمعه می‌گوید:

«من از عبدالله شنیدم که می‌گفت: اعمش و ابواسحاق باعث تباه شدن حدیث اهل کوفه شدند.

ابراهیم گفت: از اسحاق بن ابراهیم به نقل از جریر شنیدم که گفت: بارها از مغیره شنیدم که می‌گفت: ابواسحاق و اعمش، شما مردم کوفه را هلاک کردند. ابراهیم گفت: افرادی که پس از آن‌ها می‌آیند، اگر مذهب مذمومی و زبان راست‌گویی هم چون آن‌ها داشته باشند نیز باید با آن‌ها این گونه برخورد کرد».<sup>(۱)</sup>

#### بررسی و نقد سخنان جوزجانی

جوزجانی در عین حالی که به راست‌گو بودن این افراد اعتراف می‌کند از احادیث آن‌ها که با رویکرد مسلمانان پیشین و پیشوایان‌شان هم‌خوانی ندارد، اعراض می‌ورزد؛ زیرا به فرض او پیشینیان در شناخت دین مرجع به شمار می‌روند و در شناخت گفتار پیامبر ﷺ و تأویل احادیث وی آگاه‌ترند. منظور وی از این گفتار کسانی هستند که برخلاف خط مشی اهل بیت علیهم‌السلام عمل می‌کردند.

در نتیجه چنین افرادی در میان راویان اهل کوفه دارای مذهبی مذموم هستند و به رغم اعتراف وی به راست‌گو بودن‌شان، حدیث اهل کوفه را تباه کردند.

۱. احوال الرجال: ص ۷۸ و ۸۱.

آیا تا کنون سخنی عجیب‌تر از این شنیده‌اید که افراد راستگو باعث تباه شدن فرآیند حدیث در میان اهل کوفه شده باشند؟  
 واقعاً روزگار چه نکات شگفت‌انگیزی که با خود به همراه ندارد.  
 اگر آن‌ها به اهل بیت علیهم‌السلام - که خدا از آن‌ها ناپاکی را دور کرده و آن‌ها را پاک و طاهر قرار داده - مراجعه می‌کردند؛ همان کسانی که خدا و رسولش آن‌ها را به عنوان مرجع امت معرفی کردند که باعث در امان ماندن امت از گمراهی و تفرقه می‌شوند، موازین و مبادلات تغییر می‌یافت و راویان راستگو خود صاحب مذهب حق قرار می‌گرفتند و احادیث آن‌ها همان حقی بود که از آن پیروی می‌گردید و به واسطه آن، حدیث اهل کوفه تصحیح و مشخص می‌شد که آن‌ها باعث نجات اهل کوفه شدند و مایه هلاکت آن‌ها نشدند.

همه این‌ها نشأت گرفته از سردرگمی ناشی از به هم خوردن معادلات و یا از بین رفتن آن‌ها بود که ذهبی در شرح حال حاکم نیشابوری در ادامه «حدیث طیر» به آن اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«ابونعیم حداد از حسن بن احمد سمرقندی حافظ از اباعبدالرحمان شاذیخی حاکم، نقل می‌کند که گوید: ما در مجلس سید ابی الحسن بودیم از ابو عبدالله حاکم در مورد حدیث طیر سؤال کرد.

او گفت: صحیح نیست و اگر صحیح باشد، پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ کس از علی افضل و برتر نیست.

این یک داستان قوی است. او چرا حدیث طیر را در «المستدرک» آورده است؟  
 گویی اجتهاد او عوض شده است.

من سلسله سند حدیث طیر را در یک بخش آورده‌ام. و طرق حدیث «من کنت مولاه» صحیح‌تر است و صحیح‌تر از آن دو، روایتی است که مسلم از علی علیه‌السلام

نقل کرده که فرمود: «پیامبر امی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با من عهد بسته است که تو را جز مؤمن دوست نمی دارد و جز منافق دشمن نمی دارد».

این یکی در میان این سه حدیث از همه مشکل تر است؛ زیرا قومی او را دوست داشتند که فاقد اخلاق بودند و قومی از نواصب از سر نادانی با او دشمن شدند. خدا آگاه تر است.<sup>(۱)</sup>

اگر کسی احادیث را بررسی و جست و جو کند موارد بسیاری از این قبیل در سخنان اهل تسنن خواهد یافت، زیرا آن‌ها از اصول تبیین شده از سوی خدای متعال و رسول گرامی او برای امت جهت تشخیص حق و باطل از یکدیگر به منظور در امان ماندن از گمراهی و هدایت، دور شدند. خدای سبحان می فرماید:

﴿ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾<sup>(۲)</sup>

بگو: برهان رسا مخصوص خداست و اگر خدا می خواست به یقین همه شما را هدایت می کرد.

تمام حمدها و سپاس‌ها برای خدایی که به دینش هدایت فرمود و به آن چه به راهش فراخواند توفیق داد و سپاس‌گزاری همیشگی و جاودانه فقط برای اوست. با توجه به موارد یاد شده مشخص شد که اهل تسنن با احادیثی که در اختیار دارند از احادیث نقل شده از اهل بیت صلوات الله علیهم و مراجعه به شیعه جهت شناخت مذهب اهل بیت عليهم السلام به منظور پی بردن به سنت صحیح توسط آنان بی نیاز نیستند و احادیثی که آنان از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اختیار دارند به دلیل گرفتاری‌های پیش آمده برای سنت شریف و واقعیت روزمره‌شان آن‌ها را در مسائل دینی بی نیاز نمی سازد.

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۷ ص ۱۶۹.

۲. سوره انعام آیه ۱۴۹.

اعتقادداشتن جمهور اهل تسنن به عصمت اهل بیت علیهم السلام توجیه‌گر اعراض آنها نیست توجیه دوم. اعتقادداشتن جمهور اهل تسنن به عصمت ائمه علیهم السلام آنها را از کتاب‌های شیعه بی‌نیاز کرده است. ما در پاسخ آن می‌گوییم:

حوادث روی داده، گواه عصمت اهل بیت علیهم السلام است

نخست آن که با توجه به احادیث گفته شده در مورد ائمه اهل بیت علیهم السلام مبنی بر این که آنان با حق و قرآن هستند و حق و قرآن با آنهاست و آنان مرجع مسلمانان هستند که آنها را به راه حق هدایت می‌کنند، از گمراهی در امان نگه می‌دارند، اختلاف را از میان آنان می‌زدایند، شائبه‌ها و انحرافات را از دین برطرف می‌کنند و دیگر مواردی از این قبیل که گفته شد، چگونه آنان می‌توانند معصوم نباشند؟ دست کم آنان صلوات الله علیهم در تبلیغ دین معصوم هستند و جز حق چیزی نمی‌گویند. البته آیه تطهیر و دیگر آیات اقتضا می‌کند که اهل بیت علیهم السلام حتی در موارد غیر از تبلیغ نیز، معصوم باشند. اصرار جمهور اهل تسنن بر غیر معصوم بودن آنان در واقع مردود دانستن دلایل یاد شده بدون هیچ توجیهی است.

احادیث مسند ائمه علیهم السلام دست کمی از دیگر مسانید ندارد

دوم آن که سه مورد از ائمه صلوات الله علیهم ذکر شده است.

یکم. احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله که امام از پدرش، از پدرانیش از امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است. ظاهراً به اتفاق آرای مسلمانان عصمت برای راوی شرط نیست. جمهور اهل تسنن نیز عصمت ائمه علیهم السلام را شرط نمی‌دانند و به همین

دلیل این امر مانع از آن نمی شود که روایات شان را ذکر کرده و در دین بر اساس آن ها عمل نمود؛ چنان که آن ها از افراد غیر معصوم نیز روایت نقل می کنند.

فرا تر این که اهل بیت علیهم السلام از دیگران اولی ترند؛ زیرا بر همگان روشن است که آنان در اوج فقه و معرفت، تقوا و ورع و راستگویی قرار دارند. به همین دلیل سندی که تنها منحصر به آن ها می شود، از همه اسناد والاتر و ثابت شده تر است.

**تصریح به این که اگر سند آنان بر دیوانه خوانده شود شفا خواهد یافت**

از احمد بن حنبل روایت شده که او درباره سند امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به نقل از پدرانش صلوات الله علیهم گفت: «اگر این سند بر دیوانه خوانده شود از دیوانگی رهایی خواهد یافت».<sup>(۱)</sup>

علی بن مهرویه می گوید:

«ابوحاتم محمد بن ادريس رازی گفت: اباصلت عبدالسلام بن صالح هروی گفت: اگر این سند بر مجنون خوانده شود، خوب می شود».<sup>(۲)</sup>

محمد بن عبدالله بن طاهر گفت: «من بالای سر پدرم ایستاده بودم در حالی که احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و اباصلت هروی در نزد وی حضور داشتند. پدرم گفت: هر یک از شما حدیثی بازگو کند.

اباصلت گفت: علی بن موسی الرضا علیه السلام - که به خدا همانند نامش راضی بود - از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی رضی الله عنهم روایت

۱. الصواعق المحرقة: ج ۲ ص ۵۹۵.

۲. التدوین فی اخبار قزوین: ج ۲ ص ۴۸۲.

کرده که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود:

الإيمان قول و عمل؛

ایمان گفتار و رفتار است.

برخی از آنان گفتند: این سند چیست؟

پدرم به او گفت: این داروی دیوانه‌هاست. اگر بر دیوانه خوانده شود شفا خواهد

یافت». (۱)

هم‌چنین ابونعیم این حدیث را از برخی راویان پیشین نقل کرده است. (۲)

شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قدس سره، حدیثی را

از امام رضا علیه السلام به سند پدرانش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

الإيمان إقرار باللسان، ومعرفة بالقلب، وعمل بالأركان؛

ایمان اقرار به زبان، معرفت در دل و عمل با اعضا و جوارح است.

سپس می‌گوید: حمزه بن محمد علوی از عبدالرحمان بن ابی حاتم از پدرم

شنیدم که این حدیث را از اباصلت هروی عبدالسلام بن صالح از علی بن موسی

الرضا علیه السلام با همین سند نقل کرد. ابوحاتم گفت: اگر این سند بر دیوانه خوانده شود

شفا خواهد یافت. (۳)

در روایت دیگری عبدالرحمان بن ابی حاتم می‌گوید: من به همراه پدرم در شام

بودم و مرد دیوانه‌ای را دیدم، ناگاه به یاد این سند افتادم و گفتم آن را امتحان کنم،

پس این سند را بر او خواندم. مرد از جا برخاست لباس‌های خود را تکاند و رفت. (۴)

۱. طبقات الشافعية الكبرى: ج ۱ ص ۱۱۹ و ۱۲۰ و ر.ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۰۵.

۲. حلیه الاولیاء: ج ۳ ص ۱۹۲.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۰۵.

۴. التدوین فی اخبار قزوین: ج ۲ ص ۴۸۲.

احادیث مرسل ائمه علیهم السلام هم چون احادیث مسند آنها

دوم. احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که امام علیه السلام سند را ذکر نکرده است که در ابتدا مرسل به نظر می‌رسند؛ اما در حقیقت جزو مسانید هستند؛ زیرا چنان که مشخص است هر امامی از پدر خود احادیث را اخذ می‌کند و حذف سند برای اختصار است. چنان که آنان نیز به این موضوع تصریح کرده‌اند. در حدیث جابر آمده است: من به ابوجعفر علیه السلام گفتم: اگر حدیثی برایم بازگو کردید، سندش را نیز بیان فرما.

حضرت فرمود:

حدثني أبي عن جدِّي عن رسول الله - صلوات الله عليهم - عن جبرئيل عليه السلام  
عن الله عزوجل. وكل ما أحدثك بهذا الإسناد؛<sup>(۱)</sup>

پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل، از طرف خداوند عزوجل برایم بازگو کرده است و هر آن چه را که برایم می‌گویم سند آن این است.

در حدیث هشام بن سالم، حماد بن عثمان و دیگران آمده است که گفتند: ما شنیدیم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدم است و حدیث جدم، حدیث حسین است و حدیث حسین، حدیث حسن است و حدیث حسن، حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین، حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتار خداوند عزوجل است.<sup>(۲)</sup>

۱. بحارالانوار: ج ۲ ص ۱۷۸.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۵۲، بحارالانوار: ج ۲ ص ۱۷۹.



جالب است که سالم بن ابی حفصه می گوید:

وقتی ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام از دنیا رفت، من به اصحاب خود گفتم: صبر کنید تا من بر ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام وارد شوم و به او تسلیت گویم. من بر او وارد شدم و تسلیت گفتم؛ سپس گفتم: «إنا لله و إنا إليه راجعون» به خدا قسم، از میان ما کوچ کرد کسی که می گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود؛ اما هیچ کس از واسطه میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی پرسید. نه به خدا قسم، دیگر کسی هم چون او نخواهد دید. گفت: ابو عبدالله علیه السلام مدتی ساکت ماند؛ سپس فرمود: خداوند متعال می فرماید: **إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَصَدَّقُ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَأَرْبِيهَا لَهُ كَمَا يَرْبِي أَحَدُهُمْ فَلَوْه، حَتَّى أَجْعَلَهَا لَهُ مِثْلَ جَبَلٍ أَحَدٍ؛**

اگر کسی از بندگانم نصف دانه ای خرما صدقه دهد، من آن را برای او پرورش می دهم، چنان که او فرزند خود را پرورش می دهد و هنگامی که او در روز قیامت حاضر می شود، آن صدقه اش را مثل کوه احد یا بزرگ تر و عظیم تر می یابد.

من به نزد یاران خود آمدم و گفتم: من عجیب تر از این تا کنون ندیده ام. ما گفتار ابو جعفر علیه السلام را که بدون واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کرد، بزرگ می داشتیم. ابو عبدالله علیه السلام بدون واسطه از خدای متعال روایت کرد.<sup>(۱)</sup>

#### برتری فتوای ائمه اطهار اهل بیت علیهم السلام بر فتوای دیگران

سوم. ائمه اهل بیت علیهم السلام فتوایی دارند که به پیامبر صلی الله علیه و آله اسناد داده نشده اند. هر کس اعتقاد به عصمت آنها داشته باشد باید بر اساس آنها عمل نماید و فتوای دیگران را واگذارد؛ زیرا می داند این فتواها جزو دین است که باید بر اساس آنها عمل نمود و هر کس با آنها مخالفت کند راه باطل در پیش گرفته است. کسی که اعتقاد به عصمت ائمه علیهم السلام نداشته باشد آنها از نظر او هم چون سایر فتوا دهندگان

هستند و به اتفاق آرای مسلمانان عصمت در فتوا دهنده شرط نیست. به همین دلیل جمهور اهل تسنن به فتوای ائمه اهل بیت علیهم السلام عمل کردند، بدون آن که به عصمت آن‌ها اعتقاد داشته باشند؛ ولی ائمه اهل بیت علیهم السلام در این جا به دلایل ذیل بر دیگران برتری دارند:

اول. احادیث بسیاری از آن‌ها وارد شده که بر اساس نظر خود فتوا نمی‌دهند؛ بلکه بر اساس دانشی که از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده‌اند فتوا می‌دهند. در حدیث فضیل آمده: ابو جعفر علیه السلام فرمود:

لو أنا حدثنا برأینا ضللنا، كما ضل من كان قبلنا. ولكننا حدثنا ببينة من ربنا،  
بينها لنبيه صلی الله علیه و آله فبينها لنا؛<sup>(۱)</sup>

اگر ما بر اساس نظر خود سخن بگوییم گمراه خواهیم شد، چنان که افراد قبل از ما گمراه شدند. ولی ما بر اساس دلیل از سوی پروردگار خود سخن می‌گوییم. خداوند آن را برای پیامبرش روشن ساخت و او نیز آن را برای ما بیان نمود.

در حدیث جابر آمده است: ابو جعفر علیه السلام فرمود:

لو كنا نفتي الناس برأينا وهوانا لكنا من الهالكين. ولكننا نفتيهم بآثار من رسول الله صلی الله علیه و آله وأصول علم عندنا توارثها كابرأ عن كابر، نكنزها كما يكنز هؤلاء ذهبهم وفضتهم؛<sup>(۲)</sup>

اگر ما بر اساس نظر خود به مردم فتوا می‌دادیم، جزو هلاک‌شدگان بودیم. ما بر اساس آثار به جا مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصول علمی که از یکدیگر به ارث می‌بریم به مردم فتوا می‌دهیم و از دانش یاد شده نگه‌داری می‌کنیم آن سان. مردم از طلا و نقره خود نگه‌داری می‌کنند.

۱. همان: ج ۲ ص ۱۷۲.

۲. همان: ص ۱۷۴.

در روایت دیگر ابی الجارود می‌گوید: ابی جعفر علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام بیماری که در اثر آن درگذشت، علی علیه السلام را به حضور فراخواند و به او فرمود:

یا علی! اذن منی، حتی أسر إلیک ما أسر الله إلی، واءتمنک علی ما اءتمننی  
الله علیه؛

ای علی! نزدیک من بیا تا رازهایی که خداوند برایم بازگو کرده،  
برایت بازگو کنم و تو را امانت دار آن چیزهایی قرار دهم که خداوند  
مرا امانت دار آنها قرار داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام این چنین کرد و همین کار را علی علیه السلام با حسن علیه السلام و  
حسن علیه السلام با حسین علیه السلام و حسین علیه السلام با پدرم علیه السلام و پدرم علیه السلام با من انجام داد. (۱)  
عنبسه می‌گوید: مردی از امام صادق علیه السلام سؤالی کرد و آن حضرت پاسخ او را داد.  
مرد گفت: اگر موضوع این چنین و این چنین شود پاسخ آن چیست؟  
حضرت به او فرمود: هر پاسخی که به تو می‌دهم از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما  
چیزی از خود نمی‌گوییم. (۲)

البته در این زمینه احادیث بسیاری ذکر شده که از حد تواتر فراتر رفته است. (۳)  
دوم. عصمت ائمه علیهم السلام - همان گونه که شیعه به آن اعتقاد دارد - احتمال دارد؛ زیرا  
دلیلی بر نفی آن وجود ندارد و جمهور اهل تسنن بالاترین دلیلی که برای ادعای خود  
ذکر می‌کنند این است که اجماع و ضرورتی در مورد عصمت آنها وجود ندارد.  
سوم. دلایلی که پیش‌تر در مورد عصمت ائمه علیهم السلام ذکر کردیم. اگر فرض کنیم که  
ثابت‌کننده عصمت آنها نیست دست‌کم بیان‌گر آن هست که باید به آنها مراجعه

۱. همان.

۲. بحارالانوار: ج ۲ ص ۱۷۲.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۲۲۱-۲۲۳، بحارالانوار: ج ۲ ص ۱۷۲-۱۷۹.

کرد و احادیث و فتوای آن‌ها را بر دیگر احادیث و فتواها ترجیح داد؛ زیرا آن‌ها به علم دین و امامت مسلمانان از دیگران شایسته‌تر هستند.

ابن حجر هیتمی در مورد حدیث ثقلین می‌گوید:

در این گفتار پیامبر ﷺ «که بر قرآن و اهل بیت علیهم السلام تقدم نجوید، زیرا هلاک خواهید شد و از آنان عقب نیفتید، زیرا هلاک خواهید شد و به آنان چیزی یاد ندهید؛ زیرا آن‌ها از شما داناترند.» دلیلی است که کسانی که از میان آنان به مراتب والا و وظایف دینی دست یافتند بر دیگران مقدم هستند.<sup>(۱)</sup>

این مطلب با آن چه از اهل بیت علیهم السلام روایت شده، تناسب دارد. برای مثال در خطبه امیرمؤمنان علی علیه السلام این گونه آمده است:

أین الذین زعموا أنّهم الراسخون فی العلم دوننا، کذباً و بغیاً علینا، أن رفعنا الله و وضعهم، و أعطانا و حرّمهم، و أدخلنا و أخرجهم، بنا یستعطي الهدی، و یستجلی العمی. إنّ الأئمة من قریش، غرسوا فی هذا البطن من هاشم لا تصلح علی سواهم، و لا تصلح الولاية من غیرهم؛<sup>(۲)</sup>

کجایند آن کسانی که به دروغ و جفا و ستم به ما مدعی هستند جز ما راسخان در علم هستند. خداوند درجه ما را بالا برده و درجه آن‌ها را پایین آورد و به ما بخشید و آنان را محروم کرد و ما را وارد کرد و آن‌ها را خارج کرد؛ به واسطه ماست که مردم هدایت می‌یابند و نابینا، بینا می‌شود. ائمه از قریش، از شاخه هاشم هستند و شایسته دیگران نیست و ولایت تنها زبنده آنان است.

در حدیث دیگری زراره می‌گوید:

من در نزد امام باقر علیه السلام بودم مردی از اهل کوفه راجع به این گفتار امیرمؤمنان

۱. الصواعق المحرقة: ج ۲ ص ۱۵۴.

۲. نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۷.

علی علیه السلام از او پرسید که فرمود:

سلونی عما شئتم فلا تسألونی عن شیء إلا أنبأکم به؛  
از من بپرسید هر آن چه را که می خواهید، زیرا از من چیزی نخواهید  
پرسید مگر آن که از آن به شما خبر خواهم داد.  
حضرت فرمود: کسی علم به چیزی ندارد مگر آن که در نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام  
وجود دارد. مردم هر جا دوست دارند، می توانند بروند؛ زیرا به خدا سوگند، آن چه  
که هست در همین جاست. و با دست خود به خانه خویش اشاره کرد.<sup>(۱)</sup>  
در حدیث دیگری ابابصیر می گوید: من از امام باقر علیه السلام پرسیدم که آیا شهادت  
زنازاده جایز است؟

فرمود: نه.

گفتم: اما حکم بن عتیبه ادعا می کند که جایز است.

فرمود:

اللهم لا تغفر ذنیه، ما قال الله للحکم: ﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾،<sup>(۲)</sup>  
فلیذهب الحکم یمیناً وشمالاً فوالله، لا یؤخذ العلم إلا من أهل بیت نزل  
علیهم جبرئیل علیه السلام؛<sup>(۳)</sup>

خدایا! از گناهش نگذر. خدا به حکم گفته است: «و به راستی که قرآن  
برای تو و برای قوم تو مایه تذکری است». حکم به راست و چپ  
برود - به خدا سوگند - دانش جز از این خانه بیرون نمی آید که  
جبرئیل علیه السلام در آن نزول کرده است.

در حدیث ابومریم آمده است: امام باقر علیه السلام به سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۹۹ و ۴۰۰.

۲. سوره زخرف آیه ۴۴.

۳. الکافی: ج ۲، ص ۳۹۹ و ۴۰۰.

فرمود:

شَرِّقًا وَغَرْبًا فَلَا تَجْدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛<sup>(۱)</sup>  
به شرق و غرب بروید علم صحیحی نخواهید یافت مگر آن که از  
نزد ما اهل بیت بیرون رفته باشد.

نتیجه این که اعتقاد نداشتن به عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام باعث نمی شود که  
شخص از آن‌ها اعراض نموده و به سوی دیگران برود؛ زیرا اعتقاد به معصوم نبودن  
دیگران نیز وجود دارد؛ بلکه با توجه به مطالب گفته شده باید آنان را بر دیگران  
ترجیح داد.

تنها دلیلی که می توان برای اعراض جمهور اهل تسنن از ائمه اهل بیت علیهم السلام ذکر کرد  
ارتباط داشتن آنان با ناصبی هاست و این که احساس می کنند ائمه اهل بیت علیهم السلام در فقه  
و عقاید با آن‌ها در تضاد هستند؛ به گونه ای که باید به آن‌ها جفا روا داشته شود.

آن چه بیان شد مطالبی بود که ما در پاسخ به پرسش تو به نظرمان رسید و امیدواریم  
که به اندازه لازم، کافی باشد و بیانگر واقعیتی باشد که تو خواهان آن هستی.

ما از خدای سبحان می خواهیم تا به فضل خود به ما توفیق و ثبات قدم عنایت  
فرماید و در گفتار و رفتار ما را از اشتباه و گمراهی و لغزش در امان نگه دارد، زیرا او  
بهترین رحم کنندگان و ولی مؤمنان است که:

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾؛<sup>(۲)</sup>

و توفیق من جز به یاری خدا نیست بر او توکل کرده ام و به سوی او  
باز می گردم.

همو برای ما کافی و او بهترین حامی است.

۱. همان.

۲. سوره هود آیه ۸۸.

**M خبر آحاد و تشخیص ائمه**

س ۹: شیعه در اصول دین به خبر آحاد عمل نمی‌کند. شیعیان معتقد نیستند که تشخیص ائمه با تواتر ثابت می‌شود. اگر تشخیص امام با خبر آحاد ثابت شود، عمل بر اساس آن برای پیروان امام واجب نمی‌شود.

۲۰۰۰/۱۲/۷ میلادی

عمان، اردن

عیسی ربیع امین

پاسخ: پیش از پاسخ به پرسش تو باید به دو نکته اشاره گردد:

و جوب شناخت امام و آگاهی به او، تنها به شیعه اختصاص ندارد نخست. این موضوع تنها به شیعه اختصاص ندارد؛ بلکه در مورد جمهور اهل تسنن و تمام مسلمانان صدق می‌کند؛ زیرا این موضوع از نظر آنان یکی از بدیهیات است و ما در پاسخ پرسش چهارم از پرسش‌های پیشین به دلایل آن اشاره کردیم و ثابت نمودیم که شناخت امام واجب است و باید تسلیم او بود، با او بیعت کرد و از وی اطاعت نمود و اگر کسی این موضوع را ترک کند بر مرگ دوران جاهلی مرده است.

در اواخر پاسخ پرسش قبلی خاطر نشان کردیم که پیامبر ﷺ فرمود:

أَلَا وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ وَفِدَكُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَانظُرُوا مَنْ تُوَفَّدُونَ؛

هان که پیشوایان شما فرستادگان شما به نزد خداوند متعال هستند

پس بنگرید که چه کسانی را به نزد خدا می‌فرستید.

در این صورت شناخت امام به طور قطعی لازم و ضروری است و این امر تنها با بررسی دلایل و شواهد و دقت نظر در آنها به طور موضوعی و منصفانه به دور از سهل انگاری و توسل به گمان‌ها و دلایل واهی امکان‌پذیر است.

### لزوم ایجاد تعادل بین دلایل شیعه و دلایل دیگران

بر همین اساس هر کس بخواهد خود را از این مسئولیت بزرگ خارج نماید - تا به مرگ اسلام و نه دوران جاهلی بمیرد - دلایلی را که شیعه برای تعیین ائمه خود و دیگران برای مشخص کردن پیشوایان خود ارائه می‌دهند، مقایسه کند و دو دلیل را باهم بررسی نماید و در این بررسی و مقایسه، خدای متعال را پیش روی خود بر خویشتن ناظر ببیند؛ سپس وجدان خود را در انتخاب مورد قوی تر قاضی قرار دهد. آن‌گاه نسبت به آن متعهد می‌گردد و بر اساس آن عمل می‌نماید تا نزد خدای متعال در روز قیامت معذور باشد؛ روزی که خدا در آن روز، از او درباره دینی که بر او واجب قرار داد، پیشوایانی که آنان را پیشوای خود قرار داد و دین خود را از آنها برگرفت، پرسش خواهد کرد.

### مقید بودن به شیوه‌های جمهور اهل تسنن عملاً واجب نیست

دوم. مقید بودن به خط مشی جمهور اهل تسنن و روایات و اصول آنان اگر در این رابطه دلیل ثابت شده‌ای داشته باشند، واجب نیست؛ زیرا در این صورت آنان نیز باید از خط مشی شیعه در زمانی که دلایل ثابت شده ارائه می‌دهند، پیروی نمایند. زیرا شیعه با ارائه دلایل ثابت شده نشان می‌دهد که دیدگاه جمهور اهل تسنن نسبت به امامت و مشروع بودن خلافت از طریق استیلا یافتن بر قدرت، بدون داشتن «نص؛ سخن آشکار» الهی و اعلام نظر پیامبر ﷺ باطل است؛ چرا که صحیح



نیست شیعیان با روایت خاص خود با جمهور اهل تسنن احتجاج بورزند بدون آن که بتوانند دلایل قاطعی ارائه دهند تا آن‌ها را تسلیم خود نمایند.

پس از پشت سر گذاشتن این موضوع و ورود به مرحله بعدی؛ یعنی مشخص شدن افراد ائمه صلوات الله علیهم - با توجه به این که باید امامت با «نص؛ سخن آشکار» الهی انجام گیرد و امامت یکی از اصول دین است که علم داشتن به آن لازم و ضروری است و خبر آحاد در مورد آن کافی نیست - روشن می‌شود که امامت تنها به شیعه اختصاص دارد و آن‌ها می‌توانند راه‌هایی را که برای آگاهی یافتن درست تشخیص می‌دهند، طی کنند تا امام خود را بشناسند و از مرگ دوران جاهلی خود را رها کنند تا مسلمان بمیرند. اگر جمهور اهل تسنن نمی‌خواهند بر اخبار شیعه تکیه کنند و آن‌ها را به گمراه بودن متهم می‌نمایند و برای تقویت گمراهی خود احادیثی برای خود ساخته و پرداخته‌اند و قرائن و شواهد تقویت کننده احادیث یاد شده را نادیده می‌گیرند؛ قرائن و شواهدی که موجب می‌شود مضامین آن‌ها را به طور قطع صحیح باشد؛ شیعیان بر اساس متون ثابت شده در حق اهل بیت علیهم‌السلام خود را بر حق معرفی می‌کنند و دست‌یابی به واقعیت تمام هم و غم آن‌ها را تشکیل می‌دهد و آن‌ها با برخوردار بودن از حقانیت صریح و آشکار از دروغ و افترا بی‌نیازند و قرائن عقلی و نقلی برای اثبات احادیث خود دارند و همین امر به طور آشکار و بی‌هیچ شک و شبهه‌ای به دعوت آن‌ها حقانیت می‌بخشد.

بنابر این، موضع شیعه نسبت به جمهور اهل تسنن هم‌چون موضع عموم مسلمانان نسبت به پیروان دیگر ادیان الهی است که آن‌گاه که می‌خواهند اصل دین اسلام و راست بودن نبوت پیامبرشان را ثابت کنند، باید دلایلی ذکر کنند که برای پیروان ادیان یاد شده حجت و دلیل قاطعی باشد و کافی نیست که به چیزهایی احتجاج بورزند که فقط در میان مسلمانان حجت است؛

اما اگر از این امر فراتر رفتند و صحت دین اسلام و صدق پیامبرشان را ثابت

کردند در صورتی که بخواهند در مورد مسائل فرعی اسلام هم چون امامت و جزئیات معاد احتجاج بورزند در این صورت پس از ثابت کردن راست بودن اسلام می‌توانند به مسایلی که در نزد مسلمانان حجّت است، احتجاج بورزند و لازم نیست به مسائلی که در نزد پیروان دیگر ادیان حجت است، احتجاج بورزند؛ زیرا این مسائل به پیروان دیگر ادیان ارتباطی ندارد و به خود مسلمانان مختص است. فراتر این که اگر برخی از پیروان ادیان یاد شده به اسلام ایمان آوردند و حجّت بودن آن را باور کردند باید به فروع آن نیز ایمان بیاورند که بر اساس معیارهای اسلامی حجّت به شمار می‌روند و کسانی که به اسلام ایمان آورده‌اند باید بر اساس آن‌ها عمل نمایند. این موضوع در این جا نیز صدق می‌کند. اگر برخی از اهل تسنن به اعتقاد شیعه نسبت به این که امامت حق اهل بیت علیهم‌السلام است، ایمان بیاورند و متن ارائه شده از سوی شیعه را در این خصوص قبول نمایند در این صورت باید بر اساس دیدگاه شیعه نسبت به امامت عمل نمایند و دلایل عقلی ارائه شده در خصوص مرجعیت اهل بیت علیهم‌السلام را برای خود حجّت بدانند.

البته این بدان معنا نیست که در روایات اهل تسنن متونی وجود ندارد که مذهب تشیع را در تعیین ائمه علیهم‌السلام تقویت نماید؛ بلکه آنان نیز چنین روایاتی دارند هرچند که به تنهایی برای اثبات امامت کافی نیستند.

هرگاه متوجه شدی که امامت در نزد شیعه جزو اصول دین آن‌هاست و راه رستگاری به شناخت امامت بستگی دارد و آگاهی نداشتن نسبت به امامت باعث هلاکت می‌شود؛ پس به همین دلیل شناخت شخص امام و آگاهی یافتن از امامت او لازم و ضروری است.

اقتضای این امر آن است که خدای متعال برای امامت امام دلیل قاطعی ارائه داده است؛ به گونه‌ای که بر اساس آن علم به امامت او حاصل می‌شود؛ زیرا دلیل ندارد که خدای متعال شناخت را بر مردم واجب نماید؛ اما اسباب آن را فراهم نکند.

## منظور از خبر متواتر چیست؟

پس از بیان این دو نکته می‌گوییم:

اگر منظور از خبر متواتر آن است که خبر توسط گروهی روایت شود که راستگو بودن آن‌ها مشخص گردد و به سبب فراوانی آن‌ها بر دروغ اتفاق نظر نداشته باشند؛ گروه‌هایی که خبر از آن‌ها روایت شده باید همگی در همه طبقات به چنین صفتی متصف باشند - برای مثال ۲۰ نفر از ۲۰ نفر نقل کنند و همین طور - چنین خبر متواتری در تشخیص اخبار آحاد ائمه علیهم‌السلام نشدنی است.

البته علم بر خبر متواتر متکی نیست؛ بلکه در بسیاری از مسائل بدیهی دینی یا تاریخی چنین خبر متواتری یافت نمی‌شود که در این گونه قضایا نصی نیز وجود ندارد؛ بلکه مسائل یاد شده بر اساس اجماع مسلمانان در تمامی مذاهب و فرقه‌ها ثابت شده و همه می‌دانند که مسائل مزبور از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اخذ شده است. و اگر منظور از خبر متواتر نقلی است که از نظر پیوسته بودن اخبار و همراه شدن آن‌ها با قرائن و شواهد منجر به علم و یقین می‌گردد، پس چنین خبری در مورد ائمه علیهم‌السلام حاصل شده؛ بلکه چند مرتبه بیش از آن نیز حاصل شده است.

سخنان آشکار در حق شخص امیرمؤمنان علی علیه‌السلام

در توضیح آن باید بگوییم: متون وارده در مورد امامت چند دسته است: دسته نخست. احادیثی است که فقط در مورد امیرمؤمنان علی علیه‌السلام ذکر شده است. در مورد این دسته طولانی شدن سخن برای ما اهمیت چندانی ندارد؛ زیرا حضرت علی علیه‌السلام پس از ثابت شدن حقانیت شیعه به طور حتم و یقین امام نخست آن‌هاست. ما فقط در این جا چون می‌خواهیم همه دسته‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم به دسته اول اشاره می‌نماییم.

در این جا میان احادیثی که از امامت، ریاست، ولایت و وجوب اطاعت از او سخن به میان آورده‌اند، هم‌چون حدیث غدیر و دیگر احادیث تفاوتی وجود ندارد که از مرجع بودن وی برای امت در دین‌شان حکایت می‌کند. هم‌چون حدیثی که از همراه بودن حضرت علی علیه السلام با حق و قرآن و همراه بودن این دو با آن بزرگوار حکایت می‌کند و این که آن حضرت هدایت‌گر امت است و در صورت به وجود آمدن اختلاف در میان امت راه صحیح را به آن‌ها می‌نمایاند... و دیگر مسائل موجودی که در این باره آمده است.

ما در هر دو بخش یاد شده احادیث بسیاری داریم که در پاسخ پرسش‌های چهارم و ششم به آن‌ها پرداختیم و در این جا امکان پرداختن به همه مسائل وجود ندارد و پژوهش‌گران را به مطالب ذکر شده توسط علمای شیعه رضوان الله علیهم و کتاب‌های مذهبی آن‌ها می‌سپاریم.

این دسته به طور کلی امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام و هم‌چنین امامت اهل بیت علیهم السلام و نسل پس از او را به طور عموم و یا به طور مشروح و مفصل ثابت می‌کند.

#### احادیثی که به طور کلی در مورد اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است

دسته دوم احادیثی هستند که امامت را به طور کلی برای اهل بیت علیهم السلام و لزوم تمسک جستن و وجوب اطاعت از آن‌ها و قرار گرفتن آن‌ها به عنوان مرجع امت ثابت می‌کنند. مرجعی که مسلمانان را از گمراهی و هلاکت نجات می‌بخشد و آن‌ها را به راه صحیح هدایت می‌کنند و اختلاف از میان آن‌ها می‌زدایند. ما در پاسخ پرسش چهارم و هشتم به این موضوع اشاره داشتیم.

در این دسته هرچند به نام کسانی که از اهل بیت علیهم السلام مرجع مردم شناخته شده‌اند، تصریح نشده است؛ ولی امیرمؤمنان علی علیه السلام به طور حتم و یقین جزو این دسته است؛ زیرا آن بزرگوار سرور اهل بیت پس از پیامبر گرامی اسلام و بزرگ

خاندان اوست. چنان که در دلایل ذکر شده برای حدیث ثقلین در اثبات امامت او در پاسخ پرسش ششم از پرسش های پیشین به این موضوع اشاره داشتیم. از مواردی که پیامبر ﷺ طی آن از مرجعیت ثقلین سخن به میان آورد، واقعه غدیر خم بود که در مورد آن نص، پیامبر ﷺ وجود دارد. آری، بدون شک این دسته تنها به حضرت علی علیه السلام اختصاص ندارد؛ زیرا او یکی از اهل بیت است و به همین دلیل به اختصاص یافتن به او معنا ندارد. از سوی دیگر، به طور حتم و یقین دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام جزو این دسته هستند؛ زیرا آنها در دوران پیامبر ﷺ جزو اهل بیت بودند و حکم امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در مورد آنها صدق می کند.

از آنجایی که از این دسته به عنوان گروهی که اختلاف را از میان امت می زداید و مردم را از گمراهی به راه راست هدایت می کند یاد می شود، به همین دلیل مرجعیت اهل بیت علیهم السلام را در تمامی زمان ها اقتضا می کند؛ زیرا این امت تا زمانی که وجود دارد در معرض اختلاف و گمراهی است و باید مرجعی از میان اهل بیت پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام وجود داشته باشد؛ مرجعی که اطاعتش در همه دوران ها بر امت واجب است، همان گونه که در پاسخ پرسش دوم در باب وجوب مراجعه در دین به اهل بیت علیهم السلام به این موضوع اشاره داشتیم.

فراتر این که پیامبر ﷺ در حدیث دیگری به این موضوع تصریح کرده می فرماید:

إِنَّ فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عِدْلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ  
الْغَالِينَ وَاتِّحَالَ الْمَبْطُلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ. وَإِنْ أُمَّتُكُمْ قَادَتُكُمْ إِلَى اللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ، فَانظُرُوا بِمَنْ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَصَلَاتِكُمْ؛<sup>(۱)</sup>

۱. کمال الدین و تمام النعمه: ص ۲۲۱، قرب الاسناد: ص ۷۷، الکافی: ج ۱ ص ۲۲، مقتضب الاثر: ص ۱۶،

در هر یک از دوران‌های امت من شخص عادل‌ی از اهل بیت من وجود دارد که حق را از باطل تمیز می‌دهد و دین را از تحریف افراد تندرو و کجروی افراد کج اندیش و تأویل افراد نادان در امان نگه می‌دارد. پیشوایان تان رهبران شما به سوی خدای متعال هستند. پس بنگرید که در دین و نمازتان به چه کسی اقتدا می‌کنید.

پیامبر ﷺ در پایان این حدیث هم‌چون با صراحت اعلام کرده‌اند که افراد عادل از اهل بیت، ائمه هستند که امت باید به آن‌ها اقتدا نموده و از ایشان پیروی کند. کوتاه سخن این که به طور حتم و یقین امیرمؤمنان علی علیه السلام و دو فرزندش حسن و حسین صلوات الله علیهم جزو این دسته هستند. این حدیث به دیگر امامان علیهم السلام به اجمال اشاره دارد، بدون آن که تعداد و نامشان را مشخص کند. تعداد و نامشان را باید در احادیث دیگری جست و جو کرد.

احادیثی که در بردارنده امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام و یازده فرزند وی هستند دسته سوم. احادیثی که هر دوازده امام را در برگرفته‌اند که عبارتند از: امیرمؤمنان علی علیه السلام و یازده فرزند وی بدون آن که نام‌هایشان را مشخص کند، یا فقط در آن‌ها به نام حسن و حسین علیهم السلام تصریح شده است.

احادیثی که در بردارنده دوازده امام و بیان‌گر انحصار امامت فقط در آن‌هاست احادیث شیعه و جمهور اهل تسنن در دوازده تن بودن تعداد ائمه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق نظر دارند. احادیث شیعه با صراحت تعدادشان را دوازده تن ذکر کرده‌اند بدون آن که کم و زیاد شوند.

الفصول المختاره: ص ۲۲۵. گفتنی است که ما در پاسخ سؤال هشتم در بخش دلایل مرجعیت اهل بیت علیهم السلام در میان امت به منابع اهل سنت اشاره کرده‌ایم.

جمهور اهل تسنن نیز احادیث مشخصی درباره دوازده تن بودن تعداد ائمه در اختیار دارند. البته آنان ائمه را به این دوازده تن منحصر نمی‌دانند و شمار ائمه را بیش از این تعداد تلقی می‌کنند؛ پس بدین ترتیب بیان تعداد ائمه وقتی که شمارشان از این بیش تر است، بی فایده خواهد بود، به ویژه در آن دسته از احادیثی که شمار ائمه بدون ذکر اوصاف آنها و یا ذکر این توصیف که از قریش هستند، مطرح شده است.

آری، اگر تعبیر احادیث این چنین بود: «در میان ائمه یا خلفای پس از من دوازده تن از قریش هستند» می‌توانستیم شمار ائمه را منحصر در دوازده تن ندانیم؛ اما احادیث یاد شده، گویای چنین مطلبی نیستند و در بیش تر آنها تعداد ائمه به دوازده نفر منحصر شده است که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

در حدیثی عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

يكون بعدي من الخلفاء عدة نقباء موسى؛<sup>(۱)</sup>

تعداد خلفای پس از من به تعداد جانشینان موسی هستند.

آن چه مشخص است جانشینان موسی دوازده تن بودند. در این جا با صراحت تعداد جانشینان پیامبر ﷺ را با جانشینان موسی ﷺ تطبیق می‌کنند.

در حدیث دیگری جابر بن سمره می‌گوید:

من با پدرم به نزد پیامبر ﷺ رفتیم و شنیدیم که می‌فرمود:

إنّ هذا الأمر لا ينتضي حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة؛

این امر خاتمه نمی‌یابد تا آن که دوازده خلیفه در میان آنها به

خلافت برسند.

۱. کنز العمال: ج ۱۲ ص ۳۲ حدیث: ۲۲۸۵۹ و ر.ک: ج ۶ ص ۸۹ حدیث ۱۴۹۷۱، الفتن نعیم بن حماد: ج ۱ ص ۹۵، البدایه والنهایه: ج ۶ ص ۲۴۸، الجامع الصغیر: ج ۱ ص ۲۵۰.

سپس مطلبی فرمودند که من تا به حال نشنیده بودم؛ به پدرم گفتم: پیامبر چه چیزی فرمودند؟

پدرم گفت: پیامبر ﷺ فرمود:

كلهم من قریش؛<sup>(۱)</sup>

همگی آنها از قریش هستند.

در این حدیث تصریح شده که خلفایی که عهده دار امر دین می شوند، دوازده تن هستند. البته نزدیک با همین مضمون احادیث بسیار دیگری نیز وجود دارد. در روایت دیگر ابن سمره عدوی می گوید: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

لا يزال الدين قائماً حتى يكون اثنا عشر خليفة من قریش. ثم يخرج كذابون بين يدي الساعة...؛<sup>(۲)</sup>

دین تا زمانی که دوازده خلیفه از قریش وجود دارند پابرجاست تا این که نزدیک روز قیامت افراد دروغگو ظاهر می شوند...

این حدیث بیانگر این موضوع است که تا روز رستاخیز خلفای دوازده گانه حضور دارند و پیدایش افراد دروغگو پس از آنها از نشانه های روز قیامت است. در همین زمینه پیامبر ﷺ در حدیثی می فرماید:

لا تزال هذه الأمة مستقیم أمرها ظاهرة علی عدوها حتی يمضي منهم اثنا عشر خليفة، كلهم من قریش؛

این امت هم چنان در صراط مستقیم قرار دارد تا این که دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند، روزگار خود را سپری نمایند.

۱. صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۴۵۲.

۲. مسند ابی عوانه: ج ۴ ص ۲۷۳، مسند احمد: ج ۵ ص ۸۷ و ۸۶، المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۱۹۹.



پیامبر ﷺ وقتی به منزل خود بازگشت قریش به نزد او آمدند و گفتند: پس از آن چه می شود؟

فرمود:

ثمَّ یكون الهرج؛<sup>(۱)</sup>

پس از آن هرج و مرج خواهد شد.

در حدیث دیگر سمره می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

یكون بعدی اثنا عشر خلیفة، کلهم من قریش؛

پس از من دوازده خلیفه خواهند آمد که همگی از قریش هستند.

وقتی به منزل خود بازگشت، قریش به نزد او آمدند و گفتند: پس از آن چه

خواهد شد؟

فرمود:

ثمَّ یكون الهرج؛<sup>(۲)</sup>

پس از آن هرج و مرج خواهد شد.

از ظاهر پرسش قریش این گونه بر می آید که آن‌ها متوجه شدند که تعداد خلفا در دوازده تن منحصر است و مدت زمان ذکر شده در حدیث با دوره خلافت دوازده تن تناسب دارد، به همین دلیل خواستند بدانند که پس از این دوره بر سر دنیا چه خواهد آمد.

در حدیث دیگری انس می گوید: حضرت فرمود:

لن یزال هذا الدین قائماً إلی اثني عشر من قریش فاذا هلکوا ماجت

الأرض بأهلها؛<sup>(۳)</sup>

۱. المعجم الكبير: ج ۲ ص ۲۵۳، المعجم الوسط: ج ۶ ص ۲۶، تهذیب الکمال: ج ۳ ص ۲۲۴، البدایه النهایه: ج ۶ ص ۲۴۹.

۲. صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۲، مسند احمد: ج ۵ ص ۹۲، مسند ابن الجعد: ص ۳۹۰.

۳. کنز العمال: ج ۱۲، ص ۳۴ حدیث ۳۳۸۶۱.

این دین هم‌چنان پابرجاست تا زمانی که دوازده تن از قریش وجود دارند. اگر آن‌ها از دنیا رفتند زمین زیر پای ساکنانش موج برخواهد داشت.

روشن‌تر از این حدیث، حدیث ابی الطفیل است. او می‌گوید: عبدالله بن عمرو می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

إِذَا مَلَكَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَنِي كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ كَانَ النِّقْفُ وَالنَّقْفُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛<sup>(۱)</sup>

وقتی دوازده تن از بنی کعب بن لؤی حکومت کردند؛ پس از آن تا روز قیامت درگیری جریان خواهد داشت.

حدیث مسروق از همه این‌ها صریح‌تر است. او می‌گوید:

ما شبی در نزد عبدالله نشسته بودیم و او برای ما قرآن می‌خواند، مردی از او پرسید: ای ابا عبدالرحمان! آیا از رسول خدا ﷺ پرسیدید چند خلیفه بر این امت حکومت خواهند کرد؟

عبدالله گفت: از وقتی وارد عراق شدم تا کنون کسی جز تو این پرسش را از من نکرده است. ما این سؤال را از پیامبر ﷺ پرسیدیم. فرمود:

اثنا عشر، عدة نقباء بني إسرائيل؛<sup>(۲)</sup>

دوازده تن به تعداد جانشینان موسی در میان بنی اسرائیل.

۱. تاریخ بغداد: ج ۶ ص ۲۶۳، المعجم الاوسط: ج ۴ ص ۱۵۵، فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۳، تحفه الاحوذی: ج ۶ ص ۲۹۴، میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۳۸۲، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۲ ص ۱۲۲.  
۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۴۶ و ر.ک: مسند احمد: ج ۱ ص ۲۹۸، مسند ابی یعلی: ج ۸ ص ۴۴۸ و ج ۹ ص ۲۲۲، المعجم الکبیر: ج ۱۰ ص ۱۵۷، فتح الباری: ج ۱۳ ص ۱۱۲، تحفه الاحوذی: ج ۶ ص ۲۹۴، تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۲۲ و مصادر دیگر.

پرسش وی در مورد تعداد خلفا باعث شد تا پیامبر ﷺ با صراحت تعدادشان را در دوازده تن محصور نماید، نه این که تعدادشان بیش از این‌هاست و تنها دوازده تن از آن‌ها از قریش هستند.

این دسته از احادیث تعداد خلفا و امامان را دوازده تن برشمرده است. این موضوع با روی کرد اهل تسنن نسبت به امامت هم‌خوانی ندارد و تنها بر مذهب امامیه تطبیق می‌کند، هرچند برخی سعی کردند که از این موضوع رهایی یافته و احادیث را از ظاهر و صراحت آن خارج کنند و به سختی برای آن تأویل بتراشند و مسایلی را بر احادیث یاد شده تحمیل کنند که زبان از ذکر آن‌ها خودداری می‌کند. چنان که هر شنونده‌ای با شنیدن سخنشان از آن‌ها روی گردان می‌شود.<sup>(۱)</sup>

در برخی از این احادیث ذکر کردیم که عدم یاری و یا حتی دشمنی مردم با این خلفا هیچ ضرری به آن‌ها نمی‌رساند. مانند حدیث جابر بن سمره که می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که بر روی منبر خطبه می‌خواند و می‌فرمود:

اثنا عشر قیماً من قریش لا یضرهم عداوة من عا داهم...؛<sup>(۲)</sup>

دوازده سرپرست از قریش خواهید داشت که دشمنی دشمنان هیچ ضرری به آن‌ها نمی‌رساند.

جابر در حدیث دیگری می‌گوید: من به همراه پدرم در نزد رسول خدا ﷺ بودیم، وی فرمود:

این امت دوازده سرپرست خواهند داشت که حتی یاری نکردن سایر افراد، به آن‌ها ضرری نمی‌رساند.<sup>(۳)</sup>

۱. ر.ک: به سخن ابن حجر در فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۱ و ۲۱۵.

۲. مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۱۹۱، المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۲۵۶، المحدث الفاضل: ص ۴۹۴، فتح الباری: ج ۱۲ ص ۲۱۲.

۳. المعجم الاوسط: ج ۳ ص ۲۰۱، المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۱۹۶، کنز العمال: ج ۱۲ ص ۲۲ حدیث:

چرا که اگر خلافت آن گونه که اهل تسنن معتقدند با سلطنت قهری و زوری همراه باشد، در این صورت کمک نکردن و دشمنی افراد به خلیفه ضرر خواهد رساند؛ زیرا باعث تضعیف سلطنت وی می شود و شاید آن را از بین ببرد و امامت او را در نزد اهل تسنن باطل کند.

اما اگر خلافت با نص و نصب الهی هم چون امامت همراه باشد، در این صورت دشمنی و یاری نکردن افراد، به او ضرری نخواهد رساند؛ زیرا بر حق او هیچ تأثیری ندارد؛ بلکه این موضوع به خود افرادی که خلیفه را یاری نکرده و با او دشمنی ورزیده اند، لطمه می زند؛ زیرا آن ها در ادای وظیفه خود نسبت به امام بر حق کوتاهی کرده اند.

چنان که خدای متعال می فرماید:

﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛<sup>(۱)</sup>

هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی رساند.

امیر مؤمنان علی عليه السلام می فرماید:

لا يزيدني كثرة الناس حولي عزة، ولا تفرقهم عني وحشة؛<sup>(۲)</sup>

افزایش تعداد مردم در اطرافم به عزت و شکوه من چیزی نمی افزاید و پراکنده شدن آن ها از اطرافم در من ایجاد وحشت نمی کند.

کوتاه سخن این که فرد با انصاف نباید در دلالت احادیث مبنی بر منحصر بودن

ائمه در دوازده تن؛ بی هیچ کم و زیادتی، اشکال وارد کند.

آن چه گذشت شماری از احادیث و متونی بود که تعدادی از آن‌ها دلالت دارند که ائمه از قریش هستند و مصداق دیگری ندارند.<sup>(۱)</sup> در برخی دیگر از احادیث آمده: «همگی آنان (ائمه) بر اساس هدایت و دین حق عمل می‌کنند».<sup>(۲)</sup> بنا بر احادیث دیگر، ائمه از قریش هستند<sup>(۳)</sup> بدون آن که تعدادشان تعیین شود. هم‌چنین دسته سوم احادیث، دربردارنده وجود خلفای رشد یافته و هدایت یافته است.<sup>(۴)</sup>

و جمع بین این سه دسته و دسته نخست اقتضا می‌کند که ائمه و خلفا دوازده تن از قریش هستند و همگی آن‌ها بر اساس هدایت و دین حق عمل می‌کنند، هدایت‌گر و هدایت‌پیشه هستند و به جز آن‌ها ائمه‌ای که از نظر شرعی به امامت آن‌ها اعتراف شود، وجود ندارد.

پس از مطالب به دست آمده، اکنون باید به آن دسته از احادیثی بپردازیم که به طور مشخص از ائمه را تعیین کرده‌اند. ما در آغاز پاسخ پرسش چهارم گفتیم که از بیان پیامبر ﷺ فهمیده نمی‌شود که امامت و خلافت تنها در قریش منحصر است؛ زیرا این عنوان بسیار فراگیر است و باید آن را به طور محدود مشخص نماییم تا از اختلاف پیش‌گیری شود و این همان کاری بود که ما انجام دادیم.

۱. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۶۴۰، صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۴۵۲ و ۱۴۵۳، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۷۱۵ و ۷۱۶، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۳، و ج ۱۵ ص ۴۴، و ج ۱۵ ص ۴۵، مسند ابی عوانه: ج ۴ ص ۲۷۰-۲۷۳، سنن الترمذی: ج ۴ ص ۵۰۱.  
 ۲. فتح الباری: ج ۱۲ ص ۲۱۳، فیض الغدیر: ج ۲ ص ۴۵۹، تاریخ بغداد: ج ۴ ص ۲۷.  
 ۳. ر.ک: به منابع پاسخ پرسش چهارم.  
 ۴. صحیح ابن حبان: ج ۱ ص ۱۷۹، المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۱۷۴-۱۷۶. او پس از نقل این حدیث می‌گوید: این حدیث صحیح است و هیچ مشکلی ندارد، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۴۴، سنن الدارمی: ج ۱ ص ۵۷ و مصادر دیگر.

### علوی و هاشمی بودن ائمه در احادیث

در برخی از احادیث مربوط به ائمه اثنی عشر آمده است که آن‌ها از بنی هاشم هستند.<sup>(۱)</sup> ما در پاسخ پرسش سوم از این پرسش‌ها گفتیم که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ قَرِيشٍ قَدْ غَرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؛<sup>(۲)</sup>

به راستی امامان از قریش هستند و در شاخه بنی هاشم جمع شده‌اند. در این زمینه احادیث بسیاری وجود دارد که شیعه آن‌ها را روایت کرده و امکان برشمردن همه آن‌ها وجود ندارد. در این احادیث تصریح شده که منظور از ائمه، امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندان او هستند و در برخی از آن‌ها تصریح شده که منظور از ائمه، امیرمؤمنان علی علیه السلام و یازده فرزند او هستند.

### احادیث انحصار امامت در علوی‌های فاطمی

ناگزیر این احادیث بیان‌گر خواهند بود که ائمه، خصوصاً فاطمی‌ها هستند؛ به چند دلیل، از جمله:

نخست. احادیث بسیاری که پیش‌تر یادآور شدیم هم‌چون حدیث ثقلین دربردارنده آن هستند که اهل بیت و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران مقدم هستند و اطاعت و تمسک جستن به آن‌ها واجب است.

به دلیل واضح بودن این که اهل بیت، همان پیامبر، امیرمؤمنان، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم هستند، چنان که بسیاری از احادیث به این موضوع دلالت می‌کنند.<sup>(۳)</sup>

۱. ینابیع الموده: ج ۲ ص ۲۱۵، ۲۹۲ و ۲۹۰.

۲. نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۷.

۳. برخی از منابع این حدیث در پاسخ پرسش ششم از پرسش‌های پیشین آمده است.

به همین دلیل تنها نسل آن‌ها می‌توانند امام و مرجع امت باشند، زیرا آنان به دلیل انتساب داشتن به پنج تن آل عبا جزو اهل بیت به شمار می‌روند. دوم. متونی که بیان‌گر آن هستند یازده یا دوازده امام از اهل بیت علیهم‌السلام هستند. سوم. متونی که بیان‌گر آن هستند که ائمه از نسل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان وی هستند و بدین ترتیب علوی‌هایی که از نسل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حسن و حسین علیهم‌السلام نیستند از گردونه خارج می‌شوند. احادیث ذکر شده در این باره بیش از حد شمارش هستند و می‌توان آن‌ها را از منابع شان اخذ کرد.<sup>(۱)</sup>

ممکن است کسی ادعا کند که بخش عمده این احادیث توسط ائمه علیهم‌السلام روایت شده است و نمی‌توان بر اساس گفتارشان بر امامت شان احتجاج ورزید؛ بلکه اول باید امامت شان از راه‌های دیگر ثابت شود، سپس به گفتارشان استدلال نمود. این مطلب مردود است؛ چرا که ما بر اساس ادعای امامت از سوی ائمه بر امامت آن‌ها استدلال نمی‌کنیم، بلکه در این باره به احادیثی استناد می‌جوئیم که ائمه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده‌اند و امامت شان را ثابت می‌کند. البته در این که آن‌ها از مطمئن‌ترین و راستگوترین راویان هستند، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. بنابراین، ادعای آن‌ها در مورد امامت شان را نباید دست‌کم گرفت با توجه به این که جمهور مسلمانان نسبت به علم، ورع و پارسایی و امانت‌داری آنان اتفاق نظر دارند.

بدیهی است منظور آن‌ها از امامت، امامت تعیین شده از سوی خدا و ابلاغ شده از طرف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. ما در آخر این بحث مطالب سودمندی ذکر خواهیم کرد.

۱. کمال‌الدین: ج ۲ ص ۲۱۱ و ۲۸۶، بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۱۰۴ ۱۰۵ و ج ۳۶ ص ۱۹۲ و ۲۷۳ و مصادر دیگر.

احادیثی که از طریق اهل تسنن درباره امامت اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است به هر حال، در این رابطه روایات اهل بیت علیهم السلام ما را بی نیاز می سازد. به ویژه این که اهل تسنن، برخی از مفاهیم یاد شده و مسائل مرتبط و متناسب با آن‌ها را روایت کرده‌اند.

۱. ما در اواخر پرسش پیشین به این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کردیم که فرمود:

في كل خلف من أمتي عدول من أهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف المبطلين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين. ألا وإن أئمتكم وفدكم إلى الله، فانظروا من توفدون؛<sup>(۱)</sup>

در هر یک از دوران‌های امت من شخص عادل از اهل بیت من وجود دارد که حق را از باطل تمیز می‌دهد و دین را از تحریف افراد تندرو و کجروی افراد کج اندیش و تأویل افراد نادان در امان نگه می‌دارد. آگاه باشید که پیشوایان‌تان فرستادگان شما به سوی خدا هستند؛ پس بنگرید که چه کسی را به نزد خداوند می‌فرستید.

۲. در حدیث دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، وأهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف؛<sup>(۲)</sup>

ستارگان مایه در امان ماندن مردم از غرق شدن هستند و اهل بیت من مایه در امان ماندن امتم از اختلاف هستند.

همان گونه که گفتیم این امر تنها در صورتی تحقق خواهد یافت که در همه عصرها مرجعی وجود داشته باشد تا امت را از اختلاف در امان نگه دارد.

۱. برای آگاهی از منابع این حدیث ر.ک: پاسخ پرسش هشتم.

۲. همان.



۳. در سخن دیگری پیامبر ﷺ فرمود:

من أحب أن يحيى حياتي، ويموت ميتتي، ويدخل الجنة التي وعدني ربّي، قضباناً من قضبانها غرسها بيده - وهي جنة الخلد - فليتول علياً وذريته من بعده، فإنّهم لن يخرجوكم من باب هدى ولن يدخلوكم في باب ضلالة؛ هر کس دوست داشته باشد هم چون من زندگی کند و هم چون من بمیرد و وارد بهشتی شود که پروردگارش وعده آن را به من داده که نهالی از آن را با دست خود کاشته که همان بهشت جاودان است؛ پس باید پس از من دنباله رو علی و نسل بعد از او باشد. آن‌ها شما را از دروازه هدایت بیرون نمی‌برند و وارد دروازه گمراهی نمی‌کنند. (۱)

۴. موفق بن احمد با سند خود از امام باقر از پدرش از جدش امام حسین عليه السلام نقل

می‌کند که فرمود: من از جدم شنیدم که می‌فرمود:

من أحب أن يحيى حياتي، ويموت مماتي، ويدخل جنة عدن التي وعدني ربي، وغرس فيها قضيباً بيده، ونفخ فيها من روحه، فليوال علياً وذريته الطاهرين أئمة الهدى ومصابيح الدجى من بعده، فإنّهم لن يخرجوكم من باب الهدى إلى باب الردى؛ (۲)

هر کس دوست دارد هم چون من زندگی کند و هم چون من بمیرد و وارد بهشت عدن شود که پروردگارش وعده آن را به من داده است و نهالی را با دست خود در آن کاشته و از روح خود در آن دمیده؛ پس از علی و نسل پاکش ائمه هدایت‌گر و چراغ راه مردم پس از من پیروی کند، زیرا آن‌ها شما را از دروازه هدایت به سوی دروازه هلاکت و تباهی بیرون نخواهند برد.

۱. همان.

۲. ینابيع الموده: ج ۱ ص ۳۸۳.

ابن شهر آشوب می‌گوید:

ابوالمؤید مکی خطیب خوارزم کتاب اربعین را برایم فرستاد که در آن از حسین بن علی علیه السلام روایت کرده بود که فرمود: من از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: هرکس دوست دارد...

او این حدیث را با عبارات نزدیک به آن آورده است. (۱)

۵. جابر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أنا سيد النبيين، وعلي سيد الوصيين، وإن أوصيائي بعدي اثنا عشر. أولهم علي، وآخرهم القائم المهدي؛ (۲)

من سید پیامبرانم و علی سید اوصیا است و اوصیای پس از من دوازده تن هستند که اولین آنها علی و آخرین آنها قائم مهدی است.

۶. در حدیث ابن عباس آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من سرّه أن يحيى حياتي، ويموت ميتتي، ويسكن جنة عدن غرسها ربي، فليوال علياً من بعدي، وليوال وليه، وليقتد بالأئمة من بعدي، فإنهم عترتي، خلقوا من طينتي، رزقوا فهماً وعلماً. وويل للمكذبين بفضلهم من أمتي القاطعين فيهم صلتي، لا أنالهم الله شفاعتي؛ (۳)

هر کس که دوست دارد هم‌چون من زندگی کند و هم‌چون من بمیرد و در بهشت عدنی که پروردگارم در ختان آن را کاشته، سکنی گزیند؛ پس علی را پس از من پیشوای خود قرار دهد و دوستان او را دوست

۱. مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۵۰، ینایع المودة: ج ۱ ص ۳۸۲، المناقب خوارزمی: ص ۷۵.

۲. ینایع المودة: ج ۳ ص ۲۹۱.

۳. حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۸۶ این حدیث به طور مختصر در التدوین فی اخبار قزوین: ج ۲ ص ۴۸۵ آمده است.

بدارد و به ائمه پس از من اقتدا بورزد؛ زیرا آنها عترت من هستند که از گل من سرشته شدند و به آنها فهم و دانش بخشیده شد؛ پس وای بر کسانی که از امت من منکر فضل آنها گشتند و رابطه مرا با آنها قطع کردند، خداوند شفاعتم را نصیب آنان نگرداند.

۷. ابن عباس در حدیث دیگری می‌گوید:

رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ خَلْفَائِي وَأَوْصِيَاءِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي، الْإِثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ، وَأَخْرَهُمْ وَلَدِي الْمَهْدِي...؛<sup>(۱)</sup>

به راستی جانشینان و اوصیای من و حجت‌های خدا پس از من بر خلق، دوازده نفر هستند که نخستین آنها علی و آخرین آنها فرزندان مهدی است.

۸. او در حدیث سوم می‌گوید: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

أَنَا وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مَطْهُرُونَ مَعْصُومُونَ؛<sup>(۲)</sup>

من، علی، حسن، حسین و نه فرزند از نسل حسین پاک و معصوم هستیم.

۹. وی در حدیث چهارم می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

يَا عَلِيُّ! أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَأَنْتَ بَابُهَا. وَلَنْ تَوْتِيَ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ قَبْلِ الْبَابِ. وَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَحْبِنِي وَيَبْغِضُكَ، لِأَنَّكَ مَنِي وَأَنَا مِنْكَ، لِحَمِّكَ مِنْ لِحْمِي، وَدَمِّكَ مِنْ دَمِي، وَرُوحِكَ مِنْ رُوحِي، وَسِرِّيرَتِكَ مِنْ سِرِّيرَتِي،

۱. ینابیع الموده: ج ۳ ص ۲۹۵ به نقل از فرآند السمطین: ص ۲۸۳.

۲. همان: ج ۲ ص ۲۱۶ و ج ۳ ص ۲۹۱.

وعلانيتك من علانيتي، وأنت إمام أمتي، وخليفتي عليها بعدي.  
سعد من أطاعك، وشقي من عصاك، وريح من تولاك، وخسر من عاداك،  
وفاز من لزمك، وهلك من فارقك.

مثلك ومثل الأئمة من ولدك بعدي مثل سفينة نوح من ركبها نجا، ومن  
تخلف عنها غرق. ومثلكم كمثل النجوم، كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم  
القيامة؛<sup>(۱)</sup>

ای علی! من شهر علم هستم و تو دروازه آن هستی و از دروازه وارد  
شهر می شونی؛ دروغ می گوید کسی که مدعی است مرا دوست دارد و  
تو را دشمن می دارد؛ زیرا تو از من هستی و من از تو هستم؛ گوشت  
تو از گوشت من، خون تو از خون من، روح تو از روح من، باطن تو از  
باطن من است و ظاهر تو از ظاهر من است و تو امام امت من هستی  
و پس از من خلیفه بر امت هستی.

خوشبخت شد هر کس که اطاعت تو را نمود و بدبخت شد هر کس  
که تو را نافرمانی کرد، سود برد هر کس که تولای تو را در پیش  
گرفت، زیان کرد هر کس که با تو دشمنی ورزید، رستگار شد هر کس  
که با تو همراه گشت و هلاک شد هر کس که از تو جدا گردید.

مثل تو و امامان از فرزندان پس از تو هم چون کشتی نوح است، هر  
کس سوار آن شود نجات یافت و هر کس از آن تخلف ورزید غرق  
شد. مثل شما هم چون ستارگان است، هر گاه ستاره ای ناپدید شود  
ستاره دیگری طلوع می کند تا روز قیامت.

۱. همان: ج ۱ ص ۹۵، ۲۹۰ و ۲۹۱.

۱۰. پیامبر ﷺ در خطبه ای فرمود:

يا أيها الناس! إنَّ الفضل والشرف والمنزلة والولاية لرسول الله وذريته،  
فلا تذهبن بكم الأباطيل؛<sup>(۱)</sup>  
ای مردم! فضل و شرف و منزلت و ولایت از آن رسول خدا و ذریه  
اوست؛ پس به راه باطل نروید.

۱۱. در روایت دیگری سلمان فارسی رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ به علی عليه السلام  
فرمود:

يا علي! تختم باليمين تكن من المقربين.

قال: يا رسول الله! وما المقربون؟

قال: جبرئيل وميكائيل.

قال: فبم أتختم يا رسول الله؟

قال: بالعقيق الأحمر، فإنه جبل أقر الله بالوحدانية، ولي بالنبوة، ولك  
بالوصية، ولولئك بالإمامة، ولمحببك بالجنة، ولشيعة ولدك  
بالفردوس؛<sup>(۲)</sup>

ای علی! اگر انگشتر را در دست راست خود قرار دهی از مقربان  
خواهی بود.

علی عليه السلام فرمود: ای رسول خدا! مقربان چه کسانی هستند؟

فرمود: جبرئیل و میکائیل.

علی عليه السلام فرمود: ای رسول خدا! چه انگشتری در دست کنم؟

فرمود: عقیق سرخ؛ زیرا کوهی است که به یکتایی خداوند و نبوت من

۱. همان: ج ۲ ص ۲۸۲ و ۴۶۵.

۲. المناقب خوارزمی: ص ۲۳۱.

و وصایت تو و امامت فرزندان و بهشت برای دوستداران و  
فردوس برای پیروان فرزندان اذعان کرده است.

۱۲. سلمان در حدیث دیگری می‌گوید:

روزی خدمت رسول خدا ﷺ وارد شدم در حالی که حسین بن علی علیه السلام بر ران  
او نشسته بود و پیامبر چشمان و دهانش را می‌بوسید و می‌گفت:

أنت سید، ابن سید، أخو سید. أنت إمام، ابن إمام، أخو إمام، أنت حجة، ابن  
حجة، أخو حجة، وأنت أبو حجج تسع. تاسعهم قائمهم؛<sup>(۱)</sup>

تو سید فرزند سید و برادر سید هستی. تو امام فرزند امام و برادر  
امام هستی. تو حجت فرزند حجت و برادر حجت خدا و پدر نه تن از  
حجت‌های الهی هستی که نهمین آن‌ها قائم است.

۱۳. در پاسخ پرسش هشتم این حدیث ذکر شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

علي وذريته يختمون الأوصياء إلى يوم الدين؛<sup>(۲)</sup>

علی و نسل او، پایان بخش اوصیا تا روز قیامت هستند.

ما در آن جا دیدگاه ذهبی را درباره این حدیث مورد بحث و بررسی قرار دادیم و  
به آن پاسخ دادیم.

۱۴. در خطبه امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است:

ألا إن مثل آل محمد صلی الله علیه و آله كمثل نجوم السماء، إذا خوى نجم طلع نجم...؛<sup>(۳)</sup>

هان که مثل آل محمد صلی الله علیه و آله هم‌چون ستاره‌های آسمان است، اگر  
ستاره‌ای افول کند، ستاره دیگری طلوع می‌کند....

۱. ینابیع الموده: ج ۳ ص ۳۹۱.

۲. برای آگاهی از منابع این حدیث ر.ک: پاسخ سؤال هشتم.

۳. نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۹۴ و ر.ک: ینابیع الموده: ج ۱ ص ۳، ۹۵، ۳۹۱ و ۴۵۰.

۱۵. در حدیث مشهور امیرمؤمنان علی علیه السلام با کمیل بن زیاد نخعی آمده که حضرت فرمود:

اللهم بلی لن تخلو الأرض من قائم لله بحجة، لئلا تبطل حجج الله و بیناته. أولئك الأقلون عدداً، الأعظمون عند الله قدراً، بهم يدفع الله عن حججه، حتى يؤديها إلى نظرائهم، ويزرعوها في قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقة الأمر. تلك أبدان أرواحها معلقة بالمحل الأعلى. أولئك خلفاء الله في بلاده، والدعاة إلى دينه...<sup>(۱)</sup>

آری به خدا، زمین از حجّت الهی تهی نمی شود تا حجت ها و نشانه های الهی تباہ نشود. آنان کم ترین عدد را دارند؛ اما در نزد خدا بالاترین شان و مقام را دارند، خداوند از حجت های خود دفاع می کند تا آن را به همتایان شان بسپارد و در دل های افراد شبیه به آنها می کارد. آنان نسبت به واقعیت امر آگاهی و آشنایی دارند. آنها بدن هایی هستند که روح شان در ملاء اعلا آویزان است. آنها خلفای خدا در زمین و دعوت کنندگان مردم به دین او هستند...

این حدیث با صراحت از مذهب امامیه نام برده که بر اساس آن امامت عهدی از سوی خدای متعال است و امام، علم و دانش را از سوی خدا به دوش می کشد؛ سپس امام قبلی به امام بعدی می سپارد؛ به گونه ای که هیچ زمانی از امام تهی نیست.

۱۶. ان شاء الله در سایر بخش های احادیث، متون ذکر شده در برخی از منابع جمهوری اهل تسنن را ذکر خواهیم کرد.

۱. تذکره الحفاظ: ج ۱ ص ۱۱ و ر.ک: حلیه الاولیاء: ج ۱ ص ۸۰، تهذیب الکمال: ج ۲۴ ص ۲۲۱، نهج البلاغه: ج ۴ ص ۳۷ و ۳۸، کنز العمال: ج ۱۰ ص ۳۶۳ و ۳۶۴ حدیث: ۲۹۳۹۰، المناقب خوارزمی: ص ۳۶۶، ینابیع الموده: ج ۱ ص ۸۹ و ج ۳ ص ۴۵۴، بخشی از این حدیث در صفوه الصفوه: ج ۱ ص ۲۳۱ ذکر شده است، تذکره الخواص: ص ۱۴۱.

فقط خدا می داند که جمهور اهل تسنن چه اندازه از این احادیث را گم کرده و یا از بین برده اند؛ زیرا با اصول آن‌ها و پایه‌های دعوت‌شان منافات دارد، به ویژه پس از آن که مشخص شد که در حق اهل بیت علیهم‌السلام جفا روا داشتند و نسبت به فضائل و مناقب آنان موضع سخت و خشنی اتخاذ کردند. چنان که ما در همین رابطه به ویژه در پاسخ پرسش هشتم به برخی از موارد اشاره داشتیم.

صحّت احتجاج با احادیثی که از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، حسن و حسین علیهم‌السلام وارد شده با ملاحظه آن چه گذشت مشخص شد که می‌توان با احادیث ذکر شده از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در تعیین امامان پس از خود احتجاج ورزید<sup>(۱)</sup>؛ زیرا امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در تمامی احادیث ذکر شده از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد امامت اهل بیت به طور حتم و یقین حضور دارد.

هم‌چنین می‌توان به احادیث ذکر شده از امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نیز احتجاج ورزید<sup>(۲)</sup>؛ زیرا آن‌ها نیز به طور حتم و یقین جزو احادیث یاد شده هستند. ما در آینده به طور کامل این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد. در این رابطه دو موضوع باقی ماند.

#### مژده پیامبران پیشین به امامت پیشوایان دوازده گانه اهل بیت علیهم‌السلام

نخست. در متون دینی و تاریخی به این موضوع اشاره شده که ادیان پیشین توسط پیامبران‌شان به امامت دوازده امام از اهل بیت علیهم‌السلام مژده داده‌اند و در کتاب‌های دینی و آسمانی آنان پس از مژده دادن به نبوت خاتم پیامبران به امامت دوازده امام بشارت داده شده است و علمای آن‌ها به این موضوع آگاهی داشته و برخی از آنان به این موضوع اذعان داشته‌اند.

۱. بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۳۷۳ و ۳۸۳.

۲. همان: ج ۳۶ ص ۳۸۳ و ۳۸۵.



اینک ما به عنوان تبرک در این جا به ذکر یکی از این متون می پردازیم. نعمانی در کتاب «الغیبه» می نویسد:

ابن عقده و محمد بن همام و عبدالعزیز و عبدالواحد دو فرزند عبدالله بن یونس از عبدالرزاق بن همام از معمر بن راشد از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی این گونه روایت کرده است:

وقتی با امیرمؤمنان علی علیه السلام از صفین باز می گشتیم، نزدیک یک معبد نصرانی فرود آمدیم؛ پیرمردی زیبارو و خوش قد و قامت از معبد بیرون آمد و کتابی با خود به همراه داشت، تا آن که به نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و به او سلام کرد؛ سپس گفت: من از نسل یکی از حواریان عیسی بن مریم هستم. او در میان حواریان عیسی از همه بهتر بود و بیش از همه آنها حضرت عیسی را دوست می داشت و به او نیکی می کرد. عیسی او را وصی خود قرار داد و کتابها و علم و حکمت خود را به او سپرد.

افراد این خاندان هم چنان بر دین او باقی مانده اند و بر آن پایبند هستند؛ نه کافر شدند و نه مرتد گشتند و از دین خدا چیزی را تغییر ندادند. آن کتابها در نزد من است که به املائی عیسی بن مریم و خط پدرم نوشته شده است. در این کتاب هر آن چه که مردم پس از او انجام خواهند داد و نام تمام پادشاهان زمین نوشته شده است.

هم چنین آمده: خداوند مردی را از عرب، از نسل ابراهیم خلیل الله از سرزمینی که به آن تهامه و از شهری که به آن مکه گفته می شود، مبعوث خواهد کرد.

آن جا دوازده اسم دارد و در آن کتاب، تاریخ بعثت و محل تولد و نحوه مهاجرت و نام کسانی که با او می جنگند و او را یاری می دهند و با او دشمنی می ورزند و چگونه زندگی می کند و امت پس از او دچار چه حوادثی خواهند شد، تا وقتی که عیسی بن مریم از آسمان فرود بیاید، نوشته شده است.

در این کتاب نام سیزده مرد از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله از بهترین خلق خدا و دوست داشتنی‌ترین بندگان خدا نوشته شده که خداوند دوستدار دوستداران آنها و دشمن دشمنان آنهاست. هر کس از آنها اطاعت کند، هدایت یافته است و هر کس از آنها نافرمانی کند گمراه خواهد شد. اطاعت از آنها، اطاعت از خدا و نافرمانی آنها، نافرمانی از خدا به شمار می‌آید.

در این کتاب اسامی، نسب و اوصاف آنها نوشته شده و این که هر یک از آنها چه مدت زندگی می‌کنند. یکی پس از دیگری چه تعداد از آنها دین خود را مخفی نگه می‌دارد و آن را از قوم خود می‌پوشاند. چه کسی از آنها قیام می‌کند و مردم پیرو او می‌شوند تا این که عیسی بن مریم فرود می‌آید و عیسی پشت سر او نماز می‌گزارد و می‌گوید: شما امامانی هستید که جایز نیست کسی بر شما پیشی بگیرد. او پیش می‌افتد و مردم و عیسی به امامت وی نماز را به جا می‌آورند.

اولین، بهترین و برترین آنان - که پاداشی به اندازه پاداش همه آنها و پاداش کسانی که از آنها اطاعت کردند و به واسطه آنها هدایت یافتند، دارد - رسول خدا ﷺ است که نامش محمد، عبدالله، یس، فتاح، خاتم، حاشر، عاقب، ماحی، قائد، نبی الله، صفی الله و جنب الله است؛ او گرامی‌ترین بنده در نزد خدا است؛ خداوند هیچ فرشته گرامی داشته شده و پیامبر فرستاده شده از آدم تا سایر پیامبران را نیافرید که در نزدش بهتر و دوست داشتنی‌تر از او باشند. خداوند در روز قیامت او را بر عرش خود می‌نشاند و شفاعت هر کس را که بنماید می‌پذیرد؛ قلم در لوح محفوظ به نام او این گونه تصریح کرده است: «محمد رسول الله».

صاحب پرچم وی در روز رستاخیز برادر، وصی، وزیر و خلیفه او در میان امتش و دوست داشتنی‌ترین آفریده خدا پس از وی علی پسر عموی اوست که رهبر تمامی مؤمنان پس از اوست.

سپس یازده مرد از نسل محمد و نسل او که نخستین و دومین آن‌ها به نام‌های فرزندان هارون شیر و شبیر و نه تن از فرزندان پسر کوچکش یکی پس از دیگری می‌آیند که آخرین آن‌ها کسی است که عیسی پشت سرش نماز می‌خواند.<sup>(۱)</sup> البته در این زمینه احادیث بسیار دیگری وجود دارد که از این امر حکایت می‌کنند.<sup>(۲)</sup> ان شاء الله به این موضوع به طور شایسته خواهیم پرداخت.

### آن چه در تورات رائج در این باره ذکر شده است

طبرسی در بخش مربوط به بشارت‌های پیامبران مبنی بر آمدن پیامبر اسلام ﷺ می‌گوید:

کسی که به او اعتماد دارم به من گفت: در مورد ظهور پیامبر ﷺ از نسل اسماعیل و اوصاف او این الفاظ به کار رفته است:

«لاشموعیل شهشخوا هنی بیراختما او ثوهر بیت اتوهریتی واتو بماد ماد شینم اسور نسیئم وأنا تیتو الکوی کادل».

معنای آن این گونه است:

«اسماعیل نمازش مورد قبول واقع شد و من به آن برکت بخشیدم و پرورش دادم و نسلش را به واسطه یکی از فرزندانش به نام محمد افزایش دادم. تعداد حروف او ۹۲ حرف است. من از میان آن‌ها دوازده امام و پادشاه از نسل او بیرون خواهم آورد و قوم بی‌شماری به او خواهم بخشید».<sup>(۳)</sup>

۱. الغیبه، نعمانی: ص ۷۴ و ۷۵، بحار الانوار: ج ۲۶ ص ۲۱۰ و ۲۱۲.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۵۱۵ و ۵۱۷، بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۲۳۶ و ۲۳۹.

۳. إعلام الوری: ج ۱ ص ۵۹.

اربللی می‌گوید:

«در تورات مطالبی وجود دارد که یهود برخی از آن‌ها را برای من حکایت کرده‌اند و من در تورات ترجمه شده به عربی آن‌ها را دیده‌ام و راویان نیز آن‌ها را چنین نقل کرده‌اند:

«اسماعیل نمازش پذیرفته شد و من در آن برکت قرار دادم و پرورش دادم و نسلش را به واسطه ماداماد (به معنای محمد) افزایش دادم که تعداد حروف او ۹۲ حرف است من از میان آن‌ها دوازده امام پادشاه از نسل او انتخاب کردم و قوم پر جمعیتی به او خواهم بخشید.

اول این فصل به زبان عبری این‌گونه است: «لاشموعیل شمعیثوخو».<sup>(۱)</sup> برخی از مسیحیانی که مسلمان شدند به ما گفته‌اند که نسخه خطی تورات و انجیل باستان متعلق به حدود قرن هشتم میلادی را در اختیار دارند که دربردارنده گفتار طبرسی است، ولی ما تاکنون نتوانستیم آن نسخه‌ها را بدست آوریم. هم‌چنین آخرین مسیحی که مسلمان شد همین مطلب را به ما گفت. این موضوع در مورد پیامبر ﷺ و اهل بیت او ﷺ بسیار عجیب است و ما نمی‌خواهیم در این جا به سخنان شفاهی ثبت و ضبط نشده بپردازیم. به هر حال، در کتاب تورات باستان ترجمه شده به عربی و چاپ و منتشر شده در سطح گسترده، مطلب یاد شده نزدیک به همین مضمون وجود دارد؛ اما اسم پیامبر ﷺ از آن حذف شده است. در اصحاح<sup>(۲)</sup> هفدهم از سفر<sup>(۳)</sup> تکوین آمده:

۱. کشف الغمه فی معرفة الاثمه: ج ۱ ص ۲۲.  
 ۲. اصحاح: معادل سوره‌های قرآن در تورات و انجیل است.  
 ۳. سفر: نام هر یک از فصل‌های تورات را گویند.

ای اسماعیل! من دعای تو را در باره او شنیدم، من به آن برکت می‌بخشم و پرورش می‌دهم و فزونی می‌بخشم و دوازده رئیس برمی‌گزینم و آن را امت بزرگی قرار می‌دهم.

علامه مجلسی قدس سره از تورات عبرانی به نقل از گروهی از افراد تقه و مورد اعتماد اهل کتاب مطلب یاد شده را نزدیک به همین مضمون بازگو کرده است<sup>(۱)</sup> و مطالبی را که ابن کثیر از توراتی که در اختیار اهل کتاب است، روایت کرده است.<sup>(۲)</sup> و هر دو از طبرسی و اربلی قدس سرهما متأخر هستند.

به نظر می‌رسد حذف نام پیامبر ﷺ تحریفی است که اخیراً در مورد کتاب یاد شده اعمال شده است. انجام چنین اقدامی از سوی اهل کتاب بعید به نظر نمی‌رسد. قرآن مجید در موارد بسیاری آن‌ها را محکوم کرده است؛ زیرا نشانه‌ها و هدایت فرستاده شده در کتاب را کتمان و مطالب را تحریف می‌کنند و به خداوند افتزایی می‌بندند که در کتاب نیست و...

آن‌ها در روزگاران نزدیک به ما چنین اقداماتی انجام داده‌اند و تا آن جا پیش رفته‌اند که برخلاف تعالیم دینی گذشته‌شان، یهود را از دست داشتن در خون مسیح میرا دانستند. بسیاری از افراد تأکید کرده‌اند که کتاب‌های آن‌ها در چاپ‌های مختلف با هم فرق دارند؛ کتاب‌هایی که می‌بایست هیئت دینی رسمی آن‌ها را مورد تأیید قرار می‌داد. این امر حکایت از آن دارد که تحریف یاد شده با هدایت هیأت‌های یاد شده، انجام گرفته است.

اما این که از تولد دوازده امام توسط پیامبر ﷺ سخن به میان آمده، با این که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرزند پیامبر نیستند؛ بلکه اولین آن‌ها و سرور ایشان است،

۱. بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۱۴.

۲. تاریخ ابن کثیر: ج ۶ ص ۲۵۰.

حکایت از این می‌کند که مطلب یادشده ممکن است از باب اکثریت انجام گرفته و یا آن که عترت علیهم‌السلام به اشتباه به فرزندان تفسیر شده است و به همین دلیل از آن‌ها به عنوان فرزندان پیامبر نام برده‌اند که این موضوع در ترجمه چیز شگفتی نیست.

### سخنان ابن کثیر درباره این موضوع

ابن کثیر در این باره می‌گوید:

«در توراتی که در اختیار اهل کتاب است، این چنین آمده:

خداوند به ابراهیم بشارت اسماعیل را داد و این که نسل او را زیاد خواهد کرد و در نسل او دوازده شخص و الامقام قرار خواهد داد.

استاد ما علامه ابوالعباس بن تیمیه می‌گوید: این‌ها همان کسانی هستند که در حدیث جابر بن سمره به آن‌ها بشارت داده شد که خداوند آن‌ها را تمیزدهنده حق و باطل قرار داد و روز قیامت فرانخواهد رسید مگر آن که آن‌ها به وجود بیایند. بسیاری از یهود که به اسلام مشرف شدند به اشتباه گمان کردند که این دوازده نفر همان کسانی هستند که رافضی‌ها مردم را به سوی آن‌ها دعوت می‌کنند و به همین دلیل دنباله رو آن‌ها شدند».<sup>(۱)</sup>

### بررسی سخنان ابن کثیر

ولی یهودیانی که دین خود را ترک کرده و به اسلام مشرف شدند، به خاطر نشانه‌ها و دلایلی بود که در کتاب‌های خود آن‌ها را یافتند. آن‌ها به کتاب‌ها و آن چه که در اختیار دارند از ابن کثیر آگاه‌تر و از او واقع‌گراتر و از تعصب و اشتباه به دور هستند.

۱. همان: ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

هم چنین آن چه ابن کثیر به نقل از ابن تیمیه اظهار داشته، مبنی بر این که «ائمه اثنی عشر تمیز دهنده حق و باطل در میان امت هستند»، در این جا فرصت پرداختن به آن وجود ندارد، با توجه به احادیثی که گذشت که بیانگر تعداد ائمه دوازده بودند و امامت را فقط در آن‌ها منحصر می دانستند، برخی از احادیث در این رابطه صریح و روشن هستند؛ پس مراجعه کنید.

### امامت تنها با پیمان الهی شکل می‌گیرد

مطلب دوم. موضوعی که در این متون و متون فراوان دیگری به صورت ویژه تصریح شده، این است که امامت امری است پیمان گرفته شده از جانب خدای متعال و این مهم، با تعیین و انتخاب مردمی صورت نمی‌پذیرد؛ بلکه حتی پیامبر یا امام نیز نمی‌تواند امام بعدی را تعیین کند؛ بلکه وظیفه پیامبر و امام، ابلاغ و تبلیغ پیمان خداوندی است و وظیفه‌ای جز این ندارند.

بنابر این، جوهره هستی و وجود شیعه امامیه - که خداوند پایدارشان بدارد - بر همین موضوع قائم شده است و آنان همواره در کنار دعوت‌شان به سوی دین خود و استدلال بر آن، بر این موضوع تأکید داشته‌اند تا جایی که به این ویژگی شناخته شده و از اکثر یا جمیع فرقه‌های مسلمانان متمایز گشتند.

اما انصاف این است که با تأمل و دقت در متون جمهور مسلمانان - که اتفاق نظر و اجماع دارند که امامان، دوازده نفرند - درمی‌یابیم که آنان نیز به این موضوع (امامت، پیمان الهی است) عقیده دارند؛ گرچه اکثر آن متون به این موضوع تصریح ندارد.

زیرا پس از آن که متون‌شان بر خلفای سلطه‌گر قابل تطبیق نبوده، اما در عین حال جمهور مسلمانان به امامت آن افراد معترف بوده‌اند، به ناگزیر باید مراد از آن متون، افرادی غیر از آن خلفای سلطه‌گر باشند.

از آن جایی که افراد مورد اشاره، نه بر مردم سلطه یافتند و نه از جانب مردمان با آنها بیعت شد، پس به ناچار ثبوت امامت شان به تعیین پروردگار خواهد بود. چنان که این ادعا با آن چه در بعضی از متونی که پیش تر گذشت مناسبت دارد. در برخی از آن متون آمده بود: تعداد امامان مقارن با تعداد نقبای بنی اسرائیل است، تنها گذاردن آنان از سوی خوارکنندگان و دشمنی دشمنان شان هیچ ضرری به آنان وارد نمی آورد؛ بنابر آن چه در تعقیب این موضوع، روایات را آوردیم. هم چنین است در این زمینه آن چه از طرق اهل تسنن در باره امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده که او سرور مؤمنان و امام پرهیزکاران است، امیر و ولی و اولای به ایشان است...<sup>(۱)</sup> و مضامین دیگری که بر امامت آن حضرت دلالت دارد؛ ضروری است که ویژگی های یادشده پیش از بیعت مردم با آن حضرت، برای ایشان به اثبات رسیده بود. بلکه در بسیاری از آن متون تصریح شده که امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام با عهد خدا صورت گرفته است؛ همان طور که این موضوع با مراجعه به آن بخش آشکار می شود.

این همان ویژگی است که با شرافت امامت، مقام والای آن، عظمت قدرت آن، اهمیت مسئولیت هایی که برعهده امام است و مسئولیت هایی که مردم در مقابل امام به عهده دارنده مناسبت دارد. از خدای سبحان خواستاریم ما را به راه راست هدایت فرماید و بر حقیقت و هدایت پایدارمان بدارد و از انحراف و گمراهی حفظمان کند.

۱. منابع برخی از این احادیث در پاسخ پرسش چهارم گذشت و ر.ک: به پاسخ پرسش هفتم از پرسش های پیشین.



### روایات تعیین امامان دوازده گانه به نام‌هایشان

دسته چهارم. روایاتی هستند که تعیین یکایک امامان دوازده گانه، به نام یا صفت‌هایشان یا امثال آن را دربرمی‌گیرند. البته در این باره احادیث بسیاری وارد شده است...

۱. روایتی با سند از امام باقر علیه السلام در نوشته‌ای که به املائی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دست‌خط امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده. امام باقر علیه السلام آن را برای خانواده خود قرائت فرمود. آن نوشته دربرگیرنده نام‌های دوازده امام علیهم السلام و خلاصه‌ای از زندگی و وظایف آنان بود. (۱)

۲. در حدیث اسحاق بن عمّار آمده: امام صادق علیه السلام فرمود:

وجدنا صحيفة بإملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خط أمير المؤمنين علیه السلام...

صحیفه‌ای یافتیم به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دست‌خط امیرمؤمنان علی علیه السلام...

و همان نوشته‌ای را که در روایت پیشین اشاره شد، ذکر فرمود. (۲)

۳. حدیث لوحی که جابر بن عبدالله انصاری نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مشاهده نمود که دربرگیرنده نام دوازده امام علیهم السلام و مکتوبات اشاره شده در حدیث پیشین را نیز دربرداشت.

این روایت از راه‌های متعدّد از بکر بن صالح از عبدالرحمان بن سالم از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (۳)

۱. کمال الدین: ص ۳۱۲ و ۳۱۳، بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۲۰۱.

۲. بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۲۰۰.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۵۴۸ و ۵۲۸، بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۱۹۵-۱۹۸.

۴. هم چنین حدیث لوح؛ البته فقط بر نام امامان و نام پدران و مادران آنان، بدون هیچ اشاره‌ای به لوح پیشین بسنده کرده است.

روایت شده که امام باقر علیه السلام از جابر درباره این لوح پرسید و جابر آن را به حضرت بازگو کرد.<sup>(۱)</sup>

۵. هم چنین حدیث لوح، به صورت کوتاه؛ از امام باقر علیه السلام از جابر نقل شده. جابر می‌گوید:

روزی به خدمت حضرت فاطمه علیها السلام رسیدم، لوحی در مقابل ایشان قرار داشت که شدت نورش چشم‌ها را خیره می‌کرد. در آن لوح دوازده اسم بود: سه نام در بیرون آن و سه نام در درون آن و سه نام در آخر آن و سه نام در کنار آن بود. آن‌ها را شمردم؛ دیدم دوازده نام است.

عرض کردم: ایشان نام‌های چه کسانی هستند؟

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

هذه أسماء الأوصياء، أولهم ابن عمي، وأحد عشر من ولدي، آخرهم القائم.

قال جابر: فرأيت فيها محمداً محمداً محمداً في ثلاثة مواضع، وعلياً علياً علياً علياً في أربعة مواضع؛

این نام اوصیا است که نخستین فرد آنان پسر عموی من و هم‌چنین یازده وصی از نسل من که آخرین آن‌ها قائم است.

جابر می‌گوید: پس در آن نوشته دیدم در سه جا آمده: «محمد،

محمد، محمد» و در چهار جا آمده: «علی، علی، علی، علی».<sup>(۲)</sup>

۱. بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۱۹۵ و ۱۹۷، کمال‌الدین: ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۲. همان: ج ۳۶ ص ۲۰۱ و ر.ک: همان: ص ۳۱۱، إعلام‌الوری: ج ۲ ص ۱۷۸.

این روایت به دو طریق از جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام روایت شده؛ همان طور که مختصر آن نیز به چهار طریق از حسن بن محبوب از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است. (۱)

۶. هم چنین حدیث لوح که دربرگیرنده مقابله نسخه دست نوشت جابر بن عبدالله انصاری با نوشته موجود نزد امام باقر علیه السلام است و هر دو نسخه دربردارنده نام های دوازده امام علیهم السلام همراه با نوشته ای کوتاه در شرح بعضی از امور متعلق به آنان است.

این روایت به صورت مسند نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (۲)

۷. در حدیث جابر جعفی آمده است: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم می گفت: هنگامی که خداوند آیه **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾**؛ (۳) «از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولو الامر (اوصیای پیامبر) اطاعت کنید!» را بر پیامبر نازل فرمود، من عرض کردم: ای رسول خدا! ما خدا و پیامبرش را شناخته ایم؛ اما آن اولی الامری که خداوند اطاعتشان را هم ردیف اطاعت تو دانسته، چه کسانی هستند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هم خلفائی یا جابر! وأئمة المسلمین بعدی. أولهم علی بن ابی طالب، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی، المعروف فی التوراة بالباقر، وستدرکه یا جابر! فإذا لقیته فاقرأه منی السلام.

۱. بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۲. الامالی صدوق: ص ۲۹۱ و ۲۹۲، بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۳. سوره نساء آیه ۵۹.

ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم سمی وكنی حجة الله في أرضه، وبقية في عباده ابن الحسن بن علي. ذلك الذي يفتح الله تعالى ذكره على يديه مشارق الأرض ومغاربها، وذلك الذي يغيب عن شيعته وأوليائه غيبة لا يثبت فيها على القول بإمامته إلا من امتحن الله قلبه للإيمان...؛<sup>(۱)</sup>

ای جابر! آن‌ها جانشینان من هستند و ائمه مسلمانان، پس از من. نخستین آن‌ها علی بن ابی طالب است، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر! به زودی او را درک خواهی کرد. پس هر گاه ملاقاتش کردی، سلام مرا به او برسان.

سپس صادق جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس هم نام و هم کنیه من است که حجت خدا در زمین و ذخیره او در بندگان خدا فرزند حسن بن علی است.

همو که خدای تعالی شرق و غرب زمین را به دستان او می‌گشاید. او کسی است که از شیعیان و دوستان خود به گونه‌ای غایب می‌شود که در آن زمان هیچ کس بر اعتقاد به امامتش ثابت قدم نمی‌ماند مگر کسی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد.

۸. در حدیث علی بن عاصم آمده: امام جواد علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل

۱. إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۸۱ و ۱۸۲ و ر.ک: کمال الدین: ص ۲۵۳، بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

می‌کند که امام حسین علیه السلام فرمود:

روزی خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که ابی بن کعب نزد آن حضرت بود...

این روایت دربرگیرنده آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابی بن کعب از مقام والای امام حسین علیه السلام و نه امام از نسل او به نام‌هایشان خبر داده و دعای مخصوص هر یک از آنان را ذکر فرمود.

در انتهای این حدیث آمده: ابی بن کعب گفت: ای رسول خدا! چگونه بیان حال این امامان از جانب خداوند صادر شد؟  
حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَيْ عَشَرَ صَحِيفَةً، اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ عَلِيٌّ خَاتَمُهُ، وَصَفْتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ؛<sup>(۱)</sup>

به راستی خدای متعال دوازده صحیفه بر من فرو فرستاد. نام هر امامی بر مهر آن بود و ویژگی‌هایش در آن صحیفه آمده بود.  
۹. در حدیث مفضل بن عمر می‌خوانیم:

امام صادق علیه السلام از پدران گرامی‌اش نقل می‌کند که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:  
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج پروردگارم به من وحی کرد...  
پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی طولانی در فضیلت امامان دوازده گانه و لزوم ولایتشان نقل فرمود که در بخشی از حدیث چنین آمده:  
آن‌گاه خدای متعال فرمود: سرت را بلند کن!

من سر برداشتم و دیدم انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن

۱. بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۰۴-۲۰۹ و ر.ک: عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۶۲-۶۵، کمال الدین: ص ۲۶۴-۲۶۹.

الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، را دیدم که محمد بن حسن در میان آنان ایستاده بود و گویی مانند ستاره درخشان بود.

عرض کردم: پروردگارا! این‌ها چه کسانی هستند؟

خداوند فرمود: اینان، امامان هستند و این شخص ایستاده...<sup>(۱)</sup>

۱۰. مانند روایت پیشین، حدیث ابو سلمی چوپان پیامبر خدا ﷺ است. او می‌گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: در شب معراج پروردگار عزیز فرمود:.... ابو سلمی حدیث طولانی در فضیلت پیشوایان دوازده گانه آورده و این که پیامبر ﷺ اشباح ایشان را مشاهده نمود و آنان را به نامشان نامید؛ با این تفاوت که در این حدیث آمده: «ای محمد! اینان حجّت‌ها هستند و او انتقام گیرنده از میان عترت توست...»<sup>(۲)</sup>

هم‌چنین روایت دیگری از ابو سلمی نقل کرده‌اند که شاید مختصرتر از این حدیث باشد. ذکر کرده‌اند که خوارزمی آن را به او نسبت داده و هر یک از علی بن زکریای بصری، محمد بن بدر، محمد بن جعفر قرمیزی و ابن عیاش بن کשמرد به ابو سلمه نسبت داده‌اند.<sup>(۳)</sup>

۱۱. در حدیث جابر جعفی آمده است: از سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب شنیدم که در مکه به امام باقر علیه السلام می‌گفت: از پدرم عبدالله بن عمر شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «خداوند در شب معراج به من وحی فرمود...»

۱. کمال الدین: ص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ر.ک: بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۴۵، کفایة الأثر: ص ۱۵۲ و ۱۵۳.  
 ۲. بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ر.ک: ص ۲۶۱ و ۲۶۲، مائة منقبة: ص ۳۷ - ۳۹، مقتضب الأثر: ص ۱۱، الغیبة، طوسی: ص ۱۴۷ و ۱۴۸، الطرائف: ص ۱۷۳.  
 ۳. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۲۲۲.

و حدیثی طولانی در بیان مقام والای دوازده امام ذکر نمود و این که آن حضرت اشباح آن‌ها را رؤیت کرد و آنان را یک به یک نام برد.

سپس سالم حدیث یاد شده را به سخن کعب الأحبار تأیید کرد و هشام بن عبدالله دستوانی، یکی از رجال سند حدیث نیز این حدیث را به سخن شخصی یهودی که اسلام خویش را پنهان داشته بود، تأیید کرده است.<sup>(۱)</sup>

۱۲. ثمالی از امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام از پیامبر از خداوند، حدیثی را در مقام رفیع امیر مؤمنان علی علیه السلام و یازده امامی که از نسل او هستند و این که اقرار به امامت این دوازده امام واجب است، نقل می‌کند.

در این حدیث آمده است: جابر بن عبدالله انصاری درباره آن امامان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید و حضرت به نام و لقب، آنان را بیان فرمود.

سپس فرمود:

هؤلاء يا جابر! خلفائي وأوصيائي وأولادي وعترتي، من أطاعهم فقد أطاعني، ومن عصاهم فقد عصاني، ومن أنكرهم أو أنكر واحداً منهم فقد أنكرني. بهم يمسك الله عز وجل السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه، وبهم يحفظ الله الأرض أن تميد بأهلها؛<sup>(۲)</sup>

ای جابر! اینان جانشینان، اوصیا، فرزندان و عترت من هستند. هر که از آنان اطاعت کند، در واقع از من اطاعت کرده و هر که از آنان نافرمانی نماید، مرا نافرمانی کرده و هر که آنان - یا یکی از آنان - را انکار کند، در واقع مرا انکار کرده است. به وجود ایشان خدای متعال آسمان را بازداشته تا به جز به اذن او بر زمین فرود نیاید. و به وجود آنان خدا، زمین را حفظ کرده تا ساکنانش را فرو نبرد.

۱. بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۲۲ - ۲۲۴ و ر.ک: مقتضب الأثر: ص ۲۶.

۲. کمال الدین: ص ۲۵۸ - ۲۵۹ و ر.ک: بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۵۱ - ۲۵۳، کفایة الأثر: ص ۱۴۴ - ۱۴۵،

الاحتجاج: ج ۱ ص ۸۷ - ۸۸.

۱۳. در حدیث امام حسن عسکری از پدران بزرگوارش علیهم السلام آمده: حضرت علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

من سره أن یلقى الله عزوجل آمناً مطهراً، لا یحزنه الفرع الأكبر، فلیتولک ولیتول ابنیک الحسن والحسین...؛

هر که خشنود می‌شود که خدای متعال را در حالی که در امان و پاکیزه است ملاقات کند و هراس‌های قیامت او را اندوهگین نسازد، پس باید ولایت تو و دو فرزندت حسن و حسین را بپذیرد...

سپس پیامبر، امامان دیگر و فضائل شیعیان ایشان را ذکر فرمود. (۱)

۱۴. در حدیث سلیم بن قیس از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: در حدیثی طولانی پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

لست أتخوف عليك النسیان والجهل، ولكن اکتب لشركائك الذین من بعدک.

قال: قلت: یا رسول الله! ومن شرکائی؟...

قال: الذین قال الله عزوجل وتبارک وتعالی فیهم: ﴿یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسولَ وأولی الأمرِ منکم﴾ (۲)؛

من از فراموشی و تا آگاهی بر تو بیم ندارم؛ اما تو برای شریک‌های خودت که بعد از تو خواهند بود، بنویس.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: عرض کردم: ای رسول خدا! شریک‌های من چه کسانی هستند؟

۱. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۵۸ و ر.ک: مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۵۲، الغیبة، طوسی: ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۲. سوره نساء آیه ۵۹.



فرمود: کسانی که خداوند درباره آنان فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را!»  
 عرض کردم: ای رسول خدا! آن‌ها چه کسانی هستند؟  
 فرمود: اوصیای پس از من.  
 عرض کردم: ای رسول خدا! آنان را برای من نام ببرید.  
 فرمود: تو ای علی! سپس این پسر - و دست بر سر حسن ع نهاد -  
 سپس این پسر - و دست بر سر حسین ع گذارد - سپس هم نام تو  
 ای برادر من...

سپس نام یکایک سایر دوازده امام را ذکر فرمود. (۱)

۱۵. حدیث جعفر بن احمد مصری از عمویش حسن بن علی از پدرش از امام صادق از پدران بزرگوارش ع در وصیت پیامبر خدا ص که در شب وفاتش املا فرمود؛ آن حضرت در این وصیت فرمود:

یا علی! اِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ اِمَامًا...؛

یا علی! پس از من دوازده امام خواهد بود...

سپس دوازده امام را به نام و لقب‌هایشان ذکر فرمود. در این حدیث، برای ائمه ع برخی القاب آمده که با القابی که امروزه مشهور است، تفاوت دارد. (۲)

۱۶. در حدیث ابن عباس آمده: ابن عباس می‌گوید:

روزی مردی یهودی به نام «نعثل» به خدمت پیامبر خدا ص آمد و گفت: ای

محمد! من درباره اموری از تو می‌پرسم...

۱. إنبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۴۵۳ - ۴۵۵ و ر.ک: الاعتقادات، مفید: ص ۱۲۲.

۲. الغيبة، طوسی: ص ۱۵۰ و ۱۵۱، بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۶۰ و ۲۶۱، مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۹ و ۴۰.

پس از پاسخ پیامبر، نعتل گفت: راست گفتم ای محمد! از وصی خود به من خبر ده که او کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نبوده مگر آن که وصی داشته و پیامبر ما موسی بن عمران نیز به یوشع بن نون وصیت کرد.  
پیامبر فرمود:

نعم. إن وصيي والخليفة من بعدي علي بن أبي طالب، وبعده سبطاي الحسن والحسين، تتلوه تسعة من صلب الحسين أئمة أبرار؛  
آری. به راستی که وصی و جانشین من، علی بن ابی طالب است و پس از او دو نوه دختری من، حسن و حسین هستند. پس از او، نه جانشین از صلب حسین خواهند آمد که پیشوایان نیکان خواهند بود.  
نعتل، نام جانشینان را از پیامبر پرسید. حضرت آنان را یک به یک نام برد، سپس فرمود:

فهذه اثنا عشر إماماً، علی عدد نقباء بني إسرائيل...؛  
این، دوازده امام؛ بر تعداد نقبای بنی اسرائیل... هستند.  
آن گاه ابن عباس اسلام آوردن مرد یهودی و بخش پایانی گفت و گوی او با پیامبر خدا ﷺ را گزارش کرده است.<sup>(۱)</sup>

۱۷. حدیث دیگر ابن عباس حاکی از آن است که او روزی به خدمت پیامبر خدا ﷺ رسید، در حالی که امام حسن علیه السلام بر شانه و امام حسین علیه السلام بر ران آن حضرت بودند و حضرت آن دو را می بویید و می بوسید و به ابن عباس خبر داد که چه مصیبت هایی بر حسین علیه السلام وارد می شود و زیارتش چه پاداش هایی دارد. در این

۱. بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۸۳ - ۲۸۵ و رک: کفایة الأثر: ص ۱۲ - ۱۴.

حدیث آمده:

و به راستی که دعا در زیر قبه او اجابت می شود و در تربتش شفاست  
و ائمه از نسل او خواهند بود.  
ابن عباس می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! امامان پس از شما چند نفر هستند؟  
فرمود:

بعدد حواری عیسی، و اسباط موسی و نقباء بنی اسرائیل؛  
به تعداد حواریان عیسی، اسباط موسی و نقبای بنی اسرائیل.  
عرض کردم: ای رسول خدا! آنها چند نفر بودند؟  
فرمود:

كانوا اثني عشر. والأئمة بعدي اثنا عشر. أولهم علي بن أبي طالب وبعده  
سبطاي...؛  
آنان دوازده نفر بودند و امامان پس از من هم دوازده نفرند که  
نخستشان علی بن ابی طالب است و پس از او دو سبط من خواهند  
بود...

سپس سایر امامان را به نام بیان کرد.<sup>(۱)</sup>

۱۸. حدیث سوم از ابن عباس از پیامبر ﷺ در ماجرای ولادت امام حسین ﷺ و  
شفا خواستن پیامبر به برکت وجود او برای یکی از فرشتگان و خیر دادن پیامبر ﷺ  
به حضرت صدیقه فاطمه ﷺ از کشته شدن امام حسین ﷺ و گریه حضرت  
فاطمه ﷺ از این مصیبت است.

در این حدیث آمده: حضرت فاطمه ﷺ عرض کرد: ای کاش او را نزاییده بودم!  
قاتل حسین در آتش دوزخ است.

۱. بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۸۵ و ۲۸۶ و ر.ک: کفایة الأثر: ص ۱۷ و ۱۸.

پیامبر ﷺ فرمود:

وَأَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ يَا فَاطِمَةُ! وَلَكِنَّهُ لَا يَقْتُلُ حَتَّىٰ يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ يَكُونُ مِنْهُ  
الْأئِمَّةُ الْهَادِيَّةُ بَعْدَهُ؛  
من نیز به همین مطلب گواهی می‌دهم، ای فاطمه! اما او کشته  
نخواهد شد تا آن که امامی از او به وجود بیاید که امامان هدایت‌گر  
پس از او، از نسل وی باشند.

سپس فرمود:

امامان پس از من، «الهادی علی» و «المهتدی حسن» و «الناصر  
الحسین» و «المنصور علی بن الحسین» و «الشافع محمد بن علی» و  
«النفاع جعفر بن محمد» و «الأمین موسی بن جعفر» و «الرضا علی بن  
موسی» و «الفعال محمد بن علی» و «المؤتمن علی بن محمد» و  
«العلام حسن بن علی» و آن کسی که عیسی بن مریم پشت سر او  
نماز خواهد گزارد «القائم».

در این هنگام حضرت فاطمه عليها السلام از گریستن باز ایستاد...<sup>(۱)</sup>

۱۹. حدیث چهارم ابن عباس این گونه است که او در روز شورای سقیفه گفت:  
چقدر ما را از حقان باز می‌دارید؟! به پروردگار کعبه سوگند که علی عليه السلام امام و  
خلیفه است و به یقین یازده نفر از نسل او حکومت و به حق داوری می‌کنند.  
نخست آنان حسن است، به وصیت پدرش به او. سپس حسین است، به وصیت  
برادرش به او. سپس علی بن الحسین است، به وصیت پدرش به او...  
ابن عباس همه امامان و وصیت امام قبلی به امام بعدی را بیان کرد.

۱. کمال الدین: ص ۲۸۲ - ۲۸۴ و ر.ک: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۳۹۵، بحارالانوار: ج  
۴۳ ص ۲۴۸ - ۲۵۰.

در این روایت آمده: علیم به ابن عباس گفت: تو این‌ها را از کجا می‌دانی؟  
گفت: به راستی که پیامبر خدا ﷺ هزار باب به علی رضی الله عنه آموخت که از هر باب،  
هزار باب گشود و این‌که من می‌دانم، از آن جاست. (۱)  
۲۰. حدیث سلمان فارسی در خطبه پیامبر ﷺ و پرسش وی بعد از خطبه آن  
حضرت درباره تفسیر بعضی از بخش‌های خطبه و تفسیر آن توسط پیامبر ﷺ به  
دوازده امام.

در این روایت آمده: سپس پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّهُمْ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ وَالْخُلَفَاءُ بَعْدِي أُمَّةٌ أَبْرَارٌ عِدَّةُ أَسْبَاطِ يَعْقُوبَ وَحَوَارِي  
عِيسَى؛

به راستی که آنان اوصیا و خلفای پس از من و پیشوایان نیکان  
هستند، به تعداد اسباط یعقوب و حواریان عیسی.

سلمان می‌گوید: عرض کردم: آنان را برایم نام ببرید ای پیامبر خدا!  
فرمود: اولین و سرور آنان علی بن ابی طالب است و دو نوه من و بعد از آن دو،  
زین‌العابدین علی است...

آن‌گاه پیامبر ﷺ نام سایر امامان را ذکر کرد و فرمود:

فَإِنَّهُمْ عَتْرَتِي مِنْ دَمِي وَلِحْمِي. عِلْمُهُمْ عِلْمِي، وَحُكْمُهُمْ حُكْمِي. مِنْ آذَانِي  
فِيهِمْ فَلَا أَنَالَهُ اللَّهُ تَعَالَى شِفَاعَتِي؛ (۲)

به راستی که آنان خاندان من و از خون و گوشت من هستند. علم  
آنان علم من و حکم آنان حکم من است. هر کس به واسطه آزار  
آنان مرا بیازارد، خداوند شفاعت مرا به او نرساند.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۳ ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۲. بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۲۱. حدیث دیگر سلمان فارسی از پیامبر ﷺ که در آن فرمود:  
 إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا، فَهَلْ عَلِمْتَ مِنْ  
 نَقِيبَائِي الْإِثْنَا عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْإِمَامَةِ؟  
 به راستی که خداوند هیچ پیامبر و فرستاده‌ای را مبعوث نکرده مگر  
 آن که دوازده نقیب برایش قرار داده. آیا می‌دانی نقبای دوازده‌گانه  
 من که خداوند آنان را برای امامت برگزیده، چه کسانی هستند؟  
 عرض کردم: خدا و رسولش دانانترند... تا پایان حدیث که نام دوازده امام را  
 دربردارد. (۱)

۲۲. حدیث امام رضا از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:  
 برادرم رسول خدا ﷺ به من فرمود:  
 مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ مَقْبَلٌ عَلَيْهِ غَيْرَ مَعْرُضٍ عَنْهُ فَلْيَتَوَلَّ  
 عَلِيًّا...؛  
 هر که دوست دارد خداوند را در حالی ملاقات کند که به او نظر  
 داشته و از وی رویگردان نباشد، پس باید ولایت علی علیه‌السلام را بپذیرد.  
 آن‌گاه پیامبر ﷺ در ادامه فضیلت پذیرش ولایت دوازده امام را به نام‌هایشان  
 بیان می‌کند و می‌فرماید:  
 فَهَؤُلَاءِ مَصَابِيحُ الدُّجَى وَأُتَمَّةُ الْهُدَى وَأَعْلَامُ التَّقَى. مِنْ أَحْبَبَهُمْ وَتَوَلَّاهُمْ  
 كُنْتُ ضَامِنًا لَهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْجَنَّةِ؛ (۲)  
 اینان چراغ‌های تاریکی، امامان هدایت و نشانه‌های تقوا هستند.  
 هر کس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را داشته باشد، من برای او  
 بر خدای متعال بهشت را ضمانت می‌کنم.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۳ ص ۱۹۷ و ر.ک: الهداية الكبرى: ص ۳۷۵ و ۳۷۶، بحار الانوار:  
 ج ۵۳ ص ۱۴۲ و ۱۴۳.  
 ۲. بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۲۹۶ و ر.ک: ج ۲۷ ص ۱۰۷ و ۱۰۸، مقتضب الأثر: ص ۱۳ و ۱۴، الفضائل ابن  
 شاذان: ص ۱۶۷.

۲۳. حدیث مرفوعه‌ای که به انس بن مالک می‌رسد؛ درگفت‌وگویی ابوذر با گروهی از اصحاب پیامبر خدا ﷺ در فضیلت عظیم امیرمؤمنان علی و حسنین علیهم‌السلام و چون در این باره از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسیدند، پیامبر ابوذر را تصدیق و به سخن او امضا فرمود. پیامبر در ادامه اموری دیگر را بیان کرد تا جایی که از معراج خویش گفت و از گفت‌وگویی خدا با خود و خبر دادن خدا از فضیلت عظیم او و فضیلت امامان از خاندانش گفت و این که خدا انوار دوازده امام را به او نشان داد و آنان را به نام، ذکر کرد. آن‌گاه بیان کرد که خدا به او فرمود:

یا محمد! هم الأئمة من بعدك المطهرون من صلبك...؛<sup>(۱)</sup>

ای محمد! آنان امامان پس از تو هستند، پاکان از صلب تو...

۲۴. حدیث طولانی جابر بن عبدالله انصاری که حکایت می‌کند که جندل بن جناده یهودی از منطقه خیبر به خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسید و سؤالاتی چند از آن حضرت پرسید و پیامبر پاسخ گفت و جندل مسلمان شد.

سپس از آن حضرت درباره اوصیایش پرسید. پیامبر دوازده امام را به نام‌هایشان ذکر کرد و جندل عرض کرد: ای رسول خدا! ما نام شما را در تورات یافته بودیم...<sup>(۲)</sup>

۲۵. حدیث علقمه و سفیان بن عیینه از امام صادق علیه‌السلام از پدر بزرگوارش علیه‌السلام از جابر بن عبدالله انصاری. در این حدیث آمده: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امام حسین علیه‌السلام فرمود:

یا حسین! یخرج من صلبك تسعة أئمة، منهم مهدي هذه الأمة. فإذا

استشهد أبوك فالحسن بعده، فإذا سم الحسن فانت، فإذا استشهدت فعلي

ابنك...؛

۱. همان: ج ۳۶ ص ۳۰۱-۳۰۳، الجواهر السنیه: ص ۲۷۹، کفایة الأثر: ص ۷۰-۷۳.

۲. همان: ج ۳۶ ص ۳۰۴-۳۰۶ و ر.ک: کفایة الأثر: ص ۵۷-۶۱، ینابیع المودة: ج ۳ ص ۲۸۳-۲۸۵.

ای حسین! نه امام از صُلبِ تو خارج می‌شوند که مهدی این امت، از آنان است. هرگاه پدرت به شهادت رسید، بعد از، او حسن، امام خواهد بود و هرگاه حسن مسموم شد، تو امام خواهی بود و چون تو به شهادت برسی، پسر تو علی امام خواهد بود...

سپس پیامبر دوازده امام را به نام‌هایشان تکمیل کرد.<sup>(۱)</sup>

۲۶. حدیث انس بن مالک. در این حدیث می‌خوانیم:

پیامبر خدا ﷺ فرمود: در شب معراج دیدم بر پایه عرش نوشته شده:

لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أیدته بعلي ونصرته به؛

معبودی جز خدا نیست. محمد فرستاده خداست. او را با علی تأیید و یاری کرده‌ام.

هم‌چنین دوازده نام را دیدم که با نور نوشته شده بود. آن نام‌ها، علی بن ابی‌طالب و دو نوه‌ام بودند، بعد از آنان نه نام دیگر: علی، علی، علی و محمد و محمد و جعفر و موسی و حسن بود و حجّت که در میان آن نام‌ها می‌درخشید.

عرض کردم: پروردگارا! این‌ها اسامی چه کسانی است؟

پروردگرم ندا داد: ای محمد! آنان اوصیای از نسل تو هستند. به وسیله آنان پاداش می‌دهم و کیفر می‌کنم.<sup>(۲)</sup>

۲۷. حدیثی از ابی‌امامه درباره معراج که شباهتی بسیار به حدیث پیشین

دارد.<sup>(۳)</sup>

۱. همان: ج ۳۶ ص ۳۶ و ۳۷، کفایة الأثر: ص ۶۱ و ۶۲.

۲. همان: ج ۳۶ ص ۳۱۰، همان: ص ۷۴ و ۷۵، الجواهر السنیه: ص ۲۸۰.

۳. همان: ج ۳۶ ص ۳۲۱، همان: ص ۱۰۵ و ۱۰۶.



۲۸. حدیث حذیفه بن یمان درباره معراج. در این حدیث آمده: پیامبر خدا ﷺ برای ما نماز خواند، سپس چهره کریمانه خود را رو به ما نمود و فرمود:

معاشر أصحابي! أوصيكم بتقوى الله...؛

ای گروه‌های اصحاب من! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم...

سپس در خطبه خویش به آنان تذکر داد و موعظه فرمود و بر تمسک به «ثقلین؛ قرآن و عترت»، تحریک و تشویق نمود.

حذیفه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! چه کسی را برای ما خلیفه قرار می‌دهی؟

فرمود: موسی بن عمران چه کسی را بر قوم خود خلیفه قرار داد؟

عرض کردم: وصی اش یوشع بن نون.

فرمود:

فإن وصيي و خليفتي من بعدي علي بن أبي طالب، قائد البررة، وقاتل الكفرة، منصور من نصره، مخذول من خذله؛

وصی و خلیفه من نیز علی بن ابی‌طالب است؛ پیشوای نیکان و کشنده کافران؛ کسی که یاری اش کند، یاری شود و کسی که او را تنها گذارد، تنها و خوار گردد.

عرض کردم: ای رسول خدا! امامان پس از شما چند نفر خواهند بود؟

فرمود:

عدد نقباء بني إسرائيل، تسعة من صلب الحسين...؛

به تعداد نقبای بنی اسرائیل؛ نه امام از صلب حسین...

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا آنان را برایم نام نمی‌برید؟

فرمود:

نعم إنه لما عرج بي إلى السماء ونظرت إلى ساق العرش، فرأيت مكتوباً بالنور. لا إله إلا الله...؛



آری. هنگامی که مرا به آسمان بردند و به پایه عرش نگاه کردم، دیدم که به خط نور نوشته شده: لا اله الا الله...

حذیفه روایتی نزدیک به روایت انس که پیش‌تر گذشت، نقل کرده است.<sup>(۱)</sup>  
 ۲۹. حدیث ابویوب انصاری که بعد از جنگ جمل گروهی او را سرزنش کردند که چرا با مسلمانان پیکار کردی؟ او یادآور شد که پیامبر خدا ﷺ نبرد با ناکثان، قاسطان و مارقان در کنار امیرمؤمنان علی ﷺ و هم‌چنین فضیلت امیرمؤمنان علی ﷺ و امامان از نسلش را برای او ذکر کرده بود. در این حدیث آمده:  
 به ابویوب گفتیم: پیامبر خدا ﷺ به تو سفارش کرد که پس از او چند امام خواهند بود؟

گفت: دوازده امام.

گفتیم: آیا نامشان را برایت گفت؟

گفت: آری. آن حضرت فرمود:

لما عرج بی إلى السماء نظرت إلى ساق العرش، فإذا هو مكتوب بالنور:  
 لا إله إلا الله...؛

هنگامی که مرا به آسمان بردند، به پایه عرش نگاه کردم و دیدم که به خط نور نوشته شده: لا اله الا الله...

سپس ابویوب روایتی نزدیک به روایت انس را نقل کرد.<sup>(۲)</sup>

۳۰. در حدیث ام‌سلمه آمده: پیامبر خدا ﷺ فرمود:

در شب معراج نظر افکندم و دیدم که بر عرش نوشته شده:

لا إله إلا الله محمد رسول الله، أيدته بعلي، ونصرته بعلي؛

معبودی جز خدا نیست، محمد رسول خدا. او را با علی، تأیید و یاری کرده‌ام.

۱. همان: ج ۳۶ ص ۳۳۱ و ۳۳۲ و ر.ک: کفایة الأثر: ص ۱۳۶-۱۳۸.

۲. همان: ج ۳۶ ص ۳۲۴-۳۲۶ و ر.ک: کفایة الأثر: ص ۱۱۶-۱۱۸.

هم چنین انواری را مشاهده نمودم: نور علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، و نور حجّت را دیدم که در جمع سایر انوار، همانند ستاره تابناک می درخشید.

عرضه داشتم: پروردگارا! این کیست و اینان چه کسانی هستند؟  
ندا آمد:

یا محمد! هذانور علی و فاطمة و هذانور سبطیک الحسن و الحسین، و هذه أنوار الأئمة بعدك من ولد الحسین مطهرون معصومون. وهذا الحجة الذي يملأ الدنيا قسطاً وعدلاً؛<sup>(۱)</sup>

ای محمد! این نور علی و فاطمه است و این نور دو نوادها حسن و حسین است و اینها انوار امامان پس از تو از نسل حسین که پاک و معصوم هستند. و این حجّت است که دنیا را از عدل و داد پر می کند.  
۳۱. حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی که درباره امامان حق از او پرسش شد و آن حضرت پس از ایراد خطبه لؤلؤه فرمود:

نعم إنّه لعهد عهده إلي رسول الله صلی الله علیه و آله إنّ هذا الأمر يملكه اثنا عشر إماماً، تسعة من الحسین؛

به راستی آن عهده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به من سفارش کرده است که همانا امر امامت را دوازده امام عهده دار خواهند شد؛ نه امام از نسل حسین.

۱. همان: ج ۳۶ ص ۳۴۸ و ر. ک: کفایة الأثر: ص ۱۸۵ و ۱۸۶، الجواهر السنیه: ص ۲۸۵.

به راستی پیامبر ﷺ به من فرمود:

لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. أَيْدِيَهُ بَعْلِي، وَنَصْرَتُهُ بَعْلِي؛  
در شب معراج به پایه عرش نگریستم و مشاهده نمودم که بر آن  
نگاشته شده: «خدایی جز الله نیست. محمد فرستاده خداست. او را با  
علی تأیید و با علی یاری کرده‌ام.

همچنین دوازده نور دیدم. پس عرضه داشتم: پروردگارا! این نور چه کسانی است؟  
ندا شنیدم: ای محمد! این نور امامان از نسل توست.  
امیرمؤمنان علی عليه السلام می فرماید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا نام امامان را  
برایم بیان نمی‌کنید؟  
پیامبر فرمود:

نعم أنت الإمام والخليفة بعدي، تقضي ديني، وتنجز عدااتي. وبعذك ابناك  
الحسن والحسين وبعد الحسين ابنه علي زين العابدين...؛  
آری. تو امام و جانشین پس از من هستی که بدهی‌های مرا پرداخت  
می‌کنی و وعده‌هایم را به انجام می‌رسانی. پس از تو، دو پسر حسن  
و حسین هستند و بعد از حسین، فرزندش علی زین‌العابدین خواهد  
بود...

آن‌گاه سایر دوازده امام را به نام و لقب بیان کرد که برخی از آن‌ها القاب، غیر از آن  
القابی هستند که امروزه مشهورند.<sup>(۱)</sup>

۱. همان: ج ۳۶ ص ۳۵۴ و ۳۵۶، کفایة الأثر ۶ ص ۲۱۳-۲۱۹.

۳۲. در حدیث غالب جهنی آمده: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْأُمَّةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ. الْفَائِزُ مِنَ الْوَالِهَاتِ، وَالْهَالِكُ مِنْ عَادَاهُمْ. لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ فَإِذَا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدِيَهُ بَعْلِي...؛

به راستی که امامان پس از پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند که دوازده نفر بودند. هر که ولایت آنان را داشته باشد، پیروز گشته و هر که با ایشان دشمنی کند، نابود خواهد شد. پدرم از پدر خود به من خبر داد که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: در شب معراج نظر کردم و دیدم بر پایه عرش نوشته شده است: خدایی جز الله نیست. محمد فرستاده خداست. او را با علی تأیید کردم...

آن گاه ادامه حدیث را با تغییر اندکی بیان می کند. (۱)

۳۳. حدیث جابر از امام باقر علیه السلام که به روایت پیشین شباهت دارد. در این

حدیث آمده:

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر! گروهی می گویند: خداوند امامت را در نسل امام حسن و امام حسین علیهما السلام قرار داده است...

حضرت فرمود:

يا جابر! إِنَّ الْأُمَّةَ هُمُ الَّذِينَ نَصَّ عَلَيْهِمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْإِمَامَةِ، وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ أَسَامِيَهُمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا. مِنْهُمْ عَلِيٌّ، وَسِبْطَاهُ،

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ۶ ج ۲ ص ۵۵۸ و ۵۵۹، كفاية الأثر: ص ۲۴۴ و ۲۴۵، بحار الأنوار:

ج ۳۶ ص ۳۹۰.

وعلي، ومحمد، وجعفر، وموسى، وعلي، ومحمد، وعلي، والحسن،  
والحجة القائم. فهذه الأئمة من أهل بيت الصفة والطهارة...؛  
ای جابر! به راستی که امامان همان کسانی هستند که پیامبر خدا ﷺ  
به امامتشان تصریح کرده است. آنان همان‌ها هستند که پیامبر  
خدا ﷺ فرمود: در شب معراج نام‌هایشان را دیدم که با خط نور بر  
عرش نوشته شده بود و آن، دوازده نام بود. آن‌ها: علی، دو سبط،  
علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن، و حجت قائم.  
پس اینان امامان از خاندان برگزیدگی و پاکیزگی هستند...<sup>(۱)</sup>

این حدیث را روایت واثله تأکید می‌کند. در آن روایت آمده است:  
خداوند به پیامبرش فرمان داد تا امیرمؤمنان علی عليه السلام را وصی خود قرار دهد و  
به او فرمود که امامان پس از او دوازده نفر خواهند بود، امین‌هایی معصوم. خدا نور  
آنان را به پیامبرش نمایاند، بدون آن که نام‌هایشان را ذکر کند.<sup>(۲)</sup>  
۳۴. در حدیث ابوهریره آمده است:

روزی امام حسین عليه السلام به محضر پیامبر آمد در حالی که گروهی از صحابه حضور  
داشتند. پیامبر به آمدن حسین عليه السلام شادمان شد و عرضه داشت:

اللهم إني أحبه، فأحبه، وأحب من يحبه،

یا حسین! أنت الإمام ابن الإمام أبو الأئمة تسعة من ولدك أئمة أبرار؛  
خدایا! من او را دوست می‌دارم؛ تو هم او را دوست بدار و دوستداران  
او را نیز دوست بدار.

ای حسین! تو امام پسر امام و پدر امامان هستی. نه نفر از نسل تو،  
پیشوایان نیکان خواهند بود.

۱. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۵۷، ینابیع المودة: ج ۳ ص ۲۴۹.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۵۳۰..

سپس عبدالله بن مسعود درباره امامان از پیامبر خدا ﷺ پرسید.

پیامبر برخی از آنان را در آن مجلس نام برد و مقداری از صفاتشان را بیان کرد. سپس حدیث قطع شد و پس از آن، پیامبر سایر ائمه را نام برد و بعضی از صفاتشان را نیز بیان فرمود. (۱)

۳۵. روایتی که کراچکی به اسناد خویش از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود: در شب معراج خداوند به من وحی فرمود: از پیامبران پیشین بپرس که بر چه امری مبعوث شدند.

گفتم: شما بر چه مطلبی مبعوث شدید؟

گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و امامان از نسل شما. سپس خداوند به من وحی کرد که به سمت راست عرش نگاه کن. وقتی نگاه کردم؛ پس مشاهده نمودم علی و حسن را...

و حضرت نام همه دوازده امام را ذکر فرمود که آخرین شان مهدی بود. (۲)

احتمال دارد که این روایت، عین روایت جارود بن منذر باشد، هنگامی که او به خدمت پیامبر ﷺ آمد و حدیث قیس بن ساعده و این که نام های پیامبر و اهل بیتش را بیان کرد و سپس خود جارود درباره امامان از پیامبر ﷺ پرسید. (۳)

۳۶. هم چنین روایت دیگر کراچکی به اسناد خود از امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیامبر ﷺ درباره کاخ هایی که آن حضرت در شب معراج مشاهده نمود و سپس توصیف شان کرد. در این حدیث آمده:

۱. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۱۲-۳۱۴، کفایة الأثر: ص ۳۰.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۳ ص ۹۷ و ۹۸، مقتضب الأثر: ص ۳۸، کنز الفوائد: ص ۲۵۸، بحار الأنوار: ج ۱۵ ص ۲۴۷، ج ۱۸ ص ۲۹۷، ج ۲۶ ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۳. همان: ج ۳ ص ۲۰۲-۲۰۴.

جبرئیل به من گفت:

هذه القصور خلقها الله لشيعة أخيك علي، وخليفتك من بعدك علي أمتك،  
وهم السواد الأعظم، ولشيعة ابنه الحسن من بعده، ولشيعة أخيه الحسين  
من بعده، ولشيعة ابنه علي بن الحسين من بعده...؛  
این‌ها کاخ‌هایی هستند که خدا برای شیعیان برادرت علی که  
جانشینت بر امت توست، آفریده، آنان انبوهی از جمعیت هستند،  
هم‌چنین برای شیعیان فرزندش حسن، پس از او؛ و برای شیعیان  
برادر حسن؛ یعنی حسین، پس از او؛ و برای شیعیان پسر حسین؛  
یعنی علی بن حسین، پس از او...

و دیگر پیشوایان را نام برد.

سپس فرمود: ای محمد! اینان امامان پس از تو هستند که نشانه‌های هدایت و  
چراغ‌های تاریکی هستند.<sup>(۱)</sup>

۳۷. حدیث ابوسلیمان از پیامبر ﷺ. در این حدیث آمده:

خداوند در شب معراج به پیامبر ﷺ وحی فرمود:

يا محمد! إني خلقتك و خلقت علياً و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من

ولده من نوري... يا محمد! تحب أن تراهم؟

ای محمد! به راستی من، تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان

از نسل حسین را از نور خود آفریدم... ای محمد! دوست داری آنان

را مشاهده کنی؟

پیامبر عرض کرد: آری، ای پروردگار من!

۱. همان: ج ۳ ص ۱۰۳ و ۱۰۴، نوادر المعجزات: ص ۷۷، دلائل الإمامة: ص ۴۷۶.



خداوند فرمود: به جانب راست عرش توجه کن.  
توجه کردم؛ پس علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم...  
پیامبر نام تمامی امامان را ذکر کرد که آخرین شان مهدی بود.  
سپس خداوند فرمود:

یا محمد! هؤلاء الحجج، وهو الثائر من عترتك، والحجة الواجبة لأوليائي؛  
ای محمد! اینان حجت‌ها هستند و این، انتقام‌گیرنده از میان خاندان  
تو و حجت واجب شده برای دوستان من است.<sup>(۱)</sup>

۳۸. روایتی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بر بالای منبر، مردم را در مورد  
برخی از اخباری که درباره ائمه وارد شده، سوگند داد؛ حدیث تقلین نیز در ضمن  
این سخنان بیان شد. در این روایت آمده:

در این هنگام دوازده نفر از حاضران در جنگ بدر برخاستند و گفتند: ما گواهی  
می‌دهیم آن‌گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز وفاتش سخنانی را بیان فرمود، عمر بن  
خطاب با حالتی شبیه افراد خشمگین برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا همه  
اهل بیت تو چنین هستند؟!  
پیامبر فرمود:

نه؛ بلکه آن برای اوصیای از اهل بیت من است: علی که برادر و وزیر  
و وارث و جانشین من از میان امتم و ولی هر مؤمن پس از من است  
و همچنین یازده نفر از نسل او. علی، خود، نخست آنان و بهترین‌شان  
است، سپس این دو پسر هستند - و با دست به حسن و حسین  
اشاره کرد - سپس وصی پسر من که به نام برادر من علی است...

۱. همان: ج ۳ ص ۱۷۵ و ۱۷۶، الطرائف: ص ۱۷۳.

و دوازده امام را به نام ذکر کرد. (۱)

۳۹. حدیثی که از راه‌های متعدد از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: روزی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بودم که ناگاه گروهی از اصحاب وارد شدند..

در این روایت پرسش سلمان از پیامبر درباره اوصیا و پاسخ آن حضرت به او درباره اوصیای پیامبران در کلامی طولانی آمده است.

در این حدیث آمده: و من آن وصایت را به علی بن ابی طالب می سپارم. حضرت علی علیه السلام می فرماید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا میان آنان، پیامبران و اوصیای دیگری نیز هستند؟

پیامبر فرمود: آری. بیش از آن که قابل شمارش باشند.

سپس فرمود: و من آن را به تو می سپارم ای علی! و تو آن را به پسررت حسن می سپاری و حسن آن را به برادرش حسین می سپارد و حسین آن را به پسرش علی می سپارد...

پیامبر صلی الله علیه و آله نام سایر دوازده امام را ذکر کرد که هر یک از آنها وصایت را به امام بعدی می سپارد تا آن جا که فرمود: و حسن آن را به پسرش قائم می سپارد. سپس او از مردم تا وقتی که خدا می خواهد غایب می شود. او دو غیبت خواهد داشت که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است... (۲)

۴۰. حدیث عیسی بن موسی هاشمی از پدرش از پدرانش از امام حسین علیه السلام. در این حدیث آمده: امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

در خانه ام سلمه به محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرف یاب شدم در حالی که این آیه بر

۱. همان: ج ۳ ص ۱۱۴-۱۱۸، کتاب سلیم بن قیس: ص ۳۰۰.  
۲. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۳۳-۳۳۵ و ر.ک: کفایة الأثر: ص ۱۴۶-۱۵۱.

آن حضرت نازل شده بود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾<sup>(۱)</sup>؛ «خدا می خواهد آلودگی را فقط از شما خاندان پیامبر بزُدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! این آیه درباره تو و دونواده من و امامان از نسل تو فرود آمده است.

عرض کردم: ای رسول خدا! امامان پس از شما چند نفرند؟  
فرمود: تو ای علی! سپس دو فرزندت حسن و حسین و پس از حسین، فرزندش علی ...

آن گاه پیامبر ﷺ سایر دوازده امام را به ترتیب پسر بعد از پدر بیان فرمود.  
پس از آن فرمود:

هكذا وجدت أساميهم مكتوبة على ساق العرش، فسألت الله عزوجل عن ذلك. فقال: يا محمد! هم الأئمة بعدك، مطهرون معصومون. وأعداؤهم ملعونون؛<sup>(۲)</sup>

من نام آنان را این چنین بر ساق عرش نوشته شده یافتیم و از خدای متعال درباره آن پرسیدم.

فرمود: ای محمد! آنان امامان پس از تو هستند که پاک و معصومند و دشمنان شان لعنت شده اند.

۴۱. حدیث طولانی امام حسن علیه السلام که در برگیرنده خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله به حدیث تقلین است و این که زمین از حجت الهی خالی نخواهند ماند؛ امامی ظاهر که اطاعتش نکنند، یا امامی خائف و پنهان.

۱. سوره احزاب آیه ۳۳.

۲. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۳۶-۳۳۷ و ر.ک: کفایة الأثر: ص ۱۵۶، الجواهر السنیة: ص ۲۸۴.

سپس این حدیث حکایت دارد از پرسش امام حسن علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ پیامبر به ذکر نام دوازده امام به ترتیب با بیان مقداری از احوالشان و آن چه به ایشان مربوط است. (۱)

۴۲. حدیث دیگری از امام حسن علیه السلام. در این حدیث آمده: امام حسن علیه السلام می فرماید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم به حضرت علی علیه السلام می فرمود: أنت وارث علمي، ومعدن حکمي، والإمام بعدي، فإذا استشهدت فابنك الحسن...؛

تو وارث دانش من و معدن حکم من و امام پس از من هستی. هنگامی که تو به شهادت برسی، پسرت حسن، امام خواهد بود... سپس پیامبر صلی الله علیه و آله نام دوازده امام را به ترتیب ذکر فرمود. (۲)

۴۳. حدیث امام حسین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله. در این حدیث آمده: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

جبرئیل به من خبر داد: هنگامی که خدای متعال نام محمد را بر پایه عرش نوشت. عرض کردم:

یارب! هذا الاسم المكتوب في سرادق العرش أرى أعز خلقك عليك.

قال: فأراه الله اثني عشر أشباحاً، أبداناً بلا أرواح، بين السماء والأرض.

فقال: يارب! بحقهم عليك إلا أخبرني من هم؟

فقال: هذانور علي بن أبي طالب وهذانور الحسن...؛

پروردگارا! این نامی را که بر پرده های عرش نوشته شده عزیزترین

مخلوقات تو در پیشگاه تو می بینم!

۱. همان: ج ۳۶ ص ۳۳۸ - ۳۴۰ و ر.ک: کفایة الأثر: ص ۱۶۳ - ۱۶۶.

۲. همان: ج ۳۶ ص ۳۴۰ و ر.ک: کفایة الأثر: ص ۱۶۷.

در این هنگام خدا دوازده شیخ را به جبرئیل نمایاند که بدن‌هایی بدون روح و در میان آسمان و زمین بودند. جبرئیل عرض کرد: پروردگارا! به حق این اشباح بر تو، به من خبر بده که اینان چه کسانی هستند؟

خداوند فرمود: این نور علی بن ابی‌طالب است و این نور حسن...

آن‌گاه پیامبر ﷺ نام سایر دوازده امام را ذکر کرد.

در انتهای حدیث آمده: و این نور حجت قائم منتظر است.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همواره می‌فرمود:

ما أحد يتقرب إلى الله عزوجل بهؤلاء القوم إلا اعتق الله رقبتة من النار؛<sup>(۱)</sup>  
هر کس به وسیله این گروه به خدای متعال تقرب جوید، خداوند او را از آتش دوزخ آزاد می‌کند.

۴۴. در حدیث دیگر، امام حسین علیه السلام می‌فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أنت يا علي! أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم بعدك الحسن أولى بالمؤمنين منهم بأنفسهم...؛  
من از مؤمنان به خود ایشان سزاوارتر هستم. سپس تو ای علی! به مؤمنان از خودشان سزاوارتری. سپس بعد از تو حسن به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است ...

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله نام سایر دوازده امام را ذکر کرد و این که آنان از مؤمنان به

۱. همان: ج ۳۶ ص ۳۴۱ و ر.ک: کفایة الأثر: ص ۱۷۰.

خودشان سزاوارترند. سپس فرمود:

أئمة أبرار، هم مع الحق، والحق معهم؛<sup>(۱)</sup>

امامانی نیکو؛ آنان همراه هستند و حق نیز با آنان است.

۴۵. در حدیث سوم از امام حسین علیه السلام می خوانیم که فرمود:

هنگامی که خدا آیه ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup>؛ «و

صاحبان پیوند برخی نسبت به برخی در کتاب خدا شایسته ترند» را نازل کرد، از پیامبر درباره تأویل آن پرسیدم.

حضرت فرمود:

والله ما عنى بها غيركم، وأنتم أولو الأرحام، فإذا مت فعلي أبوك أولى بي  
وبمكاني، فإذا مضى أبوك فأخوك الحسن أولى به، فإذا مضى الحسن  
فأنت أولى به؛

به خدا سوگند، منظور خداوند کسی جز شما نبوده و شما اولوا الارحام  
هستید. هرگاه من از دنیا بروم، پدرت علی به من و جایگاه من  
سزاوارتر است. و هرگاه پدرت از دنیا برود، برادرت حسن سزاوارتر  
به اوست. و چون حسن از دنیا برود، تو به او سزاوارتر هستی.

عرض کردم: ای رسول خدا! بعد از من کیست؟

فرمود: پسرت علی...

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله نام سایر امامان را ذکر کرد.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فإذا مضى الحسن وقعت الغيبة في التاسع من ولدك. فهذه الأئمة التسعة  
من صلبك...؛<sup>(۳)</sup>

۱. همان: ج ۳۶ ص ۳۴۵ و ر. ک: ص ۱۷۷.

۲. سوره انفال آیه ۷۵.

۳. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۵۴۵ و ۵۴۶، كفاية الأثر: ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

هنگامی که حسن از دنیا برود، در نهمین امام از نسل تو غیبت به وقوع خواهد پیوست. پس این نه امام از صلب تو هستند...

۴۶. حدیث چهارم از امام حسین علیه السلام در تعداد دوازده امام است که وقتی عرب بادیه‌نشینانی از نام آنان پرسید، امام حسین علیه السلام اندکی سر به زیر افکند، سپس سر بلند کرد و فرمود:

نعم أخبرك يا أبا العرب! إن الإمام والخليفة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام والحسن، وأنا، وتسعة من ولدي، منهم علي ابني، وبعده محمد ابنه...؛

آری. به تو خبر می‌دهم ای برادر عرب! به راستی که امام و خلیفه پس از رسول خدا، پدرم امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب است و حسن و من و نه امام از نسل من که فرزندانم علی از آنان است و پس از او فرزندش محمد باشد...

سپس نام امامان را یکی یکی ذکر فرمود. (۱)

پیش‌تر به هنگام سخن در دسته سوم از احادیث گذشت که امام حسین علیه السلام جزو کسانی است که به یقین از اهل بیت پیامبرند. بنابراین، سخن او در تعیین امامان حجت است، گرچه سخن خود را به پیامبر نسبت ندهد؛ بلکه هیچ تردیدی نیست که آن حضرت در مانند چنین امری توقیفی از کسی جز پیامبر خبر نمی‌دهد.

۴۷. در حدیث سهل بن سعد انصاری آمده: سهل می‌گوید: از حضرت

فاطمه علیه السلام دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله درباره امامان پرسیدم.

۱. همان: ۶ ج ۲ ص ۵۵۶، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

فرمود: پیامبر خدا ﷺ همواره به علی عليه السلام می فرمود:

يا علي! أنت الإمام والخليفة بعدي، وأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم،  
فإذا مضيت فابنك الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم...؛  
ای علی! تو امام و خلیفه پس از من هستی و تو از مؤمنان به خودشان  
سزاوارتری. هرگاه تو از دنیا بروی، پسرت حسن از مؤمنان به  
خودشان سزاوارتر است...

آن گاه نام سایر امامان را به همان صورتی که در حدیث دوم و سوم امام  
حسین عليه السلام گذشت، ذکر کرد. (۱)

۴۸. حدیث محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام که نزدیک به حدیث پیشین است.  
در این حدیث امام باقر عليه السلام فرمود:

پیامبر خدا ﷺ به علی بن ابی طالب عليه السلام فرمود:

يا علي! من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم. سپس تو ای علی! از  
مؤمنان به خودشان سزاوارتری؛ سپس حسن، سپس حسین، سپس  
علی بن الحسین...

و نام سایر دوازده امام را ذکر کرد. (۲)

۴۹. حدیث یحیی بن زید بن علی بن الحسین عليه السلام که گفت: از پدرم درباره امامان

پرسیدم.

فرمود:

الأئمة اثنا عشر: أربعة من الماضين، وثمانية من الباقين؛

امامان دوازده نفرند: چهار نفر از گذشتگان و هشت نفر از  
باقیمانندگان.

۱. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۵۱ و ۲۵۲، كفاية الأثر: ص ۱۹۵.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۳ ص ۹۴ و ۹۵.



گفتم: پدرجان! آنان را برایم نام ببرید.

فرمود: اما گذشتگان، علی بن ابی طالب، حسن، حسین و علی بن الحسین علیه السلام بودند. و از باقیمانندگان، برادرم محمد باقر است و پس از او پسرش جعفر صادق و پس از او پسرش موسی و پس از او پسرش علی و پس از او پسرش محمد و پس از او پسرش علی و پس از او پسرش حسن و پس از او حجت مهدی علیه السلام خواهد بود.

گفتم: پدرجان! تو از آنان نیستی؟

گفت: نه؛ اما از عترت پیامبر هستم.

گفتم: تو از کجا نام آنان را می دانی؟

گفت: پیمانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما سفارش شده است. (۱)

البته حدیث ابراهیم بن عبدالله بن علا از زید بن علی بن الحسین علیه السلام نیز با این حدیث مناسبت دارد. در آن حدیث آمده:

فرمود: از ماست مصطفی و مرتضی و از ماست مهدی، قائم این امت.

گفتم: آیا پیامبرتان به شما گفت که قائم شما چه زمانی قیام خواهد کرد؟

فرمود: تو او را نخواهی دید. به راستی که بعد از این، شش نفر از اوصیا، امر امامت را به دست خواهند گرفت. سپس خداوند خروج قائم ما را شتاب خواهد بخشید و او زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که از ظلم و ستم پر شده است.

گفتم: ای فرزند پیامبر! آیا شما صاحب این امر نیستید؟

فرمود: من از خاندان رسالت هستم.

من دوباره سخنم را تکرار کردم؛ زید نیز همان پاسخ را باز گفت.

آن گاه گفتم: این سخنی که می گویی، از خودت است یا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟

۱. همان: ج ۲ ص ۵۶۵، کفایة الأثر: ص ۳۰۴، بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۹۸.

فرمود: من اگر غیب می دانستم، به یقین خیر بیش تری برای خود می اندوختم؛ اما این، عهدی است که پیامبر خدا ﷺ به ما فرموده است. (۱)

۵۰. روایتی که به طرق متعدد از ابی سلمه نقل شده است. ابی سلمه به عایشه گفت: آیا پیامبرتان به شما فرمود که جانشینان پس از او چند نفرند؟ عایشه گفت: آری.

من دفتری برای نوشتن گشودم، او گفت: ما آبدارخانه ای داشتیم که هرگاه پیامبر ﷺ می خواست جبرئیل را ملاقات کند، در آن مکان او را می دید. یک بار پیامبر خدا ﷺ جبرئیل را ملاقات کرد و به من دستور داد هیچ کس به آن جا وارد نشود. اما حسین بن علی بدون آگاهی ما وارد شد...

سپس عایشه ذکر کرد که جبرئیل به پیامبر خبر داد که حسین کشته می شود و خداوند توسط قائم اهل بیت انتقام او را می ستاند. سپس نسب قائم را با ذکر نام یکایک امامان از نسل حسین بیان کرد.

آن گاه عایشه گفت: ای اباسلمه! تا زمانی که من زنده ام، این مطلب را از من تعریف نکن و پنهان دار!

من نیز آن را پنهان داشتم. وقتی عایشه از دنیا رفت حضرت علی ع مرا فراخواند و فرمود: به من نشان ده آن خبری را که عایشه بر تو املا کرد. گفتم: آن خبر چیست؟ ای امیرمؤمنان!

فرمود: همان خبری که در آن نام اوصیای پس از من است.

من آن را بیرون آوردم و خواندم و حضرت شنید. (۲)

این خبر در آغاز به دور از واقعیت به نظر می رسد؛ اما روایت شیخ مفید تأییدگر

۱. همان: ج ۲ ص ۵۶۳ و ۵۶۴، کفایة الأثر: ص ۳۰۰، بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۲۰۲.

۲. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۴۸ - ۳۵۰، کفایة الأثر: ص ۱۸۷ - ۱۹۰.

آن است. شیخ مفید به سند خود از محمد بن عبدالرحمان بن شردین صنعانی از ابن مثنی از پدرش از عایشه نقل می‌کند که گوید:

از عایشه پرسیدم: پیامبر خدا ﷺ چند جانشین دارد؟

گفت: پیامبر خدا ﷺ به من خبر داد که پس از او دوازده جانشین خواهد بود.

گفتم: آن‌ها چه کسانی هستند؟

عایشه گفت: نام آنان به صورت مکتوب و به املائی پیامبر نزد من موجود است.

به عایشه گفتم: آن را به من نشان بده!

او از این کار خودداری کرد.<sup>(۱)</sup>

خودداری عایشه از نشان دادن آن نوشته، نشان‌گر آن است که جانشینان، کسانی

بودند که او علاقه‌ای به بیان نام‌شان نداشت.

۵۱. روایتی که از راه‌های فراوان از برقی از ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری از

امام جواد علیه السلام نقل شده است. این روایت در بردارنده این مطالب است: گفت وگویی

حضرت خضر علیه السلام با امیرمؤمنان علی علیه السلام در حضور امام حسن علیه السلام، پرسش خضر

علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سه مسأله و درخواست امیرمؤمنان علی علیه السلام از

امام حسن علیه السلام به پاسخ‌گویی به خضر علیه السلام. در این روایت آمده:

هنگامی که امام حسن علیه السلام مسائل را پاسخ گفت، خضر علیه السلام شهادتین بر زبان آورد

و سپس گفت:

و شهادت می‌دهم که تو وصی رسول خدا و قائم به حجّت او هستی

- و به امیرمؤمنان علی علیه السلام - اشاره کرد و من همواره به آن شهادت

می‌دهم.

۱. همان: ج ۳۶ ص ۳۰۰ و ر.ک: إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۶۴.

و شهادت می‌دهم که تو وصی امیرمؤمنان و قائم به حجت او هستی - و به امام حسن علیه السلام اشاره کرد - و شهادت می‌دهم که حسین بن علی وصی پدر توست و بعد از تو، قائم به حجت پدر خود است. و شهادت می‌دهم که علی بن الحسین بعد از امام حسین قائم به امر اوست...

سپس خضر علیه السلام برای سایر امامان از نسل امام حسین علیه السلام به نام‌هایشان شهادت داد که در جایگاه پدران‌شان قیام خواهند کرد، تا آن که به حجت منتظر حضرت مهدی علیه السلام رسید و گفت:

وأشهد علی رجل من ولد الحسن بن علی لا یسمی ولا ینتی حتی یظهر أمره فیملؤها عدلاً كما ملئت جوراً أنه القائم بأمر الحسین بن علی. (۱)  
والسلام عليك یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته؛ (۲)

و شهادت می‌دهم بر مردی از نسل حسن بن علی که نه با نام یاد می‌شود و نه با کنیه، تا زمانی که امرش آشکار شود و او زمین را از عدالت پر کند، همان طور که از ستم پر شده است. به راستی که او قائم به امر حسین بن علی است و سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد ای امیرمؤمنان!

۵۲. روایت مرفوعه‌ای از عبدالله بن ابی‌وفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. در این روایت آمده:

خداوند پرده از دیدگان ابراهیم خلیل برداشت و او انوار پیامبر، امیرمؤمنان،

۱. در اعلام الوری آمده: «أنه القائم بأمر الحسن بن علی»، و همین به صحیح بودن نزدیک است.  
۲. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۴۱۴-۴۱۶ و ر. ک: کمال الدین: ص ۲۱۳-۲۱۵، الإمامة والتبصرة: ص ۱۰۶-۱۰۸، عیون أخبار الرضا: ج ۲ ص ۶۷-۶۹، الاستنصار: ص ۳۱-۳۳، الغیبة، طوسی: ص ۱۵۴-۱۵۵ و مصادر دیگر.

فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را مشاهده نمود. در این هنگام از خدای متعال درباره آنان پرسید.

خداوند آن انوار را به او شناساند. سپس ابراهیم علیه السلام نه نور را دید که آن پنج نور را دربرگرفته اند.

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: ای خدای من و سرور من! نه نور را می بینم که آن پنج نور را دربرگرفته اند.

خداوند فرمود:

یا ابراهیم! هؤلاء الأئمة من ولد هم؛

ای ابراهیم! اینان، امامان از نسل آن پنج نور هستند.

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: ای خدای من و سرور من! آنان چه کسانی هستند؟

فرمود:

یا ابراهیم! أولهم علي بن الحسين، ومحمد ولد علي، وجعفر ولد محمد،

وموسی ولد جعفر، وعلي ولد موسی، ومحمد ولد علي، وعلي ولد

محمد، والحسن ولد علي، ومحمد ولد الحسن، القائم المهدي؛<sup>(۱)</sup>

ای ابراهیم! نخست آنان علی بن الحسین است و محمد فرزند علی و

جعفر فرزند محمد و موسی فرزند جعفر و علی فرزند موسی و محمد

فرزند علی و علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و محمد فرزند

حسن که قائم مهدی است.

۵۳. حدیثی با شباهت بسیار به روایت پیشین و اختلافی اندک با آن؛ حدیث

جابر از امام باقر علیه السلام است. در آن آمده:

۱. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۱۳ - ۲۱۴، الفضائل، شاذان: ص ۱۵۸.

هنگامی که خداوند ابراهیم علیه السلام را آفرید، پرده از چشم هایش برداشت و او نوری را در کنار عرش مشاهده نمود...

این روایت دربرگیرنده انوار امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت صدیقه فاطمه زهرا علیهما السلام و امامان از نسل آن دو بزرگوار است. تنها تفاوت این روایت با روایت قبلی در آن است که نور پیامبر در این روایت ذکر نشده است. ولی به نظر می‌رسد که قسمتی از روایت جا افتاده است؛ زیرا در آن روایت آمده که آن پنج نور را نه نور دیگر دربر گرفته بودند و این سازگاری دارد با این موضوع که ابراهیم علیه السلام نور پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز مشاهده کرده است.<sup>(۱)</sup>

۵۴. روایتی که از کتاب «صفوة الاخبار» با سند از نوفلی خادم امام رضا علیه السلام نقل شده است. بنا بر این حدیث نوفلی می‌گوید:

عبد صالح، حضرت موسی بن جعفر، از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل می‌کند که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: برادر و دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

من سره أن یلقى الله عزوجل وهو مقبل علیه غیر معرض عنه فلیتوال لك  
یا علی!

ومن سره أن یلقى الله عزوجل وهو مقبل علیه غیر معرض عنه فلیتوال  
إبنك الحسن علیه السلام،

ومن أحب أن یلقى الله ولا خوف علیه فلیتوال إبنك الحسين علیه السلام...؛  
هر که شادمان می‌شود که خدای متعال را در حالی ملاقات کند که به  
او نظر داشته و از وی رویگردان نباشد، پس باید ولایت تو را داشته  
باشد ای علی!

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۳ ص ۸۵ و ۸۶، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۱۵۱.

و هرکه شادمان می‌شود که خدا را در حالی ملاقات کند که به او نظر داشته و از وی رویگردان نباشد، پس باید ولایت پسرت حسن را داشته باشد.

و هرکه دوست دارد در حالی خداوند را ملاقات کند که هیچ ترس و واهمه‌ای برای او نباشد، پس باید ولایت پسرت حسین را داشته باشد...

خداوند این حکم را در مورد سایر امامان نیز یک به یک جاری کرد تا آن جا که

فرمود:

ومن أحب أن يلقى الله عزوجل وقد أكمل إيمانه وحسن إسلامه فليتوال الحجة بن الحسن المنتظر صلوات الله عليه.  
هؤلاء أئمة الهدى وأعلام التقى من أحبهم وتولاهم كنت ضامناً له على الله عزوجل الجنة؛<sup>(۱)</sup>

و هرکه دوست دارد خدا را با ایمان کامل و اسلام نیکو ملاقات کند، پس باید ولایت حجّت بن الحسن منتظر - درود الهی بر او باد - را بپذیرد.

اینان امامان هدایت‌گر و نشانه‌های تقوا هستند. هرکه آنان را دوست بدارد و ولایت‌شان را بپذیرد، من بر خداوند بهشت را برای او ضمانت می‌کنم.

۵۵. روایت ابن عیاش از محمد بن احمد بن عبیدالله هاشمی نیز به روایت پیشین

می‌پیوندد. وی می‌گوید:

۱. بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

در شهر سامرا و در سال سیصد و سی و نه، محمد بن احمد به من خبر داد و گفت: عموی پدرم موسی بن عیسی از زبیر بن بکار از عتیق بن یعقوب از عبدالله بن ربیع، مردی از اهل مکه، به من خبر داد و گفت: پدرم به من خبر داد: من حدیثی برایت می‌گویم آن را از من به خاطر بسپار، اما تا زمانی که من زنده‌ام، برایم پنهانش دار، یا این که خداوند درباره آن، به آن چه خود بخواهد اذن دهد.

من همراه پسر زبیر در کعبه بودم. او به من خبر داد که ابن زبیر به کارگزاران خود دستور داد تا به سرزمین‌های مختلف بروند.

او گفت: ما در این سفر به تخته‌سنگی شترماند رسیدیم. دیدم که نوشته‌ای روی آن تخته‌سنگ‌ها قرار دارد. آن را گرفتم و پنهانش داشتم. پس از بازگشت به خانه، در آن نگریستم. پس نوشته‌ای دیدم که ندانستم نوشته از چیست و نفهمیدم آن را با چه وسیله‌ای نوشته‌اند. فقط همین را دانستم که آن را مانند نامه‌ها درهم پیچیده‌اند. در آن خواندم این‌گونه آمده بود:

باسم الله الأول، لا شيء قبله. لا تمنعوا الحكمة أهلها فتظلموهم، ولا تعطوها غير مستحقها، فتظلموها. إن الله يصيب بنوره من يشاء. والله يهدي من يشاء. والله فعال لما يريد...؛

به نام خدایی که اول است و هیچ چیزی پیش از او نبوده. حکمت را از اهلش دریغ مدارید که در این صورت به آنان ستم می‌کنید. همچنین آن را به کسانی که لیاقتش را ندارند ندهید که در این صورت به حکمت ظلم روا داشته‌اید. به راستی که خداوند نور خود را به هرکس که بخواهد، می‌رساند. و خداوند هرکس را که بخواهد، هدایت می‌کند. و خداوند هر کاری را که اراده کند، انجام دهنده آن است.



به نام آن که اول است و نهایی ندارد. او قائم است بر هر نفسی که هر چه را به دست آورده. عرش او بر آب بود. سپس خلق را به قدرت خویش آفرید و به حکمت خود تصویرشان کرد و به مشیت خود، آن گونه که اراده کرد، تمیزشان بخشید و آنان را گروه‌ها، قبیله‌ها و خانه‌ها قرار داد؛ به دلیل علم سابق خویش درباره آنان. سپس از میان آن قبیله‌ها، قبیله‌ای را گرامی قرار داد و آن را قریش نامید که آنان، اهل امان هستند.

سپس از میان آن قبیله، خاندانی را قرار داد که خداوند به والایی و رفعت، ویژگی بخشید. آنان فرزندان عبدالمطلب و نگهبانان، آبادگران، والیان و ساکنان خانه کعبه هستند.

سپس خداوند از میان این خاندان، پیامبری برگزید که به او «محمد» می‌گویند و در آسمان «احمد» خوانده می‌شود. خداوند او را در آخر الزمان به پیامبری برمی‌انگیزاند و او را مبلغی برای رسالت خود و فراخواننده مردمان به سوی دین الهی قرار می‌دهد. وصف او در کتاب‌های آسمانی ذکر شده و پیامبران مژده آمدنش را داده‌اند. دانش او را بهترین اوصیا به ارث می‌برد...

يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ، وَيَعْضُدُهُ بِأَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَصَهْرِهِ وَزَوْجِ ابْنَتِهِ، وَوَصِيهِ فِي أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَحُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَنْصِبُهُ لِهِمْ عِلْمًا عِنْدَ اقْتِرَابِ أَجَلِهِ، هُوَ بَابُ اللَّهِ...؛

خداوند او را به یاری‌اش تأیید می‌کند و به وسیله برادر و پسرعمو و شوهر دخترش و وصی‌اش در میان امت او و حجت خداوند بر مخلوقات، یاری‌اش می‌کند. او (حضرت محمد ﷺ) وی (حضرت علی علیه السلام) را در هنگام نزدیک شدن اجل خود، نشانه‌ای برای امت قرار می‌دهد. او باب الله است...

سپس مصیبت‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام و قیام یازده امام پس از او را یک به یک با نام‌هایشان ذکر می‌کند، و در مورد برخی به تفصیل سخن می‌گوید. این نوشته طولانی است و فرصت به ما اجازه نمی‌دهد که تمامی آن را بیاوریم.

مؤید این احادیث، روایت ابن شهر آشوب است که می‌گوید:

از عبدالله بن محمد بغوی به سندش از عبدالله بن عمر نقل شده که گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

یا علی! أنا نذیر أمتی، وإئتك هادیها، والحسن قائدها، والحسین سائقها،  
وعلی بن الحسین جامعها، ومحمد بن علی عارفها، وجعفر بن محمد  
کاتبها، وموسی بن جعفر محصیها، وعلی بن موسی معبرها ومنجیها،  
وطارد مبغضیها، ومدنی مؤمنیها، ومحمد بن علی قائدها وسائقها،  
وعلی بن محمد سایرها وعالمها، والحسن بن علی نادبها ومعطیها،  
والقائم الخلف ساقیها وناشدها وشاهدها. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ الْآيَاتِ  
لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾<sup>(۱)</sup>؛

ای علی! من اندازگر امتم هستم و تو هدایت‌گر آن و حسن، پیشوای  
آن و حسین، سوق‌دهنده آن و علی بن الحسین، جمع‌کننده آن و  
محمد بن علی، عارف آن و جعفر بن محمد، نویسنده آن و موسی بن  
جعفر، شمارنده آن و علی بن موسی، عبوردهنده و نجات‌دهنده آن و  
دورکننده دشمنان و نزدیک‌کننده مؤمنان آن و محمد بن علی، پیشوا  
و سوق‌دهنده آن و علی بن محمد، سیردهنده و دانای آن و حسن بن  
علی، ندبه‌گر و عطابخش آن و قائم جانشین، سیراب‌کننده،  
سوگنددهنده و شاهد آن است. «به راستی در این، نشانه‌هایی برای  
هوشیاران است».

۱. سوره حجر آیه ۷۵.

هم چنین این روایت را گروهی از جابر بن عبدالله از پیامبر نقل کرده اند. اعمش از ابواسحاق از حارث بن سعید بن قیس از علی بن ابی طالب ع و جابر انصاری نقل کرده اند که پیامبر ص فرمود:

أنا واردكم على الحوض، وأنت يا علي! الساقى، والحسن الذائد،  
والحسين الأمر، وعلي بن الحسين الفارط، ومحمد بن علي الناشر،  
وجعفر بن محمد السائق، وموسى بن جعفر محصي المحبين والمبغضين،  
وقامع المنافقين، وعلي بن موسى مزين المؤمنين، ومحمد بن علي منزل  
أهل الجنة في درجاتهم، وعلي بن محمد خطيب شيعتهم ومزوجهم الحور،  
والحسن بن علي سراج أهل الجنة يستضيئون به، والهادي المهدي  
شفيعهم يوم القيامة، حيث لا يأذن إلا لمن يشاء ويرضى؛<sup>(۱)</sup>

من در کنار حوض بر شما وارد خواهیم شد در حالی که تو ای علی! ساقی آن هستی و حسن، دورکننده و حسین، دستوردهنده و علی بن حسین، آماده کننده و محمد بن علی، نشردهنده و جعفر بن محمد، سوق دهنده است و موسی بن جعفر، شمارنده دوستان و دشمنان و خوارکننده منافقان و علی موسی، زینت دهنده مؤمنان و محمد بن علی، منزل دهنده اهل بهشت در درجاتشان و علی بن محمد، خطبه خوان شیعیان و ازدواج دهنده آنان با حوریان و حسن بن علی، چراغ بهشتیان هستند که به او روشنایی می یابند و هادی مهدی، شفیع آنان در روز قیامت خواهد بود، آن جایی که اذن نمی دهد مگر به کسی که بخواهد و بپسندد.

۱. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۷۰ و ر.ک: مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۵۱ و ۲۵۲، الاستنصار: ج ۶ ص ۲۳، الطرائف: ص ۱۷۴.

در کتاب «الطرائف» نیز چنین نقل شده:

اخطب خوارزم موفق بن احمد مالکی در کتاب خود از محمد بن حسین بغدادی از ابوطالب حسین بن محمد از محمد بن احمد بن شاذان از احمد بن محمد بن عبدالله از علی بن شاذان موصلی از محمد بن علی بن فضل از محمد بن قاسم از عباد بن یعقوب از موسی بن عثمان از اعمش از ابواسحاق از حارث و سعید بن ابوبشیر از آن امام علیه السلام مانند این روایت را نقل کرده است.<sup>(۱)</sup>

گرچه در این دو حدیث به امامت دوازده امام یاد شده، تصریح نشده، اما اثبات مناقب مورد اشاره ایشان با ذکر نام شان، امتیاز آنان از امت و امامت شان برای آنها، به صورتی که امامیه می‌گویند، مناسبت دارد.

#### پرسش‌هایی درباره این احادیث و پاسخ آنها

گاهی گفته می‌شود: بسیاری از این احادیث، از بسیاری از صحابه نقل شده که اهل تسنن از آنها روایت کرده‌اند؛ بلکه گاهی روایات بسیاری از آنان نقل می‌کنند. در صورتی که از راه‌های اهل تسنن وجود نداشته و طرق آن شناخته شده نیست. پاسخ این اشکال از آن چه پیش‌تر در انتهای سخن در پاسخ پرسش هشتم گذشت، روشن می‌شود. چرا که مخالفت این احادیث با اصولی که اهل تسنن بنا نهاده‌اند و مسلماتی که بر آن جریان بخشیده‌اند، گاهی آنان را وامی‌دارد که از آن اعراض کنند، مانند احادیثی که روایت کرده‌اند، اما در کتاب‌های حدیثی ننگاشته‌اند.

همان‌طور که گاهی همین موضوع راویان این احادیث را مجبور می‌سازد تا از روایت آن برای اهل تسنن خودداری ورزند، از بیم آن که با سخنان ناگوار آنان آزرده شوند و

۱. همان: ج ۳۶ ص ۲۷۰ و ۲۷۱، این روایت در مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۹۴ نیز آمده است.

آن‌ها را به کذب و بهتان و جعل حدیث نسبت دهند. چنان‌که با کسانی که روایاتی کم اهمیت‌تر از این احادیث را در مخالفت با رویکرد اهل تسنن نقل کردند، این‌گونه رفتار نمودند.

اشکال دیگری هم چون اشکال قبلی این است که گاهی ادّعا می‌شود که در میان این راویان، کسانی هستند که به روی‌گردانی از اهل بیت علیهم‌السلام و موالات گذشتگانی که خود را بر خاندان رسالت مقدم داشتند، شناخته شده‌اند. و این، تناسبی ندارد که آنان با این وجود، چنین احادیثی را نقل کنند.

البته این اشکال وارد نیست، زیرا این‌گونه مردود می‌شود که بسیاری از این افراد و مردانی مانند آن‌ها روایاتی در حق اهل بیت علیهم‌السلام نقل کرده‌اند که با نصوص مورد بحث، برابری می‌کند، مانند حدیث ثقلین و مانند آن، که بر خسران کسانی که با اهل بیت علیهم‌السلام مخالفت می‌ورزند و هم‌چنین روایاتی که متضمن ولایت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است و نظیر آن، دلالت دارد.

#### روایاتی نقل شده از ائمه علیهم‌السلام درباره تعداد دوازده امام

در این جا احادیث دیگری نیز وجود دارد که تعداد امامان دوازده‌گانه را از جانب خود ائمه علیهم‌السلام بیان می‌کنند؛ بدون آن‌که آن را به پیامبر نسبت دهند و از آن بزرگوار روایت نمایند. گاهی ادّعا شده که این روایات نمی‌توانند بر امامت امامان حجّت باشند. اما روشن است که امثال این تعالیم توقیفی قابل خبر دادن از روی اجتهاد و حدیث نیست، بلکه باید به ناچار به پیامبر منتهی شود. همان‌طور که پیش‌تر از زید بن علی نقل شد. با این گفته، روایات مورد بحث، احادیث نبوی هستند که به صورت مرسل توسط ائمه علیهم‌السلام بیان شده و درجه اعتبارشان از احادیث مسند کمتر نیست. چون این، همان چیزی است که از احوال ائمه علیهم‌السلام معلوم می‌شود، از آن جهت که هر یک از آنان از پدر خود از پیامبر حدیث می‌گفت. چنان‌که در پاسخ پرسش هشتم گذشت.

به ویژه که این روایات دربرگیرنده معجزه نیز بوده است؛ همان اخبار غیبی و راست از امام بر وجود امامان پس از خود که هنوز به دنیا نیامده بودند، به همان ترتیبی که بعداً به وقوع پیوست. این معجزه از آن جهت است که بر راستگو بودن ائمه در احادیث یاد شده، گواهی می دهد.

اگر از این موارد هم چشم پوشی شود، باز احادیث مورد بحث در اثبات امامت ائمه ای که بعد از امام صاحب روایت بوده اند؛ سود خواهد داشت، زیرا این روایات، به سان سخن آشکار از جانب آن امام بر امامت امامان بعدی است. از این رو آن گاه که امامت امامی که از او روایت شده ثابت شود، این روایات مانند سایر متون و سخنان آشکار خواهد بود که از آن معصوم وارد شده و دربرگیرنده امامت امام بعدی است. از این رو نیکوست اثبات آن در ضمن تئمه دسته چهارم از احادیث قرار گیرد که ما در آن قرار داریم. در این دسته چند حدیث است.

۵۶. حدیث ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام در دعای توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله.

این حدیث آمده:

وَأَتُوَسِّلُ إِلَيْكَ وَأَسْتَشْفَعُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ  
وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عِبْدِيكَ وَأَمِينِيكَ وَحِجَّتِيكَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ  
وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ...؛

و توسل می جویم به تو و شفاعت می طلبم به درگاه تو، به واسطه  
پیامبرت، پیامبر رحمت، حضرت محمد صلوات و سلام و درود  
فراوان خدا بر او و خاندانش باد. و به واسطه امیر مؤمنان علی بن  
ابی طالب و فاطمه زهرا و حسن و حسین که دو بنده تو و دو امین تو و  
دو حجت تو بر همه مخلوقات تو هستند و به واسطه علی بن الحسین  
زین العابدین...

آن گاه حضرتش نام سایر امامان را یک به یک ذکر می کند تا می رسد به آن جا که می فرماید:

وبحق خلف الأئمة الماضين والإمام الزكي الهادي المهدي والحجة بعد آبائه على خلقك المؤدي عن علم نبيك ووارث علم الماضين من الوصيين المخصوص الداعي إلى طاعتك وطاعة آبائه الصالحين...؛  
و به حق جانشین امامان پیشین و امام زکّی هادی مهدی که بعد از پدرانش حجّت بر خلق تو و اداکننده از دانش پیامبر تو و وارث علم اوصیای گذشته است و مخصوص و فراخوان به اطاعت تو و اطاعت پدران صالح خویش است...<sup>(۱)</sup>

۵۷. حدیث کمیت از امام باقر علیه السلام در هنگامی که ابیاتی برای آن حضرت سرود. کمیت می گوید: چون به این بیت رسیدم:

متی يقوم الحق فيكم؟ متى يقوم مهديكم الثاني؟  
چه زمانی حق در میان شما به پا می خیزد؟ چه هنگامی مهدی دوم شما بر می خیزد؟

امام باقر علیه السلام فرمود: به زودی، ان شاء الله.  
سپس فرمود:

إنّ قائمنا هو التاسع من ولد الحسين عليه السلام، لأنّ الأئمة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله اثنا عشر، الثاني عشر هو القائم؛  
به راستی که قائم ما، نهمین فرزند از نسل حسین علیه السلام است؛ زیرا امامان پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله دوازده نفرند. امام دوازدهم، همان قائم است.

۱. مهج الدعوات: ص ۱۶۵-۱۶۸.

عرض کردم: آقای من! این دوازده امام چه کسانی هستند؟  
فرمود: نخستین آنان علی بن ابی طالب است و پس از او حسن...  
آن گاه نام سایر امامان را ذکر کرد.<sup>(۱)</sup>

۵۸. حدیث جابر جعفی؛ جابر می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره تأویل فرموده  
خدای متعال: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾<sup>(۲)</sup>؛ «به  
راستی که شمار ماه‌ها نزد خدا در کتاب الهی دوازده ماه است...» پرسیدم.  
حضرت از ناراحتی آهی سرد کشید و فرمود:

أما السنة فهي جدي رسول الله صلى الله عليه وآله، وشهورها اثنا عشر: أمير المؤمنين،  
إليّ وإليّ ابني جعفر، وابنه موسى، وابنه علي، وابنه محمد، وابنه علي،  
وإليّ ابنه الحسن، وإليّ ابنه محمد الهادي المهدي، اثنا عشر إماماً حجج  
الله في خلقه، وأمناءه عليّ وحيه وعلمه...<sup>(۳)</sup>  
منظور از سال، جدّ من رسول خدا صلى الله عليه وآله است و دوازده ماه آن،  
امیرمؤمنان تا من و تا پسر محمد و پسر جعفر، موسی و پسر موسی،  
علی و پسر علی، محمد و پسر محمد، علی و تا پسر علی، حسن و تا  
پسر حسن، محمد هادی مهدی است. دوازده امام که حجت‌های  
الهی در میان مخلوقات و امنای پروردگار بر وحی و علم او هستند...  
این روایت گرچه تفسیری از امام باقر علیه السلام است، اما معلوم است که این، تفسیر به  
باطن و برگرفته از پدران گرامی اش از پیامبر صلى الله عليه وآله است.

مؤید این روایت، روایت داوود رقّی از امام صادق علیه السلام در حدیثی است که امام

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۵۶۰، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۹۱.

۲. سوره توبه آیه ۳۶.

۳. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۴۶۳ و ۴۶۴، الغيبة، طوسی: ص ۱۴۹، بحار الأنوار: ج ۲۴  
ص ۲۴۰.



صحیفه‌ای به او نشان داد و فرمود:

بخوان این چیزی است که به ما اهل بیت داده شده است. ما آن را از زمان پیامبر خدا ﷺ به ترتیب پسر از پدر به ارث می‌بریم. من آن را خواندم. در آن نوشته شده بود: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup>؛ «به راستی که شمار ماه‌ها نزد خدا در کتاب الهی دوازده ماه است...» علی بن ابی طالب، حسن، حسین و علی بن الحسین... آن‌گاه نام سایر دوازده امام را ذکر کرده بود.<sup>(۲)</sup>

این روایت گرچه به امامت امامان تصریح ندارد، ولی معلوم است که برجسته شدن آن بزرگواران به این ویژگی، با امامت و وجوب اطاعت آنان سازگاری دارد و احادیث آنان، برخی، برخی دیگر را تفسیر می‌کند.

۵۹. حدیث اعمش از امام صادق علیه السلام در بیان کسی که امامتش واجب شده و نشانه‌های آن. در این حدیث آمده:

ذاك علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وإمام المتقين... وبعده الحسن، ثم الحسين، سبطا رسول الله ﷺ ابنا خيرة النسوان، ثم علي بن الحسين...؛<sup>(۳)</sup>

او علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام پرهیزگاران است... و پس از او حسن سپس حسین، دو نواده رسول خدا ﷺ و دو پسر برترین بانوان هستند و سپس علی بن الحسین...

آن‌گاه سایر دوازده امام را ذکر کرد.

۱. سوره توبه آیه ۳۶.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۳ ص ۲۰۲، بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۷۴، مقتضب الأنوار: ص ۳۱.

۳. کمال الدین: ص ۳۳۶ - ۳۳۷ و ر. ک. ۶ إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۳۲۳ - ۳۲۵، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۹۷.

۶۰. حدیث عاصم بن حمید از امام صادق علیه السلام که باز هم در دعای توسل چنین

است:

اللهم إني أتقرب إليك بنبيك ورسولك... وأتقرب إليك بوليك وخيرتك من  
خلقك وصي نبيك...

اللهم وأتقرب إليك بالولي البار الإمام ابن الإمام الحسن بن علي...،  
وأتقرب إليك بالقتيل المسلوب، قتيل كربلاء الحسين بن علي، وأتقرب  
إليك بسيد العابدين...؛

خداوندا! به تو تقرب می‌جویم به واسطه پیامبر و فرستاده‌ات... و به  
تو تقرب می‌جویم به واسطه ولی تو و برگزیده‌ات از میان مردمان که  
وصی پیامبر توست...

خداوندا! به تو تقرب می‌جویم به واسطه ولی نیکوکار، امام پسر امام،  
حسن بن علی... و به تو تقرب می‌جویم به واسطه کشته غارت‌شده،  
کشته کربلا، حسین بن علی. و به تو تقرب می‌جویم به واسطه سرور  
پرستش‌گران...

آن‌گاه توسل به امامان را یک به یک ذکر می‌کند تا می‌رسد به حجّت  
منتظر عجل الله تعالی فرجه که آن چه درباره او گفته شده، چنین است:

و کسی که اداکننده از جانب پیامبران و خاتم اوصیای نجیب پاک علیه السلام است. (۱)

۶۱. حدیث سوم از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید:

و از تو می‌خواهم به حقی که نزد محمد و آل محمد و امامان، علی و  
حسن و حسین و علی قرار دادی...

سپس سایر دوازده امام را ذکر می‌کند. (۲)

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۴۷۲ و ۴۷۳، مصباح المتعجد: ص ۳۲۸، بحار الأنوار: ج  
۸۷ ص ۳۲.

۲. همان: ج ۲ ص ۴۷۳، همان: ص ۳۳۲، همان: ج ۸۷ ص ۳۹.

۶۲. حدیث مسعدة بن صدقه از آن حضرت که بعد از اشاره به حدیث ثقلین

می فرماید:

إِنَّ قَائِمَنَا يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِ الْحَسَنِ، وَالْحَسَنِ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ  
يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدٌ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ يَخْرُجُ مِنْ  
صَلْبِ ابْنِي هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهَذَا خَرَجَ مِنْ صَلْبِي، وَنَحْنُ اثْنَا  
عَشَرَ إِمَامًا، كُلُّنَا مَعْصُومُونَ مَطْهُرُونَ...؛<sup>(۱)</sup>

به راستی که قائم ما از صلب حسن بیرون می آید و حسن از صلب  
علی و علی از صلب محمد و محمد از صلب علی و علی از صلب این  
پسر من - و به حضرت موسی بن جعفر عليه السلام اشاره کرد - و این از  
صلب من بیرون آمده است. ما دوازده امام هستیم که همگی معصوم  
و پاک هستیم...

۶۳. حدیث علقمة بن محمد حضرمی از امام صادق عليه السلام که حضرت می فرماید:

امامان، دوازده نفرند.

عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! آنان را برای من نام ببرید.

فرمود: از گذشتگان، علی، حسن، حسین، علی بن الحسین و محمد بن علی

هستند و پس از آنها من هستم.

عرض کردم: بعد از شما چه کسی است؟

فرمود: من به فرزندم موسی وصیت کرده ام و او امام پس از من است.

عرض کردم: بعد از موسی چه کسی است؟

۱. همان: ج ۲ ص ۵۶۲، کفایة الأثر: ص ۲۶۶، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۴۰۸ و ۴۰۹.

فرمود:

علي ابنه يدعى بالرضا، ومن بعد علي ابنه محمد، ثم بعد محمد علي ابنه،  
وبعد علي الحسن ابنه، والمهدي من ولد الحسن؛  
پسرش علی که به نام رضا خوانده می‌شود و بعد از علی، پسرش  
محمد است و پس از محمد، پسرش علی است و پس از علی،  
پسرش حسن است و مهدی از نسل حسن است...<sup>(۱)</sup>

۶۴. حدیث یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام که حضرتش فرمود:  
یا یونس! إذا أردت العلم الصحيح فعندنا أهل البيت، فإنا ورثناه...؛  
ای یونس! اگر دانش راستین را می‌خواهی، آن نزد ما اهل بیت است؛  
زیرا ما دانش راستین را به ارث برده‌ایم...  
آن‌گاه امام صادق علیه السلام، دوازده امام را یادآور شد.  
عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! نام آنان را برای من بگویند.  
فرمود: نخستین آنان علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و حسین هستند و  
پس از حسین، علی بن الحسین...  
سپس نام سایر دوازده امام را ذکر کرد.<sup>(۲)</sup>

۶۵. حدیث هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام، در هنگامی که معاویه بن وهب  
درباره احادیث رؤیت خدا از امام صادق علیه السلام پرسید و حضرت آن را رد کرد و بر  
وجوب معرفت پروردگار تأکید نمود... تا آن جا که فرمود:  
و معلوم است که امام پس از پیامبر، علی بن ابی طالب و بعد از او حسن سپس  
حسین سپس علی بن الحسین...  
و نام دوازده امام را یک به یک ذکر کرد.<sup>(۳)</sup>

۱. همان: ج ۲ ص ۵۶۳، همان: ص ۲۶۷، همان: ج ۳۶ ص ۴۰۹ و ۴۱۰.  
۲. همان: ج ۲ ص ۵۶۱، همان: ص ۲۵۸ و ۲۵۹، مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۲ و ۱۲۳، بحار الأنوار:  
ج ۳۶ ص ۴۰۳ - ۴۰۵.  
۳. کفایة الأثر: ص ۲۶۰ - ۲۶۴، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۶۶. حدیث عبدالله بن جنذب از امام کاظم علیه السلام که فرمود:

در سجده شکر می‌گویی:

اللهم إني أشهدك وأشهد ملائكتك وأنبياءك ورسلك وجميع خلقك: إنك أنت الله ربي، والإسلام ديني، ومحمداً نبياً، وعلياً والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة بن الحسن بن علي أئمتي بهم أتولى ومن أعدائهم أتبرأ...؛<sup>(۱)</sup> خداوند! به راستی من، تو، فرشتگان، پیامبران، فرستادگان و همه آفریدگانت را گواه می‌گیرم که به راستی تو، الله، پروردگار من هستی، اسلام دین من، محمد پیامبر من، علی، حسن، حسین، علی بن الحسن، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و حجّت بن الحسن بن علی، امامان من هستند؛ من آنان را دوست می‌دارم و از دشمنان‌شان بیزارم...

۶۷. حدیث شرایع الدین که امام رضا علیه السلام برای مأمون عباسی نوشت. در این

حدیث بعد از ذکر پیامبر علیه السلام آمده:

وأنّ الدليل بعده، والحجة على المؤمنين، والقائم بأمر المسلمين، والناطق عن القرآن، والعالم بأحكامه، أخوه، وخليفته، ووصيه، ووليّه، والذي كان منه بمنزلة هارون من موسى، علي بن أبي طالب أمير المؤمنين، وإمام المتقين، وقائد الغر المحجلين، وأفضل الوصيين، ووارث علم النبيين والمرسلين، وبعده الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة، ثم علي بن

۱. من لا يحضره الفقيه: ج ۱ ص ۳۲۹ - ۳۳۰ و.ر.ک: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۴۷۱ و

الحسين زين العابدين...؛

و به راستی که دلیل بعد از او و حجّت بر مؤمنان و قائم به امر مسلمانان و سخن‌گوی از جانب قرآن و دانای به احکامش که برادر و جانشین و وصی و ولیّ پیامبر است و کسی که نسبت به او، همانند هارون نسبت به موسی است؛ علی بن ابی‌طالب، امیر مؤمنان، امام پرهیزکاران، پیشوای روسپیدان، برترین اوصیا، و وارث دانش پیامبران و فرستادگان و مرسلین است. و بعد از او حسن و حسین، سروران جوانان بهشتی، سپس علی بن الحسین زین‌العابدین... هستند...

آن‌گاه نام سایر دوازده امام را ذکر کرد. سپس فرمود:

أشهد لهم بالوصية والإمامة، وأنّ الأرض لا تخلو من حجة الله تعالى على خلقه في كل عصر وأوان، وأنهم العروة الوثقى، وأئمة الهدى، والحجة على أهل الدنيا إلى أن يرث الله الأرض ومن عليها. وأن كل من خالفهم ضال مضل باطل، تارك للحق والهدى، وأنهم المعبرون عن القرآن، والناطقون عن الرسول ﷺ بالبيان، ومن مات ولم يعرفهم مات ميتة جاهلية...؛

من گواهی می‌دهم به وصایت و امامت آنان و این که در هیچ عصر و دورانی، زمین از حجّت خدا بر مخلوقاتش خالی نمی‌ماند. آنان دستگیره گسست‌ناپذیر و امامان هدایت و حجّت بر اهل دنیا هستند تا زمانی که خدا زمین و هرکه را بر آن است به ارث برد. هرکس با امامان مخالفت کند، گمراه و گمراه‌کننده و باطل و تارک حق و هدایت است. امامان تعبیرگران قرآن و سخن‌گوی از جانب رسول خدا

هستند. هر که بدون شناخت آنان از دنیا برود، به مرگ دوران جاهلی  
مرده است...<sup>(۱)</sup>

البته ما چه بسا تمامی احادیث وارده در این خصوص را نیاورده باشیم؛ اما همین  
مقدار، کفایت می‌کند.

### روایات وارده درباره هر یک از امامان

دسته پنجم. روایاتی که پیامبر ﷺ یا امام، بر امام یا امامان پس از خود تصریح  
کرده‌اند. و جمع‌آوری همه این موارد بسیار مشکل است؛ ولی ما آن مقداری را که  
اطلاع بر آن امکان دارد می‌آوریم.

البته جاندار که سخن در ذکر روایات بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام را به درازا  
بکشانیم؛ زیرا ولایت آن حضرت، در ادعای متونی که مذهب تشیع بر آن بنا  
گذارده شده و شیعه بر آن استدلال‌های بسیار آورده و درباره ادله آن به طور وافیه  
سخن گفته، یقینی است؛ به ویژه ادله مشهوری که همه اهل بیت علیهم السلام را فرامی‌گیرد،  
یا به امیر مؤمنان علی علیه السلام اختصاص دارد، مانند حدیث ثقلین و حدیث غدیر. البته  
احادیث دسته چهارم را نیز باید به این دسته اضافه کرد.

### روایات وارده در امامت امام حسن و امام حسین علیهم السلام

امام ابو محمد حسن زکی و امام ابو عبدالله حسین شهید علیهم السلام، دو نواده پیامبرند؛ این  
دو امام گرچه ظهورشان در درجه‌ای پایین‌تر از امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده‌اند، اما...  
نخست آن که: آن دو امام در آن چه مورد یقین است از متون روایات دسته

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۱۲۹ و ۱۳۰، بحار الأنوار: ج ۶۵ ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

نخست که درباره اهل بیت علیهم السلام به صورت عمومی وارد شده، جای دارند؛ آن گونه که ذکر کردیم. چنان که در احادیث دسته چهارم از روایات به امامت شان تصریح شده است.

دوم آن که: آن دو امام در اجماع اهل بیت علیهم السلام - کسانی که امامت در میان آنان است، به مقتضای آن چه گذشت - و اجماع شیعیان اهل بیت علیهم السلام جای دارند؛ زیرا شیعیان هر اختلافی که داشته باشند، اما در امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و این که امامت این سه امام، استحقاقی است، اجماع دارند. البته مجموعه‌هایی از احادیث نیز به این اجماع افزوده می‌شود...

مجموعه یکم: برخی احادیثی که ویژه امام حسن و امام حسین علیهم السلام است، مانند حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الحسن والحسين إمامان قاما أو قعدا؛<sup>(۱)</sup>

حسن و حسین، امام‌اند، چه قیام کنند، چه در قعود باشند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در سخن دیگری فرمود:

أنتما الإمامان. ولأمامكما الشفاعة؛<sup>(۲)</sup>

شما دو امام هستید و شفاعت برای مادر شماست.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۱۲۹ و ر.ک: ص ۱۳۴ - ۱۴۲، این حدیث را صدوق در علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۱۱، خزاز قمی با سند دیگر در کفاية الأثر: ص ۳۶، و با سند دیگری در ص ۱۱۷، و ابن شهر آشوب به سند دیگر در المناقب: ج ۳ ص ۱۶۳ نقل کرده‌اند. شیخ مفید در النکت فی مقدمات الأصول: ص ۴۸ می‌گوید: اتفاق نظر وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین علیهم السلام دو فرزندم امام هستند... و هم‌چنین این روایت در منابع ذیل آمده است: دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۳۷، الفصول المختارة، مفید: ص ۳۰۳، المسائل الجارودية، مفید: ص ۳۵، الإرشاد: ص ۳۰، التعجب، کراچی: ص ۵۲، روضة الواعظین: ص ۱۵۶، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۰۷ - ۴۲۱، کشف الغمة: ج ۲ ص ۱۵۶، مجمع البیان: ج ۲ ص ۳۱۱، غنية النزوع: ص ۲۹۹ - ۳۲۳، الطرائف: ص ۱۹۶، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۳۰۷ - ج ۳۶ ص ۲۸۹ - ۲۹۱ - ۳۲۵ و ج ۴۴ ص ۲.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۱۴۱، کشف الغمة: ج ۲ ص ۱۲۹.



در حدیث سوم آمده است که پیامبر ﷺ سنگریزه‌هایی را به آن دو حضرت داد و آن سنگریزه‌ها در دست آن دو امام تسبیح گفتند. آن گاه پیامبر ﷺ فرمود:

الحصى لا يسبحن إلا في يد نبي أو وصي نبي، والحسن والحسين من عترتي وأوصيائي و خلفائي؛<sup>(۱)</sup>

سنگریزه‌ها تنها در دست پیامبر یا وصی پیامبر تسبیح می‌گویند. و حسن و حسین، از عترت و از اوصیا و جانشین‌های من هستند.

در سخن دیگری امیرمؤمنان علی عليه السلام به آن دو امام فرمود:

أنتم إمامان بعدي، وسيدا شباب أهل الجنة، والمعصومان. حفظكما الله، ولعنة الله على من عاداكما؛<sup>(۲)</sup>

شما دو امام پس از من و سروران جوانان بهشتی و دو معصوم هستید. خداوند شما را حفظ کند. لعنت الهی بر دشمنان شما باد!

در حدیث دیگری اصیغ بن نباته می‌گوید:

هنگامی که ابن ملجم ملعون به حضرت علی عليه السلام ضربت زد، امیرمؤمنان علی عليه السلام

امام حسن و امام حسین عليهما السلام را فراخواند و فرمود:

إني مقبوض في ليلتي هذه، فاسمعا قولي: وأنت يا حسن! وصيي، والقائم بالأمر [من] بعدي. وأنت يا حسين! شريكه في الوصية، فاصمت، وكن لأمره تابعاً ما بقي، فإذا خرج من الدنيا فأنت الناطق من بعده، والقائم بالأمر عنه؛<sup>(۳)</sup>

امشب روح من قبض می‌شود؛ پس سخنم را بشنوید: تو ای حسن! وصی من و پس از من، قائم به امر من هستی. و تو ای حسین!

۱. همان: ج ۵ ص ۱۳۹.

۲. همان: ج ۵ ص ۱۳۳، بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۲۶۵، كفاية الأثر: ص ۲۲۲.

۳. همان: ج ۵ ص ۱۴۰.

شریک حسن در وصیت هستی. پس ساکت باش و تا زمانی که برادرت زنده است، تابع فرمانش باش. هرگاه حسن از دنیا رفت، تو امام ناطق پس از او و قائم به امر از جانب وی هستی.

و مانند این روایت در وصیت امیرمؤمنان علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهما السلام است؛ دو روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام <sup>(۱)</sup> و گفت وگویی محمد بن حنفیه با امام زین العابدین علیه السلام <sup>(۲)</sup> و روایات دیگر.

مجموعه دوم. سه حدیثی که حکایت دارند از مهرزدن امام بر سنگریزه‌هایی که داستانش در هنگام ایراد متون حدیثی امامت امام سجاد علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام خواهد آمد. احادیث مورد اشاره، دربرگیرنده این مطلب‌اند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام هم‌چون دیگر امامان مهر خود را بر آن سنگریزه‌ها نقش کردند.

مجموعه سوم. چندین حدیث از احادیث دسته دوم و غیر آن که دربرگیرنده ذکر برخی از امامان هستند؛ شامل تصریح بر نام شریف آن دو بزرگوار می‌شود و این احادیث آن قدر فراوان هستند که مجال ذکر همه آن‌ها را نداریم و تنها مواردی را می‌آوریم که بر بعضی از امامان بعد از آن دو امام تصریح دارند تا مفید اثبات امامت‌شان گردد و آن احادیث، از این قرارند...

۱. حدیث سلیم بن قیس از عبدالله بن جعفر طیار در مجلس معاویه بن ابی سفیان؛ عبدالله می‌گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم. سپس برادرم علی بن ابی‌طالب به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و چون علی به شهادت برسد، پسر من حسن از مؤمنان به خودشان سزاوارتر است.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۲۸۶-۲۸۸ و ص ۲۹۱-۲۹۲.

۲. همان: ج ۱ ص ۳۴۸.

سپس پسر حسین از مؤمنان به خودشان سزاوارتر است. و هنگامی که او به شهادت برسد، پسر علی بن الحسین به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و تو به زودی او را درک خواهی کرد، ای علی!

سپس پسر محمد بن علی باقر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و تو به زودی او را درک خواهی کرد، ای عبدالله! امامت را دوازده امام تکمیل خواهند کرد که نه نفرشان از نسل حسین هستند.

عبدالله می‌گوید: سپس از امام حسن، امام حسین علیهما السلام، عبدالله بن عباس، عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید گواهی خواستم و آنان نزد معاویه برایم شهادت دادند.

سلیم بن قیس می‌گوید: من این حدیث را از سلمان، ابوذر، مقداد و اسامه نیز شنیده بودم که آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند. (۱)

۲. حدیث وصیت امام صادق علیه السلام به محمد بن نعمان احول. در این حدیث آمده: امام صادق علیه السلام فرمود:

يا بن النعمان! إنَّ العالم لا يقدر أن يخبرك بكل ما يعلم، لأنَّه سر الله الَّذي أسره إلى جبرئيل، وأسره جبرئيل إلى محمد صلی الله علیه و آله وأسره محمد إلى علي، وأسره علي إلى الحسن، وأسره الحسن إلى الحسين، وأسره الحسين إلى علي، وأسره علي إلى محمد، وأسره محمد إلى من أسره؛ (۲)

ای پسر نعمان! به راستی که شخص دانا نمی‌تواند همه دانایی‌اش را به تو بازگوید؛ زیرا دانش او سر الهی است که آن را به جبرئیل راز

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۲ - ۵۳ و ر. ک: بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۳۱، الإمامة والتبصرة: ص ۱۱۰ و ۱۱۱، الکافی: ج ۱ ص ۵۲۹، الکمال الدین: ص ۲۷۰، الغیبة، نعمانی: ص ۹۵ - ۹۶، الغیبة، طوسی: ص ۱۳۸.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۴۸۸، تحف العقول: ص ۳۱۰، بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۲۸۹.

گفته و جبرئیل آن را به حضرت محمد و حضرت محمد به حضرت علی و حضرت علی به امام حسن و امام حسن به امام حسین و امام حسین به امام سجاد راز گفته و امام سجاد علیه السلام آن را به آن کس که به او راز گفته، به صورت پنهانی و سرّی گفته است.

۳. حدیث سلیم بن قیس از امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود: قد استجاب لي فيك وفي شركائك الذين يكونون من بعدك؛ درخواست من درباره تو و شرکای تو که بعد از تو خواهند بود، برآورده شد.

عرض کردم: ای رسول خدا! شرکای من بعد از من، چه کسانی هستند؟ فرمود: همان کسانی که خداوند آنان را به خویشتن و به من قرین ساخت و فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛<sup>(۱)</sup> از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولو الامر (اوصیای پیامبر) اطاعت کنید.

عرض کردم: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: اوصیای من تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند. آنان همگی هدایت‌گر و هدایت شده‌اند...

عرض کردم: ای رسول خدا! آنان را برایم نام ببرید. فرمود: این پسر من - و دست بر سر حسن علیه السلام نهاد - سپس این پسر من - دست بر سر حسین علیه السلام نهاد - سپس پسر حسین که نامش علی است و در زمان حیات تو به دنیا می‌آید؛ سلام مرا به او برسان. سپس دوازده امام کامل خواهد شد...<sup>(۲)</sup>

۱. سوره نساء آیه ۵۹.

۲. کمال الدین: ص ۲۸۴ - ۲۵۸ و ر.ک: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۲ ص ۳۹۶ و ۳۹۵.

در طریق دیگر این حدیث، این عبارت افزوده شده است: سپس پسر علی که نامش محمد بن علی است. سپس... (۱)

۴. حدیث ابن عباس که گفت: جبرئیل با صحیفه‌ای که دوازده مهر زرین در آن بود، از جانب خدا بر رسول خدا ﷺ نازل شد و عرض کرد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَأْمُرُكَ أَنْ تَدْفَعَ هَذِهِ الصَّحِيفَةَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ مِنْ بَعْدِكَ، يَفُكُ مِنْهَا أَوَّلَ خَاتَمٍ وَيَعْمَلُ بِمَا فِيهَا، فَإِذَا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى وَصِيِّهِ بَعْدَهُ، وَكَذَلِكَ الْأَوَّلُ يَدْفَعُهَا إِلَى الْآخِرِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ؛  
به راستی خدای تعالی به تو سلام می‌رساند و دستور می‌دهد که این صحیفه را به نجیب از خاندانت بسپاری که بعد از توست. او نخستین مهر را باز کند و به دستورات آن عمل کند. و چون از دنیا برود، آن را به وصی خود بسپارد و همین طور هر یک از اوصیا آن را به وصی بعدی بسپارد.

پیامبر ﷺ به فرمان خداوند عمل کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام مهر نخست را باز کرد و به دستورات آن عمل کرد. سپس حضرت علی علیه السلام آن را به امام حسن علیه السلام سپرد و آن حضرت مهر خود را باز کرد و به دستوراتش عمل کرد. سپس بعد از خودش آن را به امام حسین علیه السلام سپرد و امام حسین علیه السلام نیز آن را به امام سجاد علیه السلام سپرد. سپس هر یک به دیگری می‌سپارد تا به آخرین امام برسد. (۲)

۵. حدیث عمری از امام صادق علیه السلام نیز مانند حدیث قبلی است. امام صادق علیه السلام

فرمود:

به راستی خدای متعال پیش از وفات پیامبر خدا ﷺ نامه‌ای بر او نازل کرد و

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۳ ص ۳۶ و ۳۷.

۲. همان: ج ۲ ص ۴۵۹ - ۴۶۰، الغيبة، طوسی: ص ۱۳۵، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۰۹.

فرمود:

یا محمد! هذه وصيتك إلى النجبة من أهلك.

قال: وما النجبة يا جبرئيل؟ فقال: علي بن أبي طالب وولده عليه السلام؛

ای محمد! این نامه، وصیت تو به نجبای خاندان توست.

پیامبر فرمود: ای جبرئیل؟ نجبای خاندان من چه کسانی هستند؟

جبرئیل عرض کرد: علی بن ابی طالب و فرزندان علیه السلام.

بر آن نامه، مهرهایی طلائی بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام سپرد و به او دستور داد که یکی از مهرها را باز کند و به دستوراتش عمل نماید. علی علیه السلام نیز مهری را باز کرد و به دستوراتش عمل نمود.

سپس آن نامه را به پسرش امام حسن علیه السلام سپرد. امام حسن علیه السلام نیز مهری را باز کرد و به دستوراتش عمل کرد.

سپس نامه را به امام حسین علیه السلام سپرد. امام حسین علیه السلام مهری را باز کرد. پس مشاهده نمود که در آن نوشته شده:

أن اخرج بقوم إلى الشهادة؛

همراه گروهی به سوی شهادت برو...

امام حسین علیه السلام به آن دستور عمل کرد.

سپس نامه را به امام سجاد علیه السلام سپرد. آن حضرت، مهر را باز کرد و در آن چنین یافت: «سر به زیر افکن و سکوت اختیار کن...»

امام سجاد علیه السلام به آن دستور عمل کرد. سپس نامه را به امام باقر علیه السلام سپرد. امام باقر علیه السلام مهری را از آن باز کرد و در آن چنین یافت: «برای مردم حدیث گوی و به آنان فتوا ده...»

آن بزرگوار به آن دستور عمل کرد. سپس نامه را به امام صادق علیه السلام سپرد. امام صادق علیه السلام نیز مهری راگشود و در آن چنین یافت: «برای مردم حدیث گوی و به آنان فتوا ده...»

سپس نامه را به امام کاظم علیه السلام سپرد. امام کاظم علیه السلام نیز آن را به امام بعد از خود می سپارد. سپس هم چنان به همین صورت خواهد بود تا زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام.<sup>(۱)</sup>

۶. حدیث معاذ بن کثیر از امام کاظم علیه السلام نیز مانند حدیث قبلی است که نوشته ای در میان امامان دست به دست گشت تا به آن حضرت رسید.<sup>(۲)</sup>

۷. هم چنین است حدیث کنانی از جدش از آن امام علیه السلام.<sup>(۳)</sup>  
در دو حدیث جعفر بن سماعه<sup>(۴)</sup> و یونس بن یعقوب<sup>(۵)</sup> از آن امام، به اسم امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تصریح و به امامان بعدی اشاره شده؛ بدون آن که از نام آنها سخن به میان آید.

۸. روایتی که به سندهای متعدد از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:  
إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ،  
وَأَهْلُ بَيْتِي؛  
من در میان شما دو چیز را برجای می گذارم که تا زمانی که به آن دو  
چنگ بزنید، گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و اهل بیت من.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۲۸۰ و ۲۸۱، الأمالی، صدوق: ص ۴۸۶، کمال الدین: ص ۶۶۹، الأمالی، طوسی: ص ۴۴۱، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۵۷، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۹۲ و ۲۹۳ و مصادر دیگر.

۲. همان: ج ۱ ص ۲۷۹ و ۲۸۰، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۷-۲۸، الغیبة، نعمانی: ص ۵۲، الجواهر السنیه: ص ۲۱۶.

۳. کمال الدین: ص ۶۶۹-۶۷۰، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۱۹۲-۱۹۳.

۴. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۵. همان: ج ۳۶ ص ۲۱۰.

پرسیدند: آیا منظور همهٔ خاندان شما هستند؟

فرمود: نه؛ بلکه اوصیای من از خاندانم؛ علی که برادر، وصی، وارث و جانشین من از میان امت من است و پس از من ولی تمام مؤمنان است. او نخستین اوصیای من و بهترین آنان است. سپس وصی او این پسر - و به امام حسن علیه السلام اشاره کرد - خواهد بود، سپس این پسر - به امام حسین علیه السلام اشاره کرد - وصی او (امام حسن علیه السلام) و سپس وصی او (امام حسین علیه السلام) پسر من که هم نام برادرم (حضرت علی علیه السلام) است، سپس وصی بعد از او هم نام من خواهد بود، سپس هفت نفر از نسل او که یکی بعد از دیگری خواهند بود؛ آنان گواهان خداوند در روی زمین و حجت الهی در میان آفریدگان هستند...<sup>(۱)</sup>

۹. حدیث عبدالصمد بن بشیر از امام باقر علیه السلام که فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زمان همان بیماری که به وفاتش انجامید، حضرت علی علیه السلام را فراخواند و به او فرمود:

ای علی! نزدیکم بیا تا آن چه خداوند به من راز فرمود، به تو راز بگویم و بر آن چه خداوند مرا امین قرار داده، تو را امین قرار دهم.  
رسول خدا صلی الله علیه و آله همین گونه با حضرت علی علیه السلام رفتار کرد و حضرت علی علیه السلام با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام با امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام و پدرم امام سجاد علیه السلام نیز با من این گونه رفتار کرد.<sup>(۲)</sup>

۱۰. حدیث سلیم شامی که از حضرت علی علیه السلام شنید که می فرمود:

إني وأوصيائي من ولدي أئمة مهتدون، كلنا محدثون؛

من و اوصیای از نسل من، امامان هدایت شده‌ایم. همه ما محدث

هستیم.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۳ ص ۳۵، الغيبة، نعمانی ۶ ص ۷۳.

۲. همان: ج ۲ ص ۵۰۰، بصائر الدرجات: ص ۳۹۸، الهدایة الكبرى: ص ۲۴۳.



عرض کردم: ای امیرمؤمنان! آنان چه کسانی هستند؟  
فرمود: حسن و حسین، سپس پسر علی بن الحسین.  
سلیم می‌گوید: علی بن الحسین در آن روز شیرخواره بود، سپس وصی پس از او  
که یک به یک می‌آیند... (۱)

۱۱. در حدیث دیگری آمده: محمد بن مسلم می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام درباره انگشتی امام حسین علیه السلام پرسیدم که به چه کسی رسید؟  
فرمود:... امام حسین علیه السلام به پسرش امام سجاد علیه السلام وصیت کرد و انگشتی خود  
را در انگشت او نهاد و امر خویش را به او تفویض فرمود. همان طور که رسول  
خدا صلی الله علیه و آله با امیرمؤمنان علی علیه السلام و آن بزرگوار با امام حسن و امام حسین با امام  
حسین علیه السلام چنین کرده بود. سپس آن انگشتی به پدرم رسید و از او نیز به من رسید.  
آن انگشتی نزد من است... (۲)

۱۲. حدیث سلیم بن قیس که گفت:

من در ماجرای وصیت امیرمؤمنان علی علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام حضور  
داشتم. آن حضرت، امام حسین علیه السلام و محمد و همه فرزندان او و رؤسای شیعه و  
اهل بیت خود را بر وصیت خویش گواه گرفت. سپس کتاب و سلاح را به امام  
حسن علیه السلام سپرد و به او فرمود:

پسر من! رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد تا به تو وصیت کنم و  
کتابها و سلاح خود را به تو بسپارم، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به  
من وصیت کرد و کتابها و سلاح خویش را به من سپرد. هم چنین  
به من فرمان داد تا به تو دستور دهم که هرگاه زمان مرگت فرارسید،  
آن را به برادرت حسین بسپاری.

۱. همان: ج ۲ ص ۴۹۹ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۷۹، بصائر الدرجات: ص ۳۹۲، الاختصاص: ص ۳۲۹.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۷، الأمالی، صدوق: ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

سپس رو به امام حسین علیه السلام کرد و فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو نیز دستور داده تا آن را به این پسر بسپاری.

سپس دست امام سجاد علیه السلام را در دست گرفت و به او فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو نیز دستور داده تا آن را به پسر محمد بن علی بسپاری. سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلام مرا به او برسان.<sup>(۱)</sup>

۱۳. حدیث جابر از امام باقر علیه السلام که با اندکی اضافه، مانند حدیث قبلی است.<sup>(۲)</sup>

۱۴. حدیث ابو جارود از امام باقر علیه السلام نیز مانند دو حدیث پیشین است که امیر مؤمنان

علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیه السلام وصیت کرد و امام حسین علیه السلام به امام سجاد علیه السلام وصیت کرد، سپس وصایت به امام باقر علیه السلام منتقل شد. در انتهای این حدیث آمده:

و آن گاه که واپسین لحظات زندگی امام حسین علیه السلام نزدیک شد. دختر بزرگش فاطمه بنت الحسین را فراخواند و نامه‌ای سربسته و وصیتی سرگشاده به او سپرد. امام سجاد علیه السلام در آن روز چنان شکم دردی داشت که گمان می‌کردند از دنیا خواهد رفت. فاطمه نوشته را به امام سجاد علیه السلام سپرد. سپس - به خدا سوگند - آن نامه به ما رسید.<sup>(۳)</sup> در یکی از طرق این روایت آمده:

هنگامی که لحظات پایانی زندگی امام حسین علیه السلام نزدیک شد دخترش فاطمه را فراخواند و نامه‌ای سربسته و وصیتی آشکار به او سپرد و فرمود: دخترم! این را به بزرگ‌ترین فرزندانم بسپار.

هنگامی که امام سجاد علیه السلام از کربلا بازگشت، فاطمه آن نامه و وصیت را به آن بزرگوار تحویل داد. و همینک آن، نزد ماست.<sup>(۴)</sup>

۱. الکافی: ج ۱ ص ۲۹۷-۲۹۸ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۳۲۲، دعائم الإسلام ۶ ج ۲ ص ۳۴۸، من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۱۸۹، تهذیب الأحکام: ج ۹ ص ۱۷۶، کتاب سلیم بن قیس: ص ۴۴۴.  
۲. الکافی: ج ۱ ص ۲۹۸ و ۲۹۹، بحار الأنوار: ج ۴۲ ص ۲۵۰.  
۳. همان: ج ۱ ص ۲۹۰ و ۲۹۱.  
۴. بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۵۰.

۱۵. حدیث حمران از امام باقر علیه السلام نیز نزدیک به حدیث پیشین است. (۱)

۱۶. حدیث معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام که فرمود:  
به راستی که نوشته‌ها نزد حضرت علی علیه السلام بود و هنگامی که آن حضرت به عراق رفت، آن‌ها را به ام سلمه سپرد. پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، آن نوشته‌ها نزد امام حسن علیه السلام بود و پس از شهادت امام حسن علیه السلام، نزد امام حسین علیه السلام و پس از شهادت امام حسین علیه السلام نزد امام سجاد علیه السلام بود و پس از آن نزد پدرم بود. (۲)

۱۷. حدیث عمر بن ابان نیز مانند دو حدیث پیشین است که میراث علم و امامت میان امامان دست به دست گشت تا به امام صادق علیه السلام رسید.  
عمر بن ابان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردم می‌گویند: حضرت علی علیه السلام صحیفه‌ای مهرشده را به ام سلمه سپرد.  
امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَبِضَ، وَرِثَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمَهُ وَسِلَاحَهُ وَمَا هُنَاكَ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛  
هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، حضرت علی علیه السلام دانش و سلاح و هرچه را در آن جا بود به ارث برد. سپس آن موازین به امام حسن علیه السلام و سپس به امام حسین علیه السلام رسید.  
عرض کردم: سپس به امام سجاد علیه السلام و پس از او به پسرش امام باقر علیه السلام و سپس به شما رسید؟  
فرمود: آری. (۳)

۱. الکافی: ج ۱ ص ۲۳۵، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۰۷.

۲. بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۵۰، بصائر الدرجات: ص ۱۸۲-۱۸۷.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۲۳۵ و ۲۳۶، بصائر الدرجات: ص ۲۰۶، روضة الواعظین: ص ۲۱۰، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۸۹.

۱۸. حدیث علاء بن سیابه نیز به حدیث پیشین نزدیک است.<sup>(۱)</sup>
۱۹. حدیث فیض بن مختار از امام صادق علیه السلام<sup>(۲)</sup> مانند حدیث پیشین است که وصیت به امام کاظم علیه السلام منتقل شد. این حدیث در متون بیانگر امامت امام کاظم علیه السلام خواهد آمد.
۲۰. حدیث ابوجارود نیز چنین است. این حدیث پیش تر در اواخر پاسخ پرسش هشتم گذشت و دربرگیرنده منتقل شدن وصیت تا امام باقر علیه السلام است؛ به آن جا مراجعه کنید.

### روایات ویژه‌ای درباره امام حسن علیه السلام

بعد از همه این‌ها، تعدادی حدیث به صورت جداگانه درباره امام حسن علیه السلام نقل شده که دربردارنده وصیت امیرمؤمنان علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام است.<sup>(۳)</sup> هم چنین است حدیث ابوسعید عقیصا که می‌گوید:

هنگامی که امام حسن علیه السلام با معاویه بن ابی سفیان مصالحه کرد، مردم نزد آن حضرت رفتند و برخی آن بزرگوار را بر بیعتش با معاویه سرزنش کردند.

حضرت فرمود:

ويحكم ما تدرون ما عملت! والله الذي عملت خير لشيعتي مما طلعت عليه الشمس أو غربت. ألا تعلمون أنني إمامكم مفترض الطاعة عليكم، وأحد سيدي شباب أهل الجنة، بنص من رسول الله صلى الله عليه وآله؟

قالوا: بلى...؛

۱. بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۰۹.

۲. اختصار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۶۴۲ و ۶۴۳، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۶ و ۲۷.

۳. الكافي: ج ۱ ص ۲۹۸، بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۳۲۲، إثبات الهداة بالتصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۱۳۰ - ۱۴۰.

وای بر شما! شما چه می‌دانید من چه کردم؟! به خدا سوگند، کاری که من انجام دادم، برای شیعیانم بهتر است از آن چه خورشید بر آن طلوع یا غروب می‌کند. آیا نمی‌دانید که من امامتان هستم و اطاعتم بر شما واجب است و به تصریح رسول خدا ﷺ، من یکی از دو سرور جوانان بهشتی هستم؟! گفتند: آری... (۱)

البته دو مطلب دیگر را نیز باید در نظر گرفت...

اول: آن چه که از قیام امام حسن علیه السلام پس از امیرمؤمنان علی علیه السلام معلوم است و این، تنها با «نص؛ سخن آشکار» بوده است؛ همان طور که در ذیل کلام در دسته سوم از احادیث این بخش و موارد دیگری گذشت. چنان که شیعیان اهل بیت علیهم السلام بر این موضوع و تصریح جد بزرگوارش رسول خدا ﷺ و پدرگرامی اش امیرمؤمنان علی علیه السلام بر امامت آن حضرت، اجماع و اتفاق نظر دارند.

هم چنین برخی از اهل تسنن نیز به بعضی از این احادیث و متون، اعتراف کرده‌اند. ابن کثیر هنگام سخن گفتن از تعیین دوازده امامی که احادیث مشهور اهل تسنن متضمن آن است، می‌گوید:

خلفا، چهار نفر بودند: ابوبکر، عمر، عثمان و علی. خلافت این چهار نفر محقق است... بعد از آنان حسن بن علی است، همان طور که واقعیت یافت؛ زیرا علی علیه السلام به او وصیت کرد و مردم عراق با او بیعت کردند... (۲)

فرا تر این که خطبه امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام به حق

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ۶ ج ۵ ص ۱۲۸، کمال الدین: ص ۳۱۶، کفایة الأثر: ص ۲۲۵، الاحتجاج: ج ۲ ص ۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۱۹ و ج ۵۱ ص ۱۳۲.  
۲. البداية والنهاية: ج ۶ ص ۲۴۹۷ الإخبار عن الأئمة الاثني عشر الذين كلهم من قریش.

خود و حق اهل بیت علیهم السلام نسبت به امر جانشینی و امامت اشاره دارد. آن جا که فرمود:

أيها الناس! من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن علي.  
وأنا ابن النبي. وأنا ابن الوصي. وأنا ابن البشير. وأنا ابن النذير. وأنا ابن  
الداعي إلى الله بإذنه. وأنا ابن السراج المنير. وأنا من أهل البيت الذي كان  
جبريل ينزل إلينا ويصعد من عندنا.

وَأنا من أهل البيت الذي أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وأنا من  
أهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم، فقال تبارك وتعالى  
لنبيه صلى الله عليه وآله: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ  
حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾<sup>(۱)</sup> فاقتراف الحسنة مودتنا أهل البيت؛<sup>(۲)</sup>

ای مردم! هر که مرا شناخت، که شناخته است و هر که مرا  
نمی شناسد، من حسن بن علی پسر پیامبر و پسر وصی هستم. من  
پسر پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده هستم. من پسر کسی هستم که  
مردمان را به اذن الهی به سوی خدا فرا می خواند. من پسر چراغ  
تابناکم. من از خاندانی هستم که جبرئیل بر ما فرود می آمد و از نزد  
ما به آسمان بالا می رفت.

من از خاندانی هستم که خدا هر گونه پلیدی را از آنان دور کرد و  
پاکشان گرداند. من از خاندانی هستم که خداوند مودت شان را بر هر  
مسلمانی واجب ساخت و به پیامبرش فرمود: «بگو: من هیچ پاداشی  
از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم

۱. سوره شورا آیه ۲۳.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۸۸، کتاب معرفة الصحابة، و.ر.ک: الذریة الطاهرة: ص ۷۴،  
ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ج ۱ ص ۱۳۸، مقاتل الطالبیین: ص ۳۳، شرح نهج البلاغة: ج ۱۶  
ص ۳۰، نظم درر السمطین: ص ۱۴۸، ینابیع المودة: ج ۱ ص ۴۰-۴۱ و ج ۲ ص ۲۱۲-۲۱۳ و ج ۳ ص  
۳۶۳-۳۶۴، بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۳۶۱ و مصادر دیگر.

(اهل بیتم)؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می‌افزاییم».

پس انجام نیکی، مودّت ما اهل بیت است.

در روایت دیگری آمده: بعد از این خطبه ابن عباس برخاست و گفت: ای مردم!

این پسر پیامبر و وصیّ امام شماسست؛ با او بیعت کنید. (۱)

در روایت دیگری آمده است: امام حسن علیه السلام در خطبه اش فرمود:

ولقد حدثني حبيبي جدي رسول الله صلى الله عليه وآله أن الأمر يملكه اثنا عشر إماماً من

أهل بيته وصفوته، ما منّا إلا مقتول أو مسموم؛ (۲)

دوست و جدّم رسول خدا صلى الله عليه وآله به من خبر داد که امر خلافت را

دوازده امام از خاندان و برگزیدگان او برعهده خواهند گرفت. هیچ

امامی از ما نیست مگر آن که کشته یا مسموم شود.

پیش‌تر در پاسخ پرسش سوم از این پرسش‌ها گذشت که دیدگاه امام حسن علیه السلام از

خلافت به گونه‌ای مناسبت است که آن بزرگوار خلافت را حق اهل بیت علیهم السلام می‌داند.

دوم: برادر امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام به امامت آن حضرت تسلیم شد و

بنابراین، هر روایتی که از پیامبر صلى الله عليه وآله و امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده و بر امامت

امام حسین علیه السلام دلالت دارد، دلیل امامت امام حسن علیه السلام نیز می‌شود.

### روایات ویژه‌ای درباره امام حسین علیه السلام

درباره امام حسین علیه السلام نیز روایات ویژه‌ای نقل شده که به مواردی اشاره می‌کنیم...

۱. متونی که از پیامبر صلى الله عليه وآله وارد شده و دربرگیرنده امامت در فرزندان امام

حسین علیه السلام است. این روایات بر دو قسم هستند...

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۸، إعلام الوری: ص ۴۰۷، بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۳۶۲.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۳۶۴.

یکم. روایات دربرگیرنده امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام، امام حسن، امام حسین علیه السلام و فرزندان امام حسین علیه السلام. این دسته از روایات، داخل در دسته دوم و سوم هستند که پیش‌تر گذشت و به امام حسین علیه السلام اختصاصی ندارند. دوم. روایاتی که در آنها فقط بر این مطلب بسنده شده است که امامان از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند و امامت در میان آنان است. و این، روایات بسیارند.<sup>(۱)</sup> آری، بسیاری از این دسته روایات، از امامان از نسل امام حسین علیه السلام نقل شده است. گاهی ادعا شده که این روایات قابل استدلال نیستند؛ زیرا استدلال به آنها، فرع امامت‌شان خواهد بود. اما این اشکال دفع می‌شود که بسیاری از این روایات ظهور دارد که آن بزرگواران این روایات را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند و از جانب خودشان مدعی نشده‌اند و در این صورت، روایات آن حضرات، پایین‌تر از روایات دیگران نیست؛ بلکه شأنش بیش‌تر است. همان‌طور که بارها گفته‌ایم. افزون بر آن چه گذشت و خواهد آمد که ادعای آن امامان در این جایگاه تا چه اندازه پراهمیت است.

به هر حال، این روایات گرچه به امامت امام حسین علیه السلام تصریح ندارند، اما بر این مطلب دلالت التزامی دارند؛ زیرا روشن است که امامت فرزندان امام حسین علیه السلام بر انتقال امامت از آن حضرت به امامان بعدی بستگی دارد، همان‌طور که در دیگر روایات به آن تصریح شده است.

۲. برخی از روایات دیگری درباره امام حسین علیه السلام مانند حدیثی که مفضل بن عمر نقل می‌کند. در این حدیث آمده است:

امام حسن علیه السلام در پی برادرش محمد بن حنفیه فرستاد و در حضور وی بر امامت امام حسین علیه السلام پس از خود تأکید کرد و محمد بن حنفیه نیز بر این مطلب اذعان داشت و به فضیلت و مقام رفیع امام حسین علیه السلام اقرار کرد.<sup>(۲)</sup>

۱. همان: ج ۲۵ ص ۲۵۴-۲۵۵-۲۶۰ و ج ۴۳ ص ۲۴۵-۲۵۴ و ج ۴۴ ص ۲۲۱-۲۲۲-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴ و مصادر دیگر.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۰۰-۳۰۲، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۱۷۴-۱۷۶.



هم چنین روایتی که در آن آمده: پیامبر ﷺ مخیر شد میان این که پسرش ابراهیم زنده بماند و امام شود، یا این که امام حسین علیه السلام زنده بماند و امام شود. پیامبر ﷺ امام حسین علیه السلام را برگزید...<sup>(۱)</sup>

البته روایات دیگری نیز در این زمینه نقل شده است. بعد از همه این‌ها، گمان نمی‌رود کسی در امامت امام حسن و امام حسین علیه السلام تردید داشته باشد.

### روایاتی در امامت دوازده امام از فرزندان امام حسین علیه السلام

با عنایت به آن چه گذشت سخن در روایات امامت دیگر دوازده امام علیهم السلام باقی ماند، پیش‌تر به روایات بسیاری که دربرگیرنده امامت فرزندان امام حسین علیه السلام هستند اشاره کردیم. این روایات، بسیار فراوان و گاهی از حدّ تواتر می‌گذرد. بعضی از آن روایات<sup>(۲)</sup>، دربرگیرنده استدلال بر این مطلب از قرآن شریف هستند که نتیجه آن چنین است:

مقتضای فرموده خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾؛<sup>(۳)</sup>

و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در کتاب خدا از دیگران شایسته‌ترند.

انتقال امامت از امام پیشین به کسی که نزدیک‌ترین مردمان به اوست و چنین فردی، همان فرزند صلبی اوست. تنها با این تفاوت که این قانون پیش از امام

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۱۷۴.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۲۸۶-۲۸۷-۲۹۱-۲۹۲.

۳. سوره انفال آیه ۷۵، سوره احزاب آیه ۶.

حسین علیه السلام اجرا نشد؛ زیرا آیه تطهیر و مانند آن را - که در قرآن کریم آمده - پیامبر به امیرمؤمنان علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام تفسیر کرد. همان طور که پیامبر بر امامت هر سه بزرگوار تصریح و آن را در ملاء عام برای امت اعلان کرد. با این تفسیر، امامت این سه امام به اثبات رسید و هیچ یک از آنان بر دیگری مقدم نشد، مگر به مقتضای رتبه و سن خود.

هم چنین بر مبنای عمل به آیه **﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ﴾**، امیرمؤمنان علی علیه السلام نمی توانست امامت را به فرزند دیگرش جز امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام وصیت کند؛ زیرا آن دو بزرگوار نیز مانند آن حضرت، مستحق امامت بودند، به همان سخن آشکار خدا و رسولش که در ملاء عام بر مردم ابلاغ کرد.

چنان که امام حسن علیه السلام نیز بر مبنای عمل به آیه یاد شده حق نداشت امامت را به فرزندان خود وصیت کند؛ زیرا امام حسین علیه السلام نیز مانند او و به سخن آشکار یاد شده شایسته امامت بود.

ولی امام حسین علیه السلام در هنگامی که قدم در راه شهادت گذاشت، کسی نبود که در نص مذکور با آن حضرت شریک باشد تا مانع از جریان حکم آیه کریمه در مورد او شود. بنابراین انتقال امامت در صلب امام حسین علیه السلام متعین شد، از روی عمل به آیه کریمه؛ پس از آن که مانعی از عمل به آن نبود.

طبیعی است که این استدلال مورد نیاز عموم مردم است که روایات بر سایر امامان را در نیافته اند؛ زیرا ظهور و انتشار این استدلال، قابل برابری با روایاتی که در حق امیرمؤمنان علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیست. به ویژه همراه با آن چه پیش تر گذشت که آن حضرات به صورت یقینی در روایات خاص و عام مشهور جای دارند؛ روایاتی مانند احادیث ثقلین و احادیثی که بیانگر امامت امامان دوازده گانه از عترت پیامبر هستند، و امثال این روایات.

چنان که با این دلایل، روشن می شود که آیه کریمه می تواند دلیلی باشد که امامت بعد از امام حسین علیه السلام در نسل ها جریان یافته و از هر امامی به فرزندش منتقل می شود؛ نه به برادران یا پسرعموهایش؛ زیرا فرزندان امام حسین علیه السلام به آن حضرت نزدیک ترند. آن گاه که این مطلب را دانستی، به روایاتی می پردازیم که درباره هر یک از نه امام از نسل امام حسین علیه السلام وارد شده است، افزون بر روایاتی که در دسته چهارم گذشت و دربرگیرنده نام همه دوازده امام بودند.

### روایاتی در امامت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام

#### ۱. امام ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام

روایاتی که در حق امام حسن و امام حسین علیه السلام وارد شده، بر امامت امام سجاد علیه السلام نیز دلالت دارند در این باره، بیست حدیث نقل شده که در آنها به نام آن بزرگوار تصریح شده است و دو حدیث نیز وجود دارد که در آنها به آن حضرت اشاره شده، بدون آن که نام مبارکش آمده باشد؛ این احادیث را ملاحظه کنید. افزون بر این احادیث...

#### ۱. در حدیث مفضل آمده: امام باقر علیه السلام فرمود:

هنگامی که امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت به عراق برود، وصیت، نوشته ها و غیر آن را به ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله سپرد و به او فرمود:

إِذَا أَتَاكَ أَكْبَرُ وَلَدِي فَادْفَعِي إِلَيْهِ مَا دَفَعْتُ إِلَيْكَ؛

هرگاه بزرگ ترین فرزندم نزد تو آمد، آن چه را به تو سپرده ام، به او

تحویل ده.

هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد، علی بن الحسین علیه السلام نزد ام سلمه آمد و آن بانو همه امانت هایی را که امام حسین علیه السلام به او سپرده بود، به آن بزرگوار تحویل داد. (۱)

۱. بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۸، الغيبة، طوسی: ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۲. حدیث ابوبکر حضرمی از امام صادق علیه السلام نیز مانند حدیث پیشین است. (۱)  
این دو حدیث، با آن چه که در حدیث ابوجارود - که در ضمن روایات بیانگر امامت امام حسن و امام حسین علیهما السلام گذشت - وجود دارد، منافات ندارد. این روایت حاکی از آن بود که امام حسین علیه السلام وصیت را به دخترش فاطمه سپرد؛ زیرا امکان دارد که امام حسین علیه السلام دو وصیت داشت: یکی وصیت آشکار که آن را به فاطمه سپرد و دیگری، وصیت پنهانی که به ام سلمه سپرد.

۳. روایت دیگر از محمد بن وهبان از احمد بن محمد شرقی، از احمد بن ازهر، از عبد الرزاق از معمر از زهری نقل شده که عبیدالله بن عبدالله بن عتبه می گوید:  
روزی در خدمت امام حسین علیه السلام نشسته بودم که علی بن الحسین اصغر وارد شد. امام او را فراخواند و به سینه اش چسباند و میان چشمانش را بوسید. سپس فرمود:

بأبي أنت ما أطيّب ریحك، وأحسن خلقك؛

پدرم به فدای تو باد! چه بوی خوشی داری! آفرینشت چه نیکوست!  
از این سخن امام حسین علیه السلام، افکاری به ذهنم هجوم آورد. از این روگفتم: پدر و مادرم به فدایتان ای فرزند پیامبر خدا! اگر امری درباره شما واقع شد - که به خدا پناه می بریم - به چه کسی رجوع کنیم؟

فرمود: این پسر علی، او امام و پدر امامان است.

گفتم: مولای من! او کم سن و سال است!

فرمود: آری. به راستی که پسر او، محمد، در سن نه سالگی پیشوایی می کند. سپس سر به زیر می افکند (سکوت می نماید) آن گاه دانش را ژرف می شکافد. (۲)

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۰۴، بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۹، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۰۸، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۸۳.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۹، کفایة الأثر: ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۴. در حدیث جعفر بن زید بن موسی از پدرش از پدران گرامی اش آمده: آن بزرگواران فرمودند:

روزی ام اسلم به خدمت پیامبر ﷺ رسید که در خانه ام سلمه بود... ام اسلم عرض کرد: پدر و مادرم به فدایتان ای پیامبر خدا! من کتاب‌های آسمانی را خوانده‌ام و هر پیامبر و وصی او را می‌شناسم... ای رسول خدا! وصی شما کیست؟ پیامبر فرمود: ای ام اسلم! هرکس این عمل مرا انجام دهد، وصی من است. سپس پیامبر سنگریزه‌ای از زمین برداشت، با انگشت آن‌ها را مالید و مانند آرد ریز کرد. سپس آن را به شکل خمیر درآورد، پس از آن مهر خود را بر آن نقش کرد. سپس فرمود: هرکس این عمل مرا انجام دهد، وصی من در زمان حیاتم و پس از مرگ من است.

من از محضر پیامبر بیرون آمدم و به خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام رسیدم. عرض کردم: پدر و مادرم به فدای شما! شما وصی پیامبر خدا هستید؟ فرمود: آری، ای ام اسلم!

آن‌گاه سنگریزه‌ای را برداشت و آن را ریز کرد و به صورت آرد درآورد، سپس خمیرش کرد و با مهر خود بر آن نقش کرد. سپس فرمود: ای ام اسلم! هرکس این عمل مرا انجام دهد، وصی من است.

من به خدمت امام حسن علیه السلام که در سن نوجوانی بود، آمدم و عرض کردم: ای سرور من! شما وصی پدرتان هستید؟

فرمود: آری، ای ام اسلم!

آن‌گاه سنگریزه‌ای را برداشت و آن عمل پیامبر و امیرمؤمنان علی علیه السلام را تکرار کرد.

از محضر آن امام بیرون آمدم و به خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم در حالی که سنّ و سال آن بزرگوار در نظرم اندک می آمد. به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم به فدای شما! شما وصی برادران هستید؟

فرمود: آری، ای ام اسلم! سنگریزه ای برایم بیاور.

سپس عمل آن سه بزرگوار را انجام داد.

ام اسلم آن قدر زنده ماند تا آن که پس از شهادت امام حسین علیه السلام در هنگام بازگشت امام سجاد علیه السلام به خدمت آن حضرت رسید و از ایشان پرسید: آیا شما وصی پدرتان هستید؟

حضرت فرمود: آری.

سپس عمل آن بزرگواران را تکرار کرد.<sup>(۱)</sup>

دلیل این که این ماجرا و مانند آن را در ضمن متونی که بیانگر امامت است ذکر می کنیم - با آن که این موارد، از سنخ کرامت و معجزه است - چون این موارد دربرگیرنده این مطلب است که هر کس این کرامت و معجزه را انجام دهد، وصی است.

۵. حدیث حبابه والبیّه نیز مانند روایت پیشین است. حبابه می گوید:

امیرمؤمنان علی علیه السلام را در شرطه الخمیس دیدم... همین طور در پشت سرش می رفتم تا این که حضرت در جلوی خان مسجد نشست. به آن حضرت عرض کردم: ای امیرمؤمنان! دلالت امامت چیست؟ خداوند شما را رحمت کند!

حضرت با دست به سنگریزه ای اشاره کرد و فرمود: آن سنگریزه را برای من بیاور.

من آن را آوردم. حضرت با مهر خود بر آن نقش کرد. سپس فرمود: ای حبابه! هرگاه کسی ادعای امامت کرد، و توانست مانند من مهر خود را بر سنگریزه نقش کند، بدان که او امام واجب اطاعه است و هیچ چیز از امام پوشیده نمی ماند.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۵۵ و ۳۵۶، علامه مجلسی رحمته الله این روایت را از طریق دیگری - از جمله از طرق اهل تسنن - با تفصیل بیشتر در بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۱۸۵ - ۱۹۰ آورده است.

حبابه می‌گوید: از محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام بیرون آمدم. پس از شهادش به خدمت امام حسن علیه السلام رفتم در حالی که آن حضرت در جایگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام نشسته بود و مردم از ایشان مسائل خود را می‌پرسیدند. حضرت فرمود: ای حبابه والیه! عرض کردم: بله ای مولای من!

فرمود: بیاور آن چه را که با خود داری.

من سنگریزه را به امام حسن علیه السلام دادم و ایشان مانند امیرمؤمنان علی علیه السلام بر آن مهر زد.

حبابه می‌گوید: سپس به محضر امام حسین علیه السلام که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بود رسیدم. حضرت مرا نزد خود خواند و به من خوشامد گفت. سپس فرمود:

إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَى مَا تَرِيدِينَ، أَفْتَرِيدِينَ دَلَالََةَ الْإِمَامَةِ؟

به راستی که در دلالت، دلیلی است بر آن چه تو می‌خواهی. آیا در

پی دلالت امامت هستی؟

عرض کردم: آری، ای آقای من!

فرمود: بیاور آن چه با خود داری.

من سنگریزه را به امام حسین علیه السلام دادم و ایشان برایم در آن مهر زد.

حبابه می‌گوید: سپس به خدمت امام سجاد علیه السلام رسیدم در حالی که آن قدر سنم بالا رفته بود که دچار رعشه شده بودم. من در آن روز یکصد و سیزده ساله بودم، دیدم امام سجاد علیه السلام در حال رکوع، سجود و مشغول عبادت بود. از دلالت امامت ناامید شدم. ولی امام سجاد علیه السلام با انگشت سبابه به من اشاره کرد. با اشاره آن حضرت، جوانی به من بازگشت.

حبابه می‌گوید: عرض کردم: آقای من! چه مقدار از دنیا گذشته و چه مقدار باقی

مانده است؟

فرمود: درباره گذشته آن، آری و اما درباره باقی مانده آن، نه.<sup>(۱)</sup>

سپس فرمود: بیاور آن چه را با خود داری.

من سنگریزه را به امام سجاده علیه السلام دادم و ایشان آن را برایم مهر زد.

سپس به خدمت امام باقر علیه السلام آمدم و ایشان نیز مهر خود را در آن نقش کرد و پس از آن به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و آن حضرت نیز بر آن مهر زد.

آن گاه به خدمت امام کاظم علیه السلام رسیدم و آن حضرت مهر خود را بر آن نقش کرد.

سپس به محضر امام رضا علیه السلام رسیدم و آن حضرت نیز سنگریزه را مهر کرد.<sup>(۲)</sup>

شیخ کلینی می گوید: بنابر نقل محمد بن هشام، حبابه نه ماه بعد از آن زندگی کرد.

۶. حدیث ابوهاشم جعفری نیز - که ان شاء الله در آینده هنگام ذکر روایات بیانگر امامت امام حسن عسکری علیه السلام خواهد آمد - مانند دو حدیث پیشین است.<sup>(۳)</sup>

۷. روایتی که به طرق متعدد از امام باقر علیه السلام نقل شده و بنابر این روایت، محمد بن حنفیه در خلوت با امام سجاده علیه السلام ملاقات می کند و محمد از آن بزرگوار می خواهد که در امامت با او منازعه نکند.

در این حدیث آمده: امام سجاده علیه السلام به محمد فرمود:

عموجان! تقوای خدا پیشه کن و چیزی را که حق تو نیست ادعا مکن. من تو را

پند می دهم که از جاهلان نباشی.

عموجان! به راستی که پدرم قبل از رفتن به عراق به من وصیت کرد و ساعتی پیش از شهادت نیز به من سفارش کرد. این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است که نزد من

۱. علامه مجلسی رحمته الله در توضیح این فراز از سخن امام سجاده علیه السلام می نویسد:

درباره گذشته دنیا به تو توضیح می دهم، اما درباره باقی مانده آن، نه.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۴۶-۳۴۷ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۱۷۵-۱۷۷، کمال الدین: ص ۵۳۶-۵۳۷، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۵۷، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۰۸ و ۴۰۹، کشف الغمّة: ج ۲ ص ۱۵۷.

۳. همان: ج ۱ ص ۳۴۷، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۰۲ و ۳۰۳، الغیبة، طوسی: ص ۲۰۳ و ۲۰۴، الناقب فی المناقب: ص ۵۶۱ و ۵۶۲، الخرائج والجرائح: ج ۱ ص ۴۲۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۳۹، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۲۸ و ۲۲۹.



است... به راستی که خداوند وصیت و امامت را در نسل امام حسین علیه السلام قرار داد. پس اگر می خواهی این را بدانی، با ما به حجرالاسود بیا تا برای داوری نزد او برویم و درباره امامت از او پرسیم...

امام سجاد علیه السلام و محمد حنفیه به کنار حجرالاسود رفتند... محمد باگریه وزاری دعا کرد و از خدا خواست. سپس حجر را فراخواند، اما حجر پاسخش نداد...

آن گاه امام سجاد علیه السلام مراد خویش را از خدا خواستار شد، سپس فرمود:

أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَمِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ، وَمِيثَاقَ النَّاسِ

أَجْمَعِينَ، لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مِنَ الْوَصِيِّ وَالْإِمَامِ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام؟

به حق آن خدایی که میثاق پیامبران و میثاق اوصیای پیامبران و میثاق همه مردمان را در تو نهاد، از تو می خواهم که به ما خبر دهی

که چه کسی وصی و امام بعد از امام حسین علیه السلام است؟

در این هنگام حجر به حرکت درآمد تا جایی که نزدیک بود از جایگاه خود پایین

بیفتد. سپس خدای متعال آن را به زبان فصیح عربی به زبان آورد و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛

بار خدایا! به راستی که وصایت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام،

از آن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و پسر فاطمه دختر

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

امام باقر علیه السلام فرمود: در این هنگام محمد بن علی بازگشت در حالی که ولایت

علی بن حسین علیه السلام را به دل داشت. (۱)

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۴۸ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۱۱ و ج ۹۲ ص ۱۶۰، بصائر الدرجات: ص ۵۲۲، مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۵، الاحتجاج: ج ۲ ص ۴۶ و ۴۷، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۸۵.

این حادثه تا جایی آشکار شد که سید حمیری شعری درباره آن سرود. ابیاتی از آن شعر چنین است:

عجبت لکّر صروف الزمان	وأمر أبي خالد ذي البيان
ومن رده الأمر لا ينثني	إلى الطيب طهر نور الجنان
علي وما كان من عمه	برد الأمانة عطف البيان
وتحكيمه حجراً أسوداً	وما كان من نطقه المستبان <sup>(۱)</sup>

از تکرار گردش زمان و امر ابو خالد دارای بیان درشگفتم.  
و از این که امر را به شخص پاکیزه و طاهر نور بهشت باز گرداند.  
(امام سجاد) علی عليه السلام و آن چه با عمویش واقع شد که امانت را به صاحبش برگرداند که خود عطف بیان است.  
و این که سنگی سیاه را به داوری گرفت و آن چه از سخن گویی آشکار سنگ اتفاق افتاد.

این روایت گرچه از سنخ کرامت و معجزه بوده و دربرگیرنده سخن آشکاری از جانب امام گذشته نیست، ولی در آن سخن آشکاری از سنگی است که از سخن آشکار از جانب امام، کم‌تر نیست؛ سنگی که خدا میثاق‌های پیامبران را در آن نهاد و آن سنگ در روز قیامت بر انگیخته خواهد شد و برای کسانی که زیارتش کرده‌اند گواهی خواهد داد.<sup>(۲)</sup>

۱. إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۸۶، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۲۸۸.  
۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۶۲۸، شعب الإیمان: ج ۳ ص ۴۵۱، شرح الزرقانی: ج ۲ ص ۴۰۸، أخبار مکه: ج ۱ ص ۹۲، نصب الرأیة: ج ۳ ص ۳۸، التدوین فی أخبار قزوین: ج ۳ ص ۱۵۱ و مصادر فراوان دیگر، علل الشرائع: ج ۲ ص ۴۲۳ - ۴۲۴، کمال الدین: ص ۳، تهذیب الأحکام: ج ۵ ص ۱۰۲، مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰، الأمالی، طوسی: ص ۴۷۷، الناقب فی المناقب: ص ۳۴۹ بحار الأنوار: ج ۵ ص ۴۲۶ - ۴۲۵ و ج ۳۰ ص ۶۹۰ و مصادر فراوان دیگر.

۸. حدیث جابر از امام باقر علیه السلام که درباره مادر امام زین العابدین علیه السلام و این که آن بانو چگونه به وصال امام حسین علیه السلام رسید. در این حدیث آمده:

امیرمؤمنان علی علیه السلام به آن بانو فرمود: نامت چیست؟  
 عرض کرد: جهان شاه.  
 امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: بلکه نام تو شهربانویه است.  
 آن گاه به امام حسین علیه السلام فرمود:  
 یا ابا عبدالله! لتلدن لك منها خير أهل الأرض؛<sup>(۱)</sup>  
 ای ابا عبدالله! به یقین از این بانو فرزندی برای تو متولد خواهد شد  
 که بهترین مردمان زمین است.  
 این فرموده امیرمؤمنان علی علیه السلام بر این مبناست که شیعه بدان اعتقاد دارد که  
 بهترین مردمان زمین، همان کسی است که بر آنان امام است. فراتر این که همین  
 حدیث در یکی از کتابها چنین نقل شده:  
 فستلد لك خير أهل الأرض في زمانه بعدك، وهي أم الأوصياء، الذرية  
 الطيبة؛<sup>(۲)</sup>  
 پس به زودی برای تو فرزندی به دنیا خواهد آمد که بعد از تو و در  
 زمان خود، بهترین مردمان زمین است و این زن، مادر اوصیا؛ همان  
 فرزندان پاک است.

#### مجموع روایات وارده در امامت امام زین العابدین علیه السلام

آن چه در این فرصت آوردیم مجموعه احادیثی است که در امامت امام  
 سجاد علیه السلام نقل شده است. اگر روایات دسته دوم را - که پیش تر گذشت و دربرگیرنده  
 روایات امامت دوازده امام علیهم السلام با ذکر نامشان بودند - به این احادیث بیفزاییم،

۱. الکافی: ج ۱ ص ۴۶۶ - ۴۶۷ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۹.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۱.

روشن خواهد شد که مجموع روایت بیانگر امامت امام سجاد علیه السلام، بیش از هشتاد حدیث است.

البته باید به این احادیث، احادیث بسیار فراوانی را بیفزاییم، همان احادیثی که به هنگام ذکر متون بیانگر امامت امام حسین علیه السلام گذشت که متضمن این مطلب بودند که امامان، از نسل امام حسین علیه السلام هستند. یکی از آنها، روایتی بود که به این آیه شریفه ای استدلال کرده بود، آن جا که می فرماید:

﴿ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﴾؛<sup>(۱)</sup>

و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در کتاب خدا از دیگران سزاوارترند.

برای آگاهی بیش تر به همان جا رجوع کنید.

پُر واضح است که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، تنها فرزند آن حضرت، امام زین العابدین علیه السلام بود و نسل امام حسین علیه السلام از طریق امام سجاد علیه السلام ادامه یافت.

### روایاتی در امامت امام باقر علیه السلام

۲. امام ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام.

روایاتی که درباره امامت امام حسن و امام حسین علیه السلام رسیده، بر امامت امام باقر علیه السلام دلالت دارند. در هفده حدیث از آن احادیث به نام امام باقر علیه السلام تصریح شده و در دو حدیث دیگر به آن حضرت، بدون ذکر نام اشاره شده است.

هم چنین در حدیث حبابه والبیه - که در روایات امامت امام سجاد علیه السلام ذکر شد - و نیز در حدیث ابو هاشم جعفری - که در متون امامت امام حسن عسکری علیه السلام

۱. سوره انفال آیه ۷۵.

خواهد آمد - نام امام باقر علیه السلام آمده است. افزون بر روایاتی چون...

۱. حدیث عثمان بن خالد که می‌گوید: علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به هنگام همان بیماری که در آن از دنیا رفت. فرزندان خود - محمد، حسن، عبدالله، عمر، زید و حسین - را جمع کرد و در حضور آنها به پسرش محمد بن علی علیه السلام وصیت کرد و لقب باقر را بر او نهاد و اختیار فرزندانش را به او سپرد. از موعظه‌های امام سجاده علیه السلام به پسرش محمد بن علی علیه السلام در ضمن وصیت این بود که فرمود:

یا بنی! إنَّ العقل رائد الروح...؛<sup>(۱)</sup>

پسرم! به راستی که عقل، فرستاده و نماینده روح است...

۲. در حدیث مالک بن اعین جهنی آمده: علی بن الحسین علیه السلام به پسرش محمد بن علی علیه السلام این گونه وصیت کرد:

یا بنی! إنَّی جعلتک خلیفتی من بعدی، لا یدعی فیما بینی و بینک أحد إلا قلده الله یوم القیامة طوقاً من نار. فاحمد الله علی ذلك، واشکره. یا بنی اشکر لمن أنعم علیک...؛<sup>(۲)</sup>

پسرم! من تو را جانشین خودم قرار دادم. هر کس درباره آن چه میان من و تو گذشت، مدعی شود خداوند در روز قیامت طوقی از آتش بر گردنش می‌اندازد. خدا را بر این نعمت ستایش کن و سپاسش را به جا آور. پسرم! شکر گزار باش آن که را بر تو نعمت بخشید...

۱. بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۲۳۰ و ۲۳۱، کفایة الأثر: ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۲. همان: ج ۴۶ ص ۳۳۱ و ۳۳۲، همان: ص ۲۴۱.

۳. در حدیث زهری آمده:

در آن بیماری که امام سجّاد علیه السلام رحلت کرد، به خدمت آن بزرگوار رسیدم... سپس فرزندش امام باقر علیه السلام وارد شد. آن حضرت مدتی طولانی رازگونه با او سخن گفت. شنیدم که امام سجّاد علیه السلام در میان سخنانش چنین می فرمود:

عليك بحسن الخلق؛

بر تو باد به حُسن خلق.

من عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! اگر امر خدا واقع شد؛ همان چیزی که ما را گریزی از آن نیست - در دلم افتاده بود که آن حضرت از مرگ خود خبر داده است - بعد از شما به چه کسی رجوع می شود؟

امام سجّاد علیه السلام به پسرش محمد اشاره کرد و فرمود:

ای اباعبدالله! به این پسر رجوع می شود. به راستی که او وصی، وارث و صندوق دانش من و معدن علم است...

عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! چرا به بزرگترین فرزندان وصیت نکردی؟  
فرمود:

ياأبا عبدالله! لئست الإمامة بالصغر والكبر. هكذا عهد إينا رسول

الله صلوات الله عليه، وهكذا وجدناه مكتوباً في اللوح والصحيفة.

ای اباعبدالله! امامت به بزرگی و کوچکی نیست. رسول خدا صلوات الله عليه این گونه به ما سفارش کرد. ما نیز در لوح و صحیفه یافتیم که به همین صورت نوشته شده است.

عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! پیامبرتان به شما سفارش کرد که پس از او چند وصی خواهند بود؟

امام سجاده علیه السلام فرمود:

وجدنا في الصحيفة واللوح اثنا [كذا] عشر أسامي مكتوبة بإمامتهم  
وأسامي آبائهم وأمهاتهم؛  
در صحیفه و لوح دوازده نام را یافتیم که امامتشان و نام پدر و  
مادرشان نوشته شده بود.

سپس فرمود: از صلب فرزندان محمد، هفت نفر از اوصیا به دنیا می آیند که  
مهدی از آنان است. (۱)

۴. حدیث عیسی بن عبدالله از پدرش از جدش، در این حدیث آمده:  
علی بن الحسین علیه السلام در هنگام وفات به فرزندان - که نزد او گرد آمده بودند -  
روی کرد. سپس به محمد بن علی علیه السلام روی کرد و فرمود: ای محمد! این صندوق را  
به خانه ات ببر.

فرمود: آگاه باشید! در این صندوق درهم و دینار نیست؛ بلکه از علم و دانش  
لبریز است. (۲)

۵. حدیث اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین از امام باقر علیه السلام نیز  
نزدیک به روایت پیشین است. (۳) در این حدیث آمده:  
سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن صندوق بود.

۶. حدیث عیسی بن عبدالله بن عمر از امام صادق علیه السلام. در این حدیث آمده:  
سلاح و کتاب های پیامبر صلی الله علیه و آله در آن صندوق بود. (۴)

۷. حدیث ابو بصیر از امام صادق علیه السلام. در این حدیث آمده:

۱. همان: ج ۴۶ ص ۳۳۲ و ۳۳۳، همان: ص ۲۴۱-۲۴۳.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۰۵ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۲۲۹، بصائر الدرجات: ص ۱۸۵.

۳. همان: ج ۱ ص ۳۰۵، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۴۱.

۴. بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۲۲۹، بصائر الدرجات: ص ۲۰۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: یکی از وصایای پدرم به من این بود:  
 إِذَا أُنْمِتَ فَلَا يَلِيَّ غَسْلِي أَحَدٌ غَيْرِكَ، فَإِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ...؛<sup>(۱)</sup>  
 هر گاه از دنیا رفتم، کسی جز تو نباید غسل مرا به عهده بگیرد؛ زیرا  
 امام را فقط امام غسل می‌دهد...

۸. حدیث ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام که در سخنی فرمود:  
 روزی جابر خدمت امام سجاد علیه السلام شرف یاب شد و امام باقر علیه السلام را نزد آن  
 حضرت دید که در سنّ نوجوانی بود.  
 جابر به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: او کیست؟  
 امام فرمود:

هذا ابني، وصاحب الأمر بعدي محمد الباقر؛<sup>(۲)</sup>  
 این، پسر من و صاحب امر پس از من، محمد باقر است.  
 ۹. حدیث طولانی ابو خالد کابلی از امام سجاد علیه السلام. در این حدیث آمده:  
 به حضرت سجاد علیه السلام عرض کردم: آقای من! از امیرمؤمنان علی علیه السلام برای ما  
 روایت شده که آن حضرت فرمود:

لا تخلو الأرض من حجة الله على عباده، فمن الحجة والإمام بعدك؟  
 زمین از حجت خداوند بر بندگانش خالی نمی‌ماند؛ بنابراین این حجت و  
 امام بعد از شما کیست؟  
 امام سجاد علیه السلام فرمود:

ابني محمد. واسمه في التوراة، باقر، يبقر العلم بقرأ، هو الحجة والإمام  
 بعدي، ومن بعد محمد ابنه جعفر. واسمه عند أهل السماء الصادق...؛<sup>(۳)</sup>

۱. همان: ج ۴۶ ص ۲۶۹ و ر.ک: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۲۶۴ و ۲۶۵.  
 ۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۲۶۳ و ر.ک: الأمالی، صدوق: ص ۴۳۵.  
 ۳. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۸۶ و ج ۴۷ ص ۹، کمال الدین: ص ۳۱۹، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۹۵.



پسرم محمد. نام او در تورات، باقر است. او دانش را به ژرف می‌شکافد. او حجت و امام بعد از من است. پس از محمد، پسرش جعفر است. نام او در نزد اهل آسمان، صادق است...

۱۰. حدیث عمر بن علی از پدرش امام زین العابدین علیه السلام. در این حدیث آمده: پدرم امام سجاد علیه السلام همواره می‌فرمود: «پسرم باقر را نزد من فراخوانید» و «به پسرم باقر گفتم...» و منظور آن حضرت، محمد باقر علیه السلام بود.  
من به پدرم عرض کردم: پدر جان! چرا نام او را باقر نهادی؟  
پدرم تبسم کرد... سپس فرمود:

يا بني! إنَّ الإمامة في ولده إلی أن یقوم قائمنا علیه السلام فیملاًها قسطاً وعدلاً  
[کما ملئت ظلماً وجوراً] وإنَّه الإمام وأبو الأئمة...؛<sup>(۱)</sup>

پسر جانم! به راستی که امامت در صلب اوست تا روزی که قائم ما قیام کند، همو که دنیا را از عدل و داد پر می‌کند [همان طور که از ظلم و جور پر شده است]. او امام و پدر امامان است.

۱۱. در روایت دیگری حسین بن علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید: مردی از پدرم امام سجاد علیه السلام درباره امامان علیهم السلام پرسید.  
پدرم فرمود: دوازده نفرند. هفت نفرشان از صلب این - و دست خود را بر شانه برادرم محمد باقر علیه السلام گذاشت - هستند.<sup>(۲)</sup>

بنابر این - همان طوری که بیان خواهد شد - ثبوت امامت در نسل امام باقر علیه السلام، مستلزم امامت آن حضرت است؛ بلکه به دور نیست که امامت آن بزرگواران روشن بود، و گرنه مناسب بود که امام سجاد علیه السلام، امام بعد از امام باقر علیه السلام را نام ببرد.

۱. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۸۸ و ۳۸۹.

۲. همان: ج ۳۶ ص ۳۸۹.

### مجموع روایات وارده در امامت امام باقر علیه السلام

آن چه گذشت مجموعه احادیثی بود که در این فرصت، از احادیث ویژه امامت امام باقر علیه السلام آوردیم. و هرگاه روایاتی را که در دسته چهارم - که دربرگیرنده امامت دوازده امام با ذکر نام‌شان بود - گذشت به این احادیث بیفزاییم، روشن می‌شود که مجموع روایات در امامت امام باقر علیه السلام بیش از هشتاد حدیث است.

به این روایات بیفزایید آن احادیثی را که دربرگیرنده این مطلب‌اند که امامت در فرزندان امام حسین علیه السلام است؛ زیرا فرزندان آن حضرت، منحصر در امام باقر علیه السلام و برادران آن بزرگوار است و از طرفی، از جانب برادران امام باقر علیه السلام کسی نبوده که برایش با اثبات نص ادعای امامت شود. زیرا زیدی‌ها گرچه به امامت زید قائل هستند؛ ولی منشأ امامت او در نزد زیدی‌ها، این است که با شمشیر خروج کرده نه آن که سخنی آشکار بر امامت او باشد. افزون بر این که خروج زید با شمشیر، پس از گذشت سالیان درازی از وفات امام زین العابدین علیه السلام بوده است.

بنابر این، اگر امام باقر علیه السلام، امام بعد از پدرش نبود، لازم می‌آمد که مدتی طولانی، هیچ امامی در زمین نبوده باشد و این، خلاف روایات فراوانی است که حاکی از آن هستند که زمین هرگز از امامی که حجت بر مردم باشد، خالی نمی‌ماند. گفتنی است که در پاسخ پرسش چهارم از پرسش‌های گذشته، به این نکته اشاره شده است.

### روایاتی در امامت امام جعفر صادق علیه السلام

۳. امام ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام.

نام شریف آن بزرگوار در هفت حدیث از احادیث گذشته در روایات امامت امام حسن و امام حسین علیه السلام ذکر شد و در سه مورد از آن احادیث به آن امام اشاره شد. همان طور که در حدیث حبابه و البیه - که در نصوص امامت جدّ بزرگوارش؛

یعنی امام سجاد علیه السلام گذشت - و حدیث ابو خالد کابلی - که در روایات امامت امام باقر علیه السلام گذشت - نام آن بزرگوار ذکر شد.

هم چنین در حدیث ابوهاشم جعفری - که در نصوص امامت امام حسن عسکری علیه السلام خواهد آمد - ذکر می شود.

اضافه می شود به آن احادیث...

۱. حدیث ابو صباح کنانی. در این حدیث آمده:

امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام که در حال راه رفتن بود، نگاه کرد و فرمود: این را می بینی؟ او از کسانی است که خدای متعال فرمود:

﴿ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴾<sup>(۱)</sup>

ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

۲. حدیث طاهر که به طرق متعدد نقل شده است. او می گوید: من در خدمت امام باقر علیه السلام بودم که امام صادق علیه السلام از راه رسید. امام باقر علیه السلام فرمود:

هذا خير البرية، أو أخير؛<sup>(۲)</sup>

این، بهترین (برترین) مردمان است.

۳. حدیث جابر جعفی از امام باقر علیه السلام. جابر می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قیام کننده (به امر خدا) پرسیدند.

امام باقر علیه السلام دست مبارک خود را بر امام صادق علیه السلام زد و فرمود: به خدا سوگند، این قیام کننده آل محمد علیهم السلام است.

۱. سوره قصص آیه ۵.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۰۶ و ۳۰۷، الإمامة والنبصرة: ص ۶۵، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۸۰، إعلام الوری: ج ۱ ص ۵۱۸، كشف الغمة: ج ۲ ص ۳۸۰.

عنبسه می‌گوید: پس از وفات امام باقر علیه السلام، به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و آن ماجرا را برای آن حضرت تعریف کردم. امام فرمود: جابر راست گفته است. سپس فرمود: شاید نظر شما این است که هر امامی، قیام کننده بعد از امام پیشین نیست؟! (۱)

۴. حدیث عبد الاعلی از امام صادق علیه السلام که فرمود: پدرم آن چه در آن جا (از کتاب‌ها و نشانه‌های امامت) بود به من سپرد. هنگامی که وفاتش فرا رسید، فرمود: چند شاهد برایم حاضر کن. من نیز به فرمان پدرم چهار نفر از قریش را فراخواندم که نافع برده عبدالله بن عمر نیز میان آنان بود.

پدرم فرمود: بنویس: این، همان وصیت یعقوب به پسرانش است:  
 ﴿يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (۲)؛  
 فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است؛ و شما، جز به آیین اسلام از دنیا نروید.

و محمد بن علی به جعفر بن محمد وصیت کرد و به او دستور داد که او را در آن لباسی که نماز جمعه را در آن می‌خواند، کفن کند، با عمامه خود او را عمامه پوشد و قبرش را چهار گوش سازد و آن را به اندازه چهار انگشت بالا بیاورد و هنگام به خاک سپردنش بندهای کفن او را بگشاید.

سپس به شاهدان فرمود: باز گردید، خداوند شما را رحمت کند!  
 من بعد از رفتن شاهدان به پدرم عرض کردم: پدر جان! چه مصلحتی در آن بود که بر آن شاهد گرفتی؟

۱. همان: ج ۱ ص ۳۰۷، الهدایة الکبری: ص ۲۴۳، إعلام الوری: ج ۱ ص ۵۱۸.

۲. سوره بقره آیه ۱۳۲.

فرمود: پسر! دوست نداشتم که تو (در امر امامت) گرفتار شوی و مردم بگویند: «پدرش به او وصیت نکرده است». خواستم این شاهد گرفتن، دلیل و حجّتی برای تو باشد. (۱)

نکته‌ای که این سخن در خود دارد، فرمایش امام صادق علیه السلام در صدر حدیث است که می‌فرماید: «پدرم آن چه در آن جا (از کتاب و نشان‌های امامت) بود به من سپرد» و بقیه حدیث گواه بر این است که وصیت امام به امام بعدی گرچه به امور خاصی از نشان‌های امامت باشد برای کسی است که به او وصیت شده. به همین جهت، امام باقر علیه السلام چهار نفر را بر وصیت خود به امام صادق علیه السلام گواه گرفت؛ در حالی که اموری که امام باقر علیه السلام آن چهار شاهد را بر آن گواه گرفت، به آن اندازه اهمیّت نداشته که به شاهد گرفتن نیاز باشد.

البته روایات دیگری نیز هستند که به این نکته تصریح دارند. در حدیث عبدالاعلی آمده است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: بر مدّعی امامت چگونه استدلال می‌شود؟

فرمود: درباره حلال و حرام از او پرسش می‌شود.

عبدالاعلی می‌گوید: سپس حضرت به من رو کرد و فرمود: سه حجت و دلیل است که اگر در کسی جمع شود، آن شخص، صاحب امر امامت خواهد بود: به امام قبلی، نزدیک‌ترین مردم باشد. سلاح پیامبر نزد او باشد.

و صاحب وصیت آشکار باشد؛ چنان وصیتی که اگر به شهر امام وارد شوی و درباره آن از عموم مردم و کودکان پرسشی که «فلانی به چه کسی وصیت کرد؟» بگویند: «به فلانی پسر فلانی.» (۲)

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۰۷، روضة الواعظین: ص ۲۰۸، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۸۱، إعلام الوری: ج ۱ ص ۵۱۸ - ۵۱۹، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۹۸، کشف الغمّة: ج ۲ ص ۳۸۰ - ۳۸۱.  
۲. همان: ج ۱ ص ۲۸۴، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۱۳۸، الإمامة والتبصرة: ص ۱۳۸، الخصال: ص ۱۱۷.

با همین استدلال، وصیت یاد شده از جمله تأیید کنندگان سخن آشکار امام بر امام بعدی است.

۵. حدیث عبدالغفار بن مسلم از امام باقر علیه السلام. عبدالغفار می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! اگر اتفاقی رخ داد، پس از شما به چه کسی رجوع کنیم؟ امام باقر علیه السلام فرمود:

إلی جعفر هذا سید اولادی، وأبو الأئمة، صادق فی قوله وفعله؛<sup>(۱)</sup>  
به این جعفر، سرور فرزندانم و پدر امامان که راست گو و راست کردار است.

۶. در حدیث دیگری محمد بن مسلم می گوید:  
من در خدمت امام باقر علیه السلام بودم که فرزند آن بزرگوار، جعفر علیه السلام، وارد شد... تا آن جا که محمد بن مسلم می گوید: سپس امام باقر علیه السلام به من فرمود:  
یا محمد! هذا إمامك بعدي، فاقتد به، واقتبس من علمه. والله إنّه هو الصادق الّذی وصفه لنا رسول الله صلی الله علیه و آله...؛<sup>(۲)</sup>  
ای محمد! این امام تو بعد از من است؛ پس به او اقتدا کن و از دانش او بهره گیر. به خدا سوگند، او همان صادقی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما توصیف کرده است...

۷. در حدیث دیگری، ابن نافع می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:  
إذا فقدتموني فاقتدوا هذا، فإنّه الإمام والخليفة بعدي؛<sup>(۳)</sup>  
هر گاه مرا از دست دادید، به او اقتدا کنید؛ زیرا او امام و خلیفه پس از من است.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۳۲۸، كفاية الأثر: ص ۲۵۲، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۵۹.  
۲. همان: ج ۵ ص ۳۲۸، كفاية الأثر: ص ۲۵۳ - ۲۵۴.  
۳. همان: ج ۵ ص ۳۲۹، همان: ص ۲۵۴، بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۱۵.

### مجموع روایات وارده در امامت امام صادق علیه السلام

این مجموع احادیثی بود از روایات ویژه بیانگر امامت امام صادق علیه السلام که در این فرصت توانستیم بیاوریم و چه بسا در احادیثی دیگر نیز نام آن حضرت آمده باشد. اگر این احادیث به آن چه در دسته چهارم گذشت - که دربرگیرنده امامت تمامی دوازده امام علیهم السلام با ذکر نامشان بود - افزوده شود مجموع روایات وارده در امامت امام صادق علیه السلام بیش از هفتاد حدیث می شود. و افزوده می شود بر آنها، دو مجموعه از روایات...

### روایاتی در امامت و جریان آن در نسلها

مجموعه نخست. پیش تر به احادیث فراوانی از ائمه علیهم السلام اشاره کردیم که امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیهم السلام، در نسلها از پدر به پسر جریان می یابد و به برادر یا عمو و یا دایی منتقل نمی شود. اگر بگوییم: «بسیاری از این احادیث، از امام صادق علیه السلام و امامان از نسل آن حضرت وارد شده و نمی توان با قول ایشان بر امامت خودشان استدلال کرد.» این سخن را در دو محور پاسخ می دهیم و می گوئیم: نخست آن که روشن است که سخن آن امامان علیهم السلام در مانند چنین مورد توقیفی، برگرفته از پدران شان بوده و بنابر این، فرموده های آنان در این خصوص، به حکم احادیث و روایت شان از پدران بزرگوارشان خواهد بود و به دیگر احادیث گذشته افزوده می شود.

دوم آن که امامت امام باقر علیه السلام به مقتضای احادیثی که گذشت، ثابت شد؛ از این رو درست است که ما به سخن آشکار امام باقر علیه السلام بر امامت فرزندش امام

صادق علیه السلام استدلال کنیم. هم چنین تعدادی از این احادیث از امام باقر علیه السلام وارد شده است. در حدیثی ابو حمزه می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

يا أبا حمزة! إنَّ الأرضَ لَن تَخْلُو إلا وفيها عالم منا، فإن زاد الناس قال: قد زادوا، وإن نقصوا قال: قد نقصوا. ولن يخرج الله ذلك العالم حتى يرى في ولده من يعلم مثل علمه، أو ما شاء الله؛

ای ابا حمزه! به راستی که زمین هرگز خالی نمی ماند مگر آن که عالمی از ما، در آن باشد؛ پس اگر مردم چیزی به دین بیفزایند او می گوید که چه چیزی افزودند و اگر چیزی از دین کم کنند او می گوید که چه چیزی کاستند و خداوند آن عالم را از دنیا نخواهد برد تا زمانی که در نسل خود کسی را مشاهده کند که دانشی مانند او، یا آن اندازه که خدا بخواهد، داشته باشد. (۱)

در حدیث دیگری ابوبصیر می گوید: امام باقر علیه السلام درباره آیه:

﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾؛ (۲)

و آن را کلمه پاینده ای در نسل های بعد از خود قرار داد؛

چنین فرمود:

امامت در نسل امام حسین علیه السلام است و از پدر به فرزند منتقل می شود و به برادر و عمو باز نمی گردد.

این ویژگی؛ یعنی انتقال امامت از پدر به فرزند، (۳) از احادیث دیگری نیز استفاده می شود.

۱. بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۲۵۰ - ۲۵۱، الغيبة، طوسی: ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

۲. سوره زخرف آیه ۲۸.

۳. بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۲۵۳، علل الشرایع: ج ۱ ص ۲۰۷.



بنابر این، نه تنها هیچ یک از برادران امام صادق علیه السلام در امر امامت با آن حضرت منازعه نکردند، بلکه در ادّعی سخن آشکار، منازعی از غیر برادران آن بزرگوار نیز ظاهر نشد.

البته قائل شدن زیدی‌ها به امامت زید، عمومی امام صادق علیه السلام، با این ادّعا بوده که امامت در شخصی از اهل بیت علیهم السلام است که با شمشیر خروج کند و مستند به «نص؛ سخن آشکار» نیست و بطلان ادّعی زیدی‌ها، از آن چه پیش‌تر گذشت، آشکار می‌شود.

#### سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط در نزد امام است

مجموعه دوم. احادیث بسیاری وارد شده که سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط در نزد امام است. آن چه در این جا اهمّیت دارد روایاتی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده؛ مانند حدیث صفوان از امام رضا علیه السلام که فرمود: امام باقر علیه السلام هماره می‌فرمود:

إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتِ  
أُوتُوا النُّبُوَّةَ. وَحَيْثُمَا دَارَ السَّلَاحِ فِينَا فَتَمَّ الْأَمْرُ؛

همانا مثل سلاح پیامبر در خاندان ما، مانند مثل تابوت است در بنی اسرائیل. هر جا که تابوت می‌گردید، نبوت را در همان جا بود، هم‌چنین هر جا که سلاح پیامبر بگردد، امر امامت همان جاست.

عرض کردم: بنابر این، سلاح از علم و دانش جداست؟

فرمود: نه. (۱)

۱. الکافی: ج ۱ ص ۲۳۸، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۱۹.

در حدیث دیگری حسن بن ابی ساره می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

السلاح فينا بمنزلة التابوت إذا وضع التابوت على باب رجل من بني إسرائيل علم بنو إسرائيل أنه قد أوتي الملك. وكذلك السلاح حيثما دارت دارت الإمامة؛<sup>(۱)</sup>

سلاح پیامبر در میان خاندان ما، هم‌چون تابوت است که هر گاه بر درِ خانهٔ مردی از بنی اسرائیل نهاده می‌شد، بنی اسرائیل درمی‌یافتند که مُلک به او عطا شده است. سلاح نیز چنین است؛ هر جا بگردد امامت نیز همان جا می‌گردد.

هم‌چنین روایاتی دیگر از امام باقر علیه السلام و از امامان بعدی علیهم السلام نقل شده است.<sup>(۲)</sup> بلکه این موضوع از روایتی که پیش‌تر از امیرمؤمنان علی علیه السلام - هنگام ذکر روایات وارده در امامت امام حسن و امام حسین علیهم السلام - نقل شد نیز بر می‌آید، مراجعه کنید. این احادیث صلاحیت اثبات امامت امام صادق علیه السلام را دارند، به ضمیمهٔ احادیث بسیاری که دربرگیرنده این مطلبند که سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نزد امام صادق علیه السلام بود؛ مانند حدیث عبد الأعلى بن اعین که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

عندي سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله لا أنزع فيه...؛<sup>(۳)</sup>

سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد من است و هیچ کس دربارهٔ آن با من منازعه نمی‌کند...

۱. بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۲۱.

۲. ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۲۳۲-۲۳۸، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۰۱-۲۲۲.

۳. همان: ج ۱ ص ۲۳۴، بصائر الدرجات: ص ۲۰۴-۲۰۶، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۸۸.

هم چنین حدیث سعید سمان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

... وَإِنَّ عِنْدِي لَسَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ عِنْدِي لِرَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدِرْعَهُ

وَلَا مَتَهُ وَمَغْفِرَهُ... وَإِنَّ عِنْدِي لِرَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... الْمَغْلَبَةَ...؛<sup>(۱)</sup>

... و به راستی که شمشیر پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد من است. و به راستی

که پرچم، زره و جوشن پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد من است... و به راستی که

پرچم همیشه پیروز پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد من است.

البته در این زمینه روایات دیگری نقل شده که مانند دو روایت یاد شده هستند.<sup>(۲)</sup>

از همین روست که این دو مجموعه از احادیث به احادیث پیشین که دربرگیرنده

سخن آشکار بر امامت امام صادق علیه السلام بودند، افزوده می شود و آن ها را تأکید

می کنند؛ گرچه احادیث پیشین به جهت فراوانی و آشکاری دلالت به طور کامل

مطلوب را می رسانند.

بلکه از بخشی از احادیث آشکار می شود که شخصیت امام صادق علیه السلام در جامعه

اسلامی این گونه بود که ایشان تنها فردی بود که نزد قائلان به امامت آن حضرت، با

سخن آشکار و وصیت، حق امامت داشت.

۱. از این رو منصور دوانیقی می گوید: به راستی که جعفر (امام صادق علیه السلام) از کسانی

است که خداوند درباره او فرموده:

﴿ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾؛<sup>(۳)</sup>

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم

و از برگزیدگان خدا و از پیشی گیرندگان به نیکی ها بود.<sup>(۴)</sup>

۱. همان: ج ۱ ص ۲۳۲-۲۳۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۸۷، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۰۱-۲۰۲، كشف الغمة:

ج ۲ ص ۳۸۴-۳۸۵.

۲. همان: ج ۱ ص ۲۳۲-۲۳۷، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۰۱-۲۲۲.

۳. سوره فاطر آیه ۳۱.

۴. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۳۸۳.

۲. هنگامی که ابن مهاجر در حضور منصور، کرامتی برای امام صادق علیه السلام نقل کرد، منصور به او گفت: ای پسر مهاجر! بدان که در میان اهل بیت نبوت همواره محدثی وجود دارد و به راستی که جعفر بن محمد، محدث کنونی ماست.<sup>(۱)</sup> البته در این زمینه سخنان آشکار دیگری نیز وجود دارد که پژوهشگر به آن دست خواهد یافت و برای ما فرصت بیان همه آن موارد نیست.

### روایاتی در امامت امام کاظم علیه السلام

۴. امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر، کاظم علیه السلام.

این امام گاهی با کینه «ابوالحسن» یا «ابوالحسن اول» یاد می شود، چنان که گاهی با لقب «عبد صالح» نام برده می شود.

نام مبارک این امام در احادیث عمری، معاذین کثیر و کنانی - که دربرگیرنده وصیتی برای هر امامی درباره وظیفه اوست که بدان عمل می کند - ذکر شده است. این روایت ها را در بخش روایات امامت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نقل کردیم. همان گونه که در حدیث حبابه والیه - که پیش تر در روایات امامت امام زین العابدین علیه السلام گذشت - و حدیث ابو هاشم جعفری - که در روایات امامت امام حسن عسکری علیه السلام خواهد آمد - ذکر شده که بنا بر هر دو روایت ائمه بر روی سنگریزه مهر زده اند.

هم چنین روایات فراوانی به موارد فوق اضافه می شود که عبارتند از:

۱. حدیث ابو بصیر درباره ولادت امام کاظم علیه السلام از مادرش حمیده خاتون. در

این حدیث آمده:

۱. الکافی: ج ۱ ص ۴۷۵.

آن گاه امام صادق علیه السلام با خوشحالی و سرور از جای برخاست. طولی نکشید که به سوی ما بازگشت در حالی که آستین‌ها را بالا زده بود و خنده بر لب داشت. عرض کردیم: خداوند شما را خندان بدارد و دیدگانتان را روشن سازد! حمیده خاتون چه کرد؟

فرمود:

وهب الله لي غلاماً، وهو خير من برأ الله. ولقد خبرتني عنه بأمر كنت أعلم به منها؛

خداوند پسری به من عنایت کرد که بهترین آفریدگان خداست. حمیده مطلبی را از او به من خبر داد که خودم از او به آن آگاه‌تر بودم.

عرض کردم: فدایت شوم! حمیده خاتون چه چیزی از او به شما خبر داد؟ فرمود: حمیده تعریف کرد که وقتی پسرمتولد شد، دست‌هایش را بر زمین نهاده و سر به آسمان برداشته بود. من به او گفتم: این، نشانهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانهٔ امام بعد از اوست... پس او را بپذیرید که او - به خدا سوگند - صاحب شما بعد از من است. (۱)

روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که قریب به همین مضمون است. (۲)  
۲. در حدیث معلی بن خنیس آمده: امام صادق علیه السلام فرمود:

حميدة مصفاة من الأدناس كسبيكة الذهب. ما زالت الأملاك تحرسها حتى أدیت إليّ، كرامة من الله لي والحجة من بعدي؛ (۳)

۱. بصائر الدرجات: ص ۴۶۱، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲ - ۳.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۳ - ۴.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۴۷۷، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۶، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۲۸.

حمیده، از پلیدی‌ها پاک است، مانند شمش طلا. فرشتگان همواره نگهبان او بودند تا زمانی که به من رسید؛ به جهت کرامتی که خدا برای من و برای حجّت بعد از من فرمود.

۳. در حدیث دیگری یزید بن سلیط می‌گوید:

ما گروهی در حرکت بودیم که امام صادق علیه السلام را در راه مکه ملاقات کردیم. من به آن حضرت عرض کردم: پدر و مادرم به فدایتان! شما امامان پاک هستید، ولی هیچ کس از مرگ جدا نمی‌شود. بنابر این سخنی برایم بیان فرمایید که آن را برای باز ماندگانم بازگویم.

حضرت فرمود: آری؛ این‌ها فرزندان من هستند و این - و به پسرش موسی علیه السلام اشاره کرد - سالار آنان است. او صاحب علم، حکمت، فهم و سخاوت است و به نیازهای مردم در موارد مختلفی دینی آشناست... خدای تعالی، فریادرس و پناه این امت را از صلب او به دنیا می‌آورد.

یزید می‌گوید: پس از مدتی امام کاظم علیه السلام را ملاقات کردم و به ایشان گفتم: پدر و مادرم به فدای شما! من می‌خواهم همانند آن چه که پدرتان به من خبر داد، شما نیز به من خبر دهید...

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خندید و فرمود: ای ابا عماره! به تو خبر می‌دهم که من از منزل خود بیرون آمدم در حالی که در ظاهر به پسرانم وصیت کرده‌ام و آنان را با پسر علی شریک ساختم، اما در باطن و به صورت پنهانی، علی را به وصیت خویش ویژه ساختم. من پیامبر خدا را در عالم خواب مشاهده نمودم در حالی که حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام همراهش بود و انگشتری شمشیری با خود داشت... سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امر امامت به پسر علی داده می‌شود... سپس امام کاظم علیه السلام فرمود: ای یزید! من همین امسال دستگیر خواهم شد و

پسر م علی که هم نام علی بن ابی طالب و هم نام علی بن الحسین علیه السلام است، فهم و دانش و نصرت و ردای علی اول به او داده شده است. او نمی تواند سخنی بگوید مگر چهار سال بعد از مرگ هارون. هنگامی که چهار سال گذشت، هر پرسشی که می خواهی از او پرس که - ان شاء الله - پاسخ خواهد داد. (۱)

این حدیث همان طور که در برگیرنده سخن آشکار امام صادق علیه السلام بر پسرش امام کاظم علیه السلام است، هم چنین در برگیرنده سخن آشکار امام کاظم علیه السلام بر پسرش امام رضا علیه السلام است. بلکه این حدیث این نکته را نیز در خود دارد که دادرسی این امت - امام مهدی علیه السلام، دوازدهمین امام و خاتم آنها - از فرزندان امام کاظم علیه السلام است. از این رو، این حدیث آن چه که احادیث فراوانی - که پیش تر بدانها اشاره کردیم - دارا هستند که امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام در نسلها باقی می ماند و از امام به فرزندش انتقال می یابد، نه به برادر و عمویش، تأکید می کند.

۴. حدیث ابراهیم کرخی نیز در دو نکته مانند حدیث پیشین است. ابراهیم کرخی می گوید:

روزی به حضور امام صادق علیه السلام شرف یاب شدم. نزد آن حضرت نشسته بودم که ناگاه ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که در سنّ نوجوانی بود، وارد شد. من از جای برخاستم و او را بوسیدم. سپس نشستم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

یا ابراهیم! أما إنّه صاحبک من بعدی... أما لیخرجن الله من صلبه خیر أهل الأرض فی زمانه، سمي جدّه و وارث علمه و أحكامه و فضائله معدن الإمامة، و رأس الحکمة، یقتله جبار بنی فلان بعد عجائب طریفة، حسداً له. و لکن الله بالغ أمره و لو کره المشرکون.

۱. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۲ - ۱۴.

يخرج من صلبه تمام اثنى عشر مهدياً اختصهم الله بكرامته، وأحلهم دار  
قدسه، المقر بالثاني عشر منهم كالشاهر سيفه بين يدي رسول الله ﷺ  
يذب عنه...؛<sup>(۱)</sup>

ای ابراهیم! آگاه باش که او بعد از من صاحب توست... آگاه باش! به  
یقین خداوند از صلب او بهترین اهل زمین در زمان خودش را به  
دنیا می آورد. او هم نام جدش و وارث علم و احکام و فضایل اوست.  
او معدن امامت و رأس حکمت است. او را جبّار بنی فلان بعد از  
دیدن امور شگفتی از او، روی حسادتی که به او می ورزد به قتل  
می رساند. اما خداوند امر خود را به سرانجام می رساند؛ گرچه  
مشرکان نپسندند.

از صلب او باقی مانده دوازده امام هدایت شده به دنیا خواهند آمد  
که خداوند آنان را به کرامت خویش و ویژگی بخشیده و در سرای  
قدس خود سکونت داده است. کسی که به دوازدهمین امام از ایشان  
اقرار کند، مانند کسی است که در برابر رسول خدا ﷺ شمشیر  
کشیده و از آن حضرت دفاع کرده است...

۵. حدیث نصر بن قابوس نیز مانند حدیث پیشین در امامت امام رضا علیه السلام است.  
نصر می گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: من از پدرتان امام صادق علیه السلام  
پرسیدم: «چه کسی بعد از شما امام است؟»

آن حضرت به من خبر داد که شما آن شخص هستید. هنگامی که امام صادق علیه السلام  
از دنیا رفت، مردم در پی این و آن روان شدند، اما من و یارانم به امامت شما قائل  
شدیم. اکنون به من خبر دهید که امام بعد از شما چه کسی است؟

۱. کمال الدین: ص ۳۳۴، الغیبة، نعمانی: ص ۹۰-۹۱، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۵، بحار الأنوار: ج ۴ ص ۱۵-۱۶.



امام کاظم علیه السلام فرمود:

ابني علي؛<sup>(۱)</sup>

پسر م علی.

۶. در حدیث دیگری داوود بن کثیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم، پیش مرگ شما باشم! اگر حادثه ای رخ داد، به چه کسی رجوع کنیم؟ حضرت فرمود:

إلی ابني موسی؛

به پسر م موسی.

وقتی آن اتفاق؛ یعنی شهادت امام صادق علیه السلام به وقوع پیوست، به خدا سوگند، هرگز به اندازه پلک برهم زدنی در باره امامت امام کاظم علیه السلام تردید نکردم. آن گاه حدود سی سال سپری شد، این بار به خدمت امام کاظم علیه السلام آمدم و عرض کردم: فدایت شوم! اگر حادثه ای رخ داد، به کسی رجوع کنیم؟ فرمود:

إلی ابني علي؛

به پسر م علی.

وقتی آن اتفاق؛ یعنی شهادت امام کاظم علیه السلام به وقوع پیوست، به خدا سوگند، هرگز به اندازه پلک برهم زدنی درباره امامت امام رضا علیه السلام تردید نکردم.<sup>(۲)</sup>

۷. حدیث عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام از امام صادق علیه السلام نیز مانند حدیثی که پیش تر گذشت، در بیان این مطلب است که حضرت امام مهدی علیه السلام از صلب امام کاظم علیه السلام است.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۹ - ۴۰، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۳ - ۲۴، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۱، الغیبة، طوسی: ص ۳۸.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۴، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۳.

عیسی بن عبدالله می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر اتفاقی رخ داد - البته خدا آن را به من نمایاند - از چه کسی اقتدا کنم؟  
امام صادق علیه السلام به پسرش موسی علیه السلام اشاره کرد.  
عرض کردم: اگر برای موسی علیه السلام اتفاقی رخ داد از چه کسی اقتدا کنم؟  
فرمود: از فرزندش.

عرض کردم: اگر برای فرزند موسی علیه السلام اتفاقی رخ داد و او برادری بزرگسال و پسری خردسال بر جای گذاشت از چه کسی اقتدا کنم؟  
فرمود: از فرزندش.  
سپس فرمود:

هكذا أبدأ...؛<sup>(۱)</sup>

امر امامت تا ابد این چنین خواهد بود...

۸. در حدیث دیگری مفضل بن عمر می‌گوید:

روزی بر محضر سرورم امام صادق علیه السلام شرف یاب شدم و عرض کردم: ای سالار من! کاش دربارهٔ جانشین خودتان برای ما سفارشی داشتی.  
فرمود:

یا مفضل! الإمام من بعدي ابني موسى. والخلف المأمول المنتظر  
محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى؛<sup>(۲)</sup>  
ای مفضل! امام بعد از من، پسر من موسی است. و آن جانشینی که به  
او چشم امید دوخته شده و در انتظارش هستید، م ح م د بن  
حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام است.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۰۹ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۶، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۱۸، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۱۱.

۲. کمال الدین: ص ۳۳۴ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۵، صدر این حدیث در اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۴۷۹ آمده است.

۹. در حدیثی دیگر فیض بن مختار می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دستم را بگیر و از آتش نجاتم ده! بعد از شما چه کسی صاحب ماست؟

در این هنگام ابوبراهیم امام کاظم علیه السلام وارد شد، او در آن روز نوجوانی بود. امام صادق علیه السلام به فرزندش امام کاظم علیه السلام اشاره کرد و فرمود:

هذا صاحبکم، فتمسک به؛<sup>(۱)</sup>

این صاحب شماست؛ به او چنگ بزن.

۱۰. در حدیث دیگری معاذبن کثیر می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خدایی که این منزلت از تو را به پدرت ارزانی داشت که هم چون تو فرزندی داشته باشد درخواست دارم که پیش از آن که از دنیا بروید، مانند این منزلت را از نسل تان به شما روزی بفرماید.

حضرت فرمود:

قد فعل الله ذلك؛

خداوند چنین کرده است.

عرض کردم: فدایت شوم! او کیست؟

امام صادق علیه السلام به عبد صالح؛ امام کاظم علیه السلام که در خواب بود، اشاره کرد و فرمود: این پسری که در خواب است.

در آن هنگام امام کاظم علیه السلام در دوران نوجوانی بود.<sup>(۲)</sup>

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۰۷، بعید نیست که این حدیث ذیل حدیث طولانی باشد که در آینده نقل خواهیم کرد، به آن حدیث در روایات بیانگر امامت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما اشاره شد. این حدیث را کلینی با سند دیگر آورده، ولی آن حدیث دیگری، غیر آن نیست. این حدیث در منابع ذیل نیز نقل شده است: روضة الواعظین: ص ۲۱۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۱۷، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۰، کشف الغمة: ج ۳ ص ۱۱.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۰۸، روضة الواعظین: ص ۲۱۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۱۷، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۹، کشف الغمة: ج ۳ ص ۱۰.

۱۱. در حدیث دیگری اسحاق بن جعفر می‌گوید:

روزی نزد پدرم امام صادق علیه السلام بودم که عمر بن علی از پدرم پرسید: فدایت شوم! بعد از شما، ما و مردم به چه کسی پناه ببریم؟  
فرمود: به کسی که دو لباس زرد پوشیده و دو گیسو دارد و از این در بر تو درمی‌آید و هر دو لنگه در را با دو دست می‌گشاید.  
اندکی نگذشت که دو دست هویدا شد که دو لنگه در را گرفته و باز کرد. سپس ابوابراهیم؛ امام کاظم علیه السلام بر ما وارد شد. (۱)

۱۲. در حدیث صفوان جمّال آمده:

منصور بن حازم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم به فدای شما! نفس‌ها می‌آیند و می‌روند؛ هرگاه چنین اتفاقی افتاد، چه کسی امام است؟  
امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه چنین شد، او صاحب شماست.  
حضرت با دست بر شانه امام کاظم علیه السلام - تا جایی که می‌دانم، شانه راست - دست زد. امام کاظم علیه السلام در آن روز پنج ساله بود. این ماجرا در حالی بود که عبدالله بن جعفر علیه السلام نیز در کنار ما نشسته بود. (۲)

۱۳. در حدیث دیگری مفضل بن عمر می‌گوید:

امام صادق از امام کاظم علیه السلام - که در آن روز نوجوانی بود - یاد کرد و فرمود:  
هذا المولود الذي لم يولد فينا مولود أعظم بركة علي شيعتنا منه؛  
این مولودی است که در میان ما مولودی به دنیا نیامده است که  
برکت عظیمی برای شیعیان، داشته باشد.

۱. همان: ج ۱ ص ۳۰۸ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۰، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۲۰، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۴، كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۲.  
۲. همان: ج ۱ ص ۳۰۹، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۱۸، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۸، كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۱.

سپس به من فرمود: به اسماعیل جفا مکنید. (۱)

به نظر می‌رسد که این سخن امام صادق علیه السلام کنایه از امامت است؛ زیرا امکان ندارد غیر امام، برکش بیش از امام باشد. به ویژه با این فرموده حضرت که «به اسماعیل جفا نکنید»؛ چرا که اسماعیل بزرگ‌تر بود و طبیعی بود که توقعات شیعه متوجه او باشد و او را بزرگ شمارد و گرامی بدارد. از این رو امام می‌خواست آنان را آگاه سازد که نبود امامت در اسماعیل باعث رویگردانی از او و جفا کردن به او نشود.

۱۴. در حدیث دیگری مفضل می‌گوید:

روزی در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که ابو ابراهیم علیه السلام - که در دوران کودکی بود - وارد شد. امام صادق علیه السلام فرمود: به او سفارش کن امر او را به یاران مورد اعتمادت بازگو کن. (۲)

۱۵. در حدیث دیگری یعقوب سراج می‌گوید:

روزی خدمت امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که آن حضرت بالای سر گهواره امام کاظم علیه السلام ایستاده بود. حضرت مدت طولانی با پسرش به صورت سری سخن می‌گفت. من نشستم تا آن بزرگوار گفت و گوی خود را پایان داد. در این هنگام خدمت حضرت برخاستم. حضرت به من فرمود: به مولایت نزدیک شو و بر او سلام کن. من نزدیک شدم و به امام کاظم علیه السلام سلام کردم. آن حضرت با زبانی فصیح سلامم را پاسخ داد، سپس فرمود:

اذهب فغير اسم ابنتك التي سميتها أمس...

برو و نام دخترت را که دیشب بر او نهادی، تغییر ده...

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: به فرمان او عمل کن که هدایت خواهی یافت... (۳)

۱. همان.

۲. همان: ج ۱ ص ۳۰۸ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۷، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۱۶-۲۱۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۰، كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۰.

۳. همان: ج ۱ ص ۳۱۰ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۹، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۱۹، الثاقب فی المناقب:

۱۶. در حدیث دیگری سلیمان بن خالد می‌گوید:

روزی در محضر امام صادق علیه السلام بودیم که ایشان امام کاظم علیه السلام را فراخواند و به ما فرمود:

علیکم بهذا، فهو والله صاحبکم بعدی؛<sup>(۱)</sup>

بر شما باد به این پسر؛ به خدا سوگند، صاحب شما بعد از من، اوست.

۱۷. در حدیث دیگری صفوان جمال می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام درباره صاحب امر امامت پرسیدم.  
امام صادق علیه السلام فرمود:

إنَّ صاحب هذا الأمر لا يلهو ولا يلعب؛

صاحب این امر، نه کار بیهوده‌ای انجام می‌دهد و نه بازی می‌کند.

در این هنگام امام کاظم علیه السلام که کودکی خردسال بود، وارد شد در حالی که بزغاله‌ای مکی با خود داشت و به آن می‌فرمود: برای پروردگارت سجده کن!

امام صادق علیه السلام او را گرفت و به سینه چسباند و فرمود:

بأبي وأمي من لا يلهو ولا يلعب؛<sup>(۲)</sup>

پدر و مادرم به فدای کسی که نه کار بیهوده انجام می‌دهد و نه بازی می‌کند!

۱۸. در حدیث دیگری فیض بن مختار می‌گوید:

من در محضر امام صادق علیه السلام بودم که امام کاظم علیه السلام - که نوجوانی بود - از راه

① ص ۴۳۳، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۴۰۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۴، كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۲.  
۱. همان، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۹، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۱۹، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۲.  
۲. همان: ج ۱ ص ۳۱۱ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۹، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۴۳۲.

رسید. من او را در آغوش کشیدم و بوسیدم. امام صادق علیه السلام فرمود: شما کشتی هستید و این، ناخدای آن است.

فیض می‌گوید: من در سال آینده به حج رفتم، در این سفر دو هزار دینار به همراه داشتم. هزار دینار را برای امام صادق علیه السلام و هزار دینار را برای امام کاظم علیه السلام فرستادم. هنگامی که به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، فرمود: ای فیض! مرا با او یکسان دانستی؟

عرض کردم: من این کار را به دلیل فرمایش شما انجام دادم.  
حضرت فرمود:

أما والله ما أنا فعلت ذلك، بل الله عزوجل فعله به؛<sup>(۱)</sup>

آگاه باش! به خدا سوگند، من با او این گونه رفتار نکردم بلکه خداوند با او چنین رفتار کرد.

۱۹. در حدیث دیگری علی بن جعفر می‌گوید:

از پدرم امام صادق علیه السلام شنیدم که به گروهی از خواص و یاران خود می‌فرمود:  
استوصوا بموسی ابني خيراً، فإنه أفضل ولدي، ومن أخلف من بعدي،  
وهو القائم مقامي، والحجة لله عزوجل على كافة خلقه من بعدي؛<sup>(۲)</sup>  
شما را به پسر موسی سفارش به نیکی می‌کنم، زیرا او برترین  
فرزندان من است، کسی که جانشین من خواهد شد. او قائم مقام من  
و حجّت خدای متعال بر همه آفریدگانش پس از من است.

۱. همان: ج ۱ ص ۳۱۱.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۰ و ر.ک: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۴۸۵-۴۸۶، مسائل علی بن جعفر: ص ۱۸، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۲۰، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۴-۱۵، كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۳.

۲۰. در حدیث زرارة بن اعین آمده: هنگامی که او به خدمت امام صادق علیه السلام شرف یاب شد، اسماعیل فرزند امام از دنیا رفته بود و امام کاظم علیه السلام در سمت راست پدرش قرار داشت.

امام صادق علیه السلام گروهی از یاران خویش را بر وفات اسماعیل شاهد گرفت و آنان بارها بر وفات اسماعیل اقرار کردند تا زمانی که او را در قبر نهادند.  
زراره می گوید: امام صادق علیه السلام عرضه داشت:

اللهم اشهد، واشهدوا، فاتّه سیرتاب المبطلون، یریدون إطفاء نور الله بأفواههم - ثم أوماً إلی موسی علیه السلام - والله متم نوره ولو كره المشركون؛  
خدایا! شاهد باش؛ شما نیز شاهد باشید؛ زیرا به زودی باطل گرایان به تردید خواهند افتاد، آنها می خواهند نور الهی - به امام کاظم علیه السلام اشاره کرد - را با دهان هایشان خاموش کنند، ولی خدا نور خود را کامل خواهد ساخت، گرچه مشرکان نپسندند.

آن گاه بر قبر اسماعیل خاک ریختند. باز امام فرموده خود را برای آنان تکرار کرد و فرمود:

المیت المكفن المحنط المدفون في هذا اللحد من هو؟

این مرده ای که کفن شده و حنوط بسته شده و در این لحد به خاک سپرده شده، کیست؟

گفتیم: اسماعیل است.

امام صادق علیه السلام عرضه داشت: خداوندا! شاهد باش.

آن گاه دست امام کاظم علیه السلام را به دست گرفت و فرمود:





هو حق، والحق معه ومنه، إلی أن یرث الله الأرض ومن علیها؛<sup>(۱)</sup>

او حق است و حق با او و از اوست تا زمانی که خدا زمین و آن چه را که بر آن است به ارث برد.

۲۱. در حدیث دیگری آمده:

ولید بن صبیح به امام صادق علیه السلام عرض کرد: عبد الجلیل به من خبر داد که شما سه سال پیش از وفات اسماعیل و در زمانی که وی زنده بود، به او وصیت کرده‌ای. امام صادق علیه السلام فرمود: ای ولید! به خدا سوگند که چنین نیست. اگر من چنین کاری هم کرده باشم، به فلانی وصیت کرده‌ام.

منظور امام، امام کاظم علیه السلام بود و نام او را بیان کرد.<sup>(۲)</sup>

۲۲. در حدیث دیگری حماد صائغ می‌گوید:

شنیدم که مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام مسائلی را می‌پرسید: سپس امام کاظم علیه السلام نمایان شد.

در این هنگام امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: خرسند می‌شوی که به صاحب کتاب حضرت علی علیه السلام نگاه کنی؟

مفضل عرض کرد: چه چیزی بیش از این مرا خرسند می‌سازد؟!

حضرت فرمود: این همان صاحب کتاب حضرت علی علیه السلام است؛ کتاب مکنونی که خداوند فرموده:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>(۳)</sup>؛

جز پاکان نمی‌توانند به آن دست یابند.<sup>(۴)</sup>

۱. المناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۲۹، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۱.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۲، الغيبة، نعمانی: ص ۳۲۶.

۳. سوره واقعه آیه ۷۹.

۴. الغيبة، نعمانی: ص ۳۲۶-۳۲۷، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۲-۲۳.

۲۳. در حدیث دیگری اسحاق می‌گوید:

روزی بر محضر امام صادق علیه السلام شرف یاب شدم و از ایشان درباره صاحب الامر پس از ایشان پرسیدم.

فرمود: کسی که دارای بزغاله‌ای است.

در آن هنگام امام کاظم علیه السلام که کودکی خردسال بود، در گوشه‌ای از خانه بود و با خود بزغاله‌ای مکی داشت و به آن می‌فرمود: «سجده کن برای خدایی که تو را آفرید.»<sup>(۱)</sup>

۲۴. در حدیث دیگری سلمة بن محرز می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از عجلایی‌ها<sup>(۲)</sup> به من گفت: «این پیرمرد (منظور امام صادق علیه السلام است) تا کی احتمال دارد که برای شما باقی بماند؟! راستی یکی دو سال دیگر از دنیا می‌رود و در آن هنگام شما دیگر کسی را ندارید که به او روی آورید.»

امام صادق علیه السلام فرمود: آیا به او نگفتی که «این موسی بن جعفر است که به سنّ مردان رسیده و ما برای او کنیزی خریده‌ایم که او بر او مباح باشد؟!» ان شاء الله تو او را خواهی دید که برای او فرزند فقیه و دانا به مسائل متولد و جانشین او خواهد شد.<sup>(۳)</sup>

۲۵. در حدیث دیگری عیسی شلقان می‌گوید:

روزی به محضر امام صادق علیه السلام شرف یاب شدم و می‌خواستم درباره ابوالخطاب

۱. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۳ و ر.ک: إنبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۴۸۱ - ۴۸۲، الغيبة، نعمانی: ص ۳۲۷.

۲. عجلایی‌ها: همان افراد ناتوان فکری از زیدی مذهب‌ها و از یاران هارون بن سعید عجلایی هستند. ر.ک: تهذیب المقال، ص ۴۶۶.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۸، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۳.

بپرسم. پیش از آن که بنشینم، حضرت - بدون آن که پرسشم را مطرح کنم - فرمود:

یا عیسی! ما منعك أن تلقی ابني فتسألہ عن جميع ما تريد؟

ای عیسی! چه چیزی مانع شد که به دیدار پسر من بروی و هر چه می‌خواهی، از او بپرسی؟!

عیسی می‌گوید: پس به خدمت عبدالصالح، امام کاظم علیه السلام، رفتم... آن حضرت

بدون پرسش من سخن آغاز کرد و فرمود:

یا عیسی! إن الله تبارك وتعالى أخذ ميثاق النبيين على النبوة... وأعار قوماً

الإيمان، ثم يسلبهم إياه، وإن أبا الخطاب ممن أعيير الإيمان ثم سلبه الله تعالى؛

ای عیسی! به راستی که خدای تبارک و تعالی از پیامبران بر نبوت پیمان گرفت... و ایمان را به گروهی به عاریت داد. سپس آن را از ایشان سلب کرد. ابوالخطاب نیز از کسانی است که ایمان عاریه‌ای داشت سپس خداوند ایمانش را سلب کرد.

من امام کاظم علیه السلام را در آغوش کشیدم و میان دیدگانش را بوسیدم و عرض کردم: پدر

و مادرم به فدایت! فرزندانی که برخی از برخی دیگرند؛ و خداوند شنونده داناست.

آن‌گاه به نزد امام صادق علیه السلام بازگشتم. حضرت به من فرمود: چه کردی ای عیسی؟

عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! به خدمت امام کاظم علیه السلام رسیدم و او بدون

این که پرسشی مطرح کنم، از همه آن‌چه که می‌خواستم بپرسم، به من خبر داد. به خدا سوگند، در آن هنگام دریافتم که او صاحب امر امامت است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

یا عیسی! إن ابني هذا الذي رأيت لو سألتہ عما بين دفتي المصحف

لأجابك فيه بعلم...؛<sup>(۱)</sup>

۱. قرب الإسناد: ص ۳۳۴ - ۳۳۵، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۴، الخرائج والجرائح: ج ۲ ص ۶۵۳.

ای عیسی! این پسر مرا که دیدی، اگر از او از آن چه میان دو جلد مصحف قرار دارد بپرسی، به یقین با علم و دانش به تو پاسخ خواهد داد.

۲۶. در حدیث دیگری مسمع کردین می‌گوید:

روزی به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم در حالی که اسماعیل نیز در محضر آن حضرت بود. مسمع می‌گوید: در آن هنگام، ما اسماعیل را امام پس از پدر بزرگوارش می‌دانستیم...

مسمع در ادامه در حدیثی طولانی می‌گوید:

مردی از امام صادق علیه السلام خلاف آن چه را که دیگران می‌پنداشتند (یعنی امامت اسماعیل) شنید. آن مرد نزد دو نفر از اهل کوفه رفت که پس از امام صادق علیه السلام به امامت اسماعیل معتقد بودند. او آن چه را که از امام صادق علیه السلام شنیده بود به آن دو بازگفت.

یکی از آن ها سخن او را پذیرفت، اما دیگری تصمیم گرفت خودش این کلام را از امام صادق علیه السلام بشنود. از این رو به سوی امام حرکت کرد، وقتی به خدمت امام رسید، حضرت به او فرمود: ... آن خبری که فلانی به تو گفته، حقیقت است.

مرد کوفی عرض کرد: فدایت شوم! دوست دارم آن را از خودتان بشنوم.

حضرت فرمود: به راستی که فلانی - یعنی کاظم علیه السلام - امام و صاحب تو پس از من است. هر کس مدعی آن چه میان من و اوست بشود دروغگو و افترازننده است... (۱)

۱. بصائر الدرجات: ص ۳۵۹ - ۳۶۰، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۴ - ۲۵.

۲۷. در حدیث دیگری ابوبصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

از خدا خواستم، طلب کردم و تقاضا نمودم که امر امامت را به اسماعیل بسپارد، اما خداوند خودداری کرد؛ جز این که آن را برای ابوالحسن موسی علیه السلام قرار دهد. (۱)

۲۸. روایت پیشین با اندکی اختلاف از علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. (۲)

۲۹ و ۳۰. دو حدیث از زید نرسی از امام صادق علیه السلام نیز نزدیک به روایت پیشین نقل شده است. (۳)

۳۱. در حدیث طولانی فیض بن مختار او از امام صادق علیه السلام پرسیده چه کسی بعد از ایشان به امامت می‌رسد، در همان وقت امام کاظم علیه السلام پنج ساله به محضر پدر بزرگوارش وارد می‌شود. در این حدیث آمده:

امام صادق علیه السلام فرمود:

ای فیض! به راستی که صحف ابراهیم و موسی علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و آن حضرت، این دو صحیفه را به حضرت علی علیه السلام امانت سپرد. حضرت علی علیه السلام نیز آن‌ها را به امام حسن و امام حسین به امام حسین و امام حسین به امام سجاد و امام سجاد به امام باقر و پدرم امام باقر علیه السلام به من امانت سپرد و من آن را به این پسر - با وجود کم سن و سال بودنش - به امانت سپردم و اکنون نزد اوست. پس آن چه را می‌خواستی، فهمیدی.

۱. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۵، بصائر الدرجات: ص ۴۹۲.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۴۸۴ - ۴۸۵.

۳. بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۲۶۹، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۴۹۳.

عرض کردم: فدایت شوم! بیش تر بفرمایید.

فرمود: ای فیض! پدرم هر وقت می خواست دعایش رد نشود، مرا بر سمت راست خود می نشاند و دعا می کرد و من آمین می گفتم. پس دعایش رد نمی شد. من نیز با این پسرم چنین رفتار می کنم...

عرض کردم: ای سرور من! بیش تر بفرمایید.

فرمود: ای فیض! پدرم هرگاه به مسافرت می رفت - و من همراهش بودم - و بر روی شتر می خوابید، من شترم را به شتر ایشان نزدیک می کردم و بازویم را بالش سرش می کردم و تا مسافت دو میل این گونه بودم تا زمانی که آن حضرت به طور کامل می خوابید، آن گاه بیدار می شد. این پسرم نیز با من چنین رفتار می کند.

عرض کردم: فدایت شوم! بیش تر بفرمایید.

فرمود: علاقه من به این پسرم چنان است که یعقوب به یوسف علاقه داشت.

عرض کردم: ای سرور من! بیش تر بفرمایید.

فرمود: او همان صاحب توست که از او پرسیدی. پس برخیز به حَقِّش اقرار کن.

من از جا برخاستم و سر مبارکش را بوسیدم و برایش دعا کردم.<sup>(۱)</sup>

۳۲. در حدیث دیگری عبدالله بن فضل هاشمی می گوید:

روزی من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی از مردم طوس وارد شد و گفت:

ای فرزند پیامبر خدا! پاداش زائر قبر امام حسین علیه السلام چیست؟

حضرت فرمود:

یا طوسی! من زار قبر ابي عبد الله الحسين بن علي عليه السلام وهو يعلم أنه إمام

من الله مفترض الطاعة على العباد، غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر،

۱. الغيبة، نعمانی: ص ۳۲۴-۳۲۶، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۶-۲۷، اختیار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۶۴۳-

و قبل شفاعته في سبعين مذنباً، ولم يسأل الله عزوجل عند قبره حاجة إلا قضاها له؛

ای مرد طوسی! کسی که قبر ابا عبدالله الحسین علیه السلام را زیارت کند در حالی که بداند آن حضرت امام واجب اطاعه از جانب خدا بر بندگان است، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد و شفاعتش را در مورد هفتاد گناهکار را می‌پذیرد و هر حاجتی که نزد قبرش از خدا درخواست کند، خداوند برآورده می‌سازد. در همین هنگام امام کاظم علیه السلام وارد شد. امام صادق علیه السلام او را بر زانوی خود نشاند و شروع کرد به بوسیدن میان دیدگانش، سپس به مرد طوسی رو نمود و فرمود:

يا طوسي! إنَّه الإمام والخليفة والحجة بعدي، وإنَّه سيخرج من صلبه رجل يكون رضا الله عزوجل في سمائه، ولعباده في أرضه، يقتل في أرضكم بالسم ظملاً وعدواناً، ويدفن بها غريباً،  
ألا فمن زاره في غربته، وهو يعلم أنَّه إمام بعد أبيه مفترض الطاعة من الله عزوجل، كان كمن زار رسول الله صلى الله عليه وآله؛<sup>(۱)</sup>  
ای طوسی! به راستی که او امام، خلیفه و حجّت بعد از من است. به زودی از صلب او مردی به دنیا می‌آید که پسندیده خدا در آسمان و پسندیده مردمان در روی زمین خواهد بود. او در سرزمین شما به وسیله زهر و از روی ستم و دشمنی کشته خواهد شد و غریبانه در آن سرزمین به خاک سپرده خواهد شد.

۱. الأملی، صدوق: ص ۶۸۴ و ر.ک: تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۱۰۸، بحار الأنوار: ج ۹۹ ص ۴۲-۴۳.

آگاه باش! هر که او را در غربتش زیارت کند در حالی که می‌داند او بعد از پدرش امام واجب‌الاطاعة از جانب خداوند است، مانند کسی است که پیامبر خدا ﷺ را زیارت کرده است.

۳۳. در حدیث دیگری هارون بن خارجه می‌گوید:

هارون بن سعد بلخی به من گفت: اسماعیل که گردن‌هایتان را به سوی او کشیده (و منتظر امامتش) بودید از دنیا رفت. جعفر (امام صادق علیه السلام) نیز پیرمرد است؛ فردا یا پس فردا از دنیا می‌رود و شما بدون امام خواهید ماند.

من نمی‌دانستم چه پاسخی به او بدهم. از این رو به امام صادق علیه السلام خبر دادم که هارون بلخی به من چه گفت.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هیئات هیئات! خداوند نمی‌گذارد! به خدا سوگند، رشته امامت پاره نخواهد شد تا زمانی که رشته شب و روز گسسته شود. هرگاه هارون بلخی را دیدی به او بگو: این موسی بن جعفر علیه السلام است که بزرگ می‌شود و به او همسر می‌دهند و همسرش برای او فرزند می‌آورد و او - ان شاء الله - جانشین من خواهد بود. (۱)

۳۴. در حدیث دیگری ابن ابی یعفور می‌گوید:

من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که امام کاظم علیه السلام وارد شد و نشست. امام صادق علیه السلام فرمود:

یا بن ابی یعفور! هذا خیر ولدی وأحبهم إليّ...؛ (۲)

ای پسر ابی یعفور! این، بهترین فرزندانم و محبوب‌ترین آنان نزد من است...

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۴۷۹، کمال الدین: ص ۶۵۷، الغيبة، طوسی: ص ۴۱ - ۴۲،

بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۶.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۲۶۸، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۵ ص ۴۹۱، اختیار معرفة الرجال:

ج ۲ ص ۷۶۲.



۳۵. البته در روایات امامت امام رضا علیه السلام حدیث حمزة بن مهران از امام صادق علیه السلام خواهد آمد. این حدیث سخن آشکاری بر امامت امام رضا علیه السلام است. و مشخص است که انتقال امامت به امام رضا علیه السلام، از طریق پدرگرامی اش امام کاظم علیه السلام است.

#### مجموع روایات وارده در امامت امام کاظم علیه السلام

آن چه گفتیم مجموع روایات ویژه‌ای بود که بیانگر امامت امام ابوابراهیم موسی بن جعفر کاظم علیه السلام است که در این جا توانسته‌ایم بیاوریم و اگر روایاتی که پیش‌تر در دسته چهارم گذشت و دربرگیرنده سخن آشکار بر امامت امامان دوازده‌گانه با ذکر نامشان بود، به این روایات اضافه کنیم، مجموع روایاتی که در امامت امام کاظم علیه السلام وارد شده از یکصد حدیث افزون خواهد شد. همه این‌ها افزوده می‌شود به آن دو مجموعه روایاتی که در روایات امامت امام صادق علیه السلام ذکر شد.

#### روایاتی در جریان امامت در نسل‌ها

یکم. روایات بسیاری بیانگر این مطلبند که امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام در نسل‌ها و از پدر به پسر جریان دارد و به برادر، عمو و دایی منتقل نمی‌شود. بسیاری از این روایات، از امام باقر و امام صادق علیه السلام صادر شده که امامتشان با روایات گذشته به اثبات رسید؛ چراکه بعد از امام صادق علیه السلام، هیچ کس از فرزندان امام صادق علیه السلام جز امام کاظم علیه السلام مدعی امامت نشد؛ مگر اسماعیل و عبدالله افضح. از طرفی چون اسماعیل در زمان حیات پدرش امام صادق علیه السلام از دنیا رفت، ادعای امامت برای او باطل است؛ هم‌چنین در زمان حیات پدرش، امامتی به او

نرسیده بود تا در نسل وی منتقل شود. بلکه در بسیاری از نصوص و متون روایی به عدم امامت اسماعیل تصریح شده که برخی از آن‌ها گذشت.

علاوه بر آن، قائلان به امامت اسماعیل، بر تعداد دوازده امام می‌افزایند؛ بنابر این، قول آنان را احادیث فراوانی که شیعیان و جمهور مسلمانان روایت کرده‌اند، باطل می‌کند؛ روایاتی که از حدّ تواتر گذشته و پیش‌تر بدان‌ها اشاره شد.

درباره باطل بودن ادّعی امامت عبدالله افطح نیز باید گفت که هیچ کس قائل به جریان یافتن امامت در نسل او نیست. بلکه کسی که قائل به امامت عبدالله است، یا قائل است که امامت در وی متوقف شده، یا می‌گوید که امامت از او به برادرش امام کاظم علیه السلام منتقل شده است.

قول اول را روایاتی باطل می‌کنند که پیش‌تر بدان‌ها اشاره شد - گرچه با اختلاف متون - بیان‌گر آن بودند که امامان دوازده نفر هستند، همان‌گونه که قول دوم را نیز اموری باطل می‌کنند...

۱. روایات جریان یافتن امامت در نسل‌ها و این که امامت به برادر، عمو و دایی منتقل نمی‌شود.

۲. این که امامان بعدی، بر بطلان امامت عبدالله اجماع و اتفاق داشته‌اند. چنان که روایات وارده از امامان درباره تعداد ائمه علیهم السلام و اجماع شیعیان، گواه بر این مطلب است.

۳. اگر عبدالله افطح امامی بود که میان پدر و برادر خود واسطه شده بود، لازم می‌آمد که امام دوازدهم، امام حسن عسکری علیه السلام بوده باشد و این، به یقین به دو دلیل باطل است...

دلیل یکم. به اجماع و اتفاق نظر و روایات فراوانی که توسط شیعه و جمهور مسلمانان روایت شده است. بنابر این روایات، نام امام دوازدهم، نام پیامبر صلی الله علیه و آله است. و هم‌چنین روایات بسیاری که دلالت دارند که نام مهدی، نام پیامبر صلی الله علیه و آله است.

دلیل دوم. امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته و از این، لازم می آید که زمین از امام خالی باشد و این به مقتضای روایات فراوانی که پیش تر در پاسخ پرسش چهارم - از پرسش های گذشته - و غیر آن، بدان اشاره داشتیم، ممتنع است.

۴. این گروه (یعنی معتقدان به امامت عبدالله افطح) منقرض شده اند و اکنون دیگر جماعتی آشکار ندارند که مدّعی و دعوت‌گر به عقیده خود باشند. ان شاء الله در آینده، به هنگام بحث در قرائنی که پشتوانه و یاری‌گر روایات امامت هستند، خواهد آمد که این موضوع (منقرض شدن یک گروه اعتقادی) گواه بر بطلان دعوت است.

آری با این موارد مشخص و معین شد که امامت از امام صادق علیه السلام به امام کاظم علیه السلام انتقال یافت، بدون آن که عبدالله در این میان واسطه شده باشد.

روایتی در این که سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها نزد امام است

مجموعه دوم احادیث بسیاری است که از امام باقر و امام صادق علیه السلام - که پیش تر بدان اشاره شد - نقل شده است. در این روایات آمده: سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط در اختیار امام و نزد او است، به ضمیمه روایاتی که حکایت دارند آن سلاح نزد امام کاظم علیه السلام است. مانند حدیث محمد بن حکیم از امام کاظم علیه السلام که فرمود:

السلاح موضوع عندنا مدفوع عنه...؛<sup>(۱)</sup>

سلاح نزد ما قرار داده شده و از آن دفاع و محافظت می‌شود...

البته مانند این حدیث خواهد آمد که در آن آمده: همین سلاح در اختیار امام رضا علیه السلام قرار گرفت.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۲۳۵، بصائر الدرجات: ص ۲۰۱.

بلکه به جدّ نزدیک است قائل شویم که امام کاظم علیه السلام تنها امامی است که امامتش به «نص و سخن آشکار» و وصیت ثابت شده است؛ بنابراین که این دو ویژگی حتی برای غیر شیعیان نیز معلوم بوده است؛ چون بعد از ظهور ادّعیای شیعیان و برپایی کیان شیعه، هیچ کس مدّعی این دو ویژگی برای غیر امام کاظم علیه السلام نشده است.

برای نمونه، هنگامی که اسیران واقعه قیام حسین، شهید فخ را بر موسی بن مهدی عباسی وارد کردند، موسی عباسی از امام کاظم علیه السلام یاد کرد و به ایشان جسارت نمود و گفت: به خدا سوگند، همانا حسین به دستور او قیام کرد و تنها از محبت او پیروی نمود؛ زیرا او صاحب وصیت در میان این خاندان است. خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم!<sup>(۱)</sup>

هارون، برادر موسی بن مهدی عباسی نیز - بنابر روایت شیخ صدوق - در گفت و گویی طولانی درباره امام کاظم علیه السلام به پسرش مأمون گفت:

من امام مسلمانان در ظاهر و با غلبه و قهر هستم؛ اما موسی بن جعفر امام حقیقی است. پسر من! به خدا سوگند، او از من و از همه مردمان به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر است. و به خدا سوگند، اگر حتی تو درباره حکومت با من منازعه کنی، چشمت را از کاسه بیرون می آورم...!<sup>(۲)</sup>

هارون در سخنی دیگر گفت: پسر من! این وارث علم پیامبران است. این موسی بن جعفر بن محمد است که درود بر آنان باد!<sup>(۳)</sup>

چنین سخنانی از موسی و هارون عباسی به این دلیل بوده که ظاهر و آشکار بوده که امامت تنها با وصیت امام صادق به امام کاظم علیه السلام رسیده است. و همه سپاس ها از آن پروردگار جهانیان است.

۱. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۵۱.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۷۴، چاپ نجف اشرف باب «جمل من أخبار موسی بن جعفر علیه السلام مع هارون الرشید ومع موسی بن المهدی» حدیث ۱۱.

۳. همان: ج ۱ ص ۷۴ و ص ۱۲.

روایاتی در امامت امام رضا علیه السلام

۵. امام ابوالحسن علی بن موسی رضا علیه السلام

احادیث بیانگر امامت امام رضا علیه السلام عبارتند از حدیث‌های یزید بن سلیط، ابراهیم کرخی، نصر بن قابوس، داوود بن کثیر و عبدالله بن فضل هاشمی. این احادیث پیش‌تر در ضمن روایات بیان‌گر امامت امام کاظم علیه السلام گذشت. نام امام رضا علیه السلام در حدیث حبابه والیبیه - که پیش‌تر در روایات امامت امام سجاده علیه السلام گذشت - و حدیث ابوهاشم جعفری - که در آینده در روایات امامت امام حسن عسکری علیه السلام خواهد آمد - آمده است. در این دو حدیث آمده که امام رضا علیه السلام بر سنگریزه مهر زدند.

البته روایات بسیاری به موارد یاد شده افزوده می‌شود که عبارتند از:

۱. حدیث نجمه خاتون مادر امام رضا علیه السلام که می‌فرماید:

هنگامی که به پسرم علی علیه السلام باردار شدم، سنگینی حمل را احساس نکردم. من در هنگام خواب، صدای تسبیح، تحلیل و تمجید از شکمم می‌شنیدم و از این جهت می‌ترسیدم و هراسان می‌شدم. اما وقتی که بیدار می‌شدم، دیگر صدایی نمی‌شنیدم. و چون پسرم را به دنیا آوردم، او بر زمین قرار گرفت؛ در حالی که دست‌ها را بر زمین نهاد و سر به آسمان برداشت و لبانش را تکان می‌داد، گویا سخن می‌گفت.

در این هنگام پدرش موسی بن جعفر علیه السلام نزد من آمد و فرمود:

هنيئاً يا نجمة! كرامة ربك، فناولته إياه في خرقة بيضاء، فأذن في إذنه

اليمنى، وأقام في اليسرى، ودعا بماء الفرات فحنكه به، ثم رده إليّ، وقال:



خذیه، فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ؛<sup>(۱)</sup>

ای نجمه! نعمت پروردگارت بر تو گوارا باد!

من نوزاد را در پارچه‌ای سفید به امام کاظم علیه السلام دادم. امام کاظم علیه السلام در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. آن گاه آب فرات طلبد و با آن کام کودک را برداشت، سپس او را به من باز گرداند و فرمود:

او را بگیر که ذخیره خداوند متعال در زمین است.

۲. در حدیث دیگری محمد بن سنان می‌گوید:

یک سال پیش از رفتن امام کاظم علیه السلام به عراق، به خدمت آن حضرت رسیدم. پسرش علی علیه السلام نیز مقابل ایشان بود... امام کاظم علیه السلام فرمود:

من ظلم ابني هذا حقه، و جحد إمامته من بعدي كان كمن ظلم علي بن أبي طالب عليه السلام حقه، و جحد إمامته بعد رسول الله صلى الله عليه وآله؛

هر کس در حق این پسر من ستم کند و امامت او را بعد از من انکار نماید، مانند کسی است که در حق علی بن ابی طالب علیه السلام ستم کرده و امامت او را بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله انکار کرده است.

عرض کردم: به خدا سوگند، اگر خدا عمر مرا طولانی کند، به یقین تسلیم او خواهم بود و به امامتش اعتراف خواهم کرد.

امام کاظم علیه السلام فرمود: راست گفתי ای محمد! خداوند عمر تو را طولانی می‌کند و تو تسلیم حق پسر من خواهی بود و به امامت وی و امامت امام بعد از او اقرار خواهی کرد.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۹ - ۳۰، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۹، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۹۰.

عرض کردم: امام بعد از او کیست؟

فرمود: پسرش محمد.

عرض کردم: به او راضی و تسلیمش هستم. (۱)

این روایت نیز سخنی آشکار در امامت امام جواد علیه السلام است.

۳. در حدیث دیگری حسین بن نعیم صحاف می‌گوید:

من، هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم. علی بن یقطین گفت: من

در محضر امام کاظم علیه السلام نشسته بودم که پسرش علی علیه السلام وارد شد. امام به من فرمود:

یا علی بن یقطین! هذا علی سید ولدی. أما انی قد نحلته کنیتی؛

ای علی بن یقطین! این سرور فرزندان من است. آگاه باش! من

کنیه‌ام را به او بخشیده‌ام.

در این هنگام هشام بن حکم با کف دست بر پیشانی خود کوبید و گفت: وای بر

تو! چگونه گفتی؟

علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند، همین طور که گفتم، از آن حضرت شنیدم.

هشام گفت: امام کاظم علیه السلام به تو خبر داد که امر امامت پس از او از آن فرزندش

علی است. (۲)

در حدیثی دیگر علی بن یقطین، همین سخن امام کاظم علیه السلام درباره فرزندش امام

رضا علیه السلام را نقل کرده است. اما در آن حدیث چنین آمده:

هشام - یعنی هشام بن سالم - با کف دست بر پیشانی خود کوبید و گفت: «انالله»؛

به خدا سوگند که آن حضرت از وفات خود خبر داده است. (۳)

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۱۹ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۱، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۳، الغیبة، طوسی: ص

۳۲-۳۳، کشف الغمة: ج ۳ ص ۶۵-۶۶.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۲، الکافی: ج ۱ ص ۳۱۱ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۳، کفایة

الأثر: ص ۲۷۱.

۳. کشف الغمة: ج ۳ ص ۹۱، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۳، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۱.

البته این حدیث با متونی نزدیک به روایت یاد شده، از علی بن یقطین نیز نقل شده است.<sup>(۱)</sup>

۴. در حدیث دیگری علی بن یقطین می‌گوید:  
امام کاظم علیه السلام از زندان برای من این‌گونه نامه نوشت:  
به راستی که فلانی، پسر من، سرور فرزندان من است و من کنیه خود را  
به او بخشیده‌ام.<sup>(۲)</sup>

گرچه علی بن یقطین به صراحت از امام رضا علیه السلام نام نبرده، اما معلوم است که امام کاظم علیه السلام به فرزند دیگرش تصریح نفرموده، بلکه نهایت چیزی که گفته شده - چنان که خواهد آمد - این است که امام کاظم علیه السلام بر امامت هیچ کس تصریح نکرده است؛ زیرا آن حضرت، همان امام قائم غائب است.  
چنان که روشن است علی بن یقطین از میان فرزندان امام کاظم علیه السلام، کسی جز امام رضا علیه السلام را به ولایت نپذیرفت. علاوه بر آن که چون علمای ما این حدیث را در بخش امامت امام رضا علیه السلام ذکر کرده‌اند، دلیل است بر این که آنان همین برداشت را از حدیث علی بن یقطین داشته‌اند.

۵. در حدیث دیگری نعیم قابوسی می‌گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:  
إِنَّ ابْنِي عَلِيًّا أَكْبَرَ وَلَدِي، وَأَبْرَهَمَ عِنْدِي، وَأَحَبَّهُمْ إِلَيَّ، وَهُوَ يَنْظُرُ مَعِيَ فِي  
الْجَفْرِ، وَلَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَّا نَبِيًّا، أَوْ وَصِيًّا نَبِيًّا؛<sup>(۳)</sup>  
به راستی که پسر من علی، بزرگ‌ترین فرزندانم، نیکوکارترین آنان در  
نزد من و محبوب‌ترین آنان برای من است. او با من در جفر  
می‌نگرد که در آن جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی‌نگرد.

۱. بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۳.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۱۳.

۳. همان: ج ۱ ص ۳۱۱-۳۱۲ و ر. ک: بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۰، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۴۹-۲۵۰، الغيبة، طوسی: ص ۳۶، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۴۷۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۴۴، كشف الغمّة: ج ۳ ص ۶۴.



۶. در حدیث دیگری داوود رقی می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! سنّ و سال من بسیار شده؛ دستم را بگیرد و از دوزخ نجاتم دهد.  
امام به پسرش امام رضا علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این، صاحب شما بعد از من است. (۱)

حدیثی دیگر نیز مانند این، از داوود رقی نقل شده است. (۲)

۷. در حدیث دیگری محمد بن اسحاق بن عمار می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: آیا مرا راهنمایی نمی‌کنید بر کسی که دین خود را از او فرا بگیرم؟  
فرمود: این پسرم علی... (۳)

۸. حدیث دیگری را در این زمینه زیاد بن مروان قندی نقل می‌کند، او از واقفیه بود؛ همان کسانی که قائل اند امام کاظم علیه السلام غیبت کرده و از دنیا نرفته و آن حضرت همان قائم منتظر است. زیاد بن مروان می‌گوید:  
روزی به محضر امام کاظم علیه السلام رسیدم. فرزندش ابوالحسن (امام رضا علیه السلام) نیز نزد آن حضرت بود. حضرت به من فرمود:

ای زیاد! این پسرم فلانی، کتابش کتاب من، کلامش کلام من و فرستاده‌اش فرستاده من است و هر چه بگوید، سخن، سخن اوست. (۴)

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۴۸، الکافی: ج ۱ ص ۳۱۲، الغیبة، طوسی: ص ۳۴، إعلام الوری: ج ۲ ص ۴۴، کشف الغمة: ج ۳ ص ۶۳، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۳ - ۲۴.  
۲. بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۵.  
۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۱۲ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۴، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۴۸ - ۲۴۹، الغیبة، طوسی: ص ۳۴ - ۳۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۴۴ - ۴۵.  
۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۹، الکافی: ج ۱ ص ۳۱۲ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۹، روضة الواعظین: ص ۲۲۲، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۰، الغیبة، طوسی: ص ۳۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۴۵، کشف الغمة: ج ۳ ص ۶۴.

۹. در حدیث دیگری مخزومی که مادرش از نسل جعفر بن ابی طالب بود می‌گوید:  
 امام کاظم علیه السلام در پی ما فرستاد و ما در حضورش گردهم آمدیم. سپس به ما  
 فرمود: آیا می‌دانید چرا دعوتتان کردم؟  
 گفتیم: نه.

فرمود:

شهدوا أنّ ابني هذا وصيي، والقيّم بأمري، وخليفتي من بعدي. من كان له  
 عندي دين فليأخذه من ابني هذا، ومن كان له عندي عدة فلينجزها منه،  
 ومن لم يكن له بد من لقائي إلا بكتابه؛<sup>(۱)</sup>

شاهد باشید که این پسر من، وصی، قیام کننده به امر من و جانشین من  
 است. هر کس از من بدهی دارد، باید آن را از این پسر من بستاند. به  
 هر کس که من وعده‌ای داده‌ام، از وی بخواهد و هر کس ناگزیر به  
 ملاقات من است، تنها با نامه‌ او می‌تواند دیدارم کند.

۱۰. در حدیث دیگری داوود بن سلیمان می‌گوید:

به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: من می‌ترسم اتفاقی بیفتد و من دیگر شما را نبینم؛  
 به من خبر دهید که چه کسی بعد از شما امام است؟  
 فرمود: پسر من فلاتی؛ یعنی امام رضا علیه السلام.<sup>(۲)</sup>

۱۱. در حدیث دیگری داوود بن رزین می‌گوید:

امام کاظم علیه السلام اموالی نزد من داشت. حضرت فرستاده‌ای را فرستاد و مقداری از  
 آن را گرفت و مقدار دیگری را نزد من باقی گذاشت و فرمود: هر که بعد از من به  
 سراغت بیاید و از تو باقی مانده این اموال را درخواست کند، او صاحب توست.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۱۲ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۴۵.  
 ۲. همان: ج ۱ ص ۳۱۳ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۴ و ۲۵، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۱، الغيبة، طوسی:  
 ص ۲۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۴۶، كشف الغمة: ج ۳ ص ۶۵.

پس از وفات امام کاظم علیه السلام، پسرش علی علیه السلام برای من پیغام فرستاد: آن چه نزد توست برایم بفرست و آن، چنین و چنان است.

من نیز آن چه را که از اموال آن حضرت در اختیارم بود برای ایشان فرستادم. (۱)

۱۲. در حدیث دیگری داوود زری می گوید:

اموالی را نزد امام کاظم علیه السلام بردم. ایشان مقداری را برداشت و مقداری را باقی گذاشت.

من عرض کردم: خداوند امور شما را سامان دهد! چرا این مقدار را نزد من

باقی نهادید؟

فرمود: صاحب امر امامت، آن را از تو درخواست خواهد کرد.

هنگامی که خبر وفات حضرت امام کاظم علیه السلام به ما رسید، فرزندش ابوالحسن علیه السلام

برای من پیغام فرستاد و آن مال را طلب کرد. من نیز آن را به آن بزرگوار

تحویل دادم. (۲)

۱۳. در حدیث دیگری اسماعیل بن فضل هاشمی می گوید:

روزی به محضر امام کاظم علیه السلام شرف یاب شدم، آن حضرت به شدت بیمار بود.

من عرض کردم: اگر آن اتفاقی که - از خدا می خواهم به ما ننمایاند - به وقوع بپیوندد،

به چه کسی رجوع کنیم؟

فرمود: به پسر من علی. نوشته او نوشته من است. همو وصی و جانشین من بعد از

من خواهد بود. (۳)

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۳۷، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۳، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۳.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۱۳ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۲، الغیبة، طوسی: ص ۳۹، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۴۷۶، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۶۵.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۱، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۳.

۱۴. در حدیث دیگری علی بن یقظین می‌گوید:

امام کاظم علیه السلام به امام رضا علیه السلام اشاره کرد و فرمود: او فقیه‌ترین فرزندان من است و من کنیه‌ام را به او بخشیده‌ام.

البته مانند این حدیث، احادیث دیگری نیز وارد شده است.<sup>(۱)</sup>

۱۵. در حدیث دیگری منصور بن یونس بزرگ می‌گوید:

روزی به محضر امام کاظم علیه السلام رسیدم و آن حضرت به من فرمود: ای منصور! آیا می‌دانی امروز چه کاری انجام دادم؟  
عرض کردم: نه.

فرمود: پسر من علی را وصی و جانشین خود قرار دادم. پس به خدمتش برو و به او تبریک بگو...<sup>(۲)</sup>

۱۶. در حدیث دیگری سلیمان مروزی می‌گوید:

روزی به خدمت امام کاظم علیه السلام رسیدم و تصمیم داشتم از آن حضرت بپرسم که بعد از ایشان چه کسی بر مردم حجّت است.

حضرت پیش از پرسش من فرمود:

یا سلیمان! إنَّ علیاً ابني، ووصیي، والحجة علی الناس بعدي. وهو أفضل ولدي. فإن بقيت بعدي فاشهد له بذلك عند شيعتي، وأهل ولايتي، والمستخبرين عن خليفتي من بعدي؛<sup>(۳)</sup>

ای سلیمان! به راستی که علی، پسر من و وصی من و حجّت بر مردم پس از من است. او برترین فرزندان من است. اگر بعد از من زنده بودی، این موضوع را نزد شیعیان و ولایت‌مدارانم و کسانی که درباره جانشینم پرس و جو می‌کنند، گواهی بده.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۲، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۴.

۲. همان: ج ۲ ص ۳۲، همان: ج ۴۹ ص ۱۴، اختیار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۷۶۸.

۳. بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۵.

۱۷. در حدیث دیگری علی بن عبدالله هاشمی می‌گوید:

ما نزد قبر پیامبر بودیم. جمعیت ما با غلامانمان در حدود شصت نفر بود. ناگاه امام کاظم علیه السلام وارد شد در حالی که دست پسرش علی علیه السلام را در دست گرفته بود. فرمود: آیا می‌دانید من چه کسی هستم؟

عرض کردیم: شما سرور و بزرگ ما هستید.

فرمود: نام و نسبم را بگویید.

عرض کردیم: شما موسی بن جعفر علیه السلام هستید.

فرمود: این که همراه من است، کیست؟

عرض کردیم: او علی بن موسی بن جعفر علیه السلام است.

فرمود: پس گواه باشید که او وکیل من در زمان زندگیم و وصی من، پس از مرگ من خواهد بود. (۱)

۱۸. در حدیث دیگری عبدالله بن مرحوم می‌گوید:

از بصره به قصد مدینه بیرون آمدم. در میانه راه، متوجه شدم که امام کاظم علیه السلام را به بصره می‌بردند. آن حضرت کسی را در پی من فرستاد. من به خدمتش رفتم. حضرت نامه‌هایی را به من سپرد و دستور داد که آن‌ها را به مدینه برسانم.

عرض کردم: فدایت شوم! این‌ها را به چه کسی تحویل بدهم؟

فرمود:

إلی ابني علي، فإته وصيي، والقیّم بأمری، وخیر بنی؛ (۲)

به فرزندم علی، چرا که او وصی من است. همو به امر من قیام

می‌کند، و بهترین پسران من است.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۱، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۵.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۵-۱۶ و ر.ک: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۱۷ به نقل از عبد الله بن مخزوم.

۱۹. حدیث دیگری را حیدر بن ایوب این گونه نقل می‌کند:

محمد بن زید هاشمی گفت: اینک شیعیان، علی بن موسی علیه السلام را به امامت پذیرفته‌اند.

گفتم: چه طور؟

گفت: امام کاظم علیه السلام او را فراخواند و به وی وصیت کرد.<sup>(۱)</sup>

حیدر بن ایوب این ماجرا را در حدیثی دیگر چنین تفصیل می‌دهد و می‌گوید: ما در مدینه در جایی به نام «قبا» بودیم، محمد بن زید به آن جا می‌آمد. روزی او دیرتر از روزهای دیگر از راه رسید. به او گفتیم: فدایتان شویم! چرا تأخیر داشتی؟ گفت: امروز امام کاظم علیه السلام هفده نفر از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام را فراخواند و ما را بر وصایت و وکالت فرزندش علی علیه السلام در زمان حیات و پس از مرگ خود گواه گرفت؛ و این که فرمانش چه به ضرر کسی و چه به نفع کسی باشد، جایز است. آن‌گاه محمد بن زید گفت: ای حیدر! به خدا سوگند که امامت علی علیه السلام همین امروز شکل گرفت و شیعیان پس از امام کاظم علیه السلام به امامت او قائل خواهند بود. حیدر می‌گوید: گفتم: بلکه خدا امام کاظم علیه السلام را باقی بدارد! این چه سخنی است؟ محمد بن زید گفت: ای حیدر! هرگاه به او وصیت کرد، در واقع امامتش را نیز منعقد ساخت...<sup>(۲)</sup>

۲۰. در حدیث دیگری یزید بن سلیط می‌گوید:

روزی امام کاظم علیه السلام ما سی نفر از بنی هاشم را فراخواند و از ما گواه گرفت که پسرش علی علیه السلام وصی و جانشین اوست.<sup>(۳)</sup>

۱. همان: ج ۴۹ ص ۱۶.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۷، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۶-۱۷.

۳. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۳۰.

۲۱. در حدیث دیگری عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید:

امام کاظم علیه السلام به فرزندش وصیت کرد و نوشته‌ای برایش نگاشت که در آن، شصت نفر از شخصیت‌های بزرگ مدینه را گواه گرفت. (۱)

۲۲. در حدیث دیگری حسین بن بشیر می‌گوید:

امام کاظم علیه السلام پسرش علی علیه السلام را برای ما برپا داشت؛ همان طور که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را در روز غدیر خم برپا داشت، آن‌گاه فرمود:

یا أهل المدينة! - أو قال: یا أهل المسجد! - هذا وصی من بعدی؛ (۲)

ای مردم مدینه! - یا فرمود: ای اهل مسجد! - این وصی من پس از من است.

۲۳. در حدیث دیگری حسن بن علی خزاز می‌گوید:

ما از مکه بیرون آمدیم. علی بن ابی حمزه نیز همراه ما بود. او اموال و کالاهایی با خود داشت. گفتیم: این‌ها برای کیست؟

علی بن ابی حمزه گفت: این‌ها مال امام کاظم علیه السلام است. آن حضرت به من دستور داده تا این اموال و کالاهارا به پسرش علی علیه السلام که به او وصیت کرده، تحویل بدهم. (۳)

۲۴. در حدیث دیگری جعفر بن خلف می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که

می‌فرمود:

سعد امرء لم یمت حتی یری منه خلفاً. وقد أرنی الله من ابني هذا خلفاً؛  
خوشبخت است کسی که پیش از مرگ جانشینی برای خود ببیند.  
خداوند به من نیز این پسر را نمایانده است که جانشین من خواهد بود.

۱. بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۷، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۷.

۲. همان.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۷-۳۸، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۷.

منظور امام کاظم علیه السلام فرزندش امام رضا علیه السلام بود. (۱)

۲۵. حدیث موسی بن بکر نیز مانند حدیث پیشین است. موسی می گوید:  
روزی در محضر امام کاظم علیه السلام بودم که به من فرمود: امام صادق علیه السلام همواره  
می فرمود:

سعد امرء لم یمت حتی یری خلفه من نفسه؛

خوشبخت است کسی که پیش از مرگ جانشینی برای خود ببیند.

سپس امام کاظم علیه السلام با دست به پسرش علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این فرزندم  
همان است که خدا جانشین مرا به من نمایانده است. (۲)

۲۶. در حدیث دیگری حسین بن مختار می گوید:

هنگامی که امام کاظم علیه السلام در زندان بود، لوح هایی از ایشان به ما رسید که در آن  
نوشته شده بود: عهد و پیمان من به بزرگترین فرزندان من است.

حسین بن مختار حدیث دیگری را نیز مانند حدیث پیشین این گونه نقل می کند:  
هنگامی که امام کاظم علیه السلام در بصره از نزد ما گذشت، لوح هایی از جانب ایشان به  
ما رسید که در آن به پهنای نوشته شده بود: عهد من به بزرگترین فرزندان من است. (۳)

۲۷. در حدیث دیگری مفضل بن عمر می گوید:

روزی به محضر امام کاظم علیه السلام رسیدم. فرزندش علی علیه السلام در دامن آن حضرت  
نشسته بود. حضرتش فرزندش را می بوسید، زبانش را می مکید، او را بر دوش  
می نهاد و به سینه اش می چسباند و می فرمود:

بأبي أنت ما أطيب ريحك، وأطهر خلقك، وأبين فضلك؛

پدرم به فدای تو! چه خوش بویی! چه آفرینش پاکیزه داری و  
فضایلت چه آشکار است.

۱. بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۸، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۳۹.

۲. کفایة الأثر: ص ۲۷۳، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۶، الغیبة، طوسی: ص ۴۱.

۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۰، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۸-۱۹، الغیبة، طوسی: ص ۳۶-۳۷، إعلام الوری: ج  
۲ ص ۴۶.



عرض کردم: فدایت شوم! چنان مهر و محبتی از این کودک در دلم افتاده که جز شما، برای هیچ کسی در دلم واقع نشده بود.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

یا مفضل! هو منی بمنزلتی من ابي عليه السلام ﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛<sup>(۱)</sup>

ای مفضل! او نزد من، مانند من در نزد پدرم است. «فرزندانی که برخی از برخی دیگرند و خدا شنوا و داناست».

عرض کردم: او صاحب امر بعد از شماست؟

فرمود: آری. هر که از او اطاعت کند، هدایت یافته و هر که از او نافرمانی نماید، کفر ورزیده است.<sup>(۲)</sup>

۲۸. در حدیث دیگری حسن بن حسن می گوید:

به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: می خواهم مسأله ای بپرسم.

فرمود: از امام و پیشوای خود بپرس.

عرض کردم: منظور شما کیست؟ من غیر از شما امامی نمی شناسم.

فرمود:

هو علي ابني، قد نحلته کنیتی؛

او پسر من علی است که کنیه ام را به او بخشیده ام.

عرض کردم: سرورم! مرا از آتش نجات دهید! زیرا امام صادق علیه السلام فرمود که شما

قائم به این امر هستید.

امام کاظم علیه السلام فرمود: آیا من قائم نبودم؟!

۱. سوره آل عمران آیه ۳۴.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۴۰، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۰-۲۱.

آن گاه فرمود:

يا حسن! ما من إمام يكون قائماً في أمة إلا وهو قائمهم، فإذا مضى عنهم فالذي يليه هو القائم والحجة حتى يغيب عنهم، فكلنا قائم. فاصرف جميع ما كنت تعاملني به إلى ابني علي، والله والله ما أنا فعلت ذاك به، بل الله فعل به ذاك حياً؛<sup>(۱)</sup>

ای حسن! هر امامی که در امتی به پا خیزد، قائم آنان است. پس وقتی که از دنیا برود، امام بعدی قائم و حجّت است تا زمانی که از امت پنهان شود. بنابر این، ما همگی قائم هستیم. پس هر رفتاری که با من داشتی، آن را به سوی پسر من علی برگردان. به خدا سوگند، به خدا سوگند، من او را امام قرار ندادم؛ بلکه خدا از روی محبت با وی چنین رفتار کرد.

۲۹. در حدیث دیگری علی بن جعفر می‌گوید:

در محضر امام کاظم علیه السلام بودم - به خدا سوگند که بعد از پدرم، او حجّت خدا در روی زمین بود - آن گاه پسرش علی علیه السلام جلوه گر شد. حضرت فرمود:

يا علي! هذا صاحبك. وهو مني بمنزلة من أبي، فثبتك الله على دينة؛  
ای علی! این صاحب توست. او برای من، هم چون من برای پدرم  
است. خداوند تو را در دینت ثابت قدم بدارد.

من گریستم و با خود گفتم: به خدا سوگند، امام کاظم علیه السلام از مرگ خود خبر داد.  
حضرت فرمود:

يا علي! لا بد أن يمضي مقادير الله فيّ. ولي برسول الله صلى الله عليه وآله أسوة، وبأمر المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام؛

۱. الغيبة، طوسی: ص ۴۱، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۵-۲۶.

ای علی! تقدیرات الهی ناگزیر باید درباره من اجرا شود. الگوی‌های من، پیامبر خدا ﷺ، امیر مؤمنان، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام هستند.

این ماجرا، سه روز پیش از آن روزی بود که هارون الرشید برای بار دوم امام کاظم علیه‌السلام را به بغداد احضار کرد...<sup>(۱)</sup>

۳۰. در حدیث دیگری نصر بن قابوس می‌گوید:

من در خانه امام کاظم علیه‌السلام و در محضر ایشان بودم. حضرت دست مرا گرفت و کنار در یکی از اتاق‌های خانه خود نگه داشت و در را گشود. در این هنگام پسر امام کاظم علیه‌السلام؛ یعنی علی علیه‌السلام را دیدم که در دست خود کتابی داشت و در آن می‌نگریست. امام کاظم علیه‌السلام به من فرمود: ای نصر! آیا این پسر را می‌شناسی؟

عرض کردم: آری. او علی علیه‌السلام پسر شماست.

حضرت فرمود: ای نصر! آیا می‌دانی این چه کتابی است که او در دست دارد و

در آن می‌نگرد؟

عرض کردم: نه.

فرمود:

هذا الجفر الذي لا ينظر فيه إلا نبي أو وصي نبي؛<sup>(۲)</sup>

این کتاب جفر است که تنها پیامبر یا وصی پیامبر در آن می‌نگرد.

۳۱. در حدیث دیگری حسن بن موسی می‌گوید:

نشیط و خالد، خدمتکار امام کاظم علیه‌السلام بودند. حسن از یحیی بن ابراهیم از نشیط

از خالد الجوان این‌گونه نقل کرد:

۱. رسائل علی بن جعفر: ص ۲۱ - ۲۲، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۶ - ۲۷، الغيبة، طوسی: ص ۴۲.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۷.

هنگامی که مردم درباره امام کاظم علیه السلام دچار اختلاف شدند، من به خالد گفتم: آیا نمی بینی چگونه ما نیز هم چون مردم دچار اختلاف شدیم؟  
خالد گفت: امام کاظم علیه السلام به من فرموده بود:

عهدي إلى ابني علي، أكبر ولدي، وخيرهم، وأفضلهم؛<sup>(۱)</sup>  
عهد و پیمان من به پسر من علی علیه السلام است که بزرگترین فرزندان من  
و برترین ایشان است.

۳۲. در حدیث دیگری حمزه بن حرمان می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:  
يقتل حفدي بأرض خراسان في مدينة يقال لها «طوس». من زاره إليها  
عارفاً بحقه أخذته بيدي يوم القيامة وأدخلته الجنة، وإن كان من أهل  
الكبائر؛

نواده من در سرزمین خراسان در شهری به نام «طوس» کشته  
می شود. هر کس با شناخت حق او به زیارتش برود و او را زیارت  
کند، من در روز قیامت دست او را می گیرم و او را وارد بهشت  
می کنم، گرچه اهل گناهان کبیره باشد.

عرض کردم: فدایت شوم! شناخت حق او چیست؟  
فرمود:

تعلم إنّه إمام مفترض الطاعة، غريب شهيد...؛<sup>(۲)</sup>  
بدانی که او امام واجب اطاعه، غریب و شهید است...  
روشن است که منظور از «نواده» امام رضا علیه السلام است. بنابراین، همین حدیث،  
سخن آشکاری در امامت آن حضرت است.

۱. همان: ج ۴۹ ص ۲۷-۲۸.

۲. من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۸۴، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۱۰-۱۱، عيون أخبار  
الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۹۰، الأمالي، صدوق: ص ۱۸۳.

۳۳. در حدیث دیگری بکر بن صالح می‌گوید: به ابراهیم فرزند امام کاظم علیه السلام گفتم: نظر شما درباره پدرتان چیست؟  
گفت: زنده است.  
گفتم: نظرت درباره برادرت ابوالحسن (حضرت رضا علیه السلام) چیست؟  
گفت: او دانشمندی مورد اعتماد و راستگوست.  
گفتم: او می‌گوید: پدرتان از دنیا رفته است.  
گفت: او بهتر می‌داند چه می‌گوید.  
من سخنم را باز گفتم. ابراهیم نیز پاسخش را باز گفت.  
گفتم: آیا پدرتان وصیت کرده بود؟  
گفت: آری.  
گفتم: به چه کسی وصیت کرده؟

گفت: به پنج نفر از ما؛ اما علی (حضرت رضا علیه السلام) را بر ما مقدم ساخت. (۱)  
۳۴. حدیث دیگری را علی بن ابی حمزه از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند. در این حدیث آمده:

علی بن یقظین به امام کاظم علیه السلام عرض کرد: ای سرور من! چه کسی بعد از شما صاحب ماست؟  
حضرت فرمود:

علي هذا، هو خير من أخلف بعدي، هو منّي بمنزلي من أبي. هو لشيعتي  
عدة، عنده علم ما يحتاجون إليه. سيد في الدنيا، وسيد في الآخرة، وإنه  
لمن المقربين؛ (۲)

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۲ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۲ - ۲۳، عيون أخبار  
الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۴۶.

۲. الغيبة، طوسی: ص ۶۶، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۵ - ۲۶.

این علی. او بهترین جانشین من است؛ او برای من، هم چون من برای پدرم است؛ او ذخیره‌ای برای شیعیان من است؛ دانش همه نیازهای شیعیان نزد اوست؛ او سالار در دنیا و سالار در جهان آخرت است؛ و به راستی که او از مقربان است.

در حدیث دیگری احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی می‌گوید:

در قادسیه به محضر حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! من می‌خواهم درباره مسئله‌ای از شما بپرسم... من از پدرتان که در همین جا که منزل کرده بود درباره جانشینش پرسیدم و آن بزرگوار مرا به شما راهنمایی کرد. (۱)  
 ۳۶. در حدیث دیگری اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که پدرش امام کاظم علیه السلام همواره به پسرانش می‌فرمود:

هذا أخوكم علي بن موسى عالم آل محمد، فسلوه عن أديانكم، واخفظوا ما يقول لكم، فإنني سمعت أبي جعفر بن محمد عليه السلام غير مرة يقول لي: إن عالم آل محمد لفي صلبك، وليتني أدركته، فإنه سمي أمير المؤمنين عليه السلام؛ (۲)  
 این برادران علی بن موسی، عالم آل محمد است. درباره دینتان از وی بپرسید و هرچه برایتان گفت، به خاطر بسپارید؛ زیرا من بارها از پدرم امام صادق علیه السلام شنیدم که به من می‌فرمود: به راستی که عالم آل محمد در صلب توست. کاش او را درک می‌کردم! او هم نام امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

۱. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۶۷، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۷.  
 ۲. كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۱۱، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۸، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۰۰، إعلام الوری: ج ۲ ص ۶۴ - ۶۵.

۳۷. حدیث دیگری را در این باره محمد بن فضیل هاشمی نقل می‌کند. در این حدیث آمده:

روزی پیش از وفات امام کاظم علیه السلام به خدمت آن حضرت شرف یاب شدم. ایشان به من فرمود:

من ناگزیر از دنیا خواهم رفت. پس هنگامی که مرا در لخدم پنهان کردی، به هیچ وجه در این جا نمان و این ودیعه‌های مرا به مدینه ببر و آن‌ها را به پسر علی رضا برسان که او وصی من و صاحب امر پس از من است.<sup>(۱)</sup>

۳۸. حدیث دیگری را عمرو بن واقد در ماجرای قتل امام کاظم علیه السلام به وسیله سم در زندان، نقل می‌کند. در این حدیث آمده:

سپس سرورمان، مسیب را فراخواند... به او فرمود: ای مسیب!... من امشب به مدینه خواهم رفت... تا آن چه را پدرم به من وصیت کرده بود، به پسر علی وصیت کنم و او را وصی و جانشین خود قرار دهم. فرمان او فرمان من است... مسیب می‌گوید: در این هنگام من گریستم. حضرت به من فرمود: گریه نکن ای مسیب! بعد از من، پسر علی امام و مولای توست؛ پس به ولایت او چنگ بزن که تا هنگامی که ملازم او باشی، هرگز گمراه نخواهی شد...<sup>(۲)</sup>

۳۹. حدیث دیگری را در این باره ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند. در این حدیث آمده:

امام باقر علیه السلام آیه ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا﴾<sup>(۳)</sup> «به راستی که شمار ماه‌ها در پیشگاه خدا دوازده ماه است» را یادآور شد و ماه‌ها را به امامان

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۸، الثاقب فی المناقب: ص ۱۸۷، الخرائج والجرائح: ج ۱ ص ۳۴۱، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۷۳.  
 ۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۹۴-۹۶.  
 ۳. سوره توبه آیه ۳۶.

تفسیر کرد و فرمود:

... وإِنَّمَا هُمُ الْأَثْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَوَامُونَ بِدِينِ اللَّهِ، وَالْحَرَمُ مِنْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... وثلاثة من ولده أسماؤهم علي: علي بن الحسين وعلي بن موسى وعلي بن محمد...؛<sup>(۱)</sup>

... همانا منظور از ماه‌ها، امامان هستند که برپادارندگان دین الهی هستند. و ماه‌های حرام آن، امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام ... و سه نفر از فرزندان آن حضرت که نام‌هایشان علی است: علی بن الحسین، علی بن موسی و علی بن محمد...

#### مجموع روایات وارده در امامت امام رضا علیه السلام

آن چه گذشت مجموع روایاتی در امامت امام رضا علیه السلام است که در این فرصت توانستیم بیاوریم. البته در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که دلالت آن‌ها به توضیحی نیاز دارد که همینک برای ما مجال آن نیست و هم‌چنین بیان آن‌ها برای ما مهم نیست؛ چراکه روایات ذکر شده برای هدف ما کافی است.

زیرا اگر این روایات به روایات بسیاری که پیش‌تر در دسته چهارم گذشت، اضافه شود؛ روایاتی که بیان‌گر امامت دوازده امام با ذکر نام‌هایشان بودند، روایات امامت حضرت امام رضا علیه السلام یکصد و بیست روایت خواهد بود.

افزون بر آن، دو مجموعه احادیثی که پیش‌تر در روایات امامت امام صادق علیه السلام گذشت، نیز قابل بیان هستند:

مجموعه یکم. احادیث بسیاری که از پدران بزرگوار امام رضا علیه السلام وارد شده، بنابر این احادیث امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام در نسل‌ها و از پدر به پسر جریان می‌یابد و به برادر یا عمو و یا دایی منتقل نمی‌شود.

۱. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۹۴.



از آن موارد است برخی از روایاتی که پیش‌تر در ضمن روایات امامت امام کاظم علیه السلام گذشت؛ چون این موضوع ظهور دارد که هیچ کس مدعی امامت برای هیچ یک از فرزندان امام کاظم علیه السلام نشد، مگر برای امام رضا علیه السلام. تنها اختلافی که در امامت امام رضا علیه السلام واقع شد، از سوی واقفی‌ها رخ داد که وفات امام کاظم علیه السلام انکار کردند و مدعی شدند که آن حضرت غایب شده و از دنیا نرفته و او همان امام مهدی منتظر علیه السلام است.

روشن است که ادعای آن‌ها با چند دلیل باطل می‌شود:

**یکم.** وفات امام کاظم علیه السلام یقینی است؛ به گونه‌ای که وفات آن حضرت به بدیهیات ملحق است.

**دوم.** بنابر احادیث بسیاری که پیش‌تر اشاره کردیم. این احادیث بیش از حد تواتر بود و بیان‌گر این بودند که امامان، دوازده نفرند و حضرت مهدی علیه السلام، آخرین و پایان‌بخش و دوازدهمین آن‌هاست.

**سوم.** بنابر احادیث بسیاری که پیش‌تر اشاره شد و بیان‌گر این بودند که امام مهدی علیه السلام، هم نام پیامبر صلی الله علیه و آله است.

**چهارم.** طایفه واقفیه منقرض شدند و هیچ یک از آنان باقی نماند که نماینده آنان باشد. این نیز دلیلی بر بطلان ادعای آنان است؛ همان‌گونه که خواهد آمد و پیش‌تر نیز در ادامه روایات امامت امام کاظم علیه السلام به آن اشاره کردیم.

**مجموعه دوم.** احادیثی که دربرگیرنده این موضوع هستند که سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها در نزد امام است. به ضمیمه این نکته که آن سلاح نزد امام رضا علیه السلام بود. مانند حدیثی که سلیمان بن جعفر نقل می‌کند. او می‌گوید: در نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نوشتم: سلاح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد شماست؟

حضرت در پاسخ به خط خود که آن را می‌شناختم، برای من نوشت: آن نزد من است.<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری احمد بن ابی عبدالله می‌گوید: از امام رضا علیه السلام درباره ذوالفقار، شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پرسیدم که از کجا آمد؟  
حضرت فرمود:

هبط به جبرئیل عليه السلام من السماء، و كانت حلিতে من فضة. وهو عندي؛<sup>(۲)</sup>  
جبرئیل آن را از آسمان آورد و زیور آن از نقره بود. آن شمشیر نزد من است.

#### روایاتی در امامت امام جواد علیه السلام

۶. امام ابو جعفر محمد بن علی جواد علیه السلام

برای امامت حضرت امام جواد علیه السلام احادیثی چند دلالت دارد. برای نمونه دو حدیث ابراهیم کرخی و عیسی بن عبدالله را می‌توان نام برد که پیش‌تر در ضمن روایات امامت امام کاظم علیه السلام گذشت.

هم‌چنین حدیث ابن سنان - پیش‌تر در روایات امامت امام رضا علیه السلام گذشت - و حدیث ابوهاشم درباره مهرزدن بر سنگریزه - که در روایات امامت امام حسن عسکری علیه السلام خواهد آمد - بر امامت امام جواد علیه السلام دلالت دارد و احادیث زیر نیز به این احادیث افزوده می‌شوند...

۱. بصائر الدرجات: ص ۲۰۵، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۱۱.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۲۳۴، بصائر الدرجات: ص ۲۰۰، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۵۵، الأمالی، صدوق: ص ۳۶۴، بحار الأنوار: ج ۴۲ ص ۶۵.

۱. حدیث معمر بن خلاد که می‌گوید:

از امام رضا علیه السلام شنیدم که در ضمن سخنی فرمود: شما چه نیازی به این موضوع دارید؟! این ابو جعفر است که او را در جایگاه خود نشانده و در جای خویش جایش داده‌ام.

هم چنین فرمود:

إِنَّا أَهْل بَيْتِ يَتَوَارَثُ أَصَاغِرْنَا عَنْ أَكْبَرِنَا الْقَذَّةَ بِالْقَذَّةِ؛<sup>(۱)</sup>

به راستی که ما خاندانی هستیم که خردسالان ما از بزرگسالانمان ارث می‌برند؛ بدون هیچ تفاوتی.

۲. در حدیث دیگری حسین بن بشار می‌گوید:

ابن قیاما نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نوشت و در آن گفت: تو چگونه هستی در حالی که فرزندی نداری؟! که

امام رضا علیه السلام در پاسخ با حالتی خشمناک نوشت:

وما علمك أنه لا يكون لي ولد؟! والله لا تمضي الأيام والليالي حتى يرزقني الله ولداً ذكراً يفرق به بين الحق والباطل؛<sup>(۲)</sup>

تو از کجا می‌دانی که من فرزندی ندارم؟! به خدا سوگند، روزگار به پایان نخواهد رسید تا آن که خدا فرزندی پسر به من ارزانی خواهد کرد که به واسطه او میان حق و باطل جدایی خواهد افتاد.

۳. در حدیث دیگری ابن قیاما می‌گوید:

روزی به محضر امام رضا علیه السلام وارد شدم و گفتم: آیا امکان دارد دو امام با هم باشند؟

۱. همان: ج ۱ ص ۳۲۰ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۱، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۷۶، الاختصاص: ص ۲۷۹، إعلام الوری: ج ۲ ص ۹۳، كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۴۴.  
۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۷۷، الكافي: ج ۱ ص ۳۲۰، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۹۴.

فرمود: نه؛ مگر آن که یکی از آن دو ساکت باشد.

چون هنوز امام جواد علیه السلام به دنیا نیامده بود، گفتم: این چنین است که تو در کنار خود امامی ساکت نداری.

امام رضا علیه السلام فرمود:

والله لیجعلن الله منی ما یشیت به الحق وأهله. ویمحق به الباطل وأهله؛  
به خدا سوگند، به یقین خداوند از من فرزندی قرار خواهد داد که به  
واسطه او حق و اهل حق را استوار گشته و باطل و اهل باطل نابود  
خواهد شد.

یک سال بعد امام جواد علیه السلام به دنیا آمد. (۱)

۴. ابن قیاما در حدیث دیگری می گوید:

بعد از تولد امام جواد علیه السلام به محضر امام رضا علیه السلام رفتم و آن حضرت فرمود:

إن الله قد وهب لي من يرثني ويرث آل داود؛ (۲)

به راستی که خداوند کسی را به من بخشید که هم از من ارث می برد  
و هم از آل داوود.

۵. در حدیث دیگری حسین بن یسار می گوید:

من و حسین بن قیاما در منطقه «صریا» از امام رضا علیه السلام اجازه حضور خواستیم و  
حضرت اجازه داد و فرمود: حاجت خود را بیان کنید.

حسین گفت: آیا زمین از امام خالی می شود؟

فرمود: نه.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۱ و ر. ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۲-۲۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۷۷، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۱۴۴.

۲. بصائر الدرجات: ص ۱۵۸، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۱۸.

حسین گفت: آیا می شود که دو امام در زمین باشند؟  
 حضرت فرمود: نه؛ مگر این که یکی از آن دو ساکت باشد و سخن نگوید.  
 حسین گفت: بنابراین دانستم که تو امام نیستی.  
 حضرت فرمود: از کجا دانستی؟  
 گفت: چون تو فرزند نداری و امامت نیز در نسل قرار می گیرد.  
 حضرت فرمود:

فوالله، لا تمضي الأيام والليالي حتى يولد لي ذكر من صلي، يقوم مثل  
 مقامي، يحق الحق، ويمحق الباطل؛<sup>(۱)</sup>  
 به خدا سوگند، روزگار پایان نپذیرد تا آن که پسری از صلب من به  
 دنیا آید که در جایگاهی مانند جایگاه من بایستد و حق را حقیقت  
 بخشد و باطل را نابود کند.

۶. در حدیث دیگری ابن ابی نصر می گوید:

ابن نجاشی به من گفت: بعد از صحبت (حضرت رضا علیه السلام) چه کسی امام است؟  
 دوست دارم از صحبت بپرسی تا بدانم.

من به خدمت امام رضا علیه السلام شرف یاب شدم و مسئله را از ایشان پرسیدم.  
 حضرت به من فرمود:

الإمام ابني؛

امام، پسر من است.

سپس فرمود: آیا کسی که فرزند ندارد، جرئت دارد بگوید: «پسر من»؟<sup>(۲)</sup>

۱. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۴.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۰ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۰-۲۲، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۷۷، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۴۴۹، إعلام الوری: ج ۲ ص ۹۳-۹۴، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۱۴۴.

۷. در حدیث دیگری صفوان بن یحیی می‌گوید:

به امام رضا علیه السلام گفتم: پیش از آن که خدا ابو جعفر (حضرت جواد علیه السلام) را به شما بیخشد، ما از شما می‌پرسیدیم و شما می‌فرمودید: «خداوند پسری به من عنایت خواهد کرد». اکنون خداوند او را به شما بخشیده و چشمان ما را روشن ساخته است. خداوند آن روز (وفات) شما را به ما نمایاند! اگر اتفاقی افتاد، به چه کسی رجوع کنیم؟

امام رضا علیه السلام با دست مبارکش به امام جواد علیه السلام که در مقابلش ایستاده بود، اشاره کرد.

گفتم: فدایت شوم! این کودک که سه ساله است!

فرمود:

وما یضره من ذلك؟! فقد قام عیسی علیه السلام بالحجة وهو ابن ثلاث سنین؛<sup>(۱)</sup>

این موضوع چه ضرری برایش دارد؟! عیسی علیه السلام در حالی حجّت گردید که سه ساله بود.

۸. در حدیث دیگری عبدالله بن جعفر می‌گوید:

من و صفوان بن یحیی به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدیم در حالی که امام جواد علیه السلام که سه ساله بود در آن جا ایستاده بود.

ما به امام رضا علیه السلام عرض کردیم: خداوند ما را فدای شما کند! اگر - البته به خدا پناه می‌بریم! - اتفاقی افتاد، بعد از شما به چه کسی رجوع کنیم؟

حضرت به امام جواد علیه السلام اشاره کرد و فرمود: به این پسر.

ما عرض کردیم: در حالی که در این سنّ و سال است؟!

۱. همان: ج ۱ ص ۳۲۱ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۱، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۷۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۹۳، كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۴.۴

فرمود:

نعم وهو في السن. إن الله تبارك وتعالى احتج بعيسى عليه السلام وهو ابن سنتين؛<sup>(۱)</sup>

آری، در حالی که در این سن و سال است. به راستی که خدای متعال در حالی به عیسی عليه السلام احتجاج کرد که دو ساله بود.

۹. در حدیث دیگری معمر بن خلاد می‌گوید:

از اسماعیل بن ابراهیم شنیدم که به امام رضا عليه السلام می‌گفت: پسر من در زبانش سنگینی دارد. من فردا او را نزد شما می‌فرستم تا بر سرش دست بکشید و برای او دعا کنید؛ او غلام شماست.

امام رضا عليه السلام فرمود:

هو مولی أبي جعفر، فابعث به غداً إليه؛<sup>(۲)</sup>

او غلام ابوجعفر (حضرت جواد عليه السلام) است. فردا پسرت را نزد او بفرست.

۱۰. حدیث دیگری را در این زمینه خیرانی از پدرش چنین نقل می‌کند:

در خراسان در مقابل امام رضا عليه السلام ایستاده بودم که شخصی به ایشان عرض کرد:

ای سرور من! اگر اتفاقی برای شما افتاد، به چه کسی رجوع کنیم؟

فرمود: به پسر من ابوجعفر مراجعه کنید.

گویا آن شخص، امام جواد عليه السلام را کم سن و سال دانست. از این رو امام رضا عليه السلام

فرمود:

إن الله تبارك وتعالى بعث عيسى بن مريم رسولا نبياً صاحب شريعة مبتدأة

في أصغر من السن الذي فيه أبو جعفر عليه السلام؛<sup>(۳)</sup>

۱. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۵، كفاية الأثر: ص ۳۷۹.

۲. الكافي: ج ۱ ص ۳۲۱، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۶.

۳. همان: ج ۱ ص ۳۲۲ و.ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۳ - ۲۴، روضة الواعظین: ص ۲۳۷، الإرشاد: ج ۲

به راستی که خدای متعال عیسی بن مریم را رسول، پیامبر و صاحب شریعتی جدید برانگیخت؛ در سنی کم‌تر از سنّ و سالی که ابوجعفر (حضرت جواد علیه السلام) دارد.

۱۱. حدیث ابراهیم بن ابی محمود نیز مانند حدیث پیشین است. (۱)

۱۲. در حدیث دیگری علی بن جعفر عموی امام رضا علیه السلام می‌گوید:

به خدا سوگند، خداوند امام رضا علیه السلام را یاری کرده است... من برخاستم و آب دهان امام جواد علیه السلام را مکیدم، سپس به آن حضرت عرض کردم: گواهی می‌دهم که شما در پیشگاه خدا امام و پیشوای من هستید.

در این هنگام امام رضا علیه السلام گریست، سپس فرمود:

یا عم! ألم تسمع أبي وهو يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «بأبي ابن خيرة الإماء

ابن النوية الطيبة الفم المنتجة الرحم»... أفیکون هذا یا عم إلا مني؟

عموجان! آیا از پدرم نشنیدی که می‌فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

«پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان، پسر زن نوبیه که دهانی خوش‌بو

و زهدانی نجیب‌زا دارد» ... عموجان! آیا این فرزند، از کسی جز من

است؟

عرض کردم: راست گفתי؛ فدایت شوم. (۲)

۱۳. در حدیث دیگری جعفر بن محمد نوفلی می‌گوید:

امام رضا علیه السلام را ملاقات کردم... بر آن حضرت سلام نمودم و در حضورش

نشستم. پس گفتم: فدایت شوم! بعضی از مردم می‌پندارند که پدرتان زنده است.

① ص ۲۷۹، إعلام الوری: ج ۲ ص ۹۴، كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۴۵.

۱. كفاية الاثر: ص ۲۷۷-۲۷۸، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۴-۳۵.

۲. الكافي: ج ۱ ص ۲۲۲-۲۲۳ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۱، مسائل علی بن جعفر: ص ۳۲۲.



امام رضا علیه السلام فرمود: دروغ گفته اند؛ خداوند آنان را لعنت کند...  
عرض کردم: چه دستوری به من می دهید؟  
فرمود:

اقتد بابني محمد من بعدي...؛

بعد از من، به پسر من محمد اقتدا کن...<sup>(۱)</sup>

۱۴. در حدیث دیگری مسافر می گوید:

امام رضا علیه السلام در خراسان به من دستور داد و فرمود:

ألحق بأبي جعفر، فإنه صاحبك؛<sup>(۲)</sup>

به پسر من محمد پیوند که او صاحب توست.

۱۵. در حدیث دیگری محمد بن اسماعیل بن بزیع می گوید

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: آیا امامت در عمو یا دایی قرار می گیرد؟  
فرمود: نه.

گفتم: آیا در برادر قرار می گیرد؟

فرمود: نه.

گفتم: پس در چه کسی است؟

فرمود: در فرزند من خواهد بود.

و آن روز امام رضا علیه السلام فرزندی نداشت.<sup>(۳)</sup>

۱۶. در حدیث دیگری عقبه بن جعفر می گوید:

به امام رضا علیه السلام گفتم: شما به این سن رسیده اید اما فرزندی ندارید!

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۱۶۱ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۱۸، عیون أخبار

الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۳۳، إعلام الوری: ج ۲ ص ۵۹.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۴، اختیار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۷۹۵.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۲۸۶ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۵، الإمامة والتبصرة: ص ۵۹.

فرمود:

یا عقبه! إنّ صاحب هذا الأمر لا يموت حتى يرى خلفه من بعده؛<sup>(۱)</sup>  
ای عقبه! صاحب امر امامت از دنیا نخواهد رفت تا آن گاه که  
جانشین خود را ببیند.

۱۷. در حدیث دیگری یحیی صنعانی می گوید:

در شهر مکه به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم، دیدم آن حضرت موزی را پوست  
می کند و به امام جواد علیه السلام می خوراند. من عرض کردم: فدایت شوم! این همان  
فرزند مبارک است؟

فرمود:

نعم یا یحیی! هذا المولود الذي لم يولد في الإسلام مثله مولود أعظم بركة  
على شيعتنا منه؛<sup>(۲)</sup>

آری، ای یحیی! این همان مولودی است که در اسلام، مولودی مانند  
او به دنیا نیامده که برکتش بر شیعیان ما، بیش از او باشد.  
روشن است که پرسش پرسش گر، در انتظار مولودی ظهور دارد که وعده امامتش  
داده شده و پاسخ نیز مناسب همین موضوع است.

۱۸. در حدیث دیگری ابن نافع می گوید:

از امام رضا علیه السلام پرسیدم: بعد از شما چه کسی صاحب امر است؟

فرمود:

يابن نافع! يدخل عليك من هذا الباب من ورث ما ورثته من قبلي، وهو

حجة الله تعالى من بعدي؛

۱. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۵، كفاية الأثر: ص ۲۷۹.

۲. الكافي: ج ۶ ص ۲۶۰ - ۳۶۱ و.ر.ك: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۵.

ای پسر نافع! از این در کسی وارد می‌شود که به ارث برده آن چه را که من از امام پیش از خودم به ارث برده‌ام. او بعد از من حجت خدای متعال است.

من در همان حال بودم که ناگاه امام جواد علیه السلام وارد شد... سپس امام رضا علیه السلام نزد ما آمد و به من فرمود:

یا بن نافع! سلم وأذعن له بالطاعة، فروحه روجی، وروحي روح رسول الله صلی الله علیه و آله؛ (۱)

ای پسر نافع! تسلیم او باش و به اطاعت او اقرار کن؛ چرا که روح او روح من و روح من، روح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

۱۹. در حدیث دیگری زکریا بن آدم می‌گوید:

من در محضر امام رضا علیه السلام بودم که امام جواد علیه السلام را آوردند، او کم‌تر از چهار سال داشت... امام رضا علیه السلام او را به خود نزدیک کرد و میان دیدگانش را بوسید. سپس گفت:

بأبي أنت وأمي، أنت لها. یعنی: الإمامة؛ (۲)

پدر و مادرم به فدای تو! تو شایسته امامت هستی.

۲۰. در حدیث دیگر دعبل خزاعی شاعر می‌گوید:

من برای مولایم امام رضا علیه السلام قصیده خود را خواندم که آغازش چنین است:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

مدارسی که در آن آیه‌های الهی خوانده می‌شد، اینک خالی شده و

جایگاه نزول وحی خدا هم‌چون بیابان هموار گشته است.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۱۶۵، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۴۹۴.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۵۹.

هنگامی که به این ابیات رسیدم که:

خروج إمام لا محالة خارج      يقوم على اسم الله و البركات  
يميز فينا كل حق و باطل      و يجزي على النعماء و النقمات

خروج امامی که به یقین خروج خواهد کرد. او با نام و برکات الهی به  
پا خواهد خواست.

او هر حق و باطلی را در میان ما جدا می‌کند و بر نعمت‌ها و نعمت‌ها  
جزا می‌دهد.

امام رضا علیه السلام به شدت گریست. سپس سر برداشت و به من فرمود:

يا خزاعي! نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين. فهل تدري من  
هذا الإمام؟ ومتى يقوم؟

ای خزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبانت سخن گفت. آیا  
می‌دانی این امام کیست؟ و چه زمانی قیام خواهد کرد؟

عرض کردم: نه، ای مولای من! فقط همین را شنیده‌ام که امامی از شما خروج  
می‌کند و زمین را از فساد پاکیزه می‌گرداند و آن را از عدل و داد پر خواهد کرد.  
حضرت فرمود:

يا دعبل! الإمام بعدي محمد ابني، وبعد محمد ابنه علي، وبعده علي ابنه  
الحسن، وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته...؛<sup>(۱)</sup>

ای دعبل! امام بعد از من پسر محمد است و پس از محمد، پسرش  
علی و بعد از علی، پسرش حسن و بعد از حسن، پسرش حجت قائم  
است که در زمان غیبتش انتظار او را می‌کشند...

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۹۷، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۲۳۷ - ۲۳۸، کمال الدین: ص ۳۷۲،  
کفایة الأثر: ص ۲۷۵ - ۲۷۷.

۲۱. در حدیث دیگری ابوالحسین بن محمد بن ابی عباد که نامه‌های امام رضا علیه السلام را می‌نوشت، می‌گوید:

امام رضا علیه السلام پسرش محمد علیه السلام را فقط به کنیه‌اش ذکر می‌کرد و می‌فرمود: «ابوجعفر به من نوشت» و من برای ابوجعفر امام جواد علیه السلام که در مدینه و در دوران خردسالی بود، نامه می‌نوشتم. امام رضا علیه السلام با تعظیم و احترام به او خطاب می‌کرد. نامه‌های ابوجعفر امام جواد علیه السلام نیز در نهایت بلاغت و زیبایی باز می‌گشت. من از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

أبو جعفر وصی، و خلیفتی فی أهلی من بعدی؛

ابوجعفر وصی و جانشین من در خاندان من است.<sup>(۱)</sup>

بنابر این روایت مراد از وصیت، وصیتی است که بازگشت به امامت دارد. چنان که از مجموع روایاتی که از ائمه علیهم السلام رسیده، برمی‌آید.

۲۲. حدیث هرثمه بن اعین در وفات امام رضا علیه السلام. در این حدیث آمده است:

امام رضا علیه السلام از جانب مأمون به هرثمه فرمود:

به زودی مأمون بالای سر تو می‌ایستد و به تو می‌گوید: «ای هرثمه! مگر شما نمی‌پندارید امام را فقط امامی مانند او غسل می‌دهد؟ پس چه کسی ابوالحسن علی بن موسی را غسل می‌دهد در حالی که پسرش محمد در مدینه از بلاد حجاز است و ما در طوس هستیم؟!»

هنگامی که مأمون چنین گفت، به او این‌گونه پاسخ ده و بگو: ما می‌گوییم که واجب نیست امام را فقط امامی مانند او غسل دهد. بنابراین، اگر کسی سرکشی نمود و امام را غسل داد، امامت امام به سبب سرکشی غسل‌دهنده باطل نمی‌شود.

۱. همان: ج ۱ ص ۲۶۶.

هم چنین امامت امام بعدی نیز با مغلوب شدن در غسل پدرش باطل نخواهد شد. اگر ابوالحسن علی بن موسی الرضا را در مدینه رها می کردند، پسرش محمد آشکارا و بی پرده او را غسل می داد؛ اما اینک مخفیانه غسلش می دهد.<sup>(۱)</sup>

۲۳. حدیث اباصلت هروی در ووفات امام رضا علیه السلام نیز دربرگیرنده دعوی امامت از جانب امام جواد علیه السلام و اقرار امام رضا علیه السلام به امامت آن حضرت و تعامل امام رضا علیه السلام با پسرش امام جواد علیه السلام به گونه ای است که با این ادعا مناسبت دارد و هم چنین دلائل امامت از جانب امام جواد علیه السلام آشکار شده است.<sup>(۲)</sup>

آری؛ این دو حدیث، در چگونگی وفات و تجهیز امام رضا علیه السلام به شدت با یکدیگر اختلاف دارند، به گونه ای که جمع میان آن دو مشکل است، اما این موضوع خارج از آن چیزی است که ما در صددش هستیم؛ یعنی ذکر روایات امامت.

#### مجموع روایات وارده در امامت امام جواد علیه السلام

آن چه گذشت مجموع روایات بیانگر امامت امام جواد علیه السلام بود که ما یافته ایم. و چه بسا روایات دیگری نیز باشند که دلالتشان نیازمند سخنی باشد که در این فرصت، نتوان بیان کرد.

و چون این روایات را به روایات دسته چهارم که دربرگیرنده ذکر نام دوازده امام است، بیفزاییم، روایات بیانگر امامت امام جواد علیه السلام بیش از نود حدیث خواهد شد.

۱. همان: ج ۱ ص ۲۷۶.

۲. همان: ج ۱ ص ۲۷۱ - ۲۷۴.

### احادیث ثبوت امامت در نسل‌ها

دو امر، مؤید این مطلب‌اند:

یکم. روایات بسیاری که از پدران امام جواد علیه السلام رسیده؛ کسانی که امامتشان به روایات گذشته به اثبات رسید.

این روایات بیان می‌کنند که امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام در نسل‌ها و نسل اندر نسل جریان یافته و به برادر یا عمو و یا دایی منتقل نمی‌شود. پیش‌تر در جایی که سخن در روایات امام صادق علیه السلام بود، به این موارد پرداختیم و مصادر آنها را بیان کردیم.

این امرگرچه درباره امامت امامان پیش از امام جواد علیه السلام نیز سودمند است، چنان‌که ذکر کردیم، اما در مورد امام جواد علیه السلام و امامان بعدی که از نسل آن حضرت هستند، واضح‌تر است؛ زیرا چنین روایاتی به تدریج بسیار شده است؛ چرا که ائمه در نسل‌های بعدی زیاد شده‌اند؛ بلکه در پاره‌ای از آن روایات که تأکید شده استمرار امامت در نسل امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بوده و این که حضرت مهدی علیه السلام از فرزند این دو امام است؛ نتیجه همین نسل‌هاست. البته برخی از این روایات گذشت.

به همین دلیل ظاهر بخشی از احادیث پیشین که دربرگیرنده سخن آشکار بر امامت امام جواد علیه السلام بود؛ این است که در عصر امام رضا علیه السلام در میان شیعیان، امامت امام جواد علیه السلام و تسلیم بودنشان بر آن، موضوع مسلمی بود و شیعیان در این باره سخنی نداشتند و منتظر ولادت فرزندی برای امام رضا علیه السلام بودند.

علاوه بر آن شیعیان بر ثبوت امامت در نسل امام رضا علیه السلام یقین داشتند. هم‌چنین پیش از ولادت امام جواد علیه السلام دشمنان امام رضا علیه السلام این‌گونه امامت امام رضا علیه السلام را انکار می‌کردند که آن حضرت نسل و نتیجه‌ای ندارد.

معلوم است که امام رضا علیه السلام در هنگام وفات فرزندی جز امام جواد علیه السلام نداشته است. بنابراین این، امام جواد علیه السلام تنها کسی است که برای امامت تعیین شده بود؛ به ویژه کسی جز ایشان با سخن آشکاری امامت را ادعا نکرده است. از همین مطلب آشکار می شود که امامت امام جواد علیه السلام بعد از پدر بزرگوارش، در نظر شیعیان امری قطعی به حساب می آمد و پرسش هایی که از جانب برخی شیعیان مطرح می شد، یا پیش از ولادت امام جواد علیه السلام بود، چون در امر امامت سرگردان و متحیر شده بودند، یا بعد از ولادت ایشان بود که در این حالت، برای تأکید و استواری و باقی ماندن بر پافشاری خود بر سخن آشکار درباره امامت بود. به همین جهت است که احمد بن محمد بن عیسی از امام جواد علیه السلام روایتی طولانی نقل کرده و در آن گفته است:

امام جواد علیه السلام سخن آغاز کرد و به من فرمود:

ذهبت الشبهة. ما لأبي ولد غيري؛

شبهه از بین رفت. پدرم فرزندی جز من ندارد.

عرض کردم: راست گفتید؛ فدایت شوم!<sup>(۱)</sup>

خردسالی امام جواد علیه السلام از شواهد استواری الهی

دوم. اهمیت و قداست امامت نزد شیعیان معلوم است و این در پیروی از روایاتی است که از ائمه ایشان وارد شده که امام را به کرامت گرامی داشت خدای متعال و رفعت شأن در پیشگاه او، تشخیص دادند تا جایی که خداوند کلیدهای دانش خود را در اختیار امام نهاده و او را از موارث پیامبران بهره مند ساخته و بر

۱. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۶۷-۶۸، اختیار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۸۵۹.



تصرف در عالم کون تسلط داد؛ به گونه‌ای که می‌تواند با معجزه خود، قانون‌های طبیعی را از هم درنوردد. هم‌چنین خدا اطاعت از امام، تسلیم شدن در برابر او و فروتنی در برابر حکم او را بر مردم واجب کرده است.

چنان‌که در نقطه مقابل، این منصب از اموری است که بر جمهور اهل تسنن که برخلاف خط اهل بیت علیهم‌السلام هستند، گران آمده؛ به خصوص برای صاحب‌منصبان آنان که در این منصب، انکار شرعیت خلافت و سلطنت خود را می‌نگرند.

روشن است که امام جواد علیه‌السلام این منصب عظیم را در سن هشت سالگی به عهده گرفت؛ در حالی که این دوران از زندگی، دورانی نیست که انسان عادی شایستگی و آمادگی مسؤولیت یک خانه؛ بلکه حتی مسؤولیت خودش را به عهده داشته باشد. بنابراین، اگر امام جواد علیه‌السلام شایسته این منصب والا و مورد عنایت پروردگار و استواری الهی نبود، به یقین در برابر این مسؤولیت بزرگ به زانو درمی‌آمد و در مقابل خاص و عام مردم، رسوا می‌شد و پایان منصب امامت و سستی دعوت آن، به دست او شکل می‌گرفت.

ولی امام جواد علیه‌السلام بر پای خود ایستاد و شخصیت و احترام خود را بر بیگانه و آشنا و دوست و آشنا واجب ساخت. امام جواد علیه‌السلام نزد سلطه حاکم و جمهور مسلمانان، کیان و هستی مورد اعتنای خویش را داشت، تا چه رسد به شیعیان و موالیانش.

چیزی که در حقیقت سزاوار دقت نگاه است، خضوع و فروتنی برخی از بزرگان آل ابی‌طالب است که در نسب با امام جواد علیه‌السلام شریک بوده و در طبقه، بر او مقدم بودند، از آن جهت که تنها انگیزه‌ای که از آنان در فروتنی در مقابل امام جواد علیه‌السلام آشکار بود، اذعان فرمان الهی درباره آن حضرت و فروتنی در مقابل حکم او بود؛ زیرا آنان نسبت به حق امام جواد علیه‌السلام بینش و بصیرت داشتند؛ افرادی مانند حسین بن موسی بن جعفر، عموی امام جواد علیه‌السلام و سید بزرگوار، علی بن جعفر عربی، عموی امام رضا علیه‌السلام.

در روایتی آمده: حسین بن موسی می‌گوید:

روزی در مدینه در خدمت امام جواد علیه السلام بودم. علی بن جعفر و مردی بادیه‌نشین از مردم مدینه نیز آن جا نشسته بودند. مرد بادیه‌نشین به امام جواد علیه السلام اشاره کرد و به من گفت: این جوان کیست؟  
گفتم: این وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

بادیه‌نشین گفت: ای سبحان الله! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دویست و چند سال پیش از دنیا رفته است و این، پسری نورسیده؛ چگونه می‌تواند وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد؟!  
گفتم: این، وصی علی بن موسی، علی وصی موسی بن جعفر، موسی وصی جعفر بن محمد، جعفر وصی محمد بن علی، محمد وصی علی بن الحسین، علی وصی حسین، حسین وصی حسن، حسن وصی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

حسین بن موسی می‌گوید: در این هنگام طبیب پیش آمد تا امام جواد علیه السلام را فصد کند. علی بن جعفر برخاست و عرض کرد: ای سرور من! طبیب از من شروع کند تا تیزی آهن پیش از شما در من اثر کند.

حسین می‌گوید: به آن بادیه‌نشین گفتم: گوارایت باشد! این عمومی پدر اوست. پس طبیب امام جواد علیه السلام را فصد کرد. سپس امام می‌خواست برخیزد که علی بن جعفر برخاست و نعلین امام جواد علیه السلام را جفت کرد تا آن را بپوشد.<sup>(۱)</sup>  
در روایت دیگری علی بن جعفر می‌گوید:

مردی که به گمانم از واقفی‌ها بود، به من گفت: برادرت ابوالحسن (امام کاظم علیه السلام) چه شد؟

۱. معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۳۱۶-۳۱۷ در شرح حال علی بن جعفر، و ر.ک: اختیار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۷۲۹.

گفتم: از دنیا رفت.

گفت: تو وفات او را از کجا دانستی؟

گفتم: اموالش تقسیم شد، همسرانش ازدواج کردند و امام ناطق بعد از او به سخن درآمد.

گفت: امام ناطق بعد از او کیست؟

گفتم: پسرش علی علیه السلام.

گفت: او چه شد؟

گفتم: از دنیا رفت.

گفت: از کجا دانستی که از دنیا رفت؟

گفتم: اموالش تقسیم شد، همسرانش ازدواج کردند و امام ناطق بعد از او به سخن درآمد.

گفت: امام ناطق بعد از او کیست؟

گفتم: پسرش ابو جعفر علیه السلام.

گفت: تو این سنّ و منزلت را داری و پسر جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام)

هستی اما درباره این جوان چنین می‌گویی؟!

گفتم: همانا من تو را شیطانی می‌بینم.

سپس علی بن جعفر محاسنش را در دست گرفت و آن را رو به آسمان برداشت

و گفت: چه چاره دارم اگر خداوند او را شایسته این مقام دانسته، اما این موی سپید

را سزاوار ندانسته است؟! <sup>(۱)</sup>

۱. اختیار معرفة الرجال: ج ۲ ص ۷۲۸ و ر.ک: معجم رجال الحديث: ج ۱۲ ص ۳۱۶ در شرح حال علی بن جعفر.

در روایت دیگری محمد بن حسن بن عمار می‌گوید:

در مدینه مدت دو سال بود که در خدمت علی بن جعفر بودم و روایاتی را که از برادرش امام کاظم علیه السلام شنیده بود، از او می‌شنیدم و می‌نوشتیم. روزی در خدمت او بودم که ناگاه امام جواد علیه السلام وارد مسجد پیامبر شد. در این هنگام علی بن جعفر بدون کفش و عبا از جا جست و دست امام جواد علیه السلام را بوسید و احترامش کرد.

امام جواد علیه السلام به او فرمود: عموجان! بنشین؛ خدا رحمتت کند!

علی بن جعفر عرض کرد: ای سرور من! چگونه بنشینم در حالی که شما

ایستاده‌اید؟!

وقتی علی بن جعفر به محل جلوس خود بازگشت، یارانش زبان به سرزنش وی

گشودند و گفتند: تو عموی پدرش هستی و این گونه با وی رفتار می‌کنی؟!

علی بن جعفر محاسن خود را در دست گرفت و گفت: ساکت باشید! هنگامی که

خدای متعال این موی سپید را شایسته ندانست و این جوان را شایسته دید و او را

در چنین مقامی جای داد، من برتری او را انکار کنم؟! از گفته‌های شما به خدا پناه

می‌بریم؛ بلکه من بنده او (امام جواد علیه السلام) هستم. <sup>(۱)</sup>

انصاف این است که این ماجرا از قوی‌ترین دلایل بر امامت امام جواد علیه السلام و

امامت پدران آن حضرت پیش از اوست؛ زیرا امامت امام جواد علیه السلام فرع امامت آن

بزرگواران است. هم‌چنین صادق‌ترین برهان‌ها بر حقیقت و سلامت ادّعی امامت

پیروزمندانه و نیز صادق‌ترین برهان‌ها از قرآن بر عنایت و رعایت خداوندی نسبت

به امام جواد علیه السلام است که فرمود:

﴿ كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾؛ <sup>(۲)</sup>

خدا چنین مقرر فرموده که من و رسولانم پیروز می‌شویم؛ به راستی

که خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است!

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۲، معجم رجال‌الحديث: ج ۱۲ ص ۳۱۷ در شرح حال علی بن جعفر.

۲. سوره مجادله آیه ۲۱.

این ماجرا درباره امام هادی علیه السلام نیز جاری می شود. ایشان نیز منصب عظیم امامت را در سنّ و سالی همانند سنّ و سال پدرش امام جواد علیه السلام به دست آورد، چنان که به آن خواهیم پرداخت.

بلکه انصاف این است که این ماجرا درباره تمامی دوازده امام علیهم السلام جاری است، چنان که - ان شاء الله - هنگام ذکر قرائن تأیید کننده روایات خواهد آمد. ولی امام جواد علیه السلام و فرزندش امام هادی علیه السلام به سبب کوچکی سنّشان تفاوت دارند. به همین جهت این دو امام را به این حدیث اختصاص دادیم.

### روایاتی در امامت امام هادی علیه السلام

#### ۷. امام ابوالحسن علی بن محمد هادی علیه السلام

بر امامت امام هادی علیه السلام، حدیث های ابو حمزه ثمالی - که در ضمن روایات امامت امام رضا علیه السلام گذشت و بیانگر آن بود که امام هادی علیه السلام یکی از چهار امامی است که چهار ماه حرام به آنان تفسیر شده - حدیث دعبل - که در ضمن روایات امامت امام جواد علیه السلام گذشت - و حدیث ابوهاشم - که درباره مهر زدن بر سنگریزه است - که در ضمن روایات امامت امام عسکری علیه السلام خواهد آمد - دلالت دارند اکنون به این احادیث افزوده می شود...

۱. حدیث خیرانی. بنابر این حدیث، پدر خیرانی خدمتکار امام جواد علیه السلام و ملازم در خانه آن حضرت بود. احمد بن محمد بن عیسی نیز هر شب به هنگام سحر می آمد تا از بیماری امام خبری بگیرد.

خیرانی می گوید: پیک که میان امام جواد علیه السلام و پدرم رفت و آمد داشت، هرگاه می آمد، احمد برمی خاست و پدرم با پیک تنها می شد. شبی من نیز نزد پدرم رفته بودم. وقتی پیک آمد، احمد از مجلس برخاسته و پدرم با پیک خلوت کرد. ولی

احمد همان اطراف در جایی ایستاد که سخن آن دو را بشنود. پیک به پدرم گفت: مولایت سلام می‌رساند و می‌فرماید:

إِنِّي ماضٍ، والأمر صائرٌ إلى ابني علي، وله عليكم بعدي ما كان لي عليكم بعد أبي؛

من از دنیا می‌روم و امر امامت به پسر من علی خواهد رسید. او همان ولایتی را بر شما دارد که من بعد از پدرم بر شما داشتم.

پیک پس از ابلاغ خبر رفت. احمد نیز به جای خود بازگشت و به پدرم گفت: پیک به تو چه گفت؟

پدرم گفت: خیر بود.

احمد گفت: من شنیدم چه گفت؛ چرا پنهان می‌کنی؟

آن‌گاه احمد شنیده‌های خود را تکرار کرد.

پدرم به او گفت: ... این گواهی را حفظ کن؛ شاید روزی بدان نیاز پیدا کنیم. بپرهیز از آشکار کردن آن، تا هنگامی که زمانش برسد.

صبح آن شب، پدرم نسخه آن سفارش را در ده کاغذ نوشت و مهر کرد و به ده نفر از بزرگان شیعه سپرد و گفت: اگر پیش از آن که این کاغذها را از شما بخواهم، از دنیا رفتم، آن را بگشایید و به دستوراتش عمل کنید.

هنگامی که امام جواد علیه السلام از دنیا رفت، پدرم گفت: هنوز از خانه خود بیرون نیامده بودم مگر آن که حدود چهارصد نفر توسط من به امامت امام هادی علیه السلام یقین کردند.

از سویی، بزرگان و رؤسای شیعه نزد محمد بن فرج جمع شدند و درباره امامت گفت‌وگو می‌کردند. محمد بن فرج به پدرم نامه‌ای نوشت و از اجتماع شیعیان نزد خود خبر داد و این که اگر ترس از برملا شدن ماجرا نبود، به یقین با آنان به محضر او می‌آمد. محمد بن فرج از پدرم درخواست کرد که نزدشان برود.

پدرم بر مرکب سوار شد و نزد محمد بن فرج رفت. پدرم دید شیعیان  
 گردهم آمده‌اند. آنان به پدرم گفتند: درباره امر امامت چه می‌گویی؟  
 پدرم به کسانی که آن نوشته‌ها در اختیارشان بود گفت: نوشته‌ها را بیاورید.  
 آن‌ها نوشته‌ها را آوردند. پدرم گفت: این چیزی است که بدان مأمور شده‌ام.  
 بعضی از آنان گفتند: دوست داریم در این خصوص شاهدهی دیگر نیز با تو باشد.  
 پدرم گفت: خدای متعال این شاهد را برای شما آورده. این ابوجعفر احمد  
 اشعری است که برای من شهادت می‌دهد که مضمون این نوشته را شنیده است.  
 آن‌گاه پدرم از احمد خواست به این موضوع شهادت بدهد...  
 احمد گفت: من این مطالب را شنیده‌ام...

آن گروه از جای خود برنخاستند مگر این که همگی به حقیقت قائل شدند.<sup>(۱)</sup>  
 ۲. در حدیث دیگری اسماعیل بن مهران می‌گوید:

هنگامی که امام جواد علیه السلام برای بار اول از دو بار احضارش از مدینه، به بغداد  
 رفت، به حضرتش عرض کردم: فدایت شوم! من در این راه بر شما بیمناکم؛ بعد از  
 شما امامت با کیست؟  
 حضرت با چهره‌ای خندان به من رو نمود و فرمود: آن غیبتی که تو پنداشته‌ای،  
 امسال نخواهد بود.

هنگامی که معتصم برای بار دوم امام جواد علیه السلام را از مدینه احضار کرد، به ایشان  
 عرض کردم: فدایت شوم! شما در حال سفر هستید؛ بعد از شما امامت با کیست؟  
 امام جواد علیه السلام آن قدر گریست که محاسنش تر شد. سپس به من رو نمود و

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۴ و رک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۱۱۹-۱۲۱.

فرمود:

عند هذه يخاف عليّ. الأمر من بعدي إلى ابني علي؛<sup>(۱)</sup>  
در این سفر بر من بیم می‌رود. امر امامت بعد از من به پسر من علی  
می‌رسد.

۳. در حدیث دیگری صقر بن ابی دلف می‌گوید: از امام جواد علیه السلام شنیدم که

می‌فرمود:

إنّ الإمام بعدي ابني علي، أمره أمري، وقوله قولي، وطاعته طاعتي.  
والإمام بعده ابنه الحسن، أمره أمر أبيه، وقوله قول أبيه، وطاعته طاعة  
أبيه؛

امام بعد از من پسر من علی است. فرمانش فرمان من، سخنش سخن  
من و طاعتش طاعت من است. امام بعد از او نیز پسرش حسن  
است. فرمانش فرمان پدرش، سخنش سخن پدرش و طاعتش  
طاعت پدرش است.

سپس حضرت سکوت کرد. من عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! امام بعد از

حسن کیست؟

امام جواد علیه السلام از این پرسش به شدت گریست، سپس فرمود:

إنّ من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر؛

بعد از حسن، پسرش قائم به حق منتظر است.

عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! چرا او قائم نامیده شده است؟

۱. همان: ج ۱ ص ۳۲۳ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۱۱۸.



فرمود:

لأنَّه يقوم بعد موت ذكره، وارتداد أكثر القائلين بإمامته؛  
 زیرا او بعد از مرگ (و فراموش شدن کامل) نامش و ارتداد اکثر  
 معتقدان به امامتش قیام می‌کند.  
 عرض کردم: چرا او منتظر نامیده شده است؟

فرمود:

لأنَّ له غيبة يكثر أيامها، ويطول أمدها. فينتظر خروجه المخلصون،  
 وينكره المرتابون، ويستهزئ بذكره الجاحدون، ويكذب فيها الوقيتون،  
 ويهلك فيها المستعجلون، وينجو فيه المسلمون؛<sup>(۱)</sup>  
 زیرا او غیبتی دارد که دورانش بسیار و مدتش طولانی است. در آن  
 دوران افراد خالص، منتظر خروج او هستند، تردید کنندگان او را،  
 انکار می‌کنند، منکران، یاد او را استهزا می‌نمایند، تعیین کنندگان وقت  
 ظهور، در آن دوران دروغ می‌گویند، آنان که درباره ظهور شتاب  
 می‌ورزند، در آن روزگار نابود می‌شوند و آنان که تسلیم او هستند،  
 نجات خواند یافت.

۴. در حدیث دیگری محمد بن عیسی می‌گوید:

هنگامی که امام جواد علیه السلام می‌خواست از مدینه به عراق برود و برگردد، بعد از  
 سخن درباره امام هادی علیه السلام، او را در دامن خود نشاناد و فرمود: چه دوست  
 می‌داری...<sup>(۲)</sup>

۱. کمال الدین: ص ۳۷۸ و ر.ک: کفاية الأثر: ص ۲۸۳، به صورت اختصار در بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۰ -  
 ۱۵۷ - ۱۵۹ آمده است.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۱۲۳، عيون المعجزات: ص ۱۱۹.

۵. در حدیث دیگری امیه بن علی قیسی می‌گوید:  
به امام جواد علیه السلام عرض کردم: جانشین شما کیست؟  
فرمود: پسرم علی...<sup>(۱)</sup>
۶. در حدیث دیگری محمد بن اسماعیل بن بزیع می‌گوید:  
امام جواد علیه السلام به من فرمود:  
یفیضی هذا الأمر إلى أبي الحسن وهو ابن سبع سنين؛  
امر امامت به ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) هفت ساله می‌رسد.  
سپس فرمود: آری؛ حتی کم‌تر از هفت سالگی، همان طور که عیسی علیه السلام این  
گونه بود.<sup>(۲)</sup>
۷. در حدیث دیگری محمد بن عثمان کوفی می‌گوید:  
به امام جواد علیه السلام عرض کردم: اگر اتفاقی برای شما افتاد - البته از آن به خدا پناه  
می‌برم - به چه کسی رجوع کنیم؟  
فرمود: به این پسرم. یعنی امام هادی علیه السلام...<sup>(۳)</sup>
۸. در حدیث دیگری علی بن مهزیار می‌گوید:  
به امام جواد علیه السلام عرض کردم: من از پدرتان درباره امامت پرسیدم و ایشان به  
شما تصریح کرد. اینک، امامت بعد از شما در چه کسی است؟  
فرمود: در بزرگ‌ترین فرزندان من.  
آن‌گاه امام جواد علیه السلام به امامت امام هادی علیه السلام تصریح کرد و فرمود:  
إنّ الإمامة لا تكون في أخوين بعد الحسن والحسين علیهما السلام؛<sup>(۴)</sup>  
بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام، امامت میان هیچ دو برادری  
نخواهد بود.

۱. الغيبة، نعمانی: ص ۱۸۵، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۰۹ - ۲۱۰.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۱۱.

۳. همان.

۴. عیون المعجزات: ص ۱۲۳، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۷۹.

مجموع روایات وارده در امامت امام هادی علیه السلام

آن چه گذشت مجموع روایات امامت امام هادی علیه السلام است که در این فرصت بر آن دست یافته‌ایم. البته احادیث دیگری نیز موجود است که دلالت آن نیازمند شرحی است که بیان آن‌ها در این فرصت در توان ما نیست. اگر این احادیث را به احادیثی که پیش‌تر در دسته چهارم از روایات دربرگیرنده ذکر نام دوازده امام بیفزاییم، احادیث بیان‌گر امامت امام هادی علیه السلام بیش از هفتاد حدیث خواهد شد. هم‌چنین به آن دو امری که پیش‌تر در تأکید امامت امام جواد علیه السلام پرداختیم، امامت امام هادی علیه السلام را نیز تأیید می‌کنند؛ زیرا امام هادی علیه السلام در آن دو امر با پدر بزرگوارش مشارکت دارد، بلکه آن دو امر درباره امام هادی علیه السلام آشکارتر است؛ زیرا هر اندازه عمل به ضوابط عمومی تکرار شود، وضوح و استواری آن در دل‌ها بیش‌تر می‌شود.

شاید به همین جهت آن دسته از پرسش‌هایی که از معاصران امام جواد علیه السلام درباره امامت امام هادی علیه السلام به ما رسیده، اندک است؛ چون با وجود آن ضوابط، از طرح پرسش بی‌نیاز شده بودند.

آری، امام هادی علیه السلام یک تفاوت با پدر بزرگوارش امام جواد علیه السلام دارد که امام جواد علیه السلام فرزندی دیگر به نام موسی مبرقع دارد؛ در حالی که نسل امام رضا علیه السلام فقط در امام جواد علیه السلام بود، چنان‌که گذشت.

اما موسی مبرقع نه خودش ادعای امامت کرد و نه دیگران مدعی امامت وی شدند که در این صورت طرفی در تردید باشد و امام هادی علیه السلام در ترجیح بر او، نیازمند دلیل باشد.



### روایاتی در امامت امام حسن عسکری علیه السلام

۸. امام ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام

از حدیث‌هایی که بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دلالت دارد، حدیث دعبل بن علی خزاعی شاعر است که پیش‌تر در احادیث امامت امام جواد علیه السلام گذشت. هم‌چنین دو حدیث صقر بن ابی دلف و علی بن مهزیار که در احادیث امامت امام هادی علیه السلام گذشت.

بر این احادیث افزوده می‌شود...

۱. حدیثی را که سعد بن عبدالله از گروهی از بنی هاشم که حسن بن حسن افسس

نیز جزو شان بوده، روایت می‌کند. در این حدیث آمده:

گروهی از بنی هاشم و حسن بن حسن افسس در روزی که امام هادی علیه السلام وفات یافت حاضر شدند. بستر امام علیه السلام در صحن خانه‌اش پهن شده بود و مردم دور و بر ایشان نشسته بودند. آنان گفتند: تخمین ما این بود که خانه امام هادی علیه السلام از آل ابی طالب و بنی هاشم و قریش یک صد و پنجاه مرد به غیر از بردگان و دیگر مردم حضور داشتند. ناگاه امام هادی علیه السلام به امام حسن عسکری علیه السلام نگاه کرد که با گریبان چاک‌زده آمد و در سمت راست پدر ایستاد. ما او را نمی‌شناختیم.

امام هادی علیه السلام بعد از ساعتی به پسرش نگریست و فرمود:

یا بنی! أحدث لله عزوجل شکراً، فقد أحدث فیک أمراً؛

پسر من! خداوند متعال را سپاسی تازه گوی که او درباره تو امری جدید

ایجاد کرد.

پیشوای جوان امام حسن عسکری علیه السلام گریست و حمد خدا گفت و آیه استرجاع

بر زبان جاری کرد و فرمود:

الحمد لله رب العالمين. وأنا أسأل الله تمام نعمه لنا فيك. وإنا لله وإنا إليه راجعون؛

سپاس از آن پروردگار جهانیان است. من از خدا درخواست دارم نعمت‌های خویش را در شفای شما بر ما تمام گرداند. «ما از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم».

ما پرسیدیم: آن جوان کیست؟

گفتند: او حسن، پسر امام هادی علیه السلام است.

ما سن امام حسن عسکری علیه السلام را بیست ساله یا بیش‌تر تخمین زدیم. در آن روز بود که او را شناختیم و دانستیم که امام هادی علیه السلام به امامت او اشاره کرده و او را در جای خویش جای داده است. (۱)

۲. روایت علی بن جعفر علیه السلام نیز مانند روایت پیشین است. او می‌گوید:

زمانی که سید محمد، پسر امام هادی علیه السلام، از دنیا رفت، در خدمت امام هادی علیه السلام حضور داشتم. آن حضرت به امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

يا بني! أحدث لله شكراً، فقد أحدث فيك أمراً؛ (۲)

پسر من! خدا را سپاسی تازه گوی که او درباره تو امری جدید ایجاد کرد.

۳. در حدیث دیگری احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان انباری می‌گوید:

من به هنگام وفات ابو جعفر محمد پسر امام هادی علیه السلام حاضر بودم. امام هادی علیه السلام به مراسم تجهیز او آمد. برای آن حضرت صندلی گذاشتند و ایشان بر

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۶ - ۳۲۷ و رک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۵، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۱۸، إعلام

الوری: ج ۲ ص ۱۳۵، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۰۱.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۶، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۴.

روی صندلی نشست. اهل بیت امام نیز دور ایشان بودند و ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام در گوشه ای ایستاده بود. هنگامی که امام هادی علیه السلام از امر فرزندش سید محمد فارغ شد، به ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام روی نمود و فرمود:

یا بنی! أحدث لله تبارك وتعالى شكراً، فقد أحدث فيك أمراً؛<sup>(۱)</sup>

پسرم! خداوند متعال را سپاسی تازه گوی که درباره تو امری جدید ایجاد کرد.

۴. در حدیث دیگری محمد بن ابوصهبان می گوید:

زمانی که ابو جعفر سید محمد از دنیا رفت، برای امام هادی علیه السلام صندلی نهادند و حضرت بر روی آن نشست. امام حسن عسکری علیه السلام نیز در گوشه ای ایستاده بود. هنگامی که امام هادی علیه السلام از غسل سید محمد فارغ شد، به امام حسن عسکری علیه السلام رو کرد و فرمود:

پسرم! خداوند را سپاسی تازه گوی که درباره تو امری جدید ایجاد کرد.<sup>(۲)</sup>

۵. در حدیث دیگری ابوهاشم جعفری می گوید:

بعد از وفات ابو جعفر سید محمد در محضر امام هادی علیه السلام بودم و با خود می اندیشیدم و می خواستم بگویم: گویا سید محمد و امام حسن عسکری علیه السلام در این دوران مانند امام کاظم علیه السلام و اسماعیل دو پسر امام صادق علیه السلام هستند و قصه آنها مانند قصه آنهاست؛ زیرا امامت امام حسن عسکری علیه السلام بعد از امامت سید محمد انتظار می رفت.

۱. همان: ج ۱ ص ۳۲۶ و ر. ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۰، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۱۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۳۴.  
 ۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۷۷، الغيبة، طوسی: ص ۲۰۳، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۳.

در این هنگام امام هادی علیه السلام پیش از آن که من سخن بگویم، به من رو کرد و فرمود:

آری، ای ابوهاشم! برای خدا بعد از ابوجعفر سید محمد درباره ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) بدا حاصل شد که تا کنون از خدا مشاهده نشده بود، چنان که بعد از درگذشت اسماعیل درباره امام کاظم علیه السلام بدا حاصل شد که پرده از حالش برداشت. این، همان گونه است که با خود سخن می‌گفتی، گرچه باطل‌گرایان نپسندند. پسر من ابومحمد (امام حسن عسکری علیه السلام)، جانشین من است. دانش تمام نیازهای مردم نزد اوست و ابزار امامت همراه اوست. (۱)

۶. در حدیث دیگری علی بن عمرو عطار می‌گوید:

روزی به محضر امام هادی علیه السلام رسیدم در زمانی که فرزندش ابوجعفر زنده بود و من گمان می‌کردم او امام بعدی است. از این رو عرض کردم: فدایت شوم! کدام یک از فرزندان شما را مخصوص به امامت بدانم؟

فرمود: هیچ کدام را مخصوص امامت ندانید تا فرمان من به شما برسد.

من بعداً برای امام هادی علیه السلام نوشتم: امر امامت در چه کسی خواهد بود؟

امام در پاسخ من نوشت: امامت در فرزند بزرگم خواهد بود.

علی بن عمرو می‌گوید: و امام حسن عسکری علیه السلام از ابوجعفر سید محمد بزرگ‌تر بود. (۲)

۷. در حدیث دیگری علی بن عمر نوفلی می‌گوید: با امام هادی علیه السلام در صحن خانه آن حضرت بودم که فرزندش سید محمد از کنار ما گذشت. به امام عرض کردم: فدایت شوم! او صاحب ما بعد از شماست؟

فرمود: نه؛ بعد از من، حسن صاحب شماست. (۳)

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۱۹، الکافی: ج ۱ ص ۳۲۷ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۱.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۶ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۴.

۳. همان: ج ۱ ص ۳۲۵-۳۲۶ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۲.

۸. در حدیث دیگری احمد بن عیسی علوی می‌گوید:

در منطقه «صریا» به خدمت امام هادی علیه السلام رسیدیم و سلام گفتیم. در این هنگام ابو جعفر سید محمد و ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) نیز نزد ما آمدند ما به احترام ابو جعفر برخاستیم تا بر وی سلام کنیم. در این هنگام امام هادی علیه السلام فرمود:  
لیس هذا صاحبکم. علیکم بصاحبکم؛<sup>(۱)</sup>

این صاحب شما نیست. بر شما باد به صاحبتان.

امام علیه السلام به امام حسن عسکری علیه السلام اشاره کرد.

۹. در حدیث دیگری شاهویه بن عبدالله جلاب می‌گوید:

امام هادی علیه السلام در نامه‌ای به من نوشت:

أردت أن تسأل عن الخلف بعد أبي جعفر، وقلقت لذلك، فلا تغتم، فإن الله عزوجل لا يضل قوماً بعد إذا هداهم حتى يبين لهم ما يتقون. وصاحبك بعدي أبو محمد ابني وعنده ما تحتاجون إليه. يقدم ما يشاء الله، ويؤخر ما يشاء الله ﴿ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ﴾<sup>(۲)</sup>. قد كتبت بما فيه بيان وقناع لذي عقل يقظان؛<sup>(۳)</sup>

تو می‌خواستی درباره‌ی جانشین بعد از ابو جعفر بپرسی و به همین جهت دچار اضطراب و تشویش شده بودی. پس اندوهگین مباش که خدای متعال هیچ گروهی را بعد از آن که هدایت‌شان کرد، گمراه نمی‌کند، تا زمانی که برایشان بیان کند آن چه را که باید از آن

۱. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۲، الغيبة، طوسی: ص ۱۹۹.

۲. سوره بقره آیه ۱۰۶.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۸ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۲-۲۴۳.



بپرهیزند. بعد از من، پسر من ابومحمد صاحب توست. هرچه مورد نیاز شماست، دانشش نزد اوست. خدا آن چه را که بخواهد، مقدم می‌دارد و آن چه را که بخواهد، به تأخیر می‌اندازد. «هر حکمی را نسخ کنیم، و یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را می‌آوریم. آن چه را که در آن بیان برای عاقل بیدار کافی است، برای تو نوشتم.

۱۰. در حدیث دیگری علی بن مهزیار می‌گوید:

به امام هادی علیه السلام عرض کردم: اگر اتفاقی - البته از آن به خدا پناه می‌برم - افتاد، به چه کسی رجوع کنیم؟

فرمود: وصیت من به بزرگ‌ترین فرزندم است. (۱)

۱۱. در حدیث دیگری داوود بن قاسم ابوهاشم جعفری می‌گوید:

از امام هادی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

الخلف من بعدي الحسن. فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟

جانشین من حسن است. پس چگونه خواهد بود برایتان، جانشین بعد از او؟!

عرض کردم: خداوند مرا فدای شما کند! چرا چنین است؟

فرمود:

إنکم لا ترون شخصه، ولا يحل لكم ذكره باسمه؛

چون خودش را نمی‌بینید و یادآوری نامش نیز برایتان روا نخواهد بود.

۱. همان: ج ۱ ص ۳۲۶ و ر. ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۴.

عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم؟  
فرمود: بگوئید:

الحجة من آل محمد عليهم السلام؛<sup>(۱)</sup>

حجت از آل محمد عليهم السلام.

حدیث دیگر ابوهاشم نیز بسیار نزدیک به این حدیث یا دقیقاً همان است.<sup>(۲)</sup>

۱۲. در حدیث دیگری یحیی بن یسار می‌گوید:

امام هادی عليه السلام چهار ما پیش از وفات به پسرش امام حسن عسکری عليه السلام وصیت کرد. حضرت، من و گروهی از غلامان را بر وصیت خود گواه گرفت.<sup>(۳)</sup>

۱۳. در حدیث دیگری عبدالله بن محمد اصفهانی می‌گوید:

امام هادی عليه السلام فرمود:

صاحبکم بعدي الذي يصلي عليّ؛

صاحب شما بعد از من، آن کسی است که بر من نماز می‌گزارد.

عبدالله می‌گوید: ما پیش از این قضیه امام حسن عسکری عليه السلام را نمی‌شناختیم.

ناگاه آن حضرت بیرون آمد و بر پدر بزرگوارش نماز خواند.<sup>(۴)</sup>

۱۴. حدیث دیگری که در زمینه نقل شده حدیث عبدالعظیم حسنی است. بنابر

این حدیث، عبدالعظیم دین خود را بر امام هادی عليه السلام عرضه کرد. او امامان را یک به

یک نام برد تا رسید به امام هادی عليه السلام. در این هنگام حضرت فرمود:

ومن بعدي الحسن ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده؟

و بعد از من، پسر من حسن است. پس مردمان چگونه خواهند بود با

جانشین پس از او؟!

عرض کردم: ای مولای من! آن، چگونه است؟

۱. همان: ج ۱ ص ۳۲۸ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۰.

۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۷۴.

۳. الكافي: ج ۱ ص ۳۲۵ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۴۶.

۴. همان: ج ۱ ص ۳۲۶ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۳ - ۲۴۴.

فرمود:

لأنّه لا يرى شخصه، ولا يحل ذكره باسمه، حتى يخرج، فيملاً الأرض  
قسطاً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً؛<sup>(۱)</sup>  
زیرا خودش دیده نمی‌شود و یاد نامش نیز روا نخواهد بود تا زمانی  
که خروج کند و زمین را از عدل و داد پر سازد، چنان که از ظلم و  
جور پر شده است.

۱۵. در حدیث دیگری صقر بن ابی دلف می‌گوید:

از امام هادی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

إنّ الإمام بعدي الحسن ابني، وبعد الحسن ابنه القائم الذي يملأ الأرض  
قسطاً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً؛<sup>(۲)</sup>  
امام بعد از من پسر من خواهد بود و بعد از حسن، پسرش قائم؛  
همان کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، چنان که از ظلم و  
جور پر شده است.

۱۶. صقر بن ابی دلف حدیث دیگری را از امام هادی علیه السلام در تعیین روزهای هفته

برای امامان نقل می‌کند. امام هادی علیه السلام در این حدیث می‌فرماید:

والخميس ابني الحسن، والجمعة ابن ابني، وإليه تجتمع عصابة الحق،  
وهو الذي يملؤها قسطاً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً...؛<sup>(۳)</sup>  
و پنجشنبه برای پسر من حسن است، جمعه نیز از آن پسر پسر من است.  
گروه حق، به سوی او گردمی‌آیند. او همان کسی است که زمین را از  
عدل و داد پر می‌کند، چنان که از ظلم و جور پر شده است...

۱. کمال الدین: ص ۳۷۹ - ۳۸۰ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۳۹، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات:  
ج ۶ ص ۲۷۴.

۲. همان: ص ۳۸۳ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۳۹.

۳. همان: ص ۳۸۲ - ۳۸۳، كفاية الأثر: ص ۲۹۱، روضة الواعظين: ص ۳۹۲، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۲۳۹.

۱۷. در حدیث دیگری احمد بن محمد بن رجا صاحب ترک می‌گوید: امام هادی علیه السلام فرمود:

الحسن ابني القائم من بعدي؛

پسرم حسن، قائم بعد از من است. (۱)

۱۸. در حدیث دیگری ابوبکر فهفکی می‌گوید: امام هادی علیه السلام به من نوشت:

أبو محمد ابني أنصح آل محمد غريزة، وأوثقهم حجة، وهو الأكبر من ولدي، وهو الخلف، وإليه ينتهي عرى الإمامة وأحكامها. فما كنت سائلي فسله عنه، فعنده ما يحتاج إليه؛ (۲)

پسرم ابومحمد، در میان آل محمد، از نظر غریزه خیرخواه‌ترین و مورد اعتمادترین حجت را داراست. او بزرگ‌ترین فرزند من است. او جانشین است. دلائل و احکام امامت به او منتهی می‌شود. هرچه از من می‌پرسیدی، از او بپرس؛ آن چه مورد نیاز مردمان است، نزد اوست.

۱۹. در حدیث دیگری محمد بن عیسی به اسنادش می‌گوید:

امام هادی علیه السلام فرمود: پسرم ابومحمد، جانشین من است. (۳)

۲۱. حدیث دیگری را اسحاق بن محمد نخعی از ابوهاشم داوود بن قاسم

جعفری نقل می‌کند. ابوهاشم جعفری می‌گوید:

روزی در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بودم که برای مردی از اهل یمن اجازه

ورود خواستند.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۷۶، الغيبة، طوسی: ص ۱۹۹، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۴۲.

۲. الكافي: ج ۱ ص ۳۲۷-۳۲۸ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۴۵.

۳. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۲۷۹.

در این هنگام مردی درشت و بلندقد و تنومند وارد شد و بر ولایت به آن حضرت سلام کرد. حضرت نیز سلام او را با قبول ولایتش پاسخ داد و دستور فرمود که بنشیند. مرد یمنی در کنار من نشست. من با خود گفتم: کاش می دانستم او کیست. امام فرمود: او از فرزندان آن زن عرب بادیه نشینی است که صاحب سنگریزه‌ای بود که پدرانم مهر خود را بر آن نقش کرده بودند. اینک او سنگریزه را با خود آورده تا من مهر خود را بر آن نقش کنم.

سپس به مرد یمنی فرمود: آن را بیاور!

مرد یمنی، سنگریزه‌ای را بیرون آورد که یک طرف آن جای صاف بود. حضرت سنگریزه را گرفته، سپس مهر خود را بیرون آورد و بر آن نقش کرد و سنگریزه، نقش برداشت. گویا همین آن نقش مهر امام حسن عسکری علیه السلام را می بینم: «حسن بن علی». من به مرد یمنی گفتم: آیا پیش از این، امام حسن عسکری علیه السلام را دیده بودی؟ گفت: به خدا سوگند که ندیده بودم. من مدت‌هاست که به دیدنش علاقه شدیدی دارم تا همین ساعت که جوانی نزد من آمد، من او را نمی دیدم. او به من گفت: «برخیز داخل شو» و من وارد شدم.

سپس مرد یمنی از جا برخاست در حالی که می گفت: رحمت و برکات الهی بر شما اهل بیت باد! ذریه‌ای که بعضی از بعضی دیگرند. به خدا گواهی می دهم که حق تو واجب است، مانند وجوب حق امیرمؤمنان علی و امامان بعد از او علیهم السلام. سپس رفت و من دیگر او را ندیدم.

اسحاق می گوید: ابوهاشم جعفری گفت: از مرد یمنی پرسیدم که نامش چیست؟ گفت: نامم مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن ام غانم است. ام غانم همان زن عرب بادیه نشین یمنی، صاحب سنگریزه‌ای است که امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندان بزرگوارش تا زمان امام رضا علیه السلام بر آن مهر زده‌اند.<sup>(۱)</sup>

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۴۷، الغیبه، طوسی: ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

### مجموع روایات وارده در امامت امام حسن عسکری علیه السلام

آن چه گذشت مجموع روایات امامت امام حسن عسکری علیه السلام است که در این فرصت بر آن دست یافته ایم. و اگر این روایات به روایات پیشین در دسته چهارم - که دربرگیرند بیان دوازده امام با ذکر نامشان بود - افزوده شود روایات بیانگر امامت امام حسن عسکری علیه السلام، قریب نود روایت خواهد شد. هم چنین روایات فراوانی، این مجموعه را تأکید می کنند؛ روایاتی که گویا هستند که امامت در نسل ها و نسل اندر نسل جریان می یابد و به برادر یا عمو و یا دایی منتقل نمی شود؛ علاوه بر آن که معلوم است که بعد از وفات پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام، برای هیچ یک از برادران امام حسن عسکری علیه السلام ادّعی امامت با سخن آشکار صورت نپذیرفت.

### سخنی پیرامون ادّعی امامت برای جعفر فرزند امام هادی علیه السلام

آری، جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام بعد از رحلت برادر خود ادّعی امامت کرد، یا دیگران مدّعی امامت او شدند؛ با این ادّعا که امام حسن عسکری علیه السلام فرزند ندارد.

این ادّعا به دو جهت شکل گرفت: یا بنابراین که جعفر بعد از برادرش امام است، یا بنابر این که وفات امام حسن عسکری علیه السلام بدون آن که فرزندی داشته باشد، کاشف از بطلان امامت اوست؛ زیرا امام پیش از امام دوازدهم، باید نسل داشته باشد؛ چون امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام در نسل ها جریان یافته و به برادر، عمو و دایی منتقل نمی شود. بنابر این، امامت بایستی بدون واسطه از امام هادی علیه السلام به جعفر منتقل شده باشد.

اما به هر حال، هیچ کس مدعی نشد که ابتداءً «نص؛ سخنی آشکار» بر جعفر بوده است.

ولی، چون با ادله قاطع، وجود جانشین برای امام حسن عسکری علیه السلام و امامتش به اثبات رسید، بطلان شبهه یادشده - که اساس شکل‌گیری امامت جعفر است - متعین خواهد شد.

این موضوع را دو امر تأکید می‌کند:

اول. به اثبات رسیده که خود جعفر، شایستگی امامت را نداشت؛ چه برسد به آن که بخواهد امامت در نسل او باشد.

دوم. معتقدان به امامت جعفر منقرض شده‌اند و دیگر کسی نمانده که بر این باور باشد و دیگران را به آن فراخواند.

البته ما به هنگام سخن در امامت امام کاظم علیه السلام اشاره داشتیم که همین موضوع، دلیل بطلان آن است. از این رو هیچ‌گیزی نیست که امامت از آن امام حسن عسکری علیه السلام است.

#### روایاتی در امامت حجّت بن الحسن امام منتظر علیه السلام

۹. امام منتظر حجّت بن الحسن مهدی صاحب الزمان، درود و سلام فراوان بر او و پدران پاک و طاهر او باد!

بعد از ثبوت امامت پدران بزرگوار حضرت امام مهدی علیه السلام دلیل بر امامت او، روایاتی است که از جانب آن معصومان علیهم السلام وارد شده است. مانند حدیث مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام که پیش‌تر در روایات امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام گذشت. در این روایت به نسب حضرت حجّت علیه السلام تصریح شده بود.

هم چنین است حدیث دعبل خزاعی شاعر از امام رضا علیه السلام که در روایات امامت امام جواد علیه السلام گذشت و حدیث صقر از امام جواد علیه السلام که در روایات امامت امام هادی علیه السلام گذشت و احادیث عبدالعظیم، ابوهاشم جعفری و صقر از امام هادی علیه السلام که در روایات امامت امام حسن عسکری علیه السلام گذشت.

و به آن روایات افزوده می شود...

۱. حدیث ثابت بن ابی صفیه از امام باقر علیه السلام. در این حدیث آمده:  
امام حسین علیه السلام فرمود:

يظهر الله قائمنا، فينتقم من الظالمين؛

خداوند قائم ما را ظاهر خواهد کرد و او از کسانی که بر ما ستم روا داشته اند، انتقام خواهد کشید.

عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا! قائم شما کیست؟  
فرمود:

السابع من ولد ابني محمد بن علي. وهو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابني. وهو الذي يغيب مدة طويلة، ثم يظهر، ويملا الأرض قسطاً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً؛<sup>(۱)</sup>

هفتمین فرزند از نسل پسر محمد بن علی. او حجّت بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی است که مدتی طولانی غائب می شود، سپس ظهور می کند و زمین را از عدل و داد پُر می نماید، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۱۳۸.



۲. حدیث احمد بن اسحاق اشعری از امام حسن عسکری علیه السلام. در این حدیث آمده: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! امام و جانشین پس از شما کیست؟

حضرت به سرعت برخاست و وارد اتاق شد. سپس در حالی بیرون آمد که بر شانه خود کودکی داشت، که در سن سه سالگی بود و چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشید. آن گاه فرمود:

یا أحمد بن إسحاق! لولا كرامتك على الله عزوجل وعلى حجة ما عرضت عليك ابني هذا. إنه سمي رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته، الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً...؛

ای احمد بن اسحاق! اگر در پیشگاه خداوند و در درگاه حجت‌های پروردگار، گرامی نبود، این پسر را به تو نشان نمی‌دادم. او هم نام و هم کنیه رسول خدا صلى الله عليه وآله است. همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، چنان که از ظلم و جور پر شده است...

عرض کردم: ای مولای من! آیا نشانه‌ای هست که قلبم بدان اطمینان یابد؟ در این هنگام کودک به زبان عربی فصیح به سخن درآمد و فرمود:

أنا بقية الله في أرضه، والمنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عين يا أحمد بن إسحاق!...؛<sup>(۱)</sup>

من ذخیره خدا در روی زمین و انتقام گیرنده از دشمنان خدا هستم. پس از مشاهده با چشم، دیگر دنبال نشانه نباش ای احمد بن اسحاق!...

۱. کمال الدین: ص ۳۸۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۴۸.

۳. احمد بن اسحاق در حدیث دیگری می‌گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى أراني الخلف من بعدي، أشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله خلقاً وخلقاً...؛<sup>(۱)</sup>

سپاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آن که جانشینم را به من نمایاند. او شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلى الله عليه وآله از نظر چهره و رفتار است...

۴. در حدیث دیگری محمد بن علی بن بلال می‌گوید:

دو سال پیش از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، نامه‌ای از جانب ایشان به من رسید که به من از جانشین خود خبر می‌داد. سه روز قبل از رحلتش نیز نامه‌ای به من رسید که به من از جانشین خود خبر می‌داد.<sup>(۲)</sup>

۵. در حدیث دیگری عمرو اهوازی می‌گوید:

امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را به من نشان داد و فرمود:  
هذا صاحبكم من بعدي؛<sup>(۳)</sup>

این پسر، صاحب شما بعد از من است.

۶. حدیث مردی از اهل فارس که ملازم در خانه امام حسن عسکری علیه السلام بود تا

خدمتش کند. در این حدیث آمده:

آن‌گاه امام حسن عسکری علیه السلام مرا صدا زد: داخل شو.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۴۲۷ و ج ۷ ص ۱۳۸، کمال الدین: ص ۴۰۹، كفاية الأثر:

ص ۲۹۵، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۶۱.

۲. الكافي: ج ۱ ص ۳۲۸، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۰، كشف الغمة: ج ۳ ص ۲۴۶.

۳. روضة الواعظین: ص ۲۶۲، الكافي: ج ۱ ص ۳۲۸.

من وارد شدم. در این هنگام امام کنیزی را صدا زد. کنیز به خدمت امام آمد. حضرت به او فرمود: از آن چه با خود داری روپوش بردار. کنیز از کودکی سفیدرو و زیبا روپوش برداشت. سپس امام حسن عسکری علیه السلام لباس کودک را از روی شکمش کنار زد. پس مویی سبزرنگ، نه سیاه را مشاهده نمودم که از زیر گلو تا ناف مبارکش روییده بود. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: این صاحب شماس است. آن گاه به دستور امام حسن عسکری علیه السلام، کنیز کودک را با خود برد و من دیگر کودک را ندیدم تا زمانی که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت. (۱)

۷. در حدیث دیگری یعقوب منقوش می گوید:

به محضر امام حسن عسکری علیه السلام شرف یاب شدم. حضرت در خانه خود، روی سکویی نشسته بود و در سمت راستش، اتاقی بود که بر درب آن پرده ای بود. من عرض کردم: سرور من! چه کسی صاحب امر امامت است؟ فرمود: پرده را بالا بزن. وقتی پرده را بالا زدم؛ کودکی با قامتی به طول پنج و جب بیرون آمد. سن او ده یا هشت سال و یا در همین حدود بود... سپس امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود: این صاحب شماس است.

آن گاه امام از جا پرید و به کودک فرمود:

یا بنی! ادخل إلى الوقت المعلوم...؛ (۲)

پسرم! داخل شو؛ تا وقت معلوم...

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۹، کمال الدین: ص ۴۳۶.

۲. کمال الدین: ص ۴۰۷ و ر.ک: إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۴۲۵ - ۴۲۶، الخرائج والجرائح: ج ۲ ص ۹۵۸.

۸. در حدیث دیگری موسی بن جعفر بن وهب می‌گوید:

از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

كَأْتِي بَكُمْ وَقَدْ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِي فِي الْخَلْفِ مِنِّي. أَمَا إِنَّ الْمَقْرَبَةَ بِالْأُمَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُنْكَرَ لَوْلَدِي كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثُمَّ أَنْكَرَ نَبِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ...

أَمَا إِنَّ لَوْلَدِي غَيْبِيَّةَ يَرْتَابُ فِيهَا النَّاسُ، إِلَّا مِنْ عَصْمَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛<sup>(۱)</sup>

گویا شما را می‌بینم که بعد از من دربارهٔ جانشینم دچار اختلاف شده‌اید. آگاه باشید! کسی که بعد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امامان اقرار کند، اما منکر فرزند من باشد، مانند کسی است که به همهٔ پیامبران خدا و رسولان او اقرار کند، ولی منکر پیامبری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شده است...

آگاه باشید! برای فرزند من غیبتی است که مردم در آن دچار شک و تردید می‌شوند؛ مگر کسی که خدای متعال نگهدارش باشد.

۹. در حدیث دیگری ابو عمرو و عثمان بن سعید عمری می‌گویند:

روزی در محضر امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از ایشان دربارهٔ روایتی که از

پدران آن حضرت نقل شده پرسیدند. در این حدیث آمده:

أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّ مِنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ؟

زمین تا رو رستاخیز از حجّت الهی بر مردم خالی نشود و هر کس بدون شناخت امام زمانش از دنیا برود، به مرگ دوران جاهلی مرده است.

۱. همان: ص ۴۰۹ و ر.ک: إثبات الهداة بالتصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۴۲۷-۴۲۸، كفاية الأثر: ص ۲۹۵

حضرت فرمود: به راستی که این روایت، حقیقت دارد، همان طور که روز حقیقت دارد.

گفتند: ای فرزند پیامبر خدا! بنابراین، حجت و امام بعد از شما کیست؟  
فرمود:

ابني محمد هو الإمام والحجة بعدي. من مات ولم يعرفه مات ميتة جاهلية. أما إن له غيبة...؛  
پسرم محمد. او امام و حجت بعد از من است. هرکس بدون شناخت او از دنیا برود، به مرگ دوران جاهلی مرده است. آگاه باشید که او غیبتی دارد... (۱)

۱۰. حدیث حکیمه دختر امام جواد علیه السلام از امام حسن عسکری علیه السلام که درباره ولادت امام منتظر در شب نیمه شعبان است. در این حدیث آمده:  
امام حسن عسکری علیه السلام به حکیمه خاتون فرمود:

فإن الله تبارك وتعالى سيظهر في هذه الليلة الحجة، وهو حجة في أرضه...؛

به راستی که خدای تعالی به زودی در همین امشب حجت را ظاهر خواهد کرد. او حجت خداوند روی در زمین است...

در این حدیث آمده که حکیمه خاتون به هنگام ولادت حضرت حجت علیه السلام حضور داشت و آن حضرت در همان شب به دنیا آمد و حکیمه خاتون او را مشاهده نمود. (۲)

۱. همان: ص ۴۰۹ و ر.ک: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۴۲۸، كفاية الأثر: ص ۲۹۶، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۶۰، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۳، كشف الغمة: ج ۳ ص ۳۳۵-۳۳۶.  
۲. همان: ص ۴۲۴-۴۲۶ و ر.ک: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۴۳۰، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲-۳، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۱۴-۲۱۵.

۱۱. در حدیث دیگری احمد بن ابراهیم می‌گوید:

در سال دویست و شصت و دو به خدمت خدیجه دختر محمد بن علی علیه السلام رسیدم و از پشت پرده با او سخن گفتم و درباره دینش از وی پرسیدم. او نام‌های امامان خود را برای من بازگفت. سپس گفت: «فلان بن الحسن» و نامش را ذکر کرد.

به او گفتم: فدایت شوم! او را به چشم دیده‌ای؟ یا از او خبر داری؟

گفت: از امام حسن عسکری علیه السلام خبر دارم که به مادرش نامه نوشت...<sup>(۱)</sup>

۱۲. در حدیث دیگری ابوغانم خادم می‌گوید:

برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی به دنیا آمد. حضرت، او را محمد نامید و در روز سوم ولادتش، به یاران خود نشان داد و فرمود:

هذا صاحبكم من بعدي، وخليفتي عليكم، وهو القائم الذي تمتد إليه  
الأعناق بالانتظار...<sup>(۲)</sup>

این فرزند، صاحب شما بعد از من و جانشین من بر شماست. او

همان قائمی است که گردن‌ها در انتظارش به سوی وی کشیده

می‌شود...

۱۳. حدیث احمد بن حسن بن اسحاق قمی. در این حدیث آمده:

هنگامی که خلف صالح (حضرت امام مهدی علیه السلام) به دنیا آمد، از جانب امام حسن عسکری علیه السلام نامه‌ای به دست احمد بن اسحاق رسید. در آن نامه به خط امام حسن عسکری علیه السلام که توقیعات به آن دست خط می‌رسید، نوشته شده بود:

ولد المولود. فليكن عندك مستوراً، وعن جميع الناس مكتوماً، فإننا  
لم نظهروه إلا للأقرب لقرابته، والمولى لولايته. أحببنا إعلامك، ليسرك الله،

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۱۵، كمال الدين: ص ۴۳۱، الغيبة، طوسی: ص ۲۳۰، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۶۴.

۲. كمال الدين: ص ۴۳۱، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۴۳۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۵، ينابيع المودة: ج ۳ ص ۳۲۳.

کما سرنا. والسلام؛<sup>(۱)</sup>

مولود به دنیا آمد. این مطلب باید نزد تو پوشیده بماند و از همه مردم پنهان بداری. ما آن را آشکار نمی‌کنیم جز برای نزدیکانمان، به خاطر قرباتشان، و دوستانان، به خاطر ولایتشان. دوست داشتیم ولادت او را بر تو اعلام کنیم تا خداوند تو را نیز مانند ما خوشحال سازد. والسلام.

این روایت گرچه به امامت حضرت امام مهدی علیه السلام تصریح ندارد، اما دربرگیرنده ولادت مولود معهود منتظر است که ولادتش مایه شادمانی است و او کسی نیست جز همان که امامتش انتظار می‌رود؛ همان کسی که از بیمی که بر او می‌رود، خبر ولادتش پنهان می‌ماند.

۱۴. در حدیث دیگری محمد بن معاویه بن حکیم، محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری می‌گویند:

ما چهل نفر در خانه امام حسن عسکری علیه السلام بودیم که آن حضرت پسر خود را به ما نشان داد و فرمود:

هذا إمامكم من بعدي، و خليفتي عليكم، أطيعوه، ولا تفرقوا من بعدي،  
فتهلكوا في أديانكم. أما إنكم لا ترونه بعد يومكم هذا؛<sup>(۲)</sup>

این امام شما بعد از من و جانشین من بر شماست؛ از او اطاعت کنید و بعد از من دچار تفرقه نشوید که در دین خود نابود خواهید شد. آگاه باشید! شما بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید.

چند روزی نگذشت که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت.

۱. کمال الدین: ص ۴۳۳ - ۴۳۴، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۴۳۲ - ۴۳۳ و ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۶.

۲. الغيبة، طوسی: ص ۳۵۷، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۴۳۳، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۶ - ۳۴۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۲، كشف الغمة: ج ۳ ص ۳۳۵.

هم چنین به گونه‌ای نزدیک به حدیث پیشین از گروهی از شیعیان از جمله علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در حدیثی طولانی و مشهور نقل شده که همگی گفتند:

روزی نزد امام حسن عسکری علیه السلام گرد آمدیم تا از آن حضرت دربارهٔ حجتِ بعدِ ایشان بپرسیم. در این مجلس، چهل نفر حضور داشتند...<sup>(۱)</sup>

۱۵. در حدیث دیگری ابوالادیان می‌گوید:

من خدمتکار امام حسن عسکری علیه السلام بودم. روزی در دوران همان بیماری که حضرت در اثر آن از دنیا رفت، به محضر ایشان وارد شدم. حضرت نامه‌هایی نوشت و به من فرمود:

این‌ها را به مدائن ببر. تو پانزده روز در مسافرت خواهی بود و در روز پانزدهم وارد سامرا می‌شوی و صدای گریه و زاری در خانه‌ام را خواهی شنید. و مرا بر مغتسل خواهی یافت.

ابوالادیان می‌گوید: عرض کردم: ای سرور من! اگر چنین اتفاقی رخ داد، چه کسی امام خواهد بود؟

فرمود: کسی که پاسخ‌های نامه‌های مرا از تو بطلبد، او قائم بعد از من است.

عرض کردم: باز هم توضیح دهید.

فرمود: کسی که بر من نماز بگذارد، او قائم بعد از من است.

عرض کردم: باز هم توضیح دهید.

فرمود: کسی که از محتویات کیسه خبر دهد، او قائم بعد از من است...

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۵۷ و ر.ک: إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۲۵.



ابوالأدیان در ادامه می‌گوید: هر چه امام حسن عسکری علیه السلام خبر داده بود، به وقوع پیوست. در پایان این حدیث آمده:

در این هنگام جعفر (برادر امام حسن عسکری علیه السلام) پیش آمد تا بر برادرش نماز بخواند. وقتی می‌خواست تکبیر بگوید، کودکی گندمگون با موهای مجعد و دندان‌های به هم پیوسته بیرون آمد و عبای جعفر را کشید و فرمود:

یا عم! تأخر، فأنا أحق بالصلاة على أبي؛

ای عمو! عقب برو که من به نماز بر پدرم سزاوارترم.

جعفر با چهره‌ای رنگ‌پریده و زرد عقب رفت. کودک پیش آمد و بر امام حسن عسکری علیه السلام نماز خواند و آن حضرت را در کنار قبر پدر بزرگوارش دفن کرد. سپس فرمود:

یا بصري! هات جوابات الكتابات التي معك...؛

ای بصری! پاسخ‌های نامه‌هایی را که به همراه داری بیاور...

ابوالأدیان در پایان حدیث می‌گوید: حضرت امام مهدی علیه السلام کسی را فرستاد تا از محتویات کیسه خبر دهد.<sup>(۱)</sup>

۱۶. حدیث بشرکه در برگیرنده خریداری مادر حضرت مهدی قائم علیه السلام است و این که امام هادی علیه السلام به آن بانو فرمود:

فابشري بولد يملك الدنيا شرقاً وغرباً، ويملاً الأرض قسطاً وعدلاً، كما ملئت ظلماً وجوراً...؛

مژده باد تو را به فرزندی که شرق و غرب دنیا را مالک می‌شود و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است...

۱. کمال الدین: ص ۴۷۵ - ۴۷۶، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۶ ص ۴۳۴ - ۴۳۵، الثاقب فی المناقب: ص ۶۰۷، الخرائج والجرائح: ج ۳ ص ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۳۲.

در این حدیث آمده: امام هادی علیه السلام یاد آورد شد که آن مولود، از امام حسن عسکری علیه السلام خواهد بود. (۱)

۱۷. حدیث کامل بن ابراهیم. در این حدیث آمده:

کامل به محضر امام حسن عسکری علیه السلام شرف‌یاب شد تا دربارهٔ مسائلی بپرسد. در این هنگام پرده درب خانه بالا رفت و او در پشت پرده کودکی را به سان ماهپاره، در سن چهار سالگی یا مانند آن مشاهده نمود. آن کودک از اندیشهٔ کامل بن ابراهیم به او خبر داد و آن چه را می‌خواست بپرسد برایش بیان فرمود. سپس پرده به حالت نخست بازگشت.

امام حسن عسکری علیه السلام به کامل فرمود:

یا کامل! ما جلوسك وقد أنبأك بحاجتك الحجة من بعدی؟!... (۲)

ای کامل! چرا نشسته‌ای در حالی که حجّت بعد از من، تو را از نیازت خبر داد.

۱۸. حدیث اسماعیل بن علی نوبختی دربارهٔ عیادت خود از امام حسن عسکری علیه السلام در زمان همان بیماری که به رحلت آن حضرت انجامید. در این حدیث آمده:

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خادم دستور داد تا کودکی را از داخل خانه فراخواند. هنگامی که کودک در برابر امام حسن عسکری علیه السلام حاضر شد، سلام کرد. او کودکی بود با پوستی سفید مانند درّ و موهایی مجعد و دندان‌هایی به هم پیوسته.

۱. روضة الواعظین: ص ۲۵۵، کمال الدین و تمام النعمة: ص ۴۱۷-۴۲۳، الغیبة، طوسی: ص ۲۱۴، المناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۵۴۰، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۰.  
 ۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۴۶-۲۴۷، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۱۹-۲۰، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۳۳۷.

هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندش را دید، گریست و فرمود:

یا سید اهل بیته! اسقني الماء، فإني ذاهب إلى ربي؛

ای سرور خاندان من! به من آب بنوشان که من به سوی پروردگارم

می روم.

کودک، کاسه جوشانده را برداشت...

امام به او فرمود:

ابشر يا بني! فأنت صاحب الزمان، وأنت المهدي، وأنت حجة الله على أرضه، وأنت ولدي ووصيي، وأنا ولدتك، وأنت محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي أبي طالب عليه السلام. ولدك رسول الله صلى الله عليه وآله وأنت خاتم [الأوصياء] الأئمة الطاهرين. وبشرك رسول الله صلى الله عليه وآله وسمائك وكنائك. بذلك عهد إلي أبي عن آبائك الطاهرين، صلى الله على أهل البيت ربنا إنه حميد مجيد؛

مژده باد ای پسر من! که تو صاحب زمان و مهدی هستی، تو حجت خدا بر روی زمینی، تو فرزند و وصی من هستی، تو فرزند من و من پدر تو هستم و تو م ح م د بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستی. تو از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله هستی. تو پایان بخش امامان پاک هستی. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله مژده تو را داد و نام و کنیهات را انتخاب کرد. این را پدرم از پدران من سفارش کرده بود؛ صلوات خدا، پروردگارمان که حمید مجید است بر اهل بیت باد.

در همین هنگام امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت. (۱)

۱. همان: ص ۲۷۲ - ۲۷۳، بخشی از این روایت در إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۲۱ آمده

۱۹. در حدیث دیگری محمد بن عبدالجبار می‌گوید:

به سرورم امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! خداوند مرا فدای شما کند! دوست دارم بدانم چه کسی امام و حجّت خداوند بر بندگان بعد از شماست؟  
فرمود:

إِنَّ الْإِمَامَ وَحِجَّةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِي ابْنِي، سَمِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكُنِيهِ، الَّذِي هُوَ خَاتَمُ حُجَجِ اللَّهِ، وَآخِرُ خُلَفَائِهِ...؛<sup>(۱)</sup>

به راستی که امام و حجّت خداوند بعد از من، پسر من می‌باشد که هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ همان کسی که پایان بخش حجّت‌های الهی و آخرین خلفای پروردگار است...

۲۰. در حدیث دیگری محمد بن علی بن حمزه علوی می‌گوید:

از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

قَدْ وُلِدَ وَلِيَّ اللَّهِ وَحِجَّتَهُ عَلِيٌّ عِبَادَهُ، وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، مَخْتُونًا لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ...؛<sup>(۲)</sup>  
ولی خدا و حجّت الهی بر بندگان و جانشین من در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در هنگام طلوع فجر در حالی که ختنه شده بود، به دنیا آمد...

۲۱. حدیث دیگری را در این زمینه ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می‌کند. در این حدیث آمده:  
او به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرف یاب شد در حالی که کودکی در محضر امام بود. او از امام پرسید که آن کودک کیست؟

است، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۶-۱۷.

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۱۳۷-۱۳۸، مستدرک الوسائل: ج ۱۲ ص ۲۸۰.

۲. همان: ج ۷ ص ۱۳۹.

حضرت فرمود:

هو ابني و خلیفتي من بعدي، وهو الذي يغيب غيبة طویلة، و يظهر بعد امتلاء الأرض جوراً و ظلماً، فيملؤها عدلاً و قسطاً؛<sup>(۱)</sup>  
او پسر و جانشین من است. او همان کسی است که مدتی طولانی غایب می شود و بعد از پر شدن زمین از ظلم و جور، ظاهر می شود و زمین را از عدل و داد لبریز می کند.

۲۲. حدیث دیگری را علی بن عاصم کوفی از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند. در این حدیث آمده:

امام حسن عسکری علیه السلام در روی فرشی نشسته بود و آثار پیامبران، اوصیا و امامان را به او نشان داد و فرمود:

وهذا اثر ابني المهدي، لأنه قد وطأه، و جلس عليه؛<sup>(۲)</sup>  
این اثر فرزندم مهدی است، که بر این فرش پا نهاده و روی آن نشسته است.

۲۳. در حدیث دیگری عیسی بن محمد جوهری می گوید:  
با گروهی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرف یاب شدیم تا میلاد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را به آن بزرگوار تبریک گوئیم. در ادامه این حدیث آمده:  
امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

وفیکم من أضر عن مسألتي عن ولدي المهدي، وأین هو؟ وقد استودعته الله كما استودعت أم موسى حين قذفته في التابوت في الیم، إلى أن رده الله إليها؛

۱. همان: ج ۷ ص ۱۳۹، مستدرک الوسائل: ج ۱۲ ص ۲۸۱.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۰۴ - ۳۰۵، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

در میان شما کسی است که می‌خواهد بپرسد فرزندم مهدی کجاست؟ من او را به خدا سپردم، آن سان که مادر موسی، فرزندش را به خدا سپرد؛ آن گاه که او را در صندوق گذاشت و در رود انداخت و خدا او را به مادرش برگرداند.<sup>(۱)</sup>

مجموع روایات وارده در امامت **حجّت بن الحسن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه** آن چه گذشت روایاتی بود که در این فرصت در باره امامت امام منتظر **حجّت بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه** نقل کردیم. اگر این روایات را به آن چه در دسته چهارم از روایات که در بیان اسامی پیشوایان دوازده گانه بود، بیفزاییم، روایات بیانگر امامت امام مهدی **علیه السلام** بیش از نود روایت خواهد بود.

#### روایاتی در جریان امامت در نسلها

بر آن روایات می‌افزاییم آن چه را که بارها درباره روایات فراوانی که از نیاکان بزرگوار امام مهدی **علیه السلام** نقل کردیم که امامت بعد از امام حسن و امام حسین **علیهما السلام** در نسلها خواهد بود و از پدری به فرزند منتقل می‌شود و برادر، عمو و دایی امام نخواهد بود. چرا که در این صورت دسته‌های دیگری از روایات شریف بر امامت امام مهدی **علیه السلام** گواه خواهند بود.

#### روایاتی در امامت پیشوایان دوازده گانه

روایاتی بیان‌کنند که امامت در پیشوایان دوازده گانه خواهد بود. این روایات را در چند دسته می‌آوریم.

دسته نخست. احادیث فراوان؛ بلکه متواتر یا بیش از حد تواتری که شیعه و اهل تسنن نقل کرده‌اند که پیشوایان دوازده نفر هستند؛ چرا که هرگاه امام حسن

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۱۴۳.

عسکری علیه السلام همان امام یازدهم باشد به مقتضای دلیل های پیشین، ناگزیر امام دوازدهم فرزند آن حضرت خواهد بود.

#### روایاتی در امامت نه گانه از نسل امام حسین علیه السلام

دسته دوم. احادیث فراوانی نقل شده که امامان نه گانه از نسل امام حسین علیه السلام است؛ چرا که به مقتضای دلیل های پیشین هشتمین فرد از نسل امام حسین علیه السلام همان امام حسن عسکری علیه السلام است. پس ناگزیر فرزند برومندش امام مهدی علیه السلام امام نهم از نسل امام حسین علیه السلام خواهد بود.

#### روایاتی در این که امام مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است

دسته سوم. احادیث فراوان؛ بلکه متواتری که شیعه و اهل تسنن نقل کرده اند<sup>(۱)</sup> که امام مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است. چرا که روشن است در امامان هشت گانه از نسل امام حسین علیه السلام که امامت شان با دلیل های پیشین ثابت شده، هیچ یک به نام مهدی علیه السلام نیست، از این رو ناگزیر امام مهدی علیه السلام، فرزند هشتمین فرزند امام حسین علیه السلام همان امام حسن عسکری علیه السلام است.

۱. ر.ک: الغیبة، طوسی: ص ۱۸۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵، الإمامة والتبصرة: ص ۱۱۰، کامل الزیارات: ص ۱۱۶، علل الشرائع: ج ۱ ص ۹۸، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۷۱، الأمالی، صدوق: ص ۷۸، کمال الدین: ص ۷۸-۲۴۱-۲۵۷-۲۶۰-۲۶۱-۳۳۶-۳۵۹-۵۲۷، معانی الأخبار: ص ۹۱-۱۲۶، کفایة الأثر: ص ۱۸۸-۱۹۹-۲۵۰، روضة الواعظین: ص ۱۰۰، الهدایة الكبرى: ص ۳۳۷، الغیبة، نعمانی: ص ۱۰-۶۰-۶۷-۱۰۲-۲۸۲، الاختصاص: ص ۲۵۷، الاستنصار: ص ۹ و مصادر بسیار دیگر. و ر.ک به منابع اهل تسنن: ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ج ۱ ص ۱۳۷، ینابیع المودة: ج ۲ ص ۴۴-۲۱۰-۳۱۶ و ج ۳ ص ۲۹۱-۳۸۶-۳۹۴-۳۹۵، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۵۰، لسان المیزان: ج ۳ ص ۲۳۷، الكشف الحثیث: ج ۱ ص ۱۴۷، الفتن نعیم بن حماد: ج ۱ ص ۳۷۱-۳۷۳.

روایاتی در این که مهدی علیه السلام همان آخرین امامان یا از فرزندان امامان است دسته چهارم. احادیث بسیاری نقل شده که امام مهدی علیه السلام همان آخرین امام از امامان دوازده گانه، یا آخرین امام از فرزندان امام حسین علیه السلام، یا نهمین امام از نسل آن بزرگوار و یا از فرزندان برخی از پیشوایان گذشته است، بدون این که طبقه نسبی او معین گردد.

این دسته، احادیث فراوانی هستند که شیعه و اهل تسنن نقل کرده اند؛ چرا که هرگاه یازدهمین امام از امامان پاک علیهم السلام و هشتمین امام از نسل امام حسین علیه السلام امام حسن عسکری علیه السلام باشد و از طرفی امامت در نسل ها جریان یابد، ناگزیر امام مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام خواهد بود.

#### روایاتی در خروج مهدی در آخرالزمان

پنجم. در روایاتی آمده: امام مهدی علیه السلام در آخرالزمان، یا بعد از غیبتی طولانی و ناامیدی و هرج و مرج و پر شدن زمین از ظلم و جور، ظهور می کند، و روایاتی مانند آن، که در احادیث شیعه و جمهور مسلمانان به صورت فراوان نقل شده است. زیرا روشن است که بعد از جریان امامت در نسل ها و از پدر به پسر، ناگزیر بایستی این امام، پسر امام حسن عسکری علیه السلام باشد که امامتش با دلیل های پیشین به اثبات رسید.

#### روایاتی در مشخص کردن طبقه نسب امام مهدی علیه السلام

ششم. بعضی از احادیثی که از پدران بزرگوار حضرت امام مهدی علیه السلام نقل شده، طبقه حضرت مهدی علیه السلام در نسب، یا در امامت را مشخص کرده است، مانند...



۱. روایتی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است. در این روایت آمده: هنگامی که امام حسن علیه السلام به سوی حضرت علی علیه السلام می آمد، حضرت می فرمود:

مرحباً یا بن رسول الله؛

خوش آمدی ای فرزند پیامبر خدا!

و آن گاه که امام حسین علیه السلام می آمد، حضرت می فرمود:

بأبي أنت يا أبا ابن خير الإمام؛

پدرم به فدای تو ای پدر پسر بهترین کنیزان!

به حضرت عرض کردند: ای امیرمؤمنان! پسر بهترین کنیزان، کیست؟

علی علیه السلام فرمود:

ذاك الفقيه الطريد الشريد محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن

موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین هذا؛

آن گمشده رانده شده آواره، م ح م د بن حسن بن علی بن محمد بن

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی، پسر این حسین.

و دست بر سر امام حسین علیه السلام نهاد. (۱)

۲. در حدیث دیگری ابو حمزه ثمالی می گوید:

روزی در خدمت امام باقر علیه السلام بودم. هنگامی که حاضران در مجلس متفرق

شدند، حضرت به من فرمود:

يا أبا حمزة! من المحتوم الذي لا تبديل له عند الله قيام قائمنا...؛

ای ابو حمزه! از امور حتمی که در پیشگاه خدا دگرگون پذیر نیست،

قیام قائم ماست...

۱. مقتضب الأثر: ص ۳۱، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۲۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۰

سپس فرمود:

بأبي وأمي المسمّى باسمي المكنّى بكنيتي السابع من ولدي. بأبي من يملأ الأرض قسطاً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً؛<sup>(۱)</sup>  
 پدر و مادرم به فدای کسی که نام و کنیه مرا دارد و فرزند هفتم من است. پدرم به فدای کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، چنان که از ظلم و جور پر شده است.

۳. حدیث صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام. در این حدیث آمده:

به امام صادق علیه السلام گفتند: مهدی از نسل شما کیست؟

فرمود:

الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه...؛<sup>(۲)</sup>

پنجمین از فرزند هفتمین. او از شما غائب می‌شود...

منظور امام صادق علیه السلام از هفتمین، هفتمین امام از امامان علیهم السلام؛ یعنی امام کاظم علیه السلام است. و پنجمین از نسل امام کاظم علیه السلام از امامان، کسی جز امام مهدی حجت بن الحسن علیهما السلام نیست.

۴. حدیث عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام نیز مانند حدیث پیشین است.<sup>(۳)</sup>

۵. حدیث ابوبصیر از امام صادق علیه السلام. در این حدیث آمده:

عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! قائم از شما اهل بیت علیهم السلام کیست؟

فرمود:

يا أبا بصير! هو الخامس من ولد ابني موسى، ذلك ابن سيدة الإمام، يغيب

غيبه يرتاب فيها المبطلون...؛<sup>(۴)</sup>

۱. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۶۴، و با اندکی اختلاف در ج ۷ ص ۱۴۱ - ۱۴۲، الغيبة،

نعمانی: ص ۸۶، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۲۴۱ - ۲۴۲، ج ۳۶ ص ۳۹۳ - ۲۹۴.

۲. کمال الدین: ص ۳۳۳، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۴.

۳. همان: ص ۳۳۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۲.

۴. همان: ص ۳۳۴.

ای ابابصیر! او پنجمین از نسل پسر موسی است. او پسر بانوی  
کنیزان است که غیبتی دارد که در آن، باطل‌گرایان به تردید  
خواهند افتاد...

۶. حدیث علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السلام. در این حدیث امام کاظم علیه السلام

فرمود:

إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلنكم أحد  
عنها؛<sup>(۱)</sup>

هرگاه پنجمین از نسل هفتمین غایب شد، پس خدا را، خدا را، در  
دین خودتان در نظر بگیرید. هیچ کس شما را از دین‌تان نلغزاند.

۷. در حدیث دیگری یونس بن عبدالرحمان می‌گوید:

روزی به محضر امام کاظم علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! آیا

شما قائم به حق هستید؟

فرمود:

أنا القائم بالحق. ولكن القائم الذي يطهر الأرض... هو الخامس من ولدي،  
له غيبة يطول أمدها...؛<sup>(۲)</sup>

من قائم به حق هستم؛ اما آن قائمی که زمین را پاکیزه می‌گرداند... او  
پنجمین از نسل من است. او غیبتی طولانی دارد...

۸. حدیث سید حمیری شاعر از امام صادق علیه السلام. در این حدیث آمده است:

سید حمیری به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا! از پدران شما

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۶، کمال الدین: ص ۳۵۹ - ۳۶۰، مسائل علی بن جعفر: ص ۳۲۵، الإمامة والتبصرة:

ص ۱۱۳، علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

۲. کمال الدین: ص ۳۶۱، کفاية الأثر: ص ۲۶۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۱.

روایاتی درباره غیبت و صحت وجود آن به ما رسیده است؛ شما به من بفرمایید که این غیبت درباره چه کسی اتفاق خواهد افتاد؟  
امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْغَيْبَةَ سَتَقَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وَلَدِي، وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَّةِ الْهَدَاةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ...؛<sup>(۱)</sup>

به راستی که به زودی غیبت درباره ششمین از فرزندانم رخ خواهد داد. او دوازدهمین از امامان هدایت‌گر بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است...

۹. حدیث سلیمان دیلمی در قصه واقعه قادیسیه. در این حدیث آمده:  
یزدگرد به هنگام فرار از مدائن با خانواده‌اش بر درب ایوان مدائن ایستاد و گفت:  
السلام عليك أيها الإيوان! ها أناذا منصرف عنك، وراجع إليك أنا أو رجل  
من ولدي، لم يدن زمانه، ولا آن أو انه؛  
سلام بر تو ای ایوان! من همینک از کنار تو می‌روم و در آینده خودم  
بازمی‌گردم، یا مردی از نسل من نزد تو باز می‌گردد که هنوز زمانش  
نزدیک نشده و موقعش نرسیده است.

سلیمان می‌گوید: من به خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و از آن حضرت درباره این  
ماجرا پرسیدم و گفتم: معنای سخن یزدگرد: «مردی از نسل من» چیست؟  
حضرت فرمود:

ذلك صاحبكم القائم بأمر الله عز وجل السادس من ولدي، قد ولده يزدجر،  
فهو ولده؛<sup>(۲)</sup>

او صاحب شما که قائم به فرمان خدای متعال؛ ششمین امام از نسل  
من است. او از نسل یزدگرد است؛ بنابراین این فرزند اوست.

۱. بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۳۱۷، کمال الدین: ص ۳۴۲، إعلام الوری: ج ۱ ص ۵۳۹ و ج ۲ ص ۱۹۷.  
۲. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ج ۷ ص ۲۱۷-۲۱۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۶۳-۱۶۴.

۱۰. در حدیث دیگری ابوالهیثم بن ابی حبه می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:  
 إذا اجتمعت ثلاثة أسماء متوالية: محمد وعلي والحسن فالرابع القائم؛<sup>(۱)</sup>  
 هرگاه سه نام پیایی، محمد، علی و حسن جمع شود، چهارمی، قائم  
 است.

حدیث ابوالهیثم تمیمی نیز نزدیک به حدیث پیشین یا دقیقاً همان است.<sup>(۲)</sup>  
 ۱۱. حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام. در این حدیث آمده:  
 به حضرت گفتند: ای فرزند پیامبر خدا! قائم از شما اهل بیت کیست؟  
 فرمود: چهارمین امام از نسل من...<sup>(۳)</sup>

۱۲. حدیث ریان بن صلت از امام رضا علیه السلام در وصف حضرت قائم علیه السلام. در این  
 حدیث آمده:

ذاك الرابع من ولدي، يغيبه الله في ستره ما شاء...؛<sup>(۴)</sup>  
 او چهارمین امام از نسل من است. خداوند او را در پوشش خود  
 غائب می‌سازد، تا وقتی که بخواهد...

۱۳. حدیث عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام. در این حدیث آمده:  
 إن القائم منا هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته ويطاع في ظهوره،  
 وهو الثالث من ولدي...؛<sup>(۵)</sup>  
 به راستی که قائم از ما، همان مهدی است؛ همو که واجب است که در  
 دوران غیبتش در انتظار او بود و در دوران ظهورش، از او اطاعت  
 شود. او سومین امام از نسل من است...

۱. کمال الدین: ص ۳۳۳ - ۳۳۴.

۲. الإمامة والتبصرة: ص ۱۱۴، کمال الدین: ص ۳۳۴، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۳، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۴.

۳. کمال الدین: ص ۳۷۱ - ۳۷۲، کفاية الأثر: ص ۲۷۴ - ۲۷۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۱ - ۳۲۲، إعلام الوری بإعلام الهدی: ج ۲ ص ۲۴۱.

۴. کمال الدین: ص ۳۷۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۴۱.

۵. کفاية الأثر: ص ۲۸۰ - ۲۸۱، کمال الدین: ص ۳۷۷، الخرائج والجرائح: ج ۳ ص ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲.

احادیثی در این که زمین از امام و حجّت بر مردم خالی نخواهد شد

احادیث بسیاری وجود دارد که ثابت می‌کند زمین از امام و حجّت خدا در میان خلق خالی نخواهد شد که یا ظاهر مشهور و یا ترسان پنهان است. ما در پاسخ پرسش چهارم از پرسش‌های پیشین به این موضوع پرداختیم. هم‌چنین پیامبر ﷺ می‌فرماید:

إِنَّ فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ  
الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ. وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ قَادَتَكُمْ إِلَى اللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ، فَانظُرُوا بَيْنَ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَصَلَاتِكُمْ؛<sup>(۱)</sup>

در هر یک از دوران‌های امت من شخص عادل از اهل بیت من وجود دارد که حق را از باطل تمیز می‌دهد و دین را از تحریف افراد تندرو و کجروی افراد کج اندیش و تأویل افراد نادان در امان نگه می‌دارد. پیشوایان تان رهبران شما به سوی خدای متعال هستند. پس بنگرید که در دین و نمازتان به چه کسی اقتدا می‌کنید.

پس از این همه، چگونه کسی می‌تواند در امامت امام مهدی علیه السلام شک کند و در آن بحث نماید؟

به همین دلیل از بسیاری از احادیث گذشته این گونه برمی‌آید که برای اثبات امامت امام مهدی علیه السلام همین بس که بدانیم وی متولد شده و او با دلیل وجود دارد؛ اما از ترس جان در نهان مانده است.

در احادیث و متون تاریخی تنها به بیان تولد و وجود حضرت امام مهدی علیه السلام و

۱. برای آگاهی از منابع این حدیث ر.ک: به ابتدای پاسخ این پرسش در بخش احادیثی که به طور کلی در مورد اهل بیت علیهم السلام آمده.

گواهی گروهی مبنی بر مشاهده وی بسنده شده است؛ ولی احادیث دسته بندی شده گذشته، در تأیید وجود و حضور آن بزرگوار کافی است. در واقع این پرسش از سوی شیعه مطرح شد و ائمه علیهم السلام برای آن‌ها بیان کردند، که این امر شاید نشأت گرفته از روشن نبودن برخی از احادیث ذکر شده برای برخی از مردم باشد و شاید آنان در جریان احادیث قبلی قرار نداشته باشند؛ زیرا در سینه مردان قرار داشت و به اندازه کافی جهت اتمام حجّت انتشار نیافته بود و یا آن که می‌خواستند در جریان احادیث بیش‌تری قرار گیرند و یا آن که بیش از پیش حجّت، مورد تأکید قرار گیرد و یا آن که مسائل حسی بیش از مسائل عقلی و امور غیبی در جان انسان‌ها تأثیرگذار است.

در حدیثی آمده: عبدالله بن جعفر حمیری می‌گوید:

من و شیخ ابو عمرو رحمه الله <sup>(۱)</sup> در نزد احمد بن اسحاق بودیم... من به او گفتم: ای ابا عمرو! من می‌خواهم پرسشی از تو بپرسم و در مورد آن چه می‌خواهم بپرسم، شک و تردید ندارم. من اعتقاد و دینم این است که زمین از حجّت خالی نخواهد شد... اما بسیار علاقه‌مندم بر یقینم افزوده شود و ابراهیم علیه السلام از پروردگارش پرسید تا به او نشان دهد که چگونه مردگان را زنده می‌کند.

خدا فرمود: آیا ایمان نداری؟

گفت: چرا؛ ولی می‌خواهم قلبم مطمئن شود.

ابوعلی احمد بن اسحاق به من گفت: از امام هادی علیه السلام پرسیدم: من با چه کسی

ارتباط داشته باشم و گفتار چه کسی را بپذیرم؟

۱. ابو عمرو عثمان بن سعید عمری سمان، نخستین نائب امام زمان عجل الله فرجه الشریف است؛ او قبل از آن، نماینده جدش امام هادی علیه السلام و پدرش امام حسن عسکری علیه السلام بود. پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان معروف به خلانی است؛ او دومین نائب امام زمان عجل الله فرجه است و قبل از آن نماینده پدرش امام حسن عسکری علیه السلام بود.

حضرت در پاسخ او فرمود:

العمری ثقنی فما أدی إلیک عنی فعنی یؤدی و ما قال عنی فعنی یقول  
فاسمع له وأطع، فإنه الثقة المأمون؛

العمری ثقه و مورد اعتماد من است. اگر موضوعی را به نقل از من به  
تو گفت بدان که آن را از سوی من ابلاغ کرده است؛ به سخنان او  
گوش بده و از او اطاعت کن؛ زیرا او فرد قابل اعتماد و امانتداری  
است.

من از ابوعلی شنیدم که از امام حسن عسکری علیه السلام نیز چنین پرسید. حضرت  
فرمود:

العمری و فرزندش قابل اعتماد هستند. اگر مطلبی را به نقل از من به  
تو گفته‌اند به صحت گفتار آنها اعتماد کن؛ زیرا آنها از سوی من  
سخن به میان آورده‌اند. به سخن آنان گوش کن و از آنان اطاعت  
کن؛ زیرا آن دو مورد اعتماد و امانتدار هستند.

این سخن دو امام گذشته در مورد توست.

عبدالله حمیری می‌گوید: در این هنگام ابو عمرو به سجده افتاد و گریست. سپس  
گفت: حاجت را بپرس.

گفتم: تو جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌ای؟

گفت: آری به خدا سوگند، گردن مبارکش مانند این بود.

و با دست خود اشاره کرد.

گفتم: یک پرسش دیگر مانده.

گفت: بگو.

گفتم: نامش چیست؟

گفت: بر شما حرام است که درباره آن بپرسید. من این سخن را از خودم

نمی‌گویم؛ زیرا من حق ندارم چیزی را حلال یا حرام سازم، بلکه از جانب آن



حضرت است. اما سلطان چنین می‌پندارد که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت و فرزندی به جای نگذاشت و میراثش را تقسیم کردند و کسانی که حقی در میراث نداشتند، آن را گرفتند. در حالی که خاندان امام حسن عسکری علیه السلام آواره بوده و کسی هم جرئت ندارد خود را به آن‌ها معرفی کند، یا چیزی به آنان برساند. و هرگاه نام آن جانشین بر زبان‌ها بیفتد، در جست‌وجوی او می‌افتند. پس تقوای خدا پیشه کنید و از این مسئله خودداری نمایید. (۱)

آن چه گذشت، به اندازه توان ما در این فرصت در سخن از روایات بیان‌گر امامت امام منتظر، حجت مهدی علیه السلام بود. البته حدیث در این باره بسیار طولانی و دسته‌های گوناگونی دارد و ما نمی‌توانیم همه آن‌ها را بیاوریم. کتاب‌هایی بسیار در این مورد نگارش یافته است؛ هر که در پی افزایش آگاهی و شناخت امام مهدی علیه السلام است، به آن کتاب‌ها مراجعه کند.

در این جا سخن از روایات بر امامت دوازده امام علیهم السلام پایان می‌پذیرد. اینک سخن را در قرینه‌های نقلی و عقلی که مؤید روایات یاد شده هستند در چند موضوع پی می‌گیریم...

#### معجزات و کراماتی که از ائمه علیهم السلام دیده شده است

موضوع اول. روایاتی که در مورد معجزه‌ها و کرامات ائمه علیهم السلام روایت شده از سنخ معجزه‌ها و کرامات پیامبران صلوات الله علیهم است که به عنوان مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: زنده کردن مردگان، شفا دادن بیماران، بهبودی افراد لال، بیماری پیسی، آشنایی با زبان حیوانات، خبرهای غیبی، استجاب دعا، طی الارض، به سخن درآوردن جمادات و موارد دیگری که به تصرف در هستی برخلاف روند عادی زندگی و انجام کارهایی فراتر از قدرت معمولی انسان‌ها مربوط می‌شود.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۹ و ۳۳۰، الغیبه، طوسی: ۲۴۳ و ۲۴۴، بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۴۷ و ۳۴۸.

ما در این جا نمی‌توانیم به همه آن‌ها بپردازیم؛ زیرا موارد یاد شده بیش از حد تواتر گسترش یافته و به شمارش در نمی‌آید. برای پی بردن به آن‌ها می‌توان به کتاب‌های نوشته شده در مورد زندگی نامه و سیره ائمه علیهم‌السلام مراجعه کرد.

همه این‌ها نشان می‌دهد که خدای متعال کلیدهای علم و غیب و قدرت خود را در اختیار آن‌ها قرار داده تا مردم دعوت‌شان را بپذیرند و متون ذکر شده در مورد آن‌ها مورد تأیید قرار گیرد و حجّت تمام شود و عذر و بهانه‌ای باقی نماند؛ به دو جهت:

یا سخن آشکار در مورد برخی از اشخاص و در برخی از زمان‌ها به دلایل بسیاری، واضح و روشن نیست، دلایلی که باعث شد امت، احادیث نبوی را مخفی نگه دارد، دست به تلبیس و فریبکاری بزند و آن‌ها را نادیده بگیرد.

و یا با وجود معجزات و کرامات، سخن آشکار مورد تأکید قرار می‌گیرد و مضمون آن در جان‌ها تمرکز می‌یابد، زیرا این‌گونه امور تأثیر به‌سزایی در روشن شدن واقعیت‌ها و تقویت یافتن و ریشه‌دار شدن آن‌ها در جان‌ها دارد، به گونه‌ای که می‌توانند احادیث نبوی را به یک امر بدیهی تبدیل کنند. همان‌گونه که این موضوع در مورد پیامبران الهی صلوات الله علیهم روی داد؛ زیرا برای خدای متعال شایسته نیست که کسانی که در دعوی امامت صادق نیستند معجزات و کرامات را به دست آنان جاری سازد؛ زیرا در این صورت مردم را دچار گمراهی کرده است.

به ویژه آن‌که بسیاری از معجزات و کرامات یاد شده در مقام رویارویی و تحدی و اقامه حجت بر امامت و به عنوان شاهدی بر آن صورت گرفته‌اند. از قبیل شهادت دادن حجرالاسود به امامت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام و به سخن درآمدن سنگ‌ریزه‌ها توسط امامان علیهم‌السلام که نشانه‌ای از امامت آن‌ها به شمار می‌رود و موارد بسیار دیگری.

این شیوه در میان خواص شیعه تراز و هم ردیف سخن آشکار و در میان عوام آن‌ها برای اثبات امامت و جا افتادن شخصیت و قداست و هیبت او در جان‌ها از «نص؛ سخن آشکار» مهم‌تر است؛ زیرا:

نخست آن‌که قرار گرفتن عامه مردم در جریان روایات به خصوص با توجه به شرایط بسیار ترسناک و متوسل شدن به تقیه کار ساده‌ای نیست.

دوم آن‌که کرامات و معجزات از روایات منقول، در جان‌ها بسیار تأثیرگذارتر هستند؛ زیرا خبر هم‌چون مشاهده نیست.

کرامات و معجزات تأثیر به‌سزایی در روشن شدن واقعیت و ایستادگی شیعه بر امامت ائمه علیهم‌السلام و گسترش مذهب آنان داشت.

هم‌چنین کرامات و معجزات حتی پس از وفات آنان و بعد از غیبت قائم عجل‌الله فرجه در هنگام توسل و شفاعت جستن از آنان و لزوم یادآوری حق ایشان و باور داشتن دعوت شان ادامه یافت. اثر معجزات آنان تا به امروز هم‌چنان محسوس و آشکار است؛ به‌گونه‌ای که در موارد بسیاری برای غیر شیعه که به حق اهل بیت علیهم‌السلام و امامت‌شان اذعان ندارند، صدق می‌کند.

سخن در این باره بسیار طولانی است. ما در ادامه موضوع سوم به بخشی از این امر خواهیم پرداخت.

#### ائمه علیهم‌السلام و اثبات امامت خود برای شیعه

موضوع دوم. در میان شیعه هیچ تردیدی وجود ندارد که امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام که به امامت آن‌ها اعتقاد یافتند و متون و روایات را از آن‌ها فرا گرفتند، برای خود مدّعی امامت شدند و در این خصوص به فعالیت و انجام وظیفه پرداختند و در برابر کسانی که مدّعی امامت برای خود شدند و یا امامت‌شان را به رسمیت نشناخته‌اند، نظلم خواهی

کردند و از آنان اعلام بیزاری جستند و کسانی که با امامت مقرب خدا شدند، دوستی کردند و آن‌ها را مخصوص خود قرار دادند.

این موضوع آن قدر روشن است که جای هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد؛ تا چه رسد به آن که کسی بخواهد آن را انکار کند.

با توجه به موارد یاد شده انکار جایگاه امامان علیهم‌السلام از سوی جمهور اهل تسنن، برای ما اهمیتی ندارد؛ زیرا در این جا آن چه اهمیت دارد این است که شیعیان در درون خودشان متقاعد شوند و در تأیید احادیث روایت شده قرائن و شواهدی بیابند تا آن که امامت امامان‌شان علیهم‌السلام برای آن‌ها قطعی شود.

با توجه به آن چه در مقدمه پاسخ این پرسش گفتیم در این باره نباید به شیوه‌های اهل تسنن و اعتقادات‌شان پایبند شد.

پس از همه این‌ها به نظر می‌رسد که دعوت انجام گرفته از سوی امامان علیهم‌السلام مبتنی بر موارد ذیل است:

نخست نص و سخن آشکار الهی که خداوند به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وحی کرد و پیامبر آن را به امت ابلاغ نمود.

دوم واگذاری میراث پیامبران و کلیدهای علم و اسرار آن از امام پیشین به امام بعدی به دلیل داشتن شایستگی ذاتی و امتیارات شخصی و عصمت و طهارت اوست.

بر همین اساس دعوت به امامت از سوی امامان علیهم‌السلام بر حدس و اجتهاد مبتنی نیست؛ زیرا حدس و اجتهاد در معرض اشتباه است و بدین ترتیب انسان در یکی از این دو حالت قرار خواهد گرفت که سومی ندارد:

یا آن که راستگوست و در اوج دیانت، کمال، قداست، جلال و شکوه قرار دارد و یا آن که دروغگو و افترازننده است و در گرداب فریبکاری و گمراهی و جرأت یافتن علیه خدای متعال و زیر پا گذاشتن حرمت او قرار گرفته است.

از آن جایی که ائمه علیهم السلام از مورد دوم پاک و منزّه و پیراسته هستند؛ پس مورد اول در مورد آن‌ها صدق می‌کند که با مقام محترم مقدس و با شکوه آنان در جهان اسلام هم‌خوانی دارد.

علاوه بر آن، چنان که در پاسخ پرسش سوم گفتیم، شیعیان تنها به ائمه اهل بیت علیهم السلام پرداخته و با آن‌ها ارتباط برقرار کرده‌اند. شیعه از همان ابتدا بر اساس نص و سخن آشکار، امامت را مختص ائمه اهل بیت علیهم السلام و عصمت و معجزه را ویژگی خاص آنان دانسته‌اند.

این واقعیت در مورد شیعه رواج یافته و شیعیان در مواضع و احتجاجات خود با دشمنان‌شان و در سروده‌های شعرای خودشان آن را نشان داده‌اند و همین امر باعث شده تا دشمنان‌شان علیه آن‌ها تحریک شوند.

#### لزوم احترام ائمه علیهم السلام و شخصیت‌شان از سوی اهل تسنن

موضوع سوم، به نظر می‌رسد دعوت شیعه در مورد امامان دوازده گانه علیهم السلام دعوت گسترده‌ای است. آن‌ها معتقدند:

۱. امامت و خلافت بر اساس نص و سخن آشکار، حق آن‌هاست و به همین دلیل ادّعای خلافت از سوی دیگران از پیشینیان و متأخران نامشروع است.
۲. آن‌ها از نظر علم و معرفت و اخلاق والا و سایر صفات کمال از بقیه افراد امت والاتر هستند تا آن جا که به مقام عصمت رسیده‌اند و در این خصوص همتای پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته‌اند.
۳. آنان از قداست و مقام والایی در نزد خدا برخوردارند و مشمول الطاف و عنایات خاص الهی هستند و به همین دلیل بهترین و مقرب‌ترین افراد خلق در نزد خدا به شمار می‌روند که دارای جایگاه خاصی نزد او هستند تا آن جا که خدا توانایی انجام معجزه را به آن‌ها بخشیده و کلیدهای علم و قدرتش را به آنان اعطا نموده است.

۴. ولایت آن‌ها اساس دین است و تنها کسی وارد بهشت می‌شود که آن‌ها را شناخته باشند و آنان نیز او را شناخته باشند و تنها کسی وارد دوزخ می‌شود که آنان را انکار کرده و آن‌ها نیز او را انکار کرده باشند.<sup>(۱)</sup>

چنان‌که گفتیم این دعوت از همان آغاز در این سطح گسترده برای شیعه شناخته شده بود و بدون تردید، شیعیان در میان تمام اقشار جامعه حضور گسترده‌ای داشتند و با وجود این در صدد آن هستند تا دعوت خودشان را به اثبات رسانده و نسبت به آن استدلال بورزند و مردم را به پذیرش آن تشویق کنند.

به نظر می‌رسد جمهور اهل تسنن از این نوع دعوت و اوصاف آن به شدت به تنگ آمده و سخت از آن اجتناب می‌ورزند. این دعوت، سلطنت سلطان حاکم را در معرض تهدید قرار می‌دهد، بزرگی علما و افراد ذی نفوذ را در میان اهل تسنن درهم می‌شکند و احساسات عموم مردم را که خلفای صدر اسلام را مقدس و مقام‌شان را والا می‌شمارند، برمی‌انگیزد، که نتیجه آن همان تبلیغات رایج علیه اهل بیت علیهم‌السلام است. فراتر این که غیر امامی‌هایی که در گردونه آن‌ها قرار دارند نیز از این امر به تنگ می‌آیند.

به نظر می‌رسد که امامان صلوات الله علیهم از عموم مردم در نهان قرار نداشتند و برکنار و دور از آن‌ها نبودند؛ بلکه با آن‌ها اختلاط داشتند و معاشرت می‌کردند. آن‌ها اگر مقام والا و خط مشی سالمی نداشتند، در علم و عمل دچار لغزش و اشتباه می‌شدند.

اگر از آن بزرگواران لغزش و یا اشتباهی صورت می‌گرفت دشمنان‌شان از آن به عنوان نقطه ضعف و پدیده منفی علیه‌شان استفاده می‌کردند و آن را بزرگ می‌کردند تا بدین ترتیب آنان را بدنام کنند، چهره‌شان را مخدوش نمایند و آنان را در میان عموم مسلمانان از اعتبار ساقط نمایند.

۱. نهج البلاغة: ج ۲ ص ۴۰ - ۴۱.

مانند بنی امیه که تمام تلاش خود را برای گسترش این شایعه به کار بردند که امیرمؤمنان علی علیه السلام و یارانش در کشتن عثمان دست داشتند و بدین ترتیب برای توجیه دشمنی خود با آن حضرت می خواستند یک بهانه واهی برای خود بتراشند. به ویژه با توجه به این که دشمنان شیعه از قدرت تبلیغی گسترده‌ای برخوردار هستند و به همین دلیل از آسان‌ترین و نزدیک‌ترین راه‌ها در صدد تضعیف دعوت شیعه و حتی از بین بردن آن برمی آیند.

البته چنین اتفاقی رخ نداد و خدای متعال ائمه علیهم السلام را مورد حمایت و عنایت خاص خود قرار داد و آنان را از اشتباه و لغزش در امان نگه داشت و ایشان را از ناپاکی پاک نمود و راه را بر روی دشمنان و مخالفان امامان بست و دوست و دشمن شخصیت آن‌ها را پذیرفتند و مردم در برابرشان سر تعظیم فرود آوردند و همگی به مقام والا و مقدس و بزرگ شان اذعان نمودند.

بلکه بسیاری از علمای اهل تسنن فضایل و کرامات آن‌ها را برشمردند که از برتری آن‌ها بر مردم حکایت می‌کرد و معلوم شد که آنان مورد عنایت و رعایت و لطف و فیوضات خدای متعال قرار داشتند.

در نهایت مردم از اذعان به حق ائمه علیهم السلام خودداری می‌کردند و از رهنمودها و تعالیم و مفاهیم آن‌ها به تنگ می‌آمدند و سینه‌ها از شیعیان و هواداران‌شان که مفاهیم یاد شده را به اثبات رسانده و آن‌ها را مورد تأکید قرار داده و رواج می‌دادند، ناراحت می‌شدند.

همین امر باعث شد تا حکومت‌ها یکی پس از دیگری ائمه علیهم السلام را تحت فشار قرار دهند و به آن‌ها ظلم روا دارند؛ بدون آن که توجیهی داشته باشند؛ بلکه آشکارا با آن‌ها به دشمنی پرداختند.

این امر از ضعف و ورشکستگی صاحبان قدرت مادی در برابر دشمنان اهل بیت علیهم السلام حکایت می‌کرد. چنان که امام زین العابدین علیه السلام فرمودند:

وإنما يحتاج إلى الظلم الضعيف؛<sup>(۱)</sup>  
تنها فرد ضعیف نیازمند ظلم است.

#### موضع‌گیری مأمون عباسی و طرح خطرناک او

آری، مأمون عباسی از این چارچوب خارج شد و با تیزهوشی و دورنگری خود سعی کرد امام رضا علیه السلام را فریب دهد و او را وارد حکومت کند تا در باتلاق آن فرورود و هم‌چون سلاطین دچار تناقض و مسائل منفی شود و وجهه او در نزد مردم مخدوش گردد و بدین ترتیب از اوج شکوه و قداست سرنگون شود.

#### گفت‌وگوی مأمون با امام رضا علیه السلام

اباصلت هروی گفت‌وگوی طولانی مأمون با امام رضا علیه السلام را وقتی که امام علیه السلام از اشتغال به حاکمیت خودداری کرد، بازگو کرده است.

در این گفت‌وگو آمده است:

مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا! شما با این گفتار می‌خواهید بار خود را سبک کنید و این موضوع را از خود دور نمایید تا مردم بگویند که شما نسبت به دنیا زهد دارید و بی‌اعتنا هستید.

امام رضا علیه السلام فرمود:

والله ما كذبت منذ خلقتني ربي عزوجل، وما زهدت في الدنيا للدنيا. وأني

لأعلم ما تريد؛

به خدا سوگند، از وقتی خدا مرا آفریده دروغ نگفته‌ام و به خاطر دنیا از دنیا رویگردان نشده‌ام، من می‌دانم تو چه منظوری داری و چه می‌خواهی.

۱. الصحيفة السجادية: دعاء ۴۸.



مأمون گفت: چه منظوری دارم؟

فرمود: اگر راستش را بگویم در امان هستم؟

مأمون گفت: در امانی.

امام فرمود: تو بدین وسیله می خواهی مردم بگویند که علی بن موسی علیه السلام نسبت به دنیا زهد نورزیده است؛ بلکه این دنیاست که نسبت به او زهد ورزیده بود.

آیا نمی بینید چگونه در طمع خلافت، ولایت عهدی را پذیرفت؟

مأمون خشمگین شد و گفت: تو همیشه با آن چه ناپسند می دارم با من روبه رو می شوی و خود را از چیرگی من در امان می پنداری. به خدا قسم، ولایت عهدی را باید بپذیری وگرنه تو را مجبور به این کار خواهم کرد. یا باید این کار را انجام دهی و یا آن که گردنت را خواهم زد.

امام رضا علیه السلام فرمود:

قد نهاني الله تعالى أن ألقى بيدي التهلكة. فإن كان الأمر على هذا فافعل ما بدالك، وأنا أقبل على أني لا أولي أحداً، ولا أعزل أحداً، ولا أنقض رسماً، ولا سنة، وأكون في الأمر من بعيد مشيراً؛

خداوند متعال مرا از این که خود را به هلاکت اندازم بازداشته است. اگر موضوع چنین است هر کاری دوست داری انجام بده من ولایت عهدی را می پذیرم، به شرط آن که کسی را به کار نگمارم و عزل نکنم و عهد و سنتی را نقض نکنم و در این امر از دور مشاور باشم.

مأمون شرایط امام رضا علیه السلام را پذیرفت و آن بزرگوار را با اکراه به این کار، ولی عهد خود قرار داد. (۱)

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۱۵۱-۱۵۲، علل الشرائع: ج ۱ ص ۲۳۷-۲۳۸، الأمالی، صدوق: ص ۱۲۵-۱۲۷.

### اظهارات نوبختی در مورد موضع مأمون

محمد بن یحیی صولی می‌گوید:

اظهارات احمد بن عبیدالله را در برخی موارد صحیح دیده‌ام، از جمله این که عون بن محمد از فضل بن سهل نوبختی یا از برادرش، چنین نقل می‌کند: وقتی مأمون تصمیم گرفت امام رضا علیه السلام را ولی عهد خود قرار دهد، من گفتم: به خدا سوگند، می‌خواهم بدانم که مأمون واقعاً به دنبال انجام چنین کاری است یا آن که تظاهر به این کار می‌کند؟ من توسط خدمتکار مأمون که با دست خط خود اسرارش را برایم می‌نوشت، برای وی نامه‌ای چنین نوشتم:

«ذوالریاستین بر عقد عهد تصمیم گرفته در حالی که طالع سرطان و در آن مشتری قرار دارد. و سزطان گرچه شرف مشتری است، اما در واقع این امر یک برج وارونه است که در آن، این امر به سرانجام نخواهد رسید؛ اما با این وجود مریخ در میزان (که چهارمین و تکیه‌گاه زمین است) در خانه عاقبت است. این امر بیان‌گر نکبت برای کسی است که برای او عهد بسته شده است. من امیرالمؤمنین را در جریان قرار دادم تا اگر کسی به جز من در جریان این امر قرار گرفت، مرا سرزنش نکند.

مأمون در پاسخ برای من این‌گونه نوشت:

اگر جواب مرا خواندی آن را با خدمتکار برگردان. وای بر تو اگر کسی از آن چه مرا در جریان آن قرار دادی، با خبر شود، یا آن که ذوالریاستین از تصمیم خود برگردد. اگر او چنین کند من تو را گناهکار خواهم دانست و خواهم فهمید که عامل این کار تو بودی.

نوبختی گفت: وقتی پاسخ مأمون را خواندم دنیا بر من تنگ و تاریک شد و آرزو کردم که ای کاش این مطلب را برای او نمی نوشتم؛ سپس دریافتم که فضل بن سهل ذوالریاستین متوجه موضوع شده و از تصمیم خود منصرف شده است. او به خوبی با علم نجوم آشنا بود. من به خدا بر جان خود ترسیدم و به نزد او رفتم و به او گفتم: آیا در آسمان ستاره‌ای نیک بخت‌تر از مشتری می شناسی؟  
گفت: نه.

گفتم: آیا در میان ستارگان ستاره‌ای در مقام و منزلت آن می شناسی؟  
گفت: نه.

گفتم: پس به تصمیم خود عمل کن و افلاک در بهترین حالات خود قرار دارند. به راه خود ادامه بده. من هیچ کس را از این امر مطلع نساختم تا آن که از ترس مأمون ولایت عهدی منعقد گردید.<sup>(۱)</sup>

#### اظهارات قفطی در باره موضع مأمون

اظهارات قفطی نیز در شرح حال عبدالله بن سهل بن نوبخت با موضوع یاد شده هم خوانی دارد. قفطی می گوید:

«مأمون ملاحظه کرد که خاندان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام از ترس منصور و حکمرانان پس از او از خاندان بنی عباس ترسان و نهان هستند و مشاهده کرد که مردم برای ائمه اهل بیت علیهم السلام احترام بسیار و اوصافی هم چون اوصاف انبیا برای آنها قائل هستند و در وصف آنها چیزهایی می گویند که در اثر غلو، آنها را از چارچوب شرع مبین خارج می کند. او بدین ترتیب می خواست عامه مردم را مجازات کند. سپس فکر کرد که اگر چنین کند مردم بیش از پیش مردم به این امور روی خواهند آورد.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۱۵۹، فرج المهموم: ص ۱۴۲ - ۱۴۳، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۳۲ - ۱۳۳.

سپس به دقت اندیشید و گفت: اگر آن‌ها بر مردم ظاهر شوند و مردم فسق و فجور فاسق و ستم ستگر از آنان را ببینند، از چشم مردم خواهند افتاد و مدح و ستایش مردم به سرزنش و بدگویی تبدیل خواهد شد.

او سپس گفت: اگر به آن‌ها دستور دهیم بر مردم ظاهر شوند می‌ترسند و پنهان می‌مانند و نسبت به ماگمان بد خواهند برد. بهترین کار آن است که یکی از آنان را جلو بیندازیم تا به عنوان امام بر آن‌ها ظاهر شود. آنان هرگاه او را ببینند همه چیز را فراموش کرده و ظاهر خواهند شد و حرکات مردم عادی از آن‌ها سر خواهد زد؛ پس عوام به حال و روز آن‌ها پی خواهند برد و واقعیت‌شان را که در نهنان باقی مانده بود، آشکار خواهد شد. اگر این امر تحقق یابد آن‌ها از اوج خود فرود خواهند آمد و اوضاع به حالت عادی برخواهد گشت.

چنین دیدگاهی در نزد مأمون ریشه گرفت و باطن آن را از خواص خود مخفی نگه داشت و به فضل بن سهل وانمود کرد که می‌خواهد امامی از خاندان امیرمؤمنان علی علیه السلام برگزیند و بهتر است هر دو ببینند که این مقام شایسته چه کسی است و در مورد امام رضا علیه السلام به توافق رسیدند.

فضل بن سهل مقدمات این امر را فراهم کرد؛ در حالی که از باطن امر بی اطلاع بود و در صدد برآمد زمانی را برای گرفتن بیعت برای امام رضا علیه السلام تعیین کند و طالع سرطان را برای این کار انتخاب کرد که در آن ستاره مشتری قرار داشت.

عبدالله بن سهل بن نوبخت می‌گوید: می‌خواستم در جریان نیت مأمون قرار بگیرم و بدانم که آیا باطن او هم چون ظاهر اوست؛ زیرا این موضوع بزرگی بود و به همین دلیل به همراه یکی از خدمتکاران مورد اعتماد مأمون نامه‌ای برایش فرستادم که برای انجام مسائل مهم به نزدش می‌رفت.

من به او گفتم: این بیعت در زمانی که ذوالریاستین برگزیده، تحقق نخواهد یافت...»  
این داستان چندی پیش در اظهارات صولی شرح داده شد.<sup>(۱)</sup>

۱. تاریخ الحکماء من کتاب أخبار العلماء بأخبار الحکماء: ص ۲۲۱ - ۲۲۳.

به جدّ احادیث بسیاری به وسیله شیعه روایت شده که امام رضا علیه السلام از پذیرش ولایت عهدی امتناع ورزید و پیشگویی کرد که این امر تحقق نخواهد یافت و مأمون را در مواضعش نسبت به خود متهم می‌کرد و امام علیه السلام پیشگویی کرد که مأمون او را خواهد کشت.

### ناکام ماندن مأمون در طرح خود

به هر حال مأمون هر چند آن چه را می‌خواست انجام داد و امام رضا علیه السلام را به پذیرش ولایت عهدی وادار کرد؛ اما در نهایت در طرح شوم و جهنمی خطرناک خود ناکام ماند و مقام امام رضا علیه السلام در میان خاص و عام والا و والاتر رفت، مقامی که برای امام رضا علیه السلام در هنگام حرکت به سمت خراسان و ولایت عهدی پدیدار گشت از عنایت و کرامات الهی نسبت به آن حضرت است و نشان داد که از مقام و شایستگی والایی برخوردار و دارای سیره و منش ذاتی ممتازی است.

وقتی حضرت امام رضا علیه السلام حدیث «سلسله الذهب» را در نیشابور به نقل از پدران‌ش ذکر کرد، این حدیث در میان اهل حدیث و عموم مردم از شأن و مقام والایی برخوردار شد.

سلسله سند آن از پدران‌ش علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله در میان اهل حدیث از موقعیت عظیمی برخوردار شد تا آن که شماری از آن‌ها گفتند:

«اگر این سند بر دیوانه خوانده شود از دیوانگی شفا خواهد یافت.»<sup>(۱)</sup>

چنان که در اواخر پاسخ پرسش هشتم آمده است.

تا آن جا که خود مأمون وقتی می‌خواست با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد

۱. تقدیمت مصادر فی جواب السؤال الثامن فی: ص ۱۲۱.

بیعت کند خداوند بر زبان او حق را جاری کرد؛ حقی که بسیاری از مردم سعی در پنهان داشتن آن داشتند. او گفت:

«ای مردم! بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب به سوی شما روی آورده است. به خدا اگر این نام‌ها بر ناشنویان و نابینایان خوانده شود به اذن خدا شفا خواهند یافت.»<sup>(۱)</sup>

وقتی خبر بیعت او به مدینه رسید عبدالجبار بن سعید بن سلیمان مساحقی خطبه‌ای ایراد کرد و در پایان آن گفت: «آیا می‌دانید ولی عهد شما کیست؟ گفتند: نه.

گفت: او علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است.

سبعة آباء هم ما هم هم خير من يشرب صوب الغمام<sup>(۲)</sup>  
 آن‌ها هفت پدر هستند آن هم چه پدرانی، بهترین کسانی که آب باران خورده‌اند. مأمون پس از شهادت امام رضا علیه السلام به ظاهر متأسف شد و بر او محزون گشت و مجبور شد حتی در مراسم دفن و خاکسپاری، او را مورد تکریم قرار دهد و او را زیر گنبدی دفن کرد که پدرش هارون دفن شده است و در قبله، او را بر پدر خود مقدم شمرد و بر او حسرت می‌خورد و نسبت به او و فرزندش امام جواد علیه السلام ابراز علاقه می‌کرد.

حتی درهم‌هایی که پس از بیعت با امام رضا علیه السلام به عنوان ولی عهد ضرب گردید و در بردارنده نام شریف وی بودند؛ پس از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام، بار دیگر ضرب شدند.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۱۵۸، الأمالی، صدوق: ص ۷۵۸، روضة الواعظین: ص ۲۲۹.  
 ۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۶۲-۲۶۳، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۱۵۷، مقاتل الطالبیین: ص ۳۷۷، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۱۵۵.

ما مدت‌ها پیش، از مدیر بخش سکه‌های تاریخی در موزه عراق این مطلب را شنیدیم. این کار تنها به دلیل خواست مردم جهت تبرک جستن به این سکه‌ها انجام گرفت. مأمون همه این کارها را انجام داد تا بر جنایت خود سرپوش بگذارد و از انتقام مردم جلوگیری کند.

بدین ترتیب دیگر ائمه از فرزندان امام رضا علیه السلام از جایگاه ویژه‌ای در دربار عباسی برخوردار شدند و حتی در دوران سیاه متوکل، سخت‌گیرترین حکمران بنی عباس علیه اهل بیت علیهم السلام و شیعیان‌شان به مقام والای ایشان احترام می‌گذاشتند. متوکل در نتیجه حقد و کینه خود قبر امام حسین علیه السلام را ویران کرد<sup>(۱)</sup> و آن را شخم زد<sup>(۲)</sup> و حرمت‌ها را درهم شکست و اقدامات جنایتکارانه زیادی انجام داد. اما متوکل به رغم همه این‌ها، در ظاهر به امام هادی علیه السلام احترام می‌گذاشت. ولی قداست ائمه اهل بیت علیهم السلام به قدرت خدای متعال در صحنه جهان اسلام ساری و جاری بود، به گونه‌ای که نمی‌توان آن را نادیده گرفت تا بدین ترتیب حجّت بر همگان تمام شود و بر آن تأکید گردد و عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند.

#### مسلمانان و تعظیم قبر امام رضا علیه السلام و قبور پدران بزرگوارش

آن‌گاه قبر امام رضا علیه السلام در طوس به کعبه آمال تمام مسلمانان تبدیل شد که برای تقرب به سوی خدا به زیارت مضجع شریف آن حضرت می‌شتابند و برای حل مشکلات، از میان برداشته شدن گرفتاری‌ها و برآورده شدن نیازهای خود به وی متوسل می‌شوند و این امر تنها به شیعه اختصاص ندارد.

۱. طبقات الشافعیة الكبرى: ج ۲ ص ۵۴، النجوم الزاهرة: ج ۲ ص ۲۸۳، تاریخ طبری: ج ۵ ص ۳۱۲، الكامل فی التاریخ: ج ۶ ص ۱۰۸، البدایة والنهایة: ج ۱۰ ص ۳۱۵، شذرات الذهب: ج ۱ ص ۸۶، تاریخ الخلفاء: ج ۱ ص ۳۴۷ ج ۱ ص ۲۳۱.
۲. طبقات الشافعیة الكبرى: ج ۲ ص ۵۴.

چنان که در پاسخ پرسش سوم گفتیم ابن حبان در شرح حال امام صادق علیه السلام می‌گوید که به احادیث وی احتجاج می‌ورزد به شرط آن که روایت فرزندانش نباشد؛ اما در مورد قبر امام رضا علیه السلام می‌گوید:

من بارها قبر وی را زیارت کردم و در هنگام اقامت در طوس هرگاه مشکلی برایم پیش می‌آمد، قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام را زیارت می‌کردم و از خدا می‌خواستم آن گرفتاری را از من برطرف کند، خدا دعایم را مستجاب می‌کرد و گرفتاری را از من می‌زدود. من این موضوع را بارها تجربه کردم. خدا ما را به محبت حضرت محمد مصطفی و خاندان او - که درود خدا بر او و همه آنان باد - بمیراند. <sup>(۱)</sup>

ابوبکر محمد بن مؤمل بن حسن بن عیسی می‌گوید:

«با ابوبکر ابن خزیمه پیشوای اهل حدیث و عدیله ابو علی ثقفی و گروهی از اساتید خود به زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتیم و از ابن خزیمه در نزد قبر وی تواضع و تضرعی دیدیم که ما را شگفت زده کرد.» <sup>(۲)</sup>

حاکم محمد بن عبدالله البیع می‌گوید:

«از ابا الحسین (ابا الحسن) محمد بن علی بن سهل فقیه شنیدم که می‌گفت: هرگاه در امر دنیا گرفتاری پیدا می‌کردم متوجه قبر رضا علیه السلام می‌شدم و در نزد قبر آن حضرت دست به دعا بر می‌داشتم. هرگاه چنین کاری کردم حاجتم برآورده شد و خداوند آن گرفتاری را از من برطرف کرد.

سپس ابا الحسن ادامه داد: این موضوع در هر گرفتاری برای من به یک عادت تبدیل شد که به مشهد مشرف شوم و حاجت خود را بگیرم. این موضوع برای من ثابت شده است.»

۱. الثقات: ج ۸ ص ۴۵۷ در شرح حال علی بن موسی الرضا علیه السلام.

۲. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۳۳۹ در شرح حال علی بن موسی الرضا علیه السلام.



هم چنین حاکم می گوید:

«از ابوالحسن ابن ابوبکر فقیه شنیدم که می گفت: در مشهدالرضا هر دعایی که از خدا خواستم برآورده شد تا آن جا که از خدا خواستم به من فرزندی دهد و خدا پس از مایوس شدن، فرزندی به من عطا کرد».

هم چنین حاکم می گوید:

«خداوند مرا با کرامات این خاک به بهترین وجه آشنا کرد. روزی به بیماری مبتلا شدم که در اثر آن پاهایم سنگین شد و به سختی راه می رفتم. از این رو به زیارت مشهدالرضا رفتم. از فردای آن روز درد من برطرف شد و سالم به نیشابور برگشتم»<sup>(۱)</sup>.

ابوالنضر موذن نیشابوری می گوید:

«من دچار بیماری شدیدی شدم که در اثر آن زبانم سنگین شد و توانایی سخن گفتن نداشتم. به ذهنم رسید که به زیارت رضا علیه السلام بروم و در نزد قبر او دست به دعا بردارم و به او متوسل شوم تا مرا شفا دهد.

از این رو به زیارت رضا علیه السلام رفتم و در نزد سر آن حضرت دو رکعت نماز خواندم و دست به دعا و تضرع برداشتم و صاحب قبر را در نزد خدا شفیع قرار دادم تا مرا از این بیماری نجات دهد و گره از زبانم بگشاید.

در همین حال بودم که در سجده به خواب رفتم انگار ماه دو پاره شد و از میان آن، مرد کهنسالی بیرون آمد و به من نزدیک شد و گفت: ای ابانضر! بگو: «لا اله الا الله».

من به او اشاره کردم که چگونه بگویم با آن که زبانم بسته است؟

او بر من فریاد زد و گفت: آیا منکر قدرت خدا هستی؟ بگو: «لا اله الا الله».

ناگاه زبانم گشوده شد و گفتم: «لا اله الا الله».

من بهبود یافتم و پای پیاده به منزل برگشتم در حالی که «لا اله الا الله» می گفتم و

از آن پس زبانم بسته نشد»<sup>(۲)</sup>.

۱. فراند السمطین: ج ۲ ص ۲۲۰ باب ۴۰ حدیث ۴۹۶-۴۹۸.

۲. همان: ج ۲ ص ۲۱۷ باب ۴۰ حدیث ۴۹۱.

زید فارسی می‌گوید:

«من مدت دو سال در مرو بودم و در اثر بیماری نقرس پاهایم سنگین شد؛ به گونه‌ای که نمی‌توانستم روی آن‌ها بایستم و نماز بخوانم. در خواب کسی به من گفت: به زیارت قبر رضا علیه السلام برو و پاهایت را به قبر بکش و در نزد قبر از خدا بخواه تا گرفتاری تو را برطرف سازد.

من چهارپایی کرایه کردم و به طوس آمدم و پاهایم را به قبر کشیدم و از خدای متعال خواستم شفایم دهد؛ پس از آن بیماری نقرس بهبود یافت و درد از پاهایم برطرف شد. من هم اکنون دو سال است که در این جا هستم و دچار نقرس نشده‌ام»<sup>(۱)</sup>.  
 دربان حمویه بن علی فرمانده لشکر خراسان می‌گوید:

«من در بلخ دربان حمویه بودم. روزی حمویه بر اسب سوار شد. و با هم به شهر رفتیم، ما در بازار بلخ حرکت می‌کردیم، ناگاه حمویه مردی را دید و از ما خواست تا او را به مرکز ببریم. به هنگام بازگشت از بازار دستور داد یک الاغ چابک، سفره نان و پنیر و دویست درهم تهیه شود.

وقتی به مرکز بازگشتیم گفت: آن مرد را برایم بیاورید. مأمون آن مرد را آورد و در برابر حمویه ایستاد، حمویه به او گفت: تو کشیده‌ای به من زده‌ای امروز می‌خواهم تو را به خاطر آن قصاص کنم. آیا به یاد می‌آوری روزی را که همگی قبر رضا رضی الله عنه را زیارت می‌کردیم، تو دعا کردی و گفتی: خدایا! برای من یک الاغ، دویست درهم و سفره‌ای با نان و پنیر کن.

من گفتم: خدایا! فرماندهی خراسان را ارزانی ام کن. در این هنگام تو کشیده‌ای به من زدی و گفتی: دعایی که نشدنی است از خدا نخواه. هم اکنون خداوند مرا به آرزویم رساند و تو را به آرزویت رساند و تو یک کشیده بدهکار من هستی»<sup>(۲)</sup>.

البته صدوق در این باره داستان‌های بسیاری را نقل کرده است.<sup>(۳)</sup>

۱. همان: ج ۲ ص ۲۱۹ باب ۴۰ حدیث ۴۹۴.

۲. همان: ج ۲ ص ۲۱۹ باب ۴۰ حدیث ۴۹۵.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۸۳ - ۲۹۲.

آری، پیوسته از بارگاه امام رضا علیه السلام کرامت‌ها ظاهر می‌گردد و دعاها در نزد قبر شریف آن حضرت تا به امروز اجابت می‌شود. این موارد از حد شمارش خارج است. خدا را سپاس که من شخصاً این موضوع را تجربه کرده‌ام. شیخ حر عاملی در ارجوزه خود این گونه می‌سراید:

وما بدا من برکات مشهده      لقاصدیه أَمسه مثل غده

و کشف المرَضی والعمی به      إجابة الدعاء فی أعتابه

برکاتی که از مشهد حضرت رضا علیه السلام بر زائرانش نمایان گشته که دیروز هم چون امروز است.

بیماران و افراد نابینا به برکت دعا در نزد مضجع شریف آن حضرت شفا یافتند.

قبر و بارگاه امام رضا علیه السلام هم چون قبور و بارگاه‌های پدران و فرزندان علیهم السلام کعبه آمال زائران، وسیله امید امیدواران و پناهگاه گرفتاران شده است. شیخ حنبلی‌ها ابوعلی الخلال می‌گوید:

«من دچار گرفتاری نشدم مگر آن که رهسپار قبر موسی بن جعفر علیه السلام شدم و به او تو سئل جُستم و خداوند هر آن چه را می‌خواستم برایم آسان گرداند.»<sup>(۱)</sup>

ابن حجر به هنگام سخن از امام موسی بن جعفر کاظم علیه السلام می‌گوید: ایشان در نزد اهل عراق به «باب قضاء الحوائج؛ برآورده شدن حاجت‌ها در نزد خدا»، مشهور شده است.<sup>(۲)</sup>

همه این‌ها برای این است که آن امامان علیهم السلام در نزد عموم مسلمانان دارای جلالت، قداست و مقام والایی هستند. آن چه در این خصوص باعث شگفتی بیش‌تر می‌شود دو مورد است:

۱. تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۱۲۰.

۲. الصواعق المحرقة: ص ۳۰۷.

نخست برخی از ائمه علیهم السلام در دوران جوانی که شهوت‌های انسان در اوج خود قرار دارد و غرایز شاداب و با نشاط است، عهده‌دار منصب امامت شدند. بلکه برخی از آنان در دوران کودکی عهده‌دار امامت جامعه اسلامی شدند، به عنوان مثال می‌توان از امام محمد بن علی جواد علیه السلام و فرزندش علی بن محمد هادی علیه السلام نام برد؛ به گونه‌ای که از آن‌ها انتظار نمی‌رود بتوانند امور خاص خود را به طور مستقل اداره نمایند؛ تا چه رسد به این که بتوانند عهده‌دار این مسئولیت بسیار سنگین و خطرناک شوند.

دوم آن‌ها در یک زنجیره نسبی واحد در کمال به سر می‌بردند، به گونه‌ای که ده رادمرد همگی از پدر خود علم، کمال، هیبت و جلال را به ارث بردند و هر یک از آنان توانستند شخصیت، قداست و احترام خود را بر دوست و دشمن بدون داشتن یک نیروی پشتیبان آشکار و به پذیرش آن، وادار نمایند. و این امر بر خلاف رویکرد عمومی و انکار مشروعیت سلطان حاکم صورت گرفت. آنان از سایر افراد اهل بیت نیز - هم‌چون برادران و خاندان این خود - تا چه رسد به غیر اهل بیت از سایر مسلمانان، ممتاز گشتند.

این امر با مجموعه‌ای از امور شگفت انجام گرفت و هیچ تفسیری برای آن نمی‌توان جست جز این که آنان دارای ویژگی‌های ذاتی بودند که خداوند در آن‌ها به ودیعت گذاشته بود و به این واسطه، آن‌ها را از سطح بشر بالاتر برد و آن‌ها را مورد عنایت و توجه و حمایت و تأیید خاص خود قرار داد تا بدین ترتیب راه بر هرگونه عذر و بهانه‌ای بسته شود، که قرآن می‌فرماید:

﴿لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ﴾؛<sup>(۱)</sup>

تا کسی که باید هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که باید زنده شود با دلیلی واضح زنده بماند.

۱. سوره انفال آیه ۴۲.

این موضوع تأییدی بر روایات پیشین، قرینه‌ای بر صدق آن‌ها و شاهی بر صحت این مدعا به شمار می‌رود.

موضوع چهارم. آن چه در پاسخ پرسش ششم اشاره داشتیم که حق باید آن قدر روشن و واضح باشد که در برابر آن فقط فرد سرکش لجباز یا نادان مقصری که نادانی او در نزد خدا به عنوان عذر قابل قبول نیست، مقاومت کند تا بدین ترتیب حجت بر مردم تمام شود که

﴿لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ﴾؛<sup>(۱)</sup>

تا کسی که باید هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که باید زنده شود با دلیلی واضح زنده بماند.

چنان که پیامبر ﷺ فرمود:

قد تركتمكم على البيضاء، ليلها كنهارها، لا يزيغ عنها بعدي إلا هالك؛<sup>(۲)</sup>

من شما را بر سر راه روشنی قرار دادم که شب آن هم چون روز روشن است. هر کس که از این راه بیرون رود هلاک خواهد شد.

زیرا لازمه این امر آن است که در همه دوران‌ها، گویای به حقی به صورت ظاهر باشد که مردم را به حق دعوت کند و آنان را از خواب غفلت بیدار نماید تا در پی یافتن حق باشند و در شواهد و دلایل آن دقت نظر به عمل آورند؛ چراکه در غیر این صورت اگر به دلیل غفلت، حق را وانهند، معذور خواهند بود و به خاطر آن مجازات نخواهند شد و همین موضوع با دلایل گذشته در پاسخ پرسش یاد شده، منافات دارد.

در حدیثی مشهور پیامبر ﷺ به این موضوع تصریح کرده و می‌فرماید:

لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق، لا يضرهم من خذلهم، حتى يأتي أمر الله وهم كذلك؛<sup>(۳)</sup>

۱. همان.

۲. منابع این روایت به هنگام پاسخ به پرسش ششم گذشت.

۳. صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۵۲۳ و ر.ک: ۱۵۲۴، صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۳۳۱، صحیح ابن حبان: ج ۱

گروهی از امت من همواره در راه حق قدم برخوانند داشت و یاری نکردن مردم، ضرری به آنها نمی‌رساند تا آن که امر خدا از راه برسد و آنها بدین حال به سر ببرند.

در آن صورت می‌بایست:

۱. خودداری امت از اجتماع بر سرگمراهی و ضلالت چنان که عده‌ای به این امر تصریح کرده‌اند؛ بلکه امت به زور بر سرگمراهی گردهم جمع خواهند شد.
۲. از بین رفتن برخی از فرقه‌ها و نبود داعیه‌ای که مردم را به سوی آنها دعوت کند، شاهدی بر باطل بودن آنها و منافات داشتن آنها با حق و حقیقت است.

#### ترجیح فرقه امامیه

پس از آن که شیعه ثابت کرد که حق با اهل بیت علیهم‌السلام، نجات در پیروی از آنها و تمسک جستن به ریسمان الهی و سوار شدن در کشتی نجات آنهاست باید برتری فرقه‌هایی که خلافت و امامت را در اهل بیت علیهم‌السلام می‌بینند مورد بحث و بررسی قرارگیرد. اگر ثابت شود که دیدگاه غیر امامیه از این فرقه‌ها، باطل است؛ پس باید در این صورت حق با امامیه باشد؛ بدون آن که نیازی به وارد شدن به جزئیات وجود داشته باشد.

بر همین اساس می‌گوییم:

فرقه امامیه ترجیح دارد؛ همان فرقه‌ای که به امامت امامان دوازده گانه علیهم‌السلام ایمان دارد و به اموری معتقد است که تمام آنها و یا برخی از آنها بیانگر باطل بودن ادعای سایر فرقه‌هایی است که خود را به اهل بیت علیهم‌السلام منتسب می‌دانند؛

بلکه حتی فرقه‌هایی که خود را به اهل بیت علیهم‌السلام منتسب نمی‌دانند. این ترجیح با چند دلیل روشن‌تر می‌گردد:

اول. شیعه امامیه ماندگار شد، دعوت آن‌ها علنی گردید و صدای آن‌ها شنیده شد؛ به گونه‌ای که می‌تواند شخص غافل را از غفلت خارج کند و راه هر عذری را بر او می‌بندد. بسیاری از فرقه‌هایی که مدت زمانی در صحنه حضور داشتند؛ هم‌چون فطحیه، واقفه و... ناپود شدند.

دوم. احادیثی که تضمین‌گر وجود امام در روی زمین هستند؛ امامی که باید او را شناخت و اطاعت کرد.

ما در پاسخ پرسش چهارم از پرسش‌های پیشین به این موضوع پرداختیم. چنان که گفتیم امام باید بر اساس نص و سخن آشکار الهی تعیین شود و نیازمند آن نباشد که امامت او از راه‌های دیگری ثابت شود؛ نظیر با بیعت مردم، همان‌طور که اهل تسنن و خوارج می‌گویند و یا آن‌طور که زیدیه می‌گویند از راه جهاد با شمشیر ثابت شود.

سوم. احادیثی که تضمین‌کننده دوازده تن بودن ائمه علیهم‌السلام هستند که ما به طور خاص در دسته دوم مربوط به متون امامت به این موضوع پرداختیم. احادیث بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد امامت یک عهد الهی است که خدا با پیامبرش بست و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز برای دوره پس از خود آن را ابلاغ نمود.

چهارم. قاعده لطف الهی که باعث عصمت امام می‌شود. ما در این خصوص در پاسخ پرسش پنجم از پرسش‌های پیشین هم‌چنین در اواخر پاسخ پرسش هشتم از این پرسش‌ها در بخش مربوط به مشکلات و گرفتاری‌های پیش آمده برای سنت شریف نبوی، به بحث پرداختیم.

همه امور یاد شده در یک مجموعه برای ترجیح دادن فرقه امامیه بر سایر فرقه‌های معتقد به حقانیت اهل بیت علیهم‌السلام و امامت؛ بلکه بر تمام فرقه‌های اسلامی کافی هستند.

اگر ثابت شود فرقه امامیه در میان این فرقه‌ها بر حق و نجات بخش است؛ پس اتفاق نظر و تسلیم شدن آن‌ها در امر امامت حجت به شمار می‌رود تا بدین ترتیب امت دچار گمراهی نشود. در این صورت امامت ائمه اثنی عشر بر امت به دلیل اتفاق نظر و تسلیم شدن تمام فرقه‌ها در برابر آن ثابت خواهد شد؛ به طوری که نیازی به متواتر بودن احادیث ذکر شده در مورد هر یک از ائمه وجود ندارد؛ اگر فرض کنیم در حد تواتر نباشند.

این قرینه در کنار قرینه‌های گذشته شاهدهی بر صحیح بودن احادیث ذکر شده در مورد امامت آن‌هاست.

موضوع پنجم: ما در پاسخ پرسش سوم از این پرسش‌ها گفتیم که یکی دیگر از ویژگی‌های خاص ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام که آن‌ها را از دیگران ممتاز می‌سازد این است که آن‌ها میراث‌گران‌بها و عظیمی از حکمت‌ها، موعظه‌ها، خطبه‌ها، دعاها و زیارت‌ها را از خود به جا گذاشته‌اند که سرشار از علم الهی و مفاهیم دینی هستند. این میراث ارزشمند با مضامین والا و زبان گویا و شیوای منحصر به فرد خود از نظر قدرت بیان، فصاحت و بلاغت، زیبایی و شکوه و عظمت، از کلام آفریدگار پایین‌تر و از کلام آفریده شده بالاتر هستند که این خود یکی دیگر از امتیازات خاص مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است.

ائمه علیهم‌السلام امیران سخن هستند، حکمت در نزد آن‌هاست، سخن آنان فصل الخطاب است و هر فرد با انصاف به طور حتم و یقین حکم می‌کند که میراث نبوت تنها به آن‌ها اختصاص دارد و گنج‌های علم الهی تنها در نزد آن‌هاست و آن‌ها دروازه‌های شهر حکمت نبوی هستند، چنان که احادیث فراوانی حکایت از این امر دارند.

این موضوع در مورد تمامی ائمه علیهم‌السلام حتی متأخرین از آن‌ها صدق می‌کند، به گونه‌ای که از آنان میراث‌گران‌بها و ارزشمند فراوانی هم‌چون زیارت جامعه کبیره از امام



ابی الحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام و دعاهای افتتاح، سمات و دعاهای دیگری از سوی امام زمان عجل الله تعالی فرجه توسط نایبان آن حضرت در غیبت صغری به یادگار مانده است.

این موضوع حکایت از آن دارد که ائمه علیهم السلام حتی در میان افراد خاندان خود از امتیاز خاصی برخوردار هستند که آن را از پدران خود از جد خویش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ارث برده‌اند تا آن جا که بسیاری از علمای اهل تسنن به منصب امامت به طور زنجیروار - همان گونه که شیعه معتقد است - اعتراف دارند و برخی از این علما از آن به عنوان امامت نام برده‌اند؛ هر چند سعی داشتند آن‌ها را تنها در دو بعد علمی و دینی منحصر نمایند بدون آن که شامل جنبه سیاسی آن شود تا با مبانی سیاسی امامت از نظر آنان هم‌خوانی پیدا کند.

به هر حال، به نظر می‌رسد در اعتقادات آن‌ها نسبت به امامت تناقض‌گویی وجود دارد. در این باره شریف جرجانی در «شرح مواقف» می‌گوید:

جعفر و جامعه دو کتاب نوشته شده توسط علی علیه السلام است که بر اساس علم حروف، حوادث را تا از بین رفتن جهان شرح می‌دهد. امامان معروف از فرزندان علی علیه السلام با این دو کتاب آشنایی داشتند و بر اساس آن‌ها حکم می‌کردند. علی بن موسی علیه السلام در نامه‌ای در پذیرش ولایت عهدی به مأمون می‌نویسد:

إِنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ مِنْ حَقِّقْنَا مَا لَمْ يَعْرِفْهُ آبَاؤُكَ، فَقَبِلْتَ مِنْكَ عَهْدَكَ، إِلَّا أَنْ  
الجعفر والجامعة يدلان على أنه لا يتم؛<sup>(۱)</sup>

تو از حقوق ما به چیزهایی پی بردی که پدران تو به آن پی نبردند.  
من ولایت عهدی تو را پذیرفتم؛ اما جعفر و جامعه حکایت از آن دارند که این موضوع به سرانجام نخواهد رسید.

۱. شرح المواقف: ج ۲ ص ۶۸، الآداب السلطانية: ص ۲۱۰.

ما به همین اندازه توانستیم متون، شواهد و قرائن مربوط به امامت دوازده امام علیهم‌السلام را بررسی کنیم. ما در برخی از جنبه‌ها بحث را خلاصه کردیم و یا به دلیل نداشتن فرصت از برخی ابعاد صرف نظر کردیم و تنها به آن چه که علمای مارضوان الله تعالی علیهم در کتاب‌های خود آورده‌اند، بسنده کردیم.

### پایان بحث و نکته پایانی

نکته پایانی این که گفته می‌شود: اگر امامت دوازده امام با وجود احادیث متواتر و شواهد دال بر این امر تا این اندازه روشن و آشکار است؛ پس چرا شیعه در امامت بسیاری از آن‌ها با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند و فرقه‌هایی هم چون زیدیه پدیدار گشتند که امامت پس از امام حسین علیه‌السلام را تنها به کسانی از نسل امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام اختصاص دادند که با شمشیر قیام کردند و فرقه ناووسیه بر امامت امام صادق علیه‌السلام متوقف گردید و به امامت امامان پس از وی اعتقادی ندارد و یا فطحیه که اعتقاد داشت امامت پس از امام صادق علیه‌السلام به عبدالله افطح فرزند وی رسیده است و فرقه واقفیه که بر امامت امام موسی کاظم علیه‌السلام متوقف گردید و امامت ائمه پس از او را قبول ندارد و فرقه‌هایی که پس از امام ابو محمد حسن عسکری علیه‌السلام پدیدار گشتند و امامت فرزندش امام مهدی علیه‌السلام را قبول نداشتند و در امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام متوقف گردیدند و یا آن که جعفر برادرش را به عنوان جانشین امام به شمار آوردند.

این اشکال به چند دلیل مردود است

نخست آن که پدیدار گشتن فرقه‌هایی که به دلیل شبهه‌ای از راه حق خارج شده‌اند با واضح بودن حق و وجود دلایل کافی دال بر وضوح حجّت به طور کامل، منافات ندارد.

خروج از حق اگر به خاطر منافع دنیوی باشد پس در این صورت صاحب مصلحت اهمیتی به واضح بودن حق نمی دهد و این امر مانع از آن نمی شود که او از راه حق خارج نشود و به خاطر مصلحت شخصی خود و دیگران را دچار ابهام و لغزش نکند.

به همین دلیل واضح بودن حجّت پیامبران مانع از ستیزه جویی و ایستادگی قومشان در برابر آنها نگردد.

اگر شبهه و توهمی باعث خروج از حق شود ما شبهات بسیاری داریم که در برابر حق روشن، مطرح شده؛ حقی که حجّت در مورد آن به اتمام رسیده بود؛ اما بسیاری از سر غفلت یا تغافل در برابر حجّت حق، گردنکشی کردند.

کمترین دقت نظر در حال حاضر و گذشته دور مردم در اعماق تاریخ نشان می دهد که انسان در اثر غافل شدن از واقعیتها دچار امور شگفت انگیزی شده است و بر اثر مسائل شبهه برانگیز و مطالب بی پایه و اساس، حق را انکار نموده و یا آن را تحریف کرده است، بلکه قرآن می فرماید:

﴿ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾<sup>(۱)</sup>

مانند سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می پندارد که هر گاه به آن رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را به طور کامل به او دهد و خدا زودشمار است.

تنها کسی که خداوند او را نگاه داشته می تواند نسبت به حجّت پایبند بوده و

موازین عقلی را حفظ کند که قرآن می فرماید:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛<sup>(۱)</sup>

بگو برهان رسا، ویژه خداست و اگر خدا می خواست به یقین همه شما را هدایت می کرد.

و در آیه دیگری می فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾؛<sup>(۲)</sup>

ستایش خدایی را که ما را بدین راه هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد ما خود هدایت نمی یافتیم.

دوم آن که آشکاری حجّت بودن ائمه علیهم السلام با نیاز روزافزون به تفحص و تدبر به طور واقع گرایانه به دور از عواطف و رسوبات ذهنی، منافات ندارد؛ به ویژه آن که احادیث و متون در کتاب های معروف انتشار یافته، ثبت و ضبط نگردیده است. چنان که موضوع هم اکنون نیز این گونه است؛ بلکه این احادیث و متون در سینه های مردان و یا در کتاب های پنهانی محفوظ مانده است.

با توجه به آن که خط اهل بیت علیهم السلام با مقاومت حاکمیت روبه روگشت و نمادها و پیروانش سرکوب شدند و به همین دلیل می بایست از شخص امام و شیعه به طور مخفیانه و ناشناس محافظت به عمل می آمد؛ حق به گونه ای است که اگر مسلمان واقع گرا به دور از عواطف و رسوبات ذهنی در پی یافتن آن باشد برای وی نمایان می گردد؛ زیرا در این رابطه دلایل واضح و روشن بسیاری وجود دارد.

چنان که پیش تر گفتیم معجزات و کرامات امام پس از برعهده گرفتن منصب امامت تأثیر به سزایی در آشکاری حجّت بودن او در برابر پیروانش دارد؛ زیرا

۱. سوره انعام آیه ۱۴۹.

۲. سوره اعراف آیه ۴۳.

بسیاری از آنان به نص و سخن آشکار دسترسی ندارند. همین امر باعث شد تا برخی از خواص شیعه با حق آشنا شوند؛ همان خواصی که در اثر فشارهای حکومت و ابهام عمدی ایجاد شده از سوی ائمه علیهم السلام و برانگیخته شدن شبهات از سوی افراد منحرف و سودجو دچار ابهام شده بودند.

پس از همه این‌ها ما به طور کامل مطمئن هستیم آن چه را یادآور شدیم برای ارائه حجّت قابل قبول در پیشگاه خدای متعال در روز قیامت کافی است؛ همان روزی که در حضور او قرار می‌گیریم و پیش روی او می‌ایستیم و:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ  
رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾ (۱)

ستایش خدایی را که ما را بدین راه هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد، ما خود هدایت نمی‌یافتیم در حقیقت فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند.

ما از خداوند متعال می‌خواهیم تا با فضل و احسان خود ما را در راه حق در دنیا و جهان آخرت ثابت قدم فرماید و ما را از افتادن در گرداب هلاکت نجات دهد، زیرا او بهترین رحم‌کنندگان و ولی مؤمنان است.

آیا دلایل سایر فرقه‌های مسلمان از دلایل امامیه قوی‌تر است؟

با توجه به موارد یاد شده باید یادآور شویم که در آغاز این بحث خاطر نشان کردیم که موضوع امامت تنها مختص شیعه نیست؛ بلکه یک موضوع اسلامی عمومی بسیار لازم و ضروری است؛ زیرا اگر کسی بمیرد و امام نداشته باشد یا امام خود را نشناسد به مرگ دوران جاهلی مرده است و بنا بر آن چه گذشت ما احادیث بسیاری در این خصوص در اختیار داریم که از حد تواتر فراتر رفته‌اند.

پس از این بررسی طولانی هر مسلمانی که از خدا و روز قیامت می ترسد باید در دلایل موجود در مورد امامتِ امامان خود که به واسطه امامت آنها خدا را عبادت می کند، دقت کند.

او باید دلایل شیعه - که پیش تر یاد آور شدیم - و دیگر مذاهب را که هم اکنون در صدد پرداختن به آنها نیستیم مورد کنکاش قرار دهد، سپس با واقع گرایی کامل به دور از انباشت های ذهنی و بدیهیات، آنها را با یکدیگر مقایسه کند و وجدان خود را قاضی نماید که:

﴿الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾؛<sup>(۱)</sup>

انسان خودش از وضع خود آگاه است.

آن گاه موارد قوی تر را که به حق نزدیک ترند، انتخاب کند تا در امر خود بصیرت یابد و در روز قیامت که به محضر پروردگار شرف یاب می شود، معذور باشد. در آن روزی که منادی ندا سر می دهد:

﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ \* مَا لَكُمْ لَّا تَنصَرُونَ﴾؛<sup>(۲)</sup>

و آنان را بازداشت نمایید که آنها مسؤولند. شما را چه شده که همدیگر را یاری نمی کنید؟

و در آیه دیگری می فرماید:

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَّفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَّا يُظْلَمُونَ﴾؛<sup>(۳)</sup>

یاد کن روزی را که هر کس می آید و از خود دفاع می کند و هر کس به آن چه انجام داده بی کم و کاست پاداش می یابد و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

۱. سوره قیامت آیه ۱۴.

۲. سوره صافات آیه های ۲۴ و ۲۵.

۳. سوره نحل آیه ۱۱۱.

در آیه دیگری می خوانیم:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْتِكَ يَفْرُؤُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا \* وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛<sup>(۱)</sup>

یاد کن روزی را که هر گروهی را با پیشوای شان فرا می خوانیم؛ پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند آنان کارنامه خود را می خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی به آن ها ستم نمی شود. و هر کس در این دنیا کوردل باشد در جهان آخرت نیز کوردل و گمراه تر خواهد بود.

ما بدین ترتیب تذکر و نصیحت لازم را به جا آوردیم. هر انسان، وابسته به آن چیزی است که انتخاب کرده است که:

﴿وَعَلَى اللَّهِ قَضُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛<sup>(۲)</sup>

و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن راه ها کژ است و اگر خدا می خواست به یقین همه شما را هدایت می کرد.

پس از این بررسی طولانی در پاسخ نه پرسش شما، به نظر می رسد ما به طور کامل جواب ها را شرح ندادیم و شواهد و قرائن مربوط به مسائل مطرح شده در این پاسخ ها را بررسی نکردیم؛ زیرا مجال چنین کاری وجود ندارد؛ البته

آب دریا را اگر نتوان کشید پس به قدر تشنگی باید چشید

ما امیدواریم هدف از این گفت و گوی طولانی رسیدن به واقعیت و آشنایی با آن باشد تا حق آن را به جا آوریم و از عهده مسئولیت خارج شویم، در نتیجه گفت و گو، مفید و در خور تلاش و نیرویی باشد که صرف آن نمودیم.

۱. سوره اسراء آیه های ۷۱ و ۷۲.

۲. سوره نحل آیه ۹.

### دشوار بودن شرایط و مسئولیت سنگین

در پایان این گفت‌وگو شایسته است یادآور نکته‌ای شویم که هر مسلمانی باید متوجه آن باشد و از آن غافل نشود که درگیری در دوران صدر اسلام میان گروه‌های مختلف روی داد و کشمکش میان آن‌ها به اوج خود رسید و هر یک از آن‌ها در این درگیری هدف دینی یا دنیایی، شرافت‌مندانه و یا شرورانه خود را دنبال می‌کرد که خدا به این امر داناتر است.

هر یک از این طرف‌ها و گروه‌ها ثمره مبارزه خود را در دنیا بردند و یا آن‌ها که مصائب و دردهای آن را تحمل کردند و در جهان آخرت نیز باید عهده‌دار مسئولیت خود باشند و در روز رستاخیز که به نزد خدا وارد می‌شوند باید حساب پس دهند که:

﴿ تُمْ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى ﴾؛<sup>(۱)</sup>

آن‌گاه به صورت تمام‌تر به وی پاداش دهند.

به راستی خدای متعال با هیچ‌کس پیوند خویشاوندی ندارد؛ بلکه همه، بندگان او هستند و بهترین آن‌ها با تقواترین آن‌ها و کسی است که بیش از همه او را اطاعت نماید و پست‌ترین آن‌ها در نزد خدا کسی است که با او رویارو شده و از وی نافرمانی کند.

اما نسل‌های بعدی هرچند از این درگیری دور ماندند و چیزی از ثمره‌های آن نچیدند و با مصائب و آلام آن زندگی نکردند؛ ولی در جهان آخرت باید پیامدهایش را تحمل نمایند و در مسئولیت پیشوایان خود شرکت خواهند داشت، زیرا آن‌ها به کردار رهبران خود راضی بودند و آن را توجیه می‌کردند؛ چراکه هرکس به کار قومی راضی شود با آن‌ها محشور می‌گردد و انسان همراه کسانی است که آن‌ها را دوست می‌دارد و خشنودی و خشم است که انسان‌ها را گردهم می‌آورد، چنان‌که در احادیث پیامبر ﷺ و اهل بیت طاهرين او ﷺ آمده است.

۱. سوره نجم آیه ۴۱.



در حدیثی آمده: سکونی می‌گوید: امام صادق علیه السلام از پدران گرامی خود نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من شهد أمراً، فكرهه كان كمن غاب عنه، ومن غاب عن أمر فرضيه كان كمن شهده؛<sup>(۱)</sup>

هر کس موضوعی را ببیند و آن را ناپسند شمارد همانند کسی است که در آن حضور نداشته و هر کس امری را نبیند؛ اما به آن راضی باشد هم چون کسی است که در آن حضور داشته است.

در حدیثی دیگر عبدالله می‌گوید:

مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! در مورد مردی که قومی را دوست داشته باشد؛ اما به آن‌ها نیبوندد، نظر شما چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

المرء مع من أحب؛<sup>(۲)</sup>

انسان همراه آن چیزی است که دوست می‌دارد.

در روایت دیگری عبدالله بن صامت می‌گوید:

ابوذرگفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: ما قومی را دوست می‌داریم؛ اما در عمل به مرتبه آن‌ها نمی‌رسیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فإنك مع من أحببت؛

تو با آن کسی هستی که دوست می‌داری.

آن قوم گفتند: ای رسول خدا! ما نیز این چنین هستیم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما نیز این چنین هستید.<sup>(۳)</sup>

۱. وسائل الشیعة: ج ۱۱ ص ۴۰۹ باب: ۵ حدیث: ۲.

۲. صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۲۸۳ و.ر.ک: صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۳۴، صحیح ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۶.

۳. المعجم الأوسط: ج ۸ ص ۸۵ و.ر.ک: الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۳ ص ۵۹.

در روایت دیگری امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید:

إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسُ الرِّضَا وَالسَّخَطَ، فَمَنْ رَضِيَ أَمْرًا فَقَدْ دَخَلَ فِيهِ، وَمَنْ سَخَطَهُ فَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ؛<sup>(۱)</sup>

فقط خشنودی و خشم مردم را دور هم جمع می کند. هر کس از امری راضی شود وارد آن می گردد و هر کس از امری خشمگین شود از آن خارج می گردد...

البته چنین احادیثی بسیار نقل شده است.<sup>(۲)</sup>

خدای متعال در مورد یهود دوران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که با آن حضرت دشمنی می ورزیدند می فرماید:

﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اٰلَيْنَا اَلَا نُوْمِنُ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يٰٓاْتِنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالذِّكْرِ فَلَمَّ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ﴾<sup>(۳)</sup>

آنان که گفتند: خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی بیاورد که آتش آن را به نشانه قبول بسوزاند؛ بگو: به یقین پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آن چه گفتید برای شما آوردند اگر راست می گوئید چرا آنان را کشتید؟

خداوند در این آیه کشتن پیامبران و رسولان الهی را به یهودیان دوران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده با آن که آنان در کشتن پیامبران دخالت نداشتند، بلکه گذشتگان شان آن ها را کشته بودند.

۱. وسائل الشیعة: ج ۱ ص ۴۱۱ باب ۵ حدیث ۹.

۲. ر. ک: صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۳۴۹ و ج ۵ ص ۲۲۸۳، صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۳۲ - ۲۰۳۳.

۳. سوره آل عمران آیه ۱۸۳.

در احادیث متعددی از امام صادق علیه السلام آمده است که وقتی یهودیان دوران پیامبر صلی الله علیه و آله به کردار گذشتگان خود راضی شدند و خود را از آن‌ها دور و بیزار ندانستند به همین دلیل خداوند قتل را به آن‌ها نسبت داد و گناه‌شان را متوجه آن‌ها ساخت؛ با این که در کشتن پیامبران الهی دخالت نداشتند.<sup>(۱)</sup>

در نتیجه انسان خردمند رشد یافته باید به خود مراجعه کند، خود را قاضی قرار دهد، مسیر خود را به درستی انتخاب کند، در دین بصیرت یابد، نسبت به وضعیت خود آگاهی پیدا کند و در کمال قدرت و درایت دنباله رو کسانی باشد که شایسته دنباله روی هستند و از کسانی که بیزاری لازم است، اعلام بیزاری نماید. اما اگر در این موضوع افراط نماید در این صورت خود باید مسئولیت اقدامات گذشتگان را برعهده بگیرد بدون آن که بهره‌ای از آن‌ها ببرد و از لذت‌های آنان بهره‌مند شود و بدین ترتیب دنیا و جهان آخرت را از دست خواهد داد که:

﴿ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛<sup>(۲)</sup>

این است همان زیان آشکار.

و به زودی پرده‌ها برداشته خواهد گشت، واقعیت‌ها برملا خواهد شد و باطن‌ها آشکار خواهد گردید در آن صورت گریزگاهی باقی نخواهد ماند که:

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ \* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهْنَا لَمَا كَرِهْنَا مِمَّنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾؛<sup>(۳)</sup>

آن گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را ببینند و میانشان پیوندها بریده گردد و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود تا همان گونه که آنان از ما بیزاری جستند ما نیز از آنان بیزاری می‌جستیم، این گونه خدا کارهایشان را که بر آنان مایه

۱. وسائل الشیعه: ج ۱۱ ص ۴۱۲ باب ۵ حدیث ۱۳-۱۴، و: ۵۰۹ باب: ۳۹ حدیث: ۵-۶.

۲. سوره حج آیه ۱۱.

۳. سوره بقره آیه‌های ۱۶۶ و ۱۶۷.

حسرت‌هاست به ایشان می‌نمایاند و از آتش بیرون آمدنی نیستند. این همان نکته‌ای است که می‌خواستیم یادآور شویم و توجه مسلمانان را به آن جلب کنیم که:

﴿الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾؛<sup>(۱)</sup>

انسان خودش از وضع خود آگاه است.

﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُمُ عَنْهُ إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾؛<sup>(۲)</sup>

من نمی‌خواهم در آن چه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم و خود مرتکب آن شوم، من قصدی جز اصلاح تا آن جا که بتوانم ندارم و توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم.

از خدای سبحان به احسان و کرمش می‌خواهیم ما را از کسانی قرار دهد که دعایشان را مستجاب و آن‌ها را به راه راست هدایت و دوستی اولیای خود و دشمنی دشمنانش را ارزانی آن‌ها فرموده؛ همه ما را مورد تأیید قرار دهد تا بتوانیم به واقعیت‌های دین شریف پی ببریم، آن‌ها را توضیح دهیم، شک و شبهه را از خود برطرف کنیم و با نیتی خالص و سرشتی پاک و حکمت و موعظه مردم را به آن دعوت نماییم.

امیدوارم خداوند همه ما را از خواب غافلان، چُرت اسراف‌کاران بیدار کند و از سستی یاری‌نشدگان برحذر دارد و از لجبازی و عناد و تکبر و غرور دور نماید و ما را از کسانی قرار دهد که به دعوت حق پاسخ دادند، در اثر موعظه توبه کردند و در پی ذکر متذکر شدند و بینا شده و بینایی یافتند. به درستی که او هدایت‌گر مردم به راه راست است و او ما را کفایت می‌کند و او بهترین وکیل و مولا و یاری دهنده است.

تمام حمدها از آن خدا، پروردگار جهانیان است و سپس بی اندازه ابدی همیشگی از آن اوست و درود سلام‌های فراوان خدا بر رسول امین او و خاندان و مبارک او. و سلام بر تو و بر همه برادرانت و رحمت و برکات خدا باد.

۱. سوره قیامت آیه ۱۴.

۲. سوره هود آیه ۸۸.

## کتاب نامه

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغة: شریف رضی (ت ۴۰۴هـ)، چاپ و نشر دار المعرفه، بیروت، تحقیق: شیخ محمد عبده.

۳. صحیفه سجادیه: امام زین العابدین علیه السلام.

## الف

۴. الآثار: ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری (ت ۱۸۲ هـ)، نشر دار الکتب علمیه، بیروت، سال ۱۳۵۵ هـ تحقیق: أبو الوفا.

۵. الأحاد والمثانی: ابوبکر احمد بن عمرو بن ضحاک شیبانی (ت ۲۸۷ هـ)، چاپ یکم، نشر دار

۶. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴ هـ)، انتشارات علمیه، قم.

۷. إجمال الإصابة فی أقوال الصحابة: خلیل بین کیکلدی علائی (ت ۷۶۱ هـ)، چاپ یکم، نشر جمعیه احیاء التراث الاسلامی، کویت، ۱۴۰۷ م تحقیق: د. محمد سلیمان الأشقر.

۸. احقاق الحق وازهاق الباطل: قاضی سید نور الله حسینی مرعشی تستری شهید در بلاد هند (ت)

۹. احکام القرآن: ابوبکر احمد بن علی رازی جصاص (ت ۳۷۰ هـ) نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال ۱۴۰۵ هـ تحقیق: محمد صادق قمحاوی.

۱۰. احوال الرجال: ابو اسحاق ابراهیم بن یعقوب جوزجانی (ت ۲۵۹ هـ) چاپ یکم، سال ۱۴۰۵ هـ نشر مؤسسه الرساله، بیروت، تحقیق: صبحی سامرایی.

۱۱. اخبار مکه: ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن عباس فاکهی (ت ۲۷۵ هـ) چاپ دوم، نشر دار خضر، بیروت، سال ۱۴۱۴ هـ تحقیق: د. عبد الملک عبد الله دهیش.

١٢. اختيار معرفة الرجال: شيخ طوسي (ت ٤٦٠ هـ)، نشر بعثت، ١٤٠٤ هـ قم، نشر مؤسسة آل البيت عليه السلام، تحقيق: ميرداماد، محمد باقر حسيني، سيد مهدي رجائي.
١٣. إعلام الوري بأعلام الهدى: فضل بن حسن طبرسي (٥٤٨ هـ)، چاپ ستاره، سال ١٤١٧ هـ قم، نشر و تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
- الراية، رياض، ١٤١١ هـ / ١٩٩١ م تحقيق: د. باسم فيص احمد الجوابره.
١٤. الاحاديث المختارة: ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد حنبلي مقدسي (ت ٦٤٣ هـ)، چاپ يكم، سال ١٤١٠، نشر مكتبة النهضة الحديثة، مكة المكرمة، تحقيق: عبدالملك بن عبدالله بن دهيش.
١٥. الاحتجاج: احمد بن علي طبرسي (ت ٥٦٠ هـ)، نشر منشورات دار النعمان چاپ و نشر، تحقيق: سيد محمد باقر خراسان.
١٦. الأخبار الطوال: ابو حنيفه احمد بن داوود دينوري (ت ٢٨٢ هـ)، چاپ يكم، سال ١٩٦٠ م، نشر دار احياء الكتب العربيه، تحقيق: عبد المنعم عامر.
١٧. الاختصاص: شيخ مفيد (ت ٤١٣ هـ)، نشر جامعه مدرسين حوزة علميه، قم، تحقيق: علي اكبر غفاري.
١٨. الأدب المفرد: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى جعفي (ت ٢٥٦ هـ)، چاپ سوم، نشر دار البشائر الاسلاميه، بيروت سال ١٤٠٩ هـ ١٩٨٩ م، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي.
١٩. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد: شيخ مفيد (ت ٤١٣ هـ)، نشر دار المفيد، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٢٠. الاستنصار في النص على الأئمة الأطهار: ابو فتح كراچكي (ت ٤٩٩ هـ)، نشر دار الاضواء، بيروت، سال ١٤٠٥ هـ.
٢١. الاستيعاب في معرفة الاصحاب: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبدالبر نمرى (ت ٤٦٣ هـ)، نشر دار الجيل، بيروت، چاپ يكم سال ١٤١٢ هـ تحقيق: علي محمد بجاوى.
٢٢. الاصابة في تمييز الصحابة: ابن حجر عسقلاني (ت ٨٥٢ هـ)، چاپ يكم، سال ١٤١٢ هـ نشر دار الجيل، بيروت، تحقيق: علي محمد بجاوى.

٢٣. الاعتقادات: شيخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: عصام عبدالسيد.
٢٤. الأغاني: ابو فرج اصفهاني (ت ٣٥٦ هـ)، چاپ دوم، نشر دار الفكر، بيروت، تحقيق: سمير جابر.
٢٥. الاكتفاء بما تضمنه من معازي رسول الله والثلاثة الخلفاء: ابو ربيع سليمان بن موسى كلاعي اندلسي (ت ٦٤٣ هـ)، چاپ يكم، نشر عالم الكتب، بيروت، ١٩٩٧ م، تحقيق: د. محمد كمال الدين عزالدين علي.
٢٦. الإكمال في رفع الارياب عن المؤتلف والمختلف في الأسماء والكنى والأنساب: علي بن هبة الله بن ابي نصر بن ماکولا (ت ٤٧٥ هـ) چاپ يكم، نشر دارالكتب علميه، بيروت، سال ١٤١١ هـ.
٢٧. الإمامة والتبصرة من الحيرة: ابن بابويه قمی (ت ٣٢٩ هـ)، نشر و تحقيق: مدرسه امام مهدي عليه السلام، قم.
٢٨. الامامة والسياسة: ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه دينوري (ت ٢٧٦ هـ)، چاپ سال ١٤١٨ هـ / ١٩٩٧ م، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، نشر محمد علي بيضون، تعليق: خليل منصور.
٢٩. الأنساب: ابو سعد عبدالكريم بن محمد بن منصور تميمي سمعاني (ت ٥٦٢ هـ)، نشر دار الجنان، ١٤٠٨ هـ تقديم و تعليق: عبدالله عمر بارودي.
٣٠. الايمان، ابن مندة: محمد بن اسحاق بن يحيى بن منده، (ت ٣٩٥ هـ)، نشر مؤسسة الرسالة، بيروت، سال ١٤٠٦ هـ چاپ دوم، تحقيق: د. علي بن محمد بن ناصر فقيهي.
٣١. امتاع الأسماع بما للرسول من الأبناء والأموال والحفدة والمتاع: تقى الدين احمد بن علي مقرزي (ت ٨٤٥ هـ)، تصحيح و شرح: محمود محمد شاکر.
٣٢. أسباب نزول الآيات: واحدي (ت ٦٤٨ هـ)، چاپ سال ١٣٨٨ هـ نشر مؤسسة حلبی و شرکا - قاهره، مصر.
٣٣. أسباب ورود الحديث: جلال الدين سيوطي (ت ٩١١ هـ)، چاپ يكم، نشر دار المكتبة علمية - بيروت سال ١٤٠٤ هـ تحقيق: يحيى اسماعيل احمد.
٣٤. أسد الغاية: عزالدين بن اثير (ت ٦٣٠ هـ)، مطبعه اسلاميه - تهران.
٣٥. أعلام النساء: عمر رضا كحاله، چاپ سال ١٣٧٨ هـ / ١٩٥٩ م، مطبعه مكتبه هاشميه - دمشق.

٣٦. **أمالی الشیخ المفید: شیخ مفید** (ت ٤١٣ هـ)، چاپ سوم - نجف اشرف.
٣٧. **أمالی صدوق: شیخ صدوق** (ت ٣١٨ هـ)، چاپ سال ١٤١٧ هـ نشر مؤسسة البعثة، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة، مؤسسه بعثة، قم.
٣٨. **أمالی طوسی: محمد بن حسن طوسی** (ت ٤٦٠ هـ)، نشر دار الثقافة ١٤١٤ هـ قم، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة، مؤسسة البعثة.
٣٩. **أمالی محاملی: ابو عبدالله حسین بن اسماعیل ضبی محاملی** (ت ٣٣٠ هـ) چاپ یکم، نشر مکتبه اسلامیة، دار ابن قییم، ١٤١٢ هـ تحقیق: د. ابراهیم قیسی.
٤٠. **أنساب الاشراف: أحمد بن یحیی بن جابر بلاذری**، طبعه سال ١٩٣٨، مطبعه فلسطين.

## ب

٤١. **بحار الانوار: مولى محمد باقر مجلسی** (ت ١١١١ هـ)، تهران - ایران.
٤٢. **بحر الدم: احمد بن محمد بن حنبل** (ت ٢٤١ هـ) چاپ یکم، نشر دار الراية، ریاض ١٩٨٩ م، تحقیق: د. ابو اسامه وصی الله بن محمد بن عباس.
٤٣. **البدایة والنهاية: ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی** (ت ٧٧٤ هـ)، نشر مکتبه المعارف، بیروت.
٤٤. **البدء والتاریخ: مطهر بن طاهر مقدسی** (ت ٥٠٧ هـ)، نشر مکتبه الثقافة الدینیة، قاهره.
٤٥. **بصائر الدرجات الکبری: محمد بن حسن بن فروخ صفار** (ت ٢٩٠ هـ)، انتشارا احمدی، تهران ١٤٠٤ هـ نشر اعلمی، تحقیق: میرزا محسن کوچه باغی.
٤٦. **بغیة الطلب فی تاریخ حلب: کمال الدین عمر بن احمد بن ابی جراده**، نشر دار الفکر، بیروت ١٩٨٨ م، تحقیق: د. سهیل زکار.
٤٧. **بلاغت النساء: ابوالفضل احمد بن ابی طاهر معروف به ابن طیفور** (ت ٣٨٠ هـ)، نشر کتابفروشی بصیرتی، قم.



٤٨. البيان و التبیین: ابو عثمان عمرو بن بحر (ت ٢٥٥ هـ) چاپ یکم، نشر دار صعب، بیروت، ١٩٦٨ م، تحقیق: محامی فوزی عطوی.

٤٩. البيان والتعريف: ابراهيم بن محمد حسینی (ت ١١٢٠ هـ)، نشر دار الكتاب عربي - بیروت سال ١٤٠١ هـ تحقیق: سيف الدين الكاتب.

## ت

٥٠. تاج العروس من جواهر القاموس: محمد مرتضى زبيدي (ت ١٢٠٥ هـ) نشر مكتبة الحياة، بیروت.

٥١. تاريخ ابي الفداء (المختصر في اخبار البشر): ابوالفداء اسماعيل بن علي دويني، طبعه سال ١٣٢٥ هـ مطبعه الحسينية - مصر.

٥٢. تاريخ الحكماء وهو مختصر الزوزني المسمى بالمنتخبات الملتقطات من كتب اخبار العلماء بأخبار الحكماء: ابو حسن جمال الدين علي بن يوسف قفطي، چاپ برلين.

٥٣. تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطي (ت ٩١١ هـ)، چاپ دوم سال ١٩٥٩ م، مطبعه السعادة - مصر، تحقیق: محمد محي الدين عبدالحميد.

٥٤. التاريخ الكبير: محمد بن اسماعيل بخاري (ت ٢٥٦ هـ)، نشر دار الفكر، تحقیق: سيد هاشم ندوی.

٥٥. تاريخ المدينة المنورة: عمر بن شبه (ت ٢٦٢ هـ)، چاپ قدس - قم، نشر دار الفكر، تحقیق: فهيم محمد شلتوت.

٥٦. تاريخ بغداد: احمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣ هـ)، نشر دار الكتب العلمية - بیروت.

٥٧. تاريخ جرجان: ابوالقاسم حمزه بن يوسف جرجاني (ت ٣٤٥ هـ) چاپ سوم، نشر عالم الكتب، بیروت، ١٤٠١ هـ / ١٩٨١ م، تحقیق: د. محمد عبد المعيد خان.

٥٨. تاريخ خليفة بن خياط: ابو عمر خليفه بن خياط الليثي العصفري (ت ٢٤٠ هـ) چاپ دوم، نشر دار القلم، دمشق، مؤسسه رساله، بیروت، تحقیق: د. اكرم ضياء عمري.

٥٩. تاريخ طبري (تاريخ الامم والملوك): محمد بن جرير طبري (ت ٣١٠ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٧ هـ نشر دار الكتب العلمية - بیروت.

۶۰. تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر، با مراجعه به لوح‌های فشرده، سال ۱۹۹۸ م.
۶۱. تاریخ واسط: اسلم بن سهل رزاز واسطی (ت ۲۹۲ هـ) چاپ یکم، نشر عالم کتب، بیروت، ۱۴۰۶ هـ تحقیق: کورکیس عواد.
۶۲. تاریخ یعقوبی: احمد بن ابی یعقوب، چاپ بیروت، نشر دار صادر.
۶۳. تالی تلخیص المتشابه: ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (ت ۴۶۳ هـ) چاپ یکم، نشر دار الصمیعی، ریاض، ۱۴۱۷ هـ تحقیق: مشهور بن حسن آل سلمان، احمد شقیبا.
۶۴. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ: ابن شعبه حرانی (ت قرن چهارم هجری)، چاپ ۱۴۰۴ هـ نشر مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، علی اکبر غفاری.
۶۵. تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی: محمد بن عبدالرحمان مبارکفوری (ت ۱۳۵۳ هـ)، نشر دار الکتب علمیه - بیروت.
۶۶. التحفة اللطيفة فی تاریخ المدينة الشریفة: شمس الدین سخاوی (ت ۹۰۲ هـ) چاپ یکم، نشر دار الکتب علمیه، بیروت، سال ۱۹۹۳ م.
۶۷. تحفة المحتاج إلى أدلة المنهاج: عمر بن علی بن احمد وادیاشی اندلسی (ت ۸۰۴ هـ)، چاپ یکم، نشر دار حراء، مکه مکرمه، ۱۴۰۶ هـ تحقیق: عبدالله بن سعاف لحياني.
۶۸. تدريب الراوی: عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (ت ۹۱۱ هـ)، نشر مکتبه ریاض الحدیثه، ریاض، تحقیق: عبدالوهاب عبد اللطيف.
۶۹. التلوین فی أخبار قزوين: عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی، انتشارات دار الکتب علمیه، بیروت، سال ۱۹۸۷ م، تحقیق: عزیز الله عطاردی.
۷۰. تذکرة الحفاظ: ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبی (ت ۷۴۸ هـ) چاپ ۱۳۷۴ هـ نشر دار الکتب علمیه، بیروت، تحقیق: عبدالرحمن بن یحیی.
۷۱. تذکرة الخواص: یوسف فرغلی بن عبدالله بغدادی سبط حافظ ابی فرج عبدالرحمن بن الجوزی حنفی (ت ۶۵۴ هـ) انتشارات حیدریه، نجف اشرف، عراق، ۱۳۸۳ هـ / ۱۹۶۴ م.
۷۲. الترغیب و الترهیب: ابو محمد عبدالعظیم بن عبدالقوی منذری (ت ۶۵۶ هـ)، چاپ یکم، نشر دار الکتب علمیه، بیروت، تحقیق، ابراهیم شمس الدین.

۷۳. **التطريف في التصحيح**: ابو الفضل عبدالرحمان بن ابي بكر بن محمد سيوطي (ت ۹۱۱ هـ)، چاپ يكم، نشر دار الفائز، عمان، تحقيق: د. علي حسن بواب.
۷۴. **تطهير الجنان واللسان عن الخطور والتفوه بثلب سيدنا معاوية بن أبي سفيان**: احمد بن حجر هيمتي مكي (ت ۹۷۴ هـ)، مصر ۱۳۱۲ هـ چاپ شده در هامش صواعق المحرقة.
۷۵. **التعجب**: محمد بن علي كراچكي (ت ۴۴۹ هـ)، نشر ۱۴۱۰ هـ انتشارات مصطفى، قم.
۷۶. **التعديل والتجريح لمن خرج له البخاري في الجامع الصحيح**: ابو وليد باجي سليمان بن خلف بن سعد (ت ۴۷۴ هـ)، چاپ يكم، نشر دار اللواء، رياض، ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م، تحقيق: د. ابو لبابه حسين.
۷۷. **تعظيم قدر الصلاة**: ابو عبدالله محمد بن نصر بن الحجاج مروزي (ت ۲۹۴ هـ)، چاپ يكم، نشر مكتبة الدار، مدينه منوره، ۱۴۰۶ هـ تحقيق: د. عبدالرحمن عبدالجبار فريوائي.
۷۸. **تغليق التعليق**: احمد بن علي بن محمد بن حجر عسقلاني (ت ۸۵۲ هـ) چاپ يكم، انتشارات اسلامي، بيروت، تحقيق: سعيد عبدالرحمن موسى قزقي.
۷۹. **تفسير طبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن)**: ابو جعفر محمد بن جرير طبري (ت ۳۱۰ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۵ هـ نشر دار الفكر - بيروت.
۸۰. **تفسير القرآن العظيم**: ابو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير (ت ۷۷۴ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۱ هـ نشر دار الفكر - بيروت.
۸۱. **تفسير قرطبي (الجامع لاحكام القرآن)**: ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبي (ت ۶۷۱ هـ)، چاپ دوم سال ۱۳۷۲ هـ نشر دار الشعب - قاهره، تحقيق: احمد عبدالعليم بردوني.
۸۲. **تقريب التهذيب**: ابو الفضل احمد بن علي حجر عسقلاني شافعي (ت ۸۵۲ هـ)، چاپ يكم، نشر دار الرشيد، سوريه، ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م، تحقيق: محمد عوامه.
۸۳. **تقوية الايمان**: محمد بن عقيل بن عبدالله بن يحيى علوي حسيني، چاپ ۱۴۱۴ هـ نشر دار البيان، بيروت.
۸۴. **التقييد لمعرفة رواة الأسانيد**: ابوبكر محمد بن عبدالغني بغدادی (ت ۶۲۹ هـ)، چاپ يكم، نشر دار الكتب العلمية، بيروت، تحقيق: كمال يوسف حوت.

- ٨٥ التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد: ابن عبد البر نمري (ت ٤٦٣ هـ)، چاپ سال ١٣٨٧ هـ نشر وزارت عموم اوقاف و شؤون ديني - مغرب، تحقيق مصطفى بن احمد علوي و محمد عبد الكبير بكرى.
٨٦. التمهيد والبيان في مقتل الشهيد عثمان المعروف بمقتل الشهيد عثمان: محمد بن يحيى بن ابى بكر مالقى اندلسى (ت ٧٤١ هـ) چاپ يكم، نشر دار الثقافة، دوحه قطر ١٤٠٥ هـ تحقيق: د. محمود يوسف زاد.
- ٨٧ التوحيد: شيخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، چاپ سال ١٣٨٧ هـ نشر جامعه مدرسين، قم، تحقيق سيد هاشم حسيني تهراني.
- ٨٨ تهذيب الاحكام: شيخ طوسى (ت ٤٦٠ هـ)، چاپ چهارم، نشر دار الكتب الاسلاميه، تحقيق: سيد حسن خراسان، تصحيح: شيخ محمد آخوندى.
- ٨٩ تهذيب الأسماء: ابو زكريا محيى الدين يحيى بن شرف بن مري بن حسن بن حسين بن حزام، چاپ يكم، نشر دار الفكر، بيروت، ١٩٩٦ م.
٩٠. تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلانى (ت ٨٥٢ هـ)، چاپ يكم، نشر دار الفكر - بيروت.
٩١. تهذيب الكمال: ابو الحجاج مزى (ت ٧٤٢ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٠ هـ نشر مؤسسة الرسالة - بيروت، تحقيق: بشار عواد معروف.

## ث

٩٢. الثاقب في المناقب: ابن حمزه طوسى (ت ٥٦٠ هـ)، چاپ ١٤١٢ هـ انتشارات انصاريان، قم، تحقيق: استاد نبيل رضا علوان.
٩٣. الثقات: ابو حاتم تميمى بستي (ت ٣٥٤ هـ)، چاپ يكم سال ١٣٩٥ هـ نشر دار الفكر، تحقيق: سيد شرف الدين احمد.

## ج

٩٤. الجامع: معمر بن راشد ازدي (ت ١٥١ هـ)، چاپ دوم سال ١٤٠٣ هـ المكتب الاسلامى - بيروت، تحقيق: حبيب اعظمى (نشر شده همراه كتاب المصنف صنعانى).
٩٥. الجامع الصغير: جلال الدين سيوطى (ت ٩١١ هـ)، نشر دار طائر العلم، جده، تحقيق: محمد بن عبدالرؤوف مناوى.

٩٦. جامع العلوم والحكم: ابو فرج عبدالرحمان بن احمد بن رجب حنبلى (ت ٧٥٠ هـ)، چاپ يكم، نشر دار المعرفة، بيروت.
٩٧. الجامع لأخلاق الراوى وآداب السامع: ابوبكر احمد بن على خطيب بغدادى (ت ٤٦٣ هـ)، چاپ سال ١٤٠٣ هـ، نشر مكتبة المعارف - رياض، تحقيق: د. محمود الطحان.
٩٨. الجرح والتعديل: ابو محمد عبدالرحمن بن ابى حاتم محمد بن ادريس رازى تميمى (ت ٣٢٧ هـ)، چاپ يكم، نشر دار احياء التراى العربى، بيروت ١٢٧١ هـ / ١٩٥٢ م.
٩٩. جلاء الأفهام فى فضل الصلاة على محمد خير الأنام: ابو عبدالله محمد بن ابى بكر ايوب زرعى (ت ٧٥١ هـ)، چاپ دوم، نشر دار العروبة، كويت، ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧ م، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، عبد القادر الأرنؤوط.
١٠٠. جمهرة خطب العرب: احمد زكى صفوت، انتشارات مكتبة العلمية، بيروت.
١٠١. الجواهر السنوية فى الأحاديث القدسية: حر عاملى (ت ١١٠٤ هـ)، انتشارات مفيد، قم.
١٠٢. جواهر العقدين فى فضل الشرفين شرف العلم الجلى والنسب العلى: على بن عبدالله حسنى سمهودى (ت ٩١١ هـ)، چاپ ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٤ م، انتشارات العانى، بغداد، تحقيق: موسى بنى علىلى.
١٠٣. جواهر المطالب فى مناقب الإمام الجليل على بن ابى طالب عليه السلام: محمد بن احمد دمشقى باعونى شافعى (ت ٨٧١ هـ)، نشر دانش ١٤١٥ هـ، قم، تحقيق: شيخ باقر محمودى.

## ح

١٠٤. حاشية ابن القيم على سنن أبى داود: محمد بن ابى بكر ايوب الزرعى ابى عبدالله (ت ٧٥١ هـ) چاپ دوم، نشر ١٤١٥ هـ / ١٩٩٥ م، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٠٥. حاشية الطحاوى على مراقى الفلاح: احمد بن محمد بن اسماعيل الطحاوى الحنفى (ت ١٢٣١ هـ)، چاپ دوم، نشر مكتبة البايى حلبى، مصر، ١٣١٨ هـ.
١٠٦. حجة الله البالغة: شيخ احمد معروف بشاه ولى الله ابن عبدالرحيم دهلوى، طبع استقلال الكبرى، مصر.
١٠٧. حلية الاولياء و طبقات الاصفياء: ابو نعيم احمد بن عبدالله اصبهانى (ت ٤٣٠ هـ)، چاپ

چهارم سال ١٤٠٥ هـ نشر دار الكتاب عربى - بيروت.

### خ

١٠٨. خاتمة مستدرک وسائل الشيعة: محقق نوری طبرسی (ت ١٣٢٠ هـ)، چاپ ستاره، نشر و تحقیق، موسسه آل البيت عليه السلام، قم.

١٠٩. الخرائج والجرائح: قطب الدين راوندی (ت ٥٧٣ هـ)، نشر و تحقیق، مؤسه امام مهدي عليه السلام، قم.

١١٠. خصائص مستند احمد: ابو موسى محمد بن عمر بن احمد مدينى (ت ٥٨١ هـ)، نشر مكتبة التوبة، رياض، ١٤١٠ هـ

١١١. الخصال: شيخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، تحقيق: على اكبر غفارى.

### د

١١٢. الدر المثور في التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى، مطبعه اسلاميه - تهران.

١١٣. الدراية في تخريج احاديث الهداية: ابوالفضل احمد بن على بن حجر عسقلانى (ت ٨٥٢ هـ)، نشر دار المعرفة، بيروت، تحقيق: سيد عبدالله هاشم يمانى مدنى.

١١٤. دعائم الإسلام: نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حيون تميمى مغربى (ت ٣٦٣ هـ)، دار المعارف، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٣ م، تحقيق: آصف بن على اصغر فيضى.

١١٥. دلائل الإمامة: ابو جعفر محمد بن جرير بن رستم طبرى (وفات اوائل قرن چهارم هجرى)، انتشارات مؤسسه بعثت، ١٤١٣ هـ تحقيق: واحد دراسات اسلامى.

١١٦. دلائل الصديق: شيخ محمد حسن مظفر، چاپ سال ١٣٩٥ هـ انتشارات بصيرتى - قم.

### ذ

١١٧. ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى: ابوالعباس محب الدين احمد بن عبدالله بن محمد بن ابى بكر بن محمد طبرى (ت ٦٩٤ هـ)، دار الكتب المصرىه.

١١٨. الذرية الطاهرة: ابو بشر محمد بن احمد بن حماد دولابى (ت ٣١٠ هـ)، چاپ يكم، نشر دار السلفيه، كويت، تحقيق: سعد مبارك حسن.

١١٩. ذكر من اختلف العلماء ونقاد الحديث فيه: عمر بن احمد بن عثمان بن احمد (ت ٣٨٥ هـ)،

چاپ یکم، نشر اضواء السلف، ریاض، تحقیق: حماد بن محمد انصاری.

١٢٠. ذکر من اسمه شعبة: ابو نعیم احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی (ت ٤٣٠ هـ)،

چاپ یکم، مکتبۃ الغرباء الأثریة، مدینه منوره، ١٩٩٧ م.

١٢١. ذیل تذکرة الحفاظ: ابو محاسن محمد بن علی حسن بن حمزة حسینی دمشقی (ت ٧٤٨ هـ)،

نشر دار احیاء التراث العربی.

### ر

١٢٢. رجال النجاشی: ابو العباس احمد بن علی نجاشی اسدی کوفی (ت ٤٥٠ هـ)، جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم، ١٤١٦ هـ، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی.

١٢٣. رساله فی الجرح والتعديل: ابو محمد عبدالعظیم بن عبدالقوی منذری (ت ٦٥٦ هـ)، چاپ

یکم، مکتبۃ دار الاقصی، کویت، تحقیق: عبدالرحمن عبدالجبار فریوائی.

١٢٤. الرواة الثقات المتکلم فیهم بما لا یوجب ردهم: ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن

قایماز ذهبی (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ یکم، نشر دار البشائر الاسلامیة، بیروت، ١٩٩٢ م، تحقیق: محمد

ابراهیم موصلی.

١٢٥. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی: ابو الفضل شهاب الدین محمود آلوسی

(ت ١٢٧٠ هـ)، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

١٢٦. روضة الواعظین: محمد بن فتال نیشابوی (ت ٥٠٨ هـ)، انتشارات رضی، قم، تحقیق: سید

حمد مهدی سید حسن خراسان.

١٢٧. الرياض النضرة فی مناقب العشرة: ابو جعفر احمد بن عبدالله طبری (ت ٦٩٤ هـ)، چاپ یکم

، ١٩٩٦ م، نشر دار الغرب الاسلامی، بیروت، تحقیق: عیسی عبدالله محمد مانع حمیری.

### ز

١٢٨. زاد المسیر فی علم التفسیر: ابن جوزی (ت ٥٩٧ هـ)، مکتب اسلامی، چاپ و نشر.

١٢٩. زاد المعاد فی هدی خیر العباد: ابو عبدالله محمد بن ابی بکر ایوب زرعی (ت ٧٥١ هـ)، نشر

مؤسسة الرسالة، بیروت، تحقیق: شعیب الارناؤوط، عبدالقادر الأرناؤوط.

١٣٠. الزهد: احمد بن محمد بن حنبل شیبانی (ت ٢٤١ هـ)، سال ١٣٩٨ هـ، نشر دارالکتب علمیه.

## س

١٣١. سبل السلام: محمد بن اسماعيل صنعاني (ت ٢٤١ هـ)، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٣٧٩ هـ تحقيق: محمد بن عبدالعزيز خولي.
١٣٢. سبل الهدي والرشاد في سيرة خير العباد: محمد بن يوسف صالحى شامى (ت ٩٤٢ هـ)، نشر دار الكتب العلمية، بيروت، تحقيق: شيخ عادل احمد عبدالموجود.
١٣٣. سنن ابن ماجه: ابو عبدالله محمد بن يزيد قزوينى (ت ٢٧٥ هـ)، نشر دار الفكر - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي.
١٣٤. سنن ابى داود: ابو داود سليمان بن الاشعث سجستاني (ت ٢٧٥ هـ)، نشر دار الفكر، تحقيق: محمد محى الدين عبد الحميد.
١٣٥. سنن الترمذى (الجامع الصحيح): ابو عيسى محمد بن عيسى ترمذى (ت ٢٧٩ هـ)، نشر دار احياء التراث عربى - بيروت، تحقيق: احمد محمد شاکر و ديگران.
١٣٦. سنن الدار قطنى: ابوالحسن على بن عمر الدار قطنى بغدادى (ت ٣٨٥ هـ) نشر دار المعرفة، بيروت، ١٣٨٦ هـ / ١٩٦٦ م، تحقيق: سيد عبدالله هاشم يمانى مدنى.
١٣٧. سنن الدارمى: ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمى (ت ٢٥٥ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٧ هـ نشر دار الكتاب عربى - بيروت، تحقيق: فواز احمد زمردلى و خالد السبع معلمى.
١٣٨. السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن الحسين بيهقى (ت ٤٥٨ هـ)، چاپ سال ١٤١٤ هـ نشر مكتبة دار الباز - مكة المكرمة، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا.
١٣٩. السنن الكبرى: ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائى (ت ٣٠٣ هـ)، چاپ يكم سال ١٤١١ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت، تحقيق: د. عبدالغفار سليمان بندارى، سيد كسروى حسن.
١٤٠. السنن الواردة فى الفتن و غوائلها و الساعة و اشراطها: أبو عمرو عثمان بن سعيد المقرئ الدانى (ت ٤٤٤ هـ)، چاپ يكم سال ١٤١٦ هـ نشر العاصمة - رياض، تحقيق: ضياء الله بن محمد ادريس مباركفورى.
١٤١. السنة: ابوبكر احمد بن عمرو بن ابى عاصم ضحاك (ت ٢٨٧ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٠ هـ نشر المكتب الاسلامى - بيروت، تحقيق: محمد ناصر الدين البانى.



١٤٢. السنة: عبدالله بن احمد بن حنبل شيباني (ت ٢٩٠ هـ)، نشر دار ابن القيم، دمام، ١٤٠٦ هـ تحقيق: د. محمد سعيد سالم قحطاني.
١٤٣. السنة، خلال: ابو بكر احمد بن محمد به هارون بن يزيد خلال (ت ٣١١ هـ)، نشر دار الراية، رياض، ١٤١٠ هـ تحقيق: د. عطيه زهراني.
١٤٤. سير اعلام النبلاء: ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ نهم سال ١٤١٣ هـ نشر مؤسسة الرسالة - بيروت، تحقيق: شعيب الارناؤوط و محمد نعيم عرقسوسى.
١٤٥. سيرة ابن إسحاق المسماة بكتب المبتدأ والمبعث: محمد بن اسحاق بن يسار (ت ١٥١ هـ)، نشر معهد الدراسات والابحاث للتعريب، تحقيق: محمد حميدالله.
١٤٦. السيرة الحلبية (انسان العيون في سيرة الامين المؤمنون): على بن برهان الدين حلبى (ت ١٠٤٤ هـ)، چاپ سال ١٩٦٢ م، مطبعة الاستقامة - قاهره.
١٤٧. السيرة النبوية: عبدالملك بن هشام حميرى (ت ٢١٣ هـ)، چاپ يكم سال ١٤١١ هـ نشر دار الجيل - بيروت، تحقيق: طه عبدالرؤوف سعد.
١٤٨. سؤالات البرذعي: ابو زرعه عبيدالله بن عبدالكريم بن يزيد رازى (ت ٢٦٤ هـ)، چاپ يكم، نشر كتب خانه جميلي، پاكستان، تحقيق: د. سعدى هاشمى.
١٤٩. سؤالات البرقاني: ابوالحسن على بن عمر دارقطنى بغدادى (ت ٣٨٥ هـ)، چاپ دوم، نشر دار الوفاء، المنصوره، تحقيق: د. عبدالريحم محمد احمد قشقرى.
- ش**
١٥٠. شذرات الذهب فى أخبار من ذهب: عبدالحى بن احمد عكرى دمشقى (ت ١٠٨٩ هـ)، نشر دار الكتب العلمية، بيروت.
١٥١. شرح اصول اعتقاد أهل السنة والجماعة: ابو القاسم هبة الله بن حسن بن منصور الكلالكايبى (ت ٤١٨ هـ)، نشر دار طيبة، رياض، ١٤٠٢ هـ تحقيق: د. احمد سعد حمدان.
١٥٢. شرح الزرقانى على موطأ الإمام مالك: محمد بن عبدالباقى بن يوسف زرقانى (ت ١١٢٢ هـ)، چاپ يكم، نشر دار الكتب العلمية بيروت.
١٥٣. شرح المقاصد: مسعود بن عمر بن عبدالله مشهور به سعد الدين تفتازانى (ت ٧٩٣ هـ)، تحقيق و تعليق: دكتور عبدالرحمن عميره، چاپ يكم، ١٤٠٩ هـ انتشارات شريف رضى.

١٥٤. شرح المواقب: سيد على بن محمد بن على حسيني حنفي استرآبادي معروف به شريف جرجاني (ت ٨١٦ هـ)، دار طباعة العامرة، ١٢٥٧ هـ.
١٥٥. شرح نهج البلاغة: ابن ابي الحديد (ت ٦٦٥ هـ)، نشر دار احياء الكتب العربي، تحقيق: محمد ابي فضل ابراهيم.
١٥٦. شعب الإيمان: ابو بكر احمد بن حسين بيقهي (ت ٤٥٨ هـ)، چاپ يكم، نشر دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٠ هـ تحقيق: محمد سعيد بسيوني زغلول.
١٥٧. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت: عبيدالله بن احمد حاكم حسكاني (از علمای قرن ٥ هجري)، چاپ ١٤١١ هـ نشر مجمع احياء الثقافة الاسلامية، تحقيق: شيخ محمد باقر محمودی.

## ص

١٥٨. صحیح الأشعی فی صناعة الإنشاء: احمد بن على قلقشندی (ت ٨٢١ هـ)، چاپ يكم، نشر دار الفكر، دمشق، ١٩٨٧ م، تحقيق: د. يوسف على طويل.
١٥٩. صحیح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: أبو حاتم محمد بن حبان تميمي (ت ٣٥٤ هـ)، چاپ دوم، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت، تحقيق: شعيب الارناؤوط.
١٦٠. صحیح ابن خزيمة: ابوبكر محمد بن اسحاق بن خزيمة سلمی نيشابوری (ت ٣١١ هـ)، نشر المكتب الاسلامی، بيروت، ١٣٩٠ هـ / ١٩٧٠ م.
١٦١. صحیح بخاری: أبو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاری (ت ٢٥٦ هـ)، چاپ سوم سال ١٤٠٧ هـ نشر دار ابن كثير يمامة - بيروت، تحقيق: مصطفى ديب البغا.
١٦٢. صحیح مسلم: ابوالحسين مسلم بن حجاج نيشابوری (ت ٢٦١ هـ)، نشر دار احياء التراث - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي.
١٦٣. صفوة الصفوة: ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن محمد (ت ٥٩٧ هـ)، چاپ دوم سال، نشر دار المعرفة - بيروت (١٣٩٩ هـ)، تحقيق: محمود فاخوري، د. محمد رواس قلعه جي.
١٦٤. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه: ابوالعباس احمد بن محمد بن محمد بن على، ابن حجر هيثمي (ت ٩٧٣ هـ)، نشر مؤسسه الرساله، بيروت، سال ١٩٩٧ م، تحقيق

عبدالرحمان بن عبدالله تركى و كامل محمد الخراط.

### ض

١٦٥. الضعفاء: ابو جعفر محمد بن عمرو عقيلي (ت ٣٢٢ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٤ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت، تحقيق: د. عبدالمعطي أمين قلعجي.
١٦٦. الضعفاء: ابو نعيم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهاني (ت ٤٣٠ هـ) چاپ يكم، نشر دار الثقافة، ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٤ م، تحقيق: فاروق حماده.
١٦٧. الضعفاء والمتروكين: ابوالفرج عبدالرحمان بن محمد جوزى (ت ٥٧٩ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٦ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت، تحقيق: عبدالله القاضى.

### ط

١٦٨. طبقات الشافعية الكبرى: ابن سبكي (ت ٧٧١ هـ)، چاپ يكم سال، مطبعة مشهور الحسينية المصرية.
١٦٩. طبقات الكبرى: محمد بن سعد بصرى (ت ٢٣٠ هـ)، نشر دار صادر - بيروت.
١٧٠. طبقات المدلسين: ابوالفضل احمد بن على بن حجر عسقلانى شافعى (ت ٨٥٢ هـ)، چاپ يكم، نشر مكتبه المنار، عمان، ١٤٠٣ هـ / ١٩٨٣ م، تحقيق: عاصم بن عبدالله قريوتى.
١٧١. الطرائف: ابن طاووس حسنى (ت ٦٦٤ هـ)، نشر خيام، قم، ١٣٧١ هـ
١٧٢. طرح التثريب فى شرح التثريب: ابوالفضل زين الدين عبدالرحيم بن حسين بن عبدالرحمان عراقى (ت ٨٠٦ هـ)، الازهرية، مصر، ١٣٥٣ هـ

### ع

١٧٣. العتب الجميل على أهل الجرح والتعديل: محمد بن عقيل (ت ١٣٥٠ هـ)، نشر هيئة البحوث الاسلامية، اندونزى، ١٣٩١ هـ
١٧٤. العدد القوية: علامة حلى (ت ٧٢٦) چاپ يكم سال ١٤٠٨ هـ مطبعه سيد الشهداء، نشر كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، تحقيق: سيد مهدي رجائى.
١٧٥. العظمة: عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان اصفهاني (ت ٣٦٩ هـ)، چاپ يكم، ١٤٠٨ هـ

- نشر دار العاصمه، رياض، تحقيق: رضاء الله بن محمد ادریس مبارکفوری.
١٧٦. **العقد الفريد**: ابن عبد ربه، چاپ سال ١٣٦٧ هـ مطبعة گروه تألیف و ترجمه و نشر - قاهره.
١٧٧. **علل الدارقطنی**: ابو الحسن علی بن عمر دار قطنی بغدادی (ت ٣٨٥ هـ) نشر دار طیبیه، ریاض، ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م، تحقیق: د. محفوظ الرحمان زین الله سلفی.
١٧٨. **علل الشرايع**: شیخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، نشر حیدریه، نجف، ١٣٨٦ هـ / ١٩٦٦ م.
١٧٩. **العلل المتناهیة**: عبدالرحمان بن علی بن جوزی (ت ٥٩٧ هـ)، چاپ یکم، نشر دار الکتب العلمیه، بیروت، تحقیق: خلیل میس.
١٨٠. **العلل و معرفة الرجال**: احمد بن حنبل (ت ٢٤١ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٨ هـ تحقیق: وصی الله بن محمد عباس.
١٨١. **العمدة**: ابن بطریق اسدی حلی (ت سال ٦٠٠ هـ)، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ١٤٠٧ هـ.
١٨٢. **عون المعیود**: ابو الطیب محمد شمس الحق عظیم آبادی، چاپ دوم، نشر دار الکتب علمیه - بیروت (١٤١٥ هـ).
١٨٣. **عیون اخبار الرضا** علیه السلام: شیخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، چاپ سال ١٩٧٠ م، از منشورات مطبعه حیدریه - نجف اشرف.
١٨٤. **عیون الأخبار**: ابن قتیبه، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد، مؤسسه المصریه العامه للتألیف.
١٨٥. **عیون الحكم والمواظ**: علی بن محمد لیثی واسطی (ت قرن ٧ هـ)، چاپ ١٣٧٦ هـ دار الحدیث، تحقیق: حسین حسنی بیرجندی.
١٨٦. **عیون المعجزات**: شیخ حسین بن عبدالوهاب (ت قرن ٥ هـ)، چاپخانه حیدریه، نجف، ١٣٦٩ هـ.
- غ
١٨٧. **الغدير فی الکتب والسنة والادب**: شیخ عبدالحسین امینی، چاپ سوم، دار الکتب عربی - بیروت.
١٨٨. **غریب الحدیث**: ابو عبیدالله قاسم بن سلام هروی (ت ٢٢٤ هـ)، دار الکتب العربی، بیروت، سال ١٣٦٩ هـ تحقیق: محمد عبدالمعید خان.

۱۸۹. غریب الحدیث: عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (ت ۲۷۶ هـ)، ۱۴۰۸ هـ نشر دار الکتب العلمیه، تحقیق: د. عبدالله جبوری.
۱۹۰. غنیة النزوع إلى علمی الأصول والفروع: ابن زهره حلبی (ت ۵۸۵ هـ)، چاپ اعتماد، قم، مؤسسہ امام صادق علیه السلام، تحقیق: شیخ ابراهیم بهادری.
۱۹۱. غوامض الأسماء المبهمة: ابوالقاسم خلف بن عبدالملک بن بشکوال (ت ۵۷۸ هـ)، چاپ یکم، نشر عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۷ هـ تحقیق: د. عزالدین علی سید، محمد کمال الدین عزالدین.
۱۹۲. الغیبة: محمد بن حسن طوسی (ت ۴۶۰ هـ)، چاپ بهمن، ۱۴۱۱ هـ قم، تحقیق: عبادالله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح.
۱۹۳. الغیبة: محمد بن ابراهیم نعمانی (ت ۳۸۰ هـ)، چاپ و نشر کتابفروشی صدوق، تهران، تحقیق: علی اکبر غفاری.

## ف

۱۹۴. الفائق فی غرب الحدیث: محمود بن عمر زمخشری (ت ۵۳۸ هـ)، چاپ دوم، نشر دار المعرفة، لبنان، تحقیق: علی محمد بجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم.
۱۹۵. فتح الباری فی شرح صحیح بخاری: ابن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ هـ)، چاپ سال ۱۳۷۹ هـ نشر دار المعرفة - بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، محب الدین الخطیب.
۱۹۶. فتح القدير الجامع بين فنى الرواية والدرایة فی علم التفسیر: محمد بن علی شوکانی (ت ۱۲۵۰ هـ)، دار احیاء التراث عربی - بیروت.
۱۹۷. فتح الملك العلمی بصحة حدیث باب مدينة العلم علی علیه السلام: احمد بن محمد بن صدیق حسنی مغربی (ت ۱۳۸۰ هـ)، انتشارات امیرالمؤمنین علیه السلام، اصفهان، تحقیق: محمد هادی امینی.
۱۹۸. الفتن: نعیم بن حماد مروزی (ت ۲۸۸ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۱۲ هـ نشر مکتبة التوحید - قاهرة، تحقیق: سمیر امین زهیری.
۱۹۹. الفتوح: ابو محمد احمد بن اعثم کوفی (ت ۳۱۴ هـ)، ۱۴۰۶ هـ تقدیم و تعلیق: نعیم زرزور.
۲۰۰. الفتنة ووقعة الجمل: سیف بن عمر ضبی اسدی (ت ۲۰۰ هـ)، چاپ یکم، نشر دار النفائس، بیروت، تحقیق: احمد راتب عرموش.

٢٠١. الفخرى فى الآداب السلطانية: محمد بن على بن طباطبا، معروف به ابن طقطقى (ت ٧٠٩ هـ)، تحقيق: ممدوح حسن محمد، ١٩٩٩ م.
٢٠٢. فرج المهوم فى تاريخ علماء النجوم: على بن موسى بن طاووس حسيني (ت ٦٦٤ هـ)، دار الذخائر.
٢٠٣. الفردوس بمأثور الخطاب: ابو شجاع شبرويه بن شهردار بن شبرويه ديلمى همدانى (ت ٥٠٩ هـ)، چاپ يكى، بيروت، ١٩٨٦ م، تحقيق: سعيد بن بسيونى زغلول.
٢٠٤. الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجية: ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادى (ت ٤٢٩ هـ)، چاپ دوم سال ١٩٧٧ م، نشر دار الافاق الجيدة - بيروت.
٢٠٥. الفصل فى الملل والاهواء والنحل: ابن حزم اندلسى ظاهرى (ت ٤٥٦ هـ)، طبعة مكتبة المثنى - بغداد و مؤسسة الخانجى - مصر، و در حاشيه آن كتاب الملل والنحل.
٢٠٦. الفصل للوصل المدرج: ابوبكر احمد بن على بن ثابت بغدادى (ت ٤٦٣ هـ)، چاپ يكى، دار الهجرة، رياض، ١٤١٨ هـ تحقيق: محمد مطر زهرانى.
٢٠٧. الفصول المختارة: شيخ مفيد (ت ٤١٣ هـ)، دار المفيد، بيروت، ١٤١٤ هـ، تحقيق: سيد مير على شريفى.
٢٠٨. الفضائل: شاذان بن جبرئيل قمى (ت ٦٦٠ هـ)، چاپ حيدر يه، نجف، ١٣٨١ هـ
٢٠٩. فضائل الصحابة: ابو عبدالرحمان احمد بن شعيب نسائى، چاپ يكى، در الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٥ هـ
٢١٠. فضائل الصحابة: عبدالله بن احمد بن حنبل، چاپ يكى سال ١٤٠٣ هـ نشر مؤسسة الرسالة بيروت، تحقيق: د. وصى الله محمد عباس.
٢١١. الفوائد (مجلس من فوائد الليث بن سعد): ليث بن سعد معرى، چاپ يكى سال ١٤٠٧ هـ نشر دار عالم الكتب، نشر و توزيع - رياض، تحقيق: محمد بن رزوق طرهوانى.
٢١٢. الفهرست: ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (ت ٤٦٠ هـ)، نشر اسلامى، ١٤١٧ هـ تحقيق: شيخ جواد قيومى.

٢١٣. الفهرست: ابو فرج محمد بن اسحاق نديم (ت ٣٨٥ هـ)، دار المعرفة، بيروت، ١٣٩٨ هـ

٢١٤. فيض القدير شرح الجامع الصغير: محمد عبدالرؤف مناوى (ت ١٣٣١ هـ)، چاپ سال

١٤١٥ هـ مطبعة دار الكتب علمية، نشر دار الكتب علمية - بيروت.

### ق

٢١٥. قرب الاستناد: ابوالعباس عبدالله حميرى بغدادى، (ت ٣٠٠ هـ)، چاپ مهر قم، سال ١٤١٣ هـ

نشر و تحقيق: مؤسسه آل البيت، قم.

### ك

٢١٦. الكاشف: ابو عبدالله ذهبى (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ يكم، مؤسسه علو، جده، ١٤١٣ هـ تحقيق،

محمد عوامه.

٢١٧. الكافى: محمد بن يعقوب كلينى (ت ٣٢٨ هـ / ٣٢٩ هـ) نشر مكتبه صدوق - تهران.

٢١٨. كامل الزيارات: شيخ جعفر بن محمد بن قولويه قمى (ت ٣٦٨ هـ)، نشر اسلامى، ١٤١٧ هـ:

تحقيق: شيخ جواد قيومى.

٢١٩. الكامل فى التاريخ: محمد بن محمد بن عبدالواحد شيبانى (ت ٦٣٠ هـ)، چاپ دوم، دار

الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥ هـ تحقيق: ابو الفداء عبدالله قاضى.

٢٢٠. الكامل فى ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدى جرجانى (ت ٣٦٥ هـ)، چاپ سوم، ١٤٠٩ هـ دار

الفكر، بيروت، تحقيق: يحيى مختار غزاوى.

٢٢١. الكامل فى اللغة: ابو العباس المبرد، تحقيق: محمد شاکر قاضى شرعى.

٢٢٢. كتب سليم بن قيس الهلالي: ابو صادق سليم بن قيس هلالى عامرى كوفى (ت قرن اول

هجري)، تحقيق: شيخ محمد باقر انصارى زنجانى خوئينى.

٢٢٣. الكتاب المقلس: چاپخانه عاريا، لبنان، ١٩٨٨ م، دار المشرق.

٢٢٤. الكشف الحثيث عن من رمى بوضع الحديث: ابراهيم بن محمد حلبى (ت ٨٤١ هـ)، چاپ

يكم سال ١٤٠٧ هـ نشر عالم الكتب، مكتبه النهضة العربية، تحقيق: صبوحى سامرائى.

٢٢٥. كشف الخفاء ومزيل الإلباس عما اشتهر من الأحاديث على السنة النلس: اسماعيل بن

محمد عجلونى جراحى (ت ١١٦٢ هـ)، مؤسسه رساله، بيروت، تحقيق: احمد قلاش.

٢٢٦. كشف الظنون: مصطفى بن عبدالله قسطنطيني رومي حنفي (ت ١٠٦٧ هـ)، در الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٣ هـ
٢٢٧. كشف الغمة في معرفة الأئمة: علي بن عيسى بن ابي فتح الاربلي (ت ٦٩٣ هـ)، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٥ هـ
٢٢٨. كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر: خزاز قمي رازی (ت ٤٠٠ هـ)، نشر خيام، قم، ١٤٠١ هـ تحقيق: سيد عبداللطيف حسيني كوهكمري خوئی.
٢٢٩. كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام: ابو عبدالله محمد بن يوسف بن محمد كنجي شافعي (قتل ٦٥٨ هـ)، چاپ حيدرته، نجف، ١٣٩٠ هـ تحقيق و تصحيح و تعليق: محمد هادي اميني.
٢٣٠. الكفاية في علم الرواية: ابوبكر احمد بن علي بن ثابت خطيب بغدادی (ت ٤٦٣ هـ)، مكتبه علميه، مدينه منوره، تحقيق: ابو عبدالله سورقي و ابراهيم حمدي مدني.
٢٣١. كمال الدين و تمام النعمة: شيخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، چاپ ١٤٠٥ هـ نشر جامعه مدرسین، تحقيق و تصحيح و تعليق: علي اكبر غفاری.
٢٣٢. كنز العمال: متقی هندی (ت ٩٧٥ هـ)، موسسه رساله، بيروت، تحقيق: شيخ بكری حیانی و شيخ صفوت سقا.
٢٣٣. كنز الفوائد: علامه ابوالفتح محمد بن علي كراکجی (ت ٤٤٩ هـ)، ١٤١٠ هـ انتشارات مصطفوی، قم.

## ل

٢٣٤. لسان العرب: ابن منظور (ت ٧١١ هـ)، چاپ یکم سال، دار صادر - بيروت.
٢٣٥. لسان المیزان: ابن حجر عسقلانی، چاپ سوم سال ١٤٠٦ هـ نشر مؤسسه اعلمی، مطبوعات بيروت.

## م

٢٣٦. مآثر الإنافة في معالم الخلافة: احمد بن عبدالله قلقشندی (ت ٨٢١ هـ)، چاپ دوم، کویت، ١٩٨٥ م، تحقيق: عبد الستار احمد فراج.



٢٣٧. مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين عليه السلام: محمد بن احمد بن حسن بن شاذان قمي رحمته الله، (متوفى ٤١٢ هـ)، چاپ امير، قم، سال ١٤٠٧ هـ تحقيق و نشر: مدرسه امام مهدي عليه السلام.
٢٣٨. المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين: ابو حاتم محمد ابن حبان تميمي (ت ٣٥٤ هـ)، چاپ يكم سال ١٣٩٦ هـ نشر دار الوعي - حلب، تحقيق: محمود ابراهيم زايد.
٢٣٩. مجمع البيان في تفسير القرآن: امين الدين فضل بن حسن طبرسي (ت ٥٤٨ هـ)، دار احياء التراث عربي - بيروت.
٢٤٠. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: علي بن ابي بكر هيثمي (ت ٨٠٧ هـ)، چاپ سال ١٤٠٧ هـ نشر دار الريان، تراث - قاهرة، دار الكتاب عربي - بيروت.
٢٤١. المجموع في شرح المهذب: محيي الدين بن نووي (ت ٦٧٦ هـ)، دار الفكر.
٢٤٢. محاسبة النفس: شيخ كفعمي (ت ٩٠٥ هـ)، چاپ نمونه، قم، تحقيق: شيخ فارس حسون.
٢٤٣. المحدث الفاصل بين الراوي والواعي: حسن بن عبدالرحمان رامهرمزي (ت ٣٦٠ هـ) دار الفكر.
٢٤٤. المحلى: ابن حزم ظاهري (ت ٤٥٦ هـ)، نشر دار الأفاق جديد - بيروت، تحقيق: گروه احياء تراث عربي.
٢٤٥. مختصر بصائر الدرجات: حسن بن سليمان حلي (ت قرن ٧ هـ)، انتشارات حيدريه، نجف.
٢٤٦. المدخل الى السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن الحسن بيهقي (ت ٤٥٨ هـ)، چاپ سال ١٤٠٤ هـ دار الخلفاء للكتاب الاسلامي - كويت، تحقيق: د. محمد ضياء الرحمان اعظمي.
٢٤٧. المدخل الى الصحيح: ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حمدويه حاكم نيشابوري (ت ٤٠٥ هـ)، مؤسسه رساله، بيروت، ١٤٠٤ هـ تحقيق: د. ربيع هادي عمير مدخلي.
٢٤٨. مروج الذهب ومعادن الجوهر: ابو الحسن علي بن حسين مسعودي، تحقيق: سعيد محمد اللحام.
٢٤٩. مسائل الامام أحمد: احمد بن محمد بن حنبل (ت ٢٤١ هـ)، دار العلمية، دلهي، تحقيق: د. فضل الرحمان دين محمد.
٢٥٠. مسائل الجارودية: شيخ مفيد (ت ٤١٣ هـ)، دار المفيد، بيروت، ١٤١٤ هـ تحقيق: شيخ

محمد کاظم مدیر شانچی.

٢٥١. مسائل علی بن جعفر: علی بن جعفر بن صادق علیه السلام (ت ١٤٧ هـ)، چاپ مهر، قم، تحقیق: مؤسسه آل البيت، قم.
٢٥٢. المستدرک علی الصحیحین: ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (ت ٤٠٥ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١١ هـ نشر دار الکتب علمیه - بیروت، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا.
٢٥٣. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل: محقق نوری طبرسی (ت ١٣٢٠ هـ)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
٢٥٤. المستفاد من ذیل تاریخ بغداد: ابن نجار بغدادی (ت ٦٤٣ هـ)، در الکتب العلمیه، بیروت، ١٤١٩ هـ تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا.
٢٥٥. المسند: ابوبکر عبدالله بن زبیر حمیدی (ت ٢١٩ هـ)، نشر دار الکتب علمیه - بیروت، مکتبه المتنبی - قاهره، تحقیق: حبیب الرحمان اعظمی.
٢٥٦. مسند ابن الجعد: علی بن الجعد جوهری (ت ٢٣٠ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١٠ هـ نشر مؤسسه نادر - بیروت، تحقیق: عامر احمد حیدر.
٢٥٧. مسند ابی حنیفة: ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی (ت ٤٣٠ هـ)، نشر کوثر، ریاض، ١٤١٥ هـ تحقیق: نظر محمد فاریابی.
٢٥٨. مسند ابی عوانة: ابو عوانه یعقوب بن اسحاق اسفراینی (ت ٣١٦ هـ)، دار المعرفة، بیروت، ١٩٩٨ م، تحقیق: ایمن بن عارف دمشقی.
٢٥٩. مسند ابی یعلی: ابو یعلی احمد بن علی موصلی (ت ٣٠٧ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٤ هـ نشر دار المأمون تراث - دمشق، تحقیق: حسین سلیم اسد.
٢٦٠. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل شیبانی (ت ٢٤١ هـ)، نشر مؤسسه قرطبة - مصر.
٢٦١. مسند البزار (البحر الزخار): ابوبکر بزار (ت ٢٩٢ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٩ هـ نشر مؤسسه علوم القرآن - بیروت، مکتبه العلوم والحکم - مدینه.
٢٦٢. مسند الحارث: حارث بن ابی اسامه (ت ٢٨٢ هـ)، مدینه منوره، ١٤١٣ هـ تحقیق: د. حسین

احمد بن صالح باكرى.

٢٦٣. **مسند الرويانى**: ابوبكر محمد بن هارون رويانى (ت ٣٠٧ هـ)، چاپ يكم سال، نشر مؤسسة قرطبة - قاهرة (١٤١٦ هـ)، تحقيق: على ابويمانى.

٢٦٤. **مسند الشاشى**: ابو سعيد الهيثم بن كليب الشاشى (ت ٣٣٥ هـ)، چاپ يكم سال، نشر مكتبة العلوم والحكم - مدينة منورة (١٤١٠ هـ)، تحقيق: د. محفوظ الرحمان زين الله.

٢٦٥. **مسند الشاميين**: سليمان بن احمد طبرانى (ت ٣٦٠ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٥ هـ نشر مؤسسة الرسالة - بيروت، تحقيق: حمدى عبدالمجيد سلفى.

٢٦٦. **مسند الشهاب**: ابو عبدالله محمد بن سلامت بن جعفر قضاعى (ت ٤٥٤ هـ)، مؤسسه رساله، بيروت، ١٤٠٧ هـ تحقيق: حمدى ابن عبدالمجيد سلفى.

٢٦٧. **مسند الطيالسى**: سليمان بن داود طيالسى (ت ٢٠٤ هـ)، نشر دار المعرفة - بيروت.

٢٦٨. **مسند عبد بن حميد (المنتخب من مسند عبد بن حميد)**: عبد بن حميد (ت ٢٤٩ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٨ هـ نشر مكتبة السنة - قاهرة، تحقيق: صبحى سامرائى و محمود محمد خليل صعيدى.

٢٦٩. **مشاهير علماء الامصار**: ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد تميمى بستى (ت ٣٥٤ هـ)، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٩٥٩ م، تحقيق: م. فلايشمهر.

٢٧٠. **مصباح الزجاجة**: احمد بن ابى بكر بن اسماعيل الكنانى (ت ٨٤٠ هـ)، دار العربية، بيروت، ١٤٠٣ هـ تحقيق، محمد منتقى كشناوى.

٢٧١. **مصباح المتهجد**: شيخ طوسى (ت ٤٦٠ هـ)، ١٤١١ هـ بيروت.

٢٧٢. **المصنف**: ابوبكر عبدالله بن محمد بن ابى شيبه كوفى (ت ٢٣٥ هـ)، مكتبه رشد، رياض، تحقيق: كمال يوسف حوت.

٢٧٣. **المصنف، عبد الرزاق**: ابوبكر عبدالرزاق بن همام صنعانى (ت ٢١١ هـ)، چاپ دوم، سال ١٤٠٣ هـ نشر المكتب الاسلامى - بيروت، تحقيق: حبيب الرحمان اعظمى.

٢٧٤. **المعارف**: ابن قتيبة دينورى (ت ٢٧٦ هـ)، چاپ سال ١٩٦٠ م، مطبعه دار الكتب.

٢٧٥. معالم التنزيل (تفسير البغوى): حسين بن مسعود فراء بغوى (ت ٥١٦ هـ)، دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٧ هـ تحقيق: خالد عك، مروان سوار.
٢٧٦. معانى الاخبار: شيخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، انتشارات اسلامى، ١٣٦١ هـ على اكبر غفارى.
٢٧٧. المعتصر من المختصر من مشكل الآثار: ابو المحاسن يوسف بن موسى حنفى، نشر عالم الكتب - بيروت، مكتبة المتنبي - قاهرة.
٢٧٨. معجم الادباء: ياقوت حموى، دار المأمون، مصر.
٢٧٩. المعجم الاوسط: سليمان بن احمد طبرانى (ت ٣٦٠ هـ)، چاپ سال ١٤١٥ هـ نشر دار الحرمين - قاهرة، تحقيق: طارق بن عوض بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم حسيني.
٢٨٠. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة: سيد ابوالقاسم موسى خويى (ت ١٤١٣ هـ) تحقيق: گروه تحقيق.
٢٨١. معجم الشيوخ: ابو حسن محمد بن احمد بن جميع صيداوى (ت ٤٠٢ هـ)، مؤسسه رساله، بيروت، ١٤٠٥ هـ تحقيق: د. عمر عبدالسلام تدمرى.
٢٨٢. معجم شيوخ ابي بكر الاسماعيلى: ابوبكر احمد بن ابراهيم بن اسماعيل اسماعيلى (ت ٣٧١ هـ)، مكتبه علوم و حكم، مدينه منوره، تحقيق: د. زياد محمد منصور.
٢٨٣. المعجم الصحابه: ابو حسن عبدالباقي بن قانع (ت ٣٥١ هـ)، مدينه منوره، ١٤١٨ هـ تحقيق: صلاح بن سالم مصرانى.
٢٨٤. المعجم الصغير: سليمان بن احمد طبرانى (ت ٣٦٠ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٥ هـ نشر المكتب الاسلامى - بيروت، دار عمار - عمان، تحقيق: محمد شكور محمود الحاج امرير.
٢٨٥. المعجم الكبير: سليمان بن احمد طبرانى (ت ٣٦٠ هـ)، چاپ دوم سال ١٤٠٤ هـ نشر مكتبة العلوم والحكم - موصل، تحقيق: حمدى بن عبدالمجيد سلفى.
٢٨٦. معجم المحدثين: ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبى (ت ٧٤٨ هـ)، مكتبة صديق، طائف، ١٤٠٨ هـ تحقيق: د. محمد حبيب هيله.
٢٨٧. معرفة الثقات: ابو حسن احمد بن عبدالله بن صالح عجلي كوفى (ت ٢٦١ هـ)، مكتبة الدار،

مدینه منوره، ١٤٠٥ هـ تحقیق: عبد العظیم عبد العظیم بستوی.

٢٨٨. معرفة علوم الحديث: حاکم نیشابوری (ت ٤٠٥ هـ)، چاپ دوم سال ١٣٣٧ هـ نشر المكتبة العلمية - مدينة منورة، تحقیق: سید معظم حسین.

٢٨٩. المغازی، واقلی: محمد بن عمر بن واقد (ت ٢٠٧ هـ)، اکسفورد، ١٩٦٦ م، تحقیق: دکتر مارسدن جونس.

٢٩٠. المغنی: ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامه مقدسی (ت ٦٢٠ هـ)، دار الفکر، بیروت، ١٤٠٥ هـ

٢٩١. المغنی فی الضعفاء: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی (ت ٧٤٨ هـ)، تحقیق: نورالدین عتر.

٢٩٢. مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة: عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (ت ٩١١ هـ)، جامعه اسلامی، مدینه منوره، ١٣٩٩ هـ

٢٩٣. مفردات غریب القرآن: راغب اصفهانی (ت ٥٠٢ هـ)، دفتر نشر کتاب.

٢٩٤. مقاتل الطالبیین: ابو فرج اصفهانی (ت ٢٥٦ هـ)، انتشارات حیدریه، نجف.

٢٩٥. مقتضب الأثر فی الصص علی الأئمة الاثنی عشر: احمد بن محمد بن عیبدالله بن عباس جوهری (ت ٤٠١ هـ)، نشر طباطبائی، قم.

٢٩٦. مقتل الحسین: عبدالرزاق موسوی مقرر (ت ١٣٧٨ هـ)، نجف اشرف، ١٣٨٣ هـ

٢٩٧. المقتنی فی سرد الکنی: شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (ت ٧٤٨ هـ)، جامعه اسلامی، مدینه منوره، ١٤٠٨ هـ تحقیق: محمد صالح عبدالعزیز مراد.

٢٩٨. المقصد الأرشد فی ذکر أصحاب الإمام أحمد: برهان الدین ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن مفلح (ت ٨٨٤ هـ)، نشر مکتبه رشد، ریاض، ١٩٩٠ م، تحقیق: عبدالرحمن بن سلیمان عثیمین.

٢٩٩. مقدمة ابن خلدون: عبدالرحمن بن محمد بن خلدون حصرمی، دار القلم، بیروت، ١٩٨٤ م.

٣٠٠. الملل والنحل: ابی الفتح عبدالکریم شهرستانی (ت ٥٤٨ هـ)، چاپ شده در حاشیه کتاب الفصل فی الملل والاهواء والنحل.

٣٠١. المناقب: خوارزمي، چاپ دوم، طبع و نشر مؤسسة نشر اسلامي، تحقيق: مالك محمودي.
٣٠٢. مناقب آل ابي طالب: ابن شهر آشوب (ت ٥٨٨ هـ)، انتشارات حيدريه، نجف، ١٣٧٦ هـ
٣٠٣. المنتظم في تاريخ الملوك والأمم: ابو فرج عبدالرحمان بن علي بن محمد ابن جوزي (ت ٥٩٧ هـ)، نشر دار صادر، بيروت، ١٣٥٨ هـ
٣٠٤. من تكلم فيه: ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبي (ت ٧٤٨ هـ) مكتبه منار، زرقاء، ١٤٠٦ هـ تحقيق: محمد شكور اميرير مياديبي.
٣٠٥. من حديث خيشمة: خيشمة بن سليمان قرشي (ت ٣٤٣ هـ)، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٩٨٠ م، تحقيق: عمر عبدالسلام.
٣٠٦. من لا يحضره الفقيه: شيخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٤ هـ تحقيق: علي اكبر غفاري.
٣٠٧. منهاج السنة النبوية: ابو عباس احمد بن عبدالحليم بن تيميه حراني (ت ٧٢٨ هـ)، مؤسسه قرطبه، ١٤٠٦ هـ تحقيق: د. محمد رشا سالم.
٣٠٨. المنهل الروي: محمد بن ابراهيم بن جماعه (ت ٧٣٣ هـ)، نشر دار الفكر، دمشق، ١٤٠٦ هـ تحقيق: د. محيي الدين عبدالرحمن رمضان.
٣٠٩. موارد الظمان: ابو الحسن علي بن ابي بكر هيثمي (ت ٨٠٧ هـ)، دار الكتب علميه، بيروت، تحقيق: محمد عبدالرزاق حمزه.
٣١٠. موضع اوهام الجمع والتفريق: احمد بن علي بن ثابت خطيب بغدادي (ت ٤٦٣ هـ) دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٧ هـ
٣١١. الموضوعات: علي بن جوزي (ت ٥٩٧ هـ)، مدينه منوره، تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان.
٣١٢. موطأ مالك: مالك بن انس (ت ١٧٩ هـ)، دار احياء التراث العربي - مصر، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي.
٣١٣. الموفقيات: زبير بن بكار، بغداد، تقديم: د. صالح احمد علي، تحقيق: د. سامي مكي عاني.
٣١٤. ميزان الاعتدال في نقد الرجال: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ يكم سال، نشر دار الكتب علميه - بيروت (١٩٩٥ م)، تحقيق: شيخ علي محمد معوض،

و شيخ عادل احمد عبدالموجود.

## ن

٣١٥. النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة: ابو محاسن جمال الدين يوسف بن تغرى بردى اتابكي (ت ٨٧٤ هـ)، مصر.
٣١٦. نزهة الناظر وتبئيه الخاطر: حسين بن محمد بن حسن بن نصر حلواني (ت قرن ٥ هـ)، نشر مهر، قم، ١٤٠٨ هـ تحقيق مدرسه امام مهدي عليه السلام.
٣١٧. النصائح الكافية لمن يتولى معاوية: محمد بن عقيل (ت ١٣٥٠ هـ)، دار الثقافة، ١٤١٢ هـ قم.
٣١٨. نصب الراية: ابو محمد عبدالله بن يوسف حنفي زيلعي (ت ٧٤٢ هـ)، دار الحديث، مصر، ١٣٥٧ هـ تحقق: محمد يوسف بنوري.
٣١٩. نظم درر السمطين: زرندی حنفي (ت ٧٥٠ هـ)، چاپ يكم سال ١٣٧٧ هـ
٣٢٠. النكت في مقدمات الأصول: شيخ مفيد، ت ٤١٣ هـ، دار المفيد، بيروت، ١٤١٤ هـ تحقيق: سيد محمد رضا حسيني جلالی.
٣٢١. نوادر المعجزات في مناقب الأئمة الهداة عليهم السلام: ابو جعفر محمد بن جرير بن رستم طبري (ت اوائل قرن ٤ هـ)، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، ١٤١٠ هـ
٣٢٢. نور البراهين في أخبار السادة الطاهرين: سيد نعمت الله موسوي جزائري (ت ١١١٢ هـ)، جامعه مدرسين حوزة علميه قم، تحقيق: سيد رجائي.
٣٢٣. النهاية في غريب الحديث: ابن اثير (ت ٦٠٦ هـ)، انتشارات اسماعيليان، قم، تحقيق: طاهر احمد زاوي، محمود محمد طناحي.
٣٢٤. نيل الاوطار: محمد بن علي بن محمد شوکانی (ت ١٢٥٥ هـ)، نشر دار الجيل - بيروت (١٩٧٣ هـ).

## و

٣٢٥. وسائل الشيعة: حر عاملی (١١٠٤ هـ)، چاپ سال ١٣٧٦ هـ مطبعه اسلامية - تهران.
٣٢٦. وفيات الأعيان وأنباء الزمان: ابو عباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلکان (ت ٤٨١ هـ)، دار الثقافة، بيروت، ١٩٦٨ م، تحقيق: د. احسان عباس.

۳۲۷. وقعة صفین: نصر بن مزاحم منقری (ت ۲۱۲ هـ)، چاپ دوم، سال ۱۳۸۲ هـ نشر مؤسسه عربیه جدید، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون.

ی

۳۲۸. ینابیع المودة لنوی القریمی: شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (ت ۱۲۹۴ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۱۶ هـ نشر دار الاسوة، تحقیق: سید علی جمال اشرف حسینی.

هـ

۳۲۹. الهدایة الکبری: ابو عبدالله حسین بن حمدان خصیبی (ت ۳۳۴ هـ)، ۱۴۱۱ هـ نشر بلاغ،

بیروت.

